

عَلَمٌ عَلَى الْمَدِينَةِ
وَمَدِينَةُ

شرح دعا

احمد زمر دین

علی دینعلی

شرحی بر دقایق

نکات احمد زمر دیان



مؤسسه انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۷۶



علی علیه السلام و کمیل

تألیف: احمد زمر دیان

چاپ چهارم: ۱۳۶۵

چاپ پنجم: ۱۳۷۶

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است .

ISBN 964-00-0247-X

شابک X-۰۲۴۷-۰۰-۹۶۴

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال

بسم الرحمن الرحيم

موضوعیکه در مقدمه این کتاب قابل توجه است آنستکه : شرح و تفاسیری که تا کنون بر سخنان گهربار امام علی علیه السلام نوشته شده ؛ چه بر کلمات قصار و نهج البلاغه ، و چه بر صحیفه علویه و ادعیه بسیار محدود و انگشت شمار بوده ، در حالیکه باید بعد از قریب هزار و چهارصد سال که از زندگانی پرافتخار حضرتش می گذرد ، صدها شرح و تفسیر جامع بر آن کلمات وحی آمیز و الهام بخش از طرف پیروان و ادا دتمندان آن بزرگوار و بزرگان دین و دانش نوشته شده باشد .

همچنانکه در این دوران می بینیم پیروان مکتبهای مختلف چه بسیار کتب و مقالات بیشماری در ترجمه و شرح عقاید اغلب از مشاهیر مادیون یا غیر آنان از فلاسفه غرب را نوشته اند ، و نظرات و عقاید : داروین ها ، و مارکسها و اشتینها و سارترها و غیره را تأیید کرده ، و گاهی هم برای هیچ جنجال بزرگی راه انداخته که اذهان بعضی از جوانان را متوجه عبارات و فلسفه های خود ساخته ای نموده اند !! ، کو اینکه در خلال گفتار آنان هم مطالب آموزنده ای دیده شده است .

ولی پیروان مکتب اسلام در این امر کوتاه آمده ، و بیانات حقایق بخش پیشوای خود ؛ آن یکتا عارف عالیقدر را که سازنده جهان انسانیت است آنطور که شاید و باید برجهانیان عرضه نداشته ، و شرح و تفسیری جامع بزبانهای مختلف بر آن ننوشته اند ، و حتی در ترجمه و شرح بزبان فارسی هم چندان تحرکی بوجود نیاورده اند که اثر تبلیغاتی وسیعی در سراسر جهان داشته باشد ، بلکه اغلب دیده شده که دانشمندان غرب در معرفی و شرح سخنان این پیشوای بزرگ اسلامی کتابهای ارزنده ای نوشته و شخصیت آن بزرگوار را بمقام والائی ستوده اند .

امید است که در عصر حاضر و دورانه های آینده که جهان آماده پذیرش حقایق اسلام است ؛ خردمندانی پهلوان که در میدان دانش و عرفان در مسابقات عشق و ایمان شرکت دارند ، بر این امر خطیر همت گمارند و اسرار و رموزیکه در کلمات شور انگیز و جواهر آسای امام علی علیه السلام بکار رفته است تشریح کرده و ریزکاریهاییکه در خلال بیانات آن بزرگوار نهان گردیده آشکار سازند و دوستداران دین و دانش و جویندگان معارف الهی را از این راه آموزش داده ، و تشنگان فیض رحمت الهی را از این مسیر سیراب نمایند تا شاید حق کلام آن پیشوای عالیقدر که همیشه شاهکار افکارش به اوج آسمانها پرواز داشته بجای آورده باشند .

اما اینکه : نگارنده از بزرگان دین و دانش و اهل معرفت در این امر استمداد طلبیده که در هر دوران بمقتضای زمان کلمات ارزنده آن بزرگوار را در سطح بالائی بجهانیان عرضه دارند ؛ از آنجهت است که خود نتوانسته است در این کتاب آنطور که شاید و باید و شایسته آن مقام باشد از عهده این امر بر آید . لذا : این فقیر بی بضاعت و این ناچیز بيمقدار در این مورد در مرحله اول از لغزشهای احتمالی از خداوند متعال طلب عفو و بخشش نموده و در ثانی با کمال شرمندگی از ساحت مقدس امام علی علیه السلام پوزش و معذرت طلبیده ، و سپس

از بزرگان دین و دانش تقاضا دارد که از هر گونه خطا و نارسائیه‌ها که در شرح مطالب در این کتاب دیده میشود چشم پوشی کرده و این ناچیز را مرهون الطاف خود سازند .

در باره خصوصیات این کتاب

بطوریکه اوراق این کتاب شاهد گفتار ارزنده و بیانات درخشنده امام علی (ع) در (دعای کمیل) میباشد ، چنین نمودار است ، که بیشتر از سخنان آن بزرگوار حاوی نکات برجسته اصول عقاید و اشاره بمقام والائی در مرتبه عرفان است ، لذا شرح آن کلمات کهربار مستلزم توضیحاتی در مطالب عرفانی است و باید در سطحی ارائه شود که شایستگی آن مقام را داشته باشد ، چون « کلام » کلام امام العارفین است !!!

اما بنابر آنچه در اصطلاحات عرفانی چه در زبان عربی و چه در فارسی الفاظ خاصی بکار رفته که درک آن برای عموم و برای آنانکه بر این مکتب آشنا نیستند قدری مشکل است ، و از آنطرف می بینیم گاهی در شرح سخنان ائمه هدی (ع) بیانات عرفانی جالبی آمده است که در عین حال درک معانی الفاظ آن برای غیر آشنا صعب الهضم بوده و اغلب نزد بعضی از خوانندگان این توهم حاصل میشود که عبارات فاقد معنا و نامفهوم است ، درحالیکه « چنین نیست » معانی در سطحی بالا میباشد ، و اگر کسی نتوانست مطالبی را در این مقام درک کند دلیل بر فقدان معنا و یا بی اهمیتی موضوع نمیشود .

لذا نگارنده در نگارش کتاب حاضر سعی خود را بر آن داشته که حتی الامکان از مطالب پیچیده و کلمات ناشناخته خودداری کند و بادر نظر گرفتن این معنا عبارات طوری تنظیم شده است که عموم بتوانند از آن بهره گیری کرده ، و برای درک معانی چندان در زحمت نباشند ، یعنی در شرح مطالب ، اصطلاحات عرفانی بروجهی آمده است که فاقد هر گونه ثقل و کلمات پیچیده

وناشناخته باشد، بطوریکه روح معانی را سرعت به اعماق قلوب خوانندگان انتقال می دهد.

گویا سیر دوران هم چنین نقاضا دارد که علاقه مندان بخصوص طبقه روشنفکر و جوانان برآنند که بتوانند بدون آنکه زحمتی بخود راه دهند معارف الهی را بخوبی و آسانی دریابند.

و اصولاً زمانی که امکان داشته باشد شرح و ترجمه هر کلام را که دارای عالترین مضامین است روان و ساده بیان داشت که مفهوم کاملی از آن حاصل شود، دیگر حاجتی نیست که شارح یا مترجم برای خود و یا خواننده مشکل ایجاد نماید.

و قتی که می بینیم قرآن که اصل و ریشه عرفان است خدایتعالی آنرا به آن سادگی آورده، که مکرر میفرماید: **وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ**، اشاره براینکه: ما آسان گردانیدیم قرآنرا بحسن بیان و ظهور برهان از نظر پند دادن و فهم معانی، آیا پند گیرنده ای هست؟

بنابراین دیگر آنچه در مدار وحی و شعاع آنست و آنچه از سخنان (والراسخون فی العلم) است باید طوری تشریح و تفسیر گردد که حتی الامکان سادگی و روانی را از دست نداده و برای درک کامل آن مشکلی بوجود نیاید.

امید است که این روش ساده، مطلوب خوانندگان عزیز قرار گرفته و در مطالعه این کتاب در هر دوران بلکه تازمان ظهور امام ولی عصر (عج) شارح را از دعای خیر فراموش ننمایند.

سلام بر آنان که پویندگان راه حق هستند

احمد زمریان
شیراز

کمیل کیست ؟

کمیل بن زیاد نخعی یکی از خواص و اصحاب برگزیده امام علی (ع) بوده است ، در شرح حالات آن مرد بزرگ مورخین چنین متذکر شده‌اند که : او از اعظام یاران با وفای امام و صاحب سر آنحضرت و از راویان احادیث اسرارآمیز بوده است . بعضی از بزرگان سلسله جماعتی از عرفا را به او منتهی کرده‌اند و او را بفضل و دانش و زهد و تقوی مشهور می دانند .

در مقام شخصیت آن عارف عالیقدر همان بس که علی علیه السلام حدیث مشهور که در نهج البلاغه آمده و ترجمه آن در مقدمه همین کتاب مذکور است به او آموخت و همچنین سفارشات و ارشادات دیگری که در کتب مربوطه بعنوان (وصیت امام بکمیل) آمده است او را تعلیم فرمود ، و از همه بالاتر ؛ این دعای شریف که بنام (دعای کمیل) شهرت یافته و حاوی کلماتی ارزنده و عرفانی شگرف است او را آموزش داده که در شبهای جمعه ، و شب نیمه شعبان آنرا بخواند تا آتش سوزان عشق و محبت خود را از این راه شعله‌ور سازد .

شاید بتوان گفت که در دوران زندگانی امام علیه السلام در میان اصحاب و یاران آن بزرگوار کسی در این مورد شایسته‌تر و شیدا و دلباخته‌تر برای پذیرش و درك کلمات کهربار حضرتش نبوده است .

و این معنا می رساند که کمیل صاحب روحی بزرگ و عرفانی قوی بوده که امام (ع) او را برای این تعلیمات عالیه انتخاب کرده و شایستگی درك حقایق و معارف الهی را در او دیده است .

در زمان خلافت امام علیه السلام کمیل از نظر تدبیر رأی و حکمتی که داشت به مأموریت و عاملیت شهری بنام (هیت) منصوب گردید و نامه‌هایی بجانب او فرستاده شد و در آنجا پس از چند سال مجاهده و مبارزات بی‌امان با ستمکاران و طاغوتیان زمان خود ، عاقبت (حجاج ثقفی) او را در سن نود سالگی در سنه هشتاد و سه هجری بقتل رسانید ، آرامگاه او در محل (ثوبه) مابین نجف اشرف و کوفه است .

علی علیه السلام و کمیل

در خطبه‌ای از نهج البلاغه آمده است: کمیل بن زیاد نخمی گفت؛ روزی امیر المؤمنین علیه السلام دست مرا گرفت و بصحرایی خارج از شهر بیرون برد و در آنجا همچنان شخص متحسر و اندوهناک آمی کشید و فرمود:

يَا كُمَيْلُ ابْنِ زَيْدٍ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا فَاحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ

و این حدیث بسیار مشهور و مفصل است که در بسیاری از کتب حدیث آمده است؛ و شیخ بهائی هم آنرا یکی از احادیث اربعین خود قرار داده است. اکنون در اینجا از نظر اختصار اشاره بترجمه آن خواهیم کرد.

ای کمیل: این دلها ظرفهاییست که علوم معرفت و اسرار حکمت آنجا در می‌آید، و در آن مخزن دانش مخزون میگردد. پس بهترین آن دلها نگاهدارنده آنهاست که سپرده شده را خوب نگاهداری کند، پس بخاطر داشته باش آنچه بتو میگویم: مردم سه دسته‌اند!!

اول: عالم ربانی (که در مقام معرفت در طریق سالکان الی الله قدم برداشته و بوظیفه خود عمل نموده است.)

دوم: دانشجوئی است که در جستجوی راه نجات و رستگاری است.

سوم: آنانند که همچون مگسائی کوچک و ناتوان بدنبال هر صدائی و یا هر بادی روانند؛ این دسته پیروی میکنند هر آواز کننده‌ای را که بهر راه آنانرا رهبری میکند، بدون تمیز حق از باطل و صواب از خطا، آنان از نور دانش روشنی نطلبیده و پیاپی استواری پناه نبرده‌اند.

ای کمیل : دانش بهتر از مال و دارائی است ، زیرا دانش تو را نگاهداری و محافظت میکند و تو مال را حراست و نگهداری میکنی ، و بذل و بخشش ، مال و ثروت را کم میگرداند ، و علم در اثر بخشش افزونی می یابد ، و آنکه با مال و ثروت پرورش یافته است با نابود شدن آن نابود میشود ، در حالیکه بزرگی بعلم و دانش از میان نخواهد رفت .

ای کمیل : تحصیل علم و دانش و شناخت آن (یکی از ارکان دین است) که بسبب آن جزا و پاداش داده میشود که آدمی در دوران زندگانش از طریق دانش راه فرمانبرداری را می پیماید و پس از مرگ به پیروی دانش نام نیک از خود بجای میگذارد ؛ همیشه علم فرمانروا و برقرار و مال و ثروت فرمانبر و مغلوب و فانی است .

ای کمیل : کرد آوردندگان ثروت و اموال تباه و هلاک شده اند و در عین زندگی مرده اند ، و دانشمندان باقی و برقرارند ، چندانکه روزگار پا بجای و برقرار است هر چند بصورت ، فانی شده باشند و پیکرهاشان خاک و ناپیدا باشد ولی صورتهایشان در دلها پای برجا و موجود است .

آنگاه حضرت بدست مبارك بسینه خود اشاره کرد ، و فرمود :

ای کمیل : آگاه باش ، در درون این سینه دانش فراوانی انباشته شده است ، اگر برای آن یاد گیرند گانی می یافتم (که شایستگی فهم آنرا داشتند) آشکار مینمودم .

آری چنین کسانی را می یابم ولی مطمئن نیستم ، که او دین و دانش را برای پیشرفت مقاصد دنیوی خواهان است و نعمتها و حجت های خدا را علیه بندگان بکار برده و بردوستانش برتری میجوید .

یا می یابم شخص فرمانبرنده ای را از صاحبان دانش که او را بصیرت و فهم نیکوئی نیست به اندک شبهه ای که روی دهد شك و گمان خلاف در دل او آتش افروزد ، بدانکه نه این و نه آن هیچیک از این قوم اهل امانت نیستند ،

یا می یابم کسی را که در لذت و شهوت زیاده روی کرده و به آسانی پیرو خوااهش نفس گردیده (یا می یابم) شخصی را که شیفته گرد آوردن مال و ذخیره کردن متاع دنیا است.

پس این دو هم از نگهدارندگان دین در کاری از کارها نیستند، آن اول همه همت را بر لذات نفس و مشتهیات کماشته و آن دیگر همه توجه خود را بجمع مال و اسباب گمارده است، که نزدیکترین چیزی از روی مشابهت این دو با هم حیوانات چرنده اند.

و همچنین است در چنین روزی که (حمله علم یافت نمیشود.) علم بمرکز حمله و نگهدارش میمیرد.

بارخدا یا: آری؛ خالی نمیباشد زمین از حجتی که برپا دارند دین خدا باشد و قیام نماید و برپا دارد علم و دین خدا را، یا آشکار و مشهور (مانند ائمه هدی (ع) در زمان خود) و یا ترسان و مستور بسبب غلبه اشقیا و فساد و یا دیگر سببها (همچنان حجت منتظر عجل الله تعالی فرجه) تا حجتها و دلیلهای روشن خدا از بین نرود و باقی و برقرار بماند.

آنان چندند و کجایند؟ سو کند بخدا که آنان از حیث شمار کم و بسیار اندک هستند و از حیث رتبه و منزلت در نزد خدای بسی ارجمند و بزرگوارند، خداوند بوسیله آنان حجتها و دلیلهای روشن خود را حفظ و نگهداری میکند، تا آنکه آنان امانت سپارند آنرا به امثال خود و بکارند آنرا در دل اشیاء خود تا دنیا از حجت خالی نماند.

علم و دانش با حقیقت و بینائی بر آنان یکباره روی آورده و با آسودگی و یقین بکار بندند، و آنچه را که اهل عیش و لذت دنیا سخت گرفته اند، آنها آنرا بر خویش آسان گیرند، و با آنچه نادانان ترسان هستند و دوری گزینند، انس و خو گیرند.

با پیکرهائی زندگانی کرده که روح آنان بجای بسیار بلند پیوسته،

آنانند خلفاء و نمایندگان حق در روی زمین که مردم را بسوی دین اومیخوانند. آه آه که تاجه اندازه مشتاق و آرزومند دیدار آنان هستم! پس فرمود: ای کمیل اگر میخواهی باز کرد.

این حدیث خود مستلزم شرحی جداگانه است ولی چون اصل موضوع کتاب شرحی بردعای کمیل است از نظر اختصار اکتفا کردید و تنها اشاره میشود که در خلال این حدیث چگونه علی علیه السلام اسرار یکه مربوط بوجود مقدس حضرت امام ولی عصر عجل الله تعالی فرجه است در تعلیمات خود آشکار کرده است.

در خطبه دیگر از نهج البلاغه آمده است

امام علی علیه السلام بکمیل فرمود:

ای کمیل: امر کن خویشان و بستگان خود را که تا شبانگاه در پی تحصیل مکارم اخلاق کوشیده و شب هنگام بروند در پی حاجت آنکس که در خواب باشد. بحق آنخدائی که شنونده است و فریادها و آوازاها را احاطه نموده، نیست کسی که دلی را شاد گرداند مگر آنکه خدا در دل او سرور و خرمی بیافریند و مورد لطف و مهربانیش قرار دهد، که هر گاه اندوه و بلیتی با او رسد آن مهربانی بطرف آن اندوه مانند آب در سراشیبی روان گردد، تا او را از آن محنت و مصیبت و پریشانی دور سازد، همچنانکه شتردار از کله خود شتر غریب را دور میگردد.

وصیت و سفارش علی علیه السلام بکمیل

در کتاب بشارة المصطفی حدیثی را ترجمه کرده است که نقل از سلسله رجال به سعید بن زید منتهی میگردد و در کتب دیگر هم از جمله (هفدهم بحار) و (دارالسلام) و (تحف العقول) سند آنرا ذکر کرده اند، و چون این حدیث بسیار مفصل است در اینجا بعضی از نکات برجسته آنرا متذکر میشویم. (۱)

(۱) از کتاب شرح دعای کمیل نگارش استاد ابوتراب هدائی

سعید بن زید گفت: روزی کمیل را ملاقات کردم و از فضل امیرالمؤمنین علی علیه السلام از او پرسیدم.

گفت: آیا خبر دهم تو را بوصیتی (سفارشی) که آن بزرگوار بمن فرمود: و آن بهتر است برای تو از دنیا و آنچه در آن است.

گفتم، آری: گفت؛ علی علیه السلام بمن فرمود:

ای کمیل: نام بیر هر روز بنام خدا (بِسْمِ اللَّهِ وَلِأَحْوَالٍ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ) و توکل کن بخدا.

ای کمیل: همانا خدا رسولش را ادب آموخت، و رسول الله مرا تربیت فرمود و من مؤمنین را ادب (کمال) می آموزم و ادب را بمکرمین بارش میدهم.

ای کمیل: علمی نیست مگر آنکه من آنرا افتتاح میکنم و راز و سری نیست مگر آنکه قائم آنرا بیایان میبرد.

ای کمیل: هیچ حرکتی نیست مگر اینکه تو در آن نیازمند و محتاج معرفت هستی (باید شناسا و عارف بآن باشی که برای چیست)

ای کمیل: تندرستی از کم خوردن غذا و کم نوشیدن آب است.

ای کمیل: وقتی برای خدا با کسی مجادله میکنی، مورد خطاب قرار مده، مگر آنکه شبیه عقلا هستند (اندکی فهم دارند) و این سخن ضروری است.

ای کمیل: در هر جمعیتی (قومی) صنفی بالاتر و برتر از دیگران است، پیر هیز از اینکه با افراد پست آنان مناظره کنی، و اگر سخنی ناروا بتو گفتند تحمل کن، یعنی (پاسخ مده) و از کسانی باش که خدایتعالی چنین وصفشان را گفت: وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا، که چون مورد خطاب نادانان قرار گیرند پاسخشان را بمسالمت دهند.

ای کمیل: در هر حال حق بگو و پشتیبان متقین باش و از مردمان فاسق دوری گزین.

ای کمیل: از منافقین کناره گیر و با خیانتکاران همدم مشو و حذر کن

از اینکه در دستگاه ظالمین راه یابی .

ای کمیل : مؤمن آینه مؤمن است زیرا در او تأمل نموده راه ناراحتی را
بر او می بندد و به نیکویش میکشاند (مؤمنین برادرند و هیچ چیز نزد مؤمن
مقدم بر برادرش نیست .)

ای کمیل : گفتار خدایتعالی را نگهدار (حفظ کن) (الشَّيْطَانُ سَوَّلَ
لَهُمْ وَأَمَلَى لَهُمْ) زینت دهنده شیطان و مهلت دهنده خداست .

ای کمیل : فریفته و مغرور مشو بگروهی که نماز طولانی و روزه مداوم
دارند و صدقه میدهند و پندارند که آنها موفق هستند .

ای کمیل : همانا (ایمان) مستقر و مستودع است (ثابت و عاریه) پرهیز
از اینکه از آنان باشی که ایمانشان عاریت است .

ای کمیل : هیچوقت خالی از نعمت خدا و عافیت او نیستی ، پس هیچوقت
در هر حال از تحمید و تمجید و تقدیس و شکر و یاد او خالی مباش .

ای کمیل : دین برای خداست گول حرفهای این اُمت فریب خورده را
منخور ، که کمراه شد بعد از آنکه هدایت یافت و انکار کرد ، بعد از آنکه
قبول کرده بود .

ای کمیل : فضیلت بدست خداست بهر کس بخواهد میدهد و خدا صاحب
فضل بزرگ است .

ای کمیل : همه به آخرت بازگشتشان است ، آنکه در آخرت داغ
باشد برای او است ثواب خدای عزوجل و درجات بلند و بهشتی که آنرا به اذن
نمیبرد مگر آنکه متقی باشد .

این بود بخشی از سفارشات امام علی (ع) بکمیل بن زیاد نخعی .



سند دعای کمیل

این کتاب شریف که بنام «علی علیه السلام و کمیل» نامگذاری شده است، از آنجهت است که اصل موضوع آن شرحی بر دعای کمیل است، دعائی که آنحضرت بکمیل بن زیاد نخعی تعلیم فرموده است.

بطوریکه در کتاب اقبال: عالم جلیل القدر سید بن طاووس روایت کرده چنین است که: کمیل گفت روزی با مولای خود امیرالمؤمنین در مسجد بصره نشسته بودم، در باره شب نیمه شعبان سخنی بمیان آمد و سؤال از معنی این آیه شد (فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ) آنحضرت فرمود: این شب نیمه شعبان است که هر کس این شب را بعبادت احیاء کند و دعای حضرت خضر(ع) را در این شب بخواند البته دعای او مستجاب گردد.

چون حضرت بمنزل خود مراجعت نمود، شب بمنزل او عَلَيْهِ السَّلَام رفتم و چون مرا دید: پرسید ای کمیل برای چه کار آمده‌ای، گفتم ای مولای من در طلب دعای خضر آمده‌ام، فرمود: بنشین.

ای کمیل چون این دعا را حفظ نمائی در هر شب جمعه یا در هر ماه يك مرتبه یا در سالی يك مرتبه بخوان تا کفایت شر دشمنان از تو شود و یاری کرده و روزی داده شوی و البته آمرزیده شوی.

ای کمیل طول صحبت تو و خدمت تو موجب آن شد که تو را بچنین نعمتی و کرامتی سرافراز گرداند.

در «مفاتیح» محدث جلیل مرحوم قمی از «مصباح المتجید» نقل کرده است: که این از بهتر دعاها و معروف به دعای خضر عَلَيْهِ السَّلَام است که امام علی عَلَيْهِ السَّلَام به کمیل که از خواص اصحاب بوده تعلیم فرموده است تا در شبهای نیمه شعبان و در هر شب جمعه بخواند، چنانکه برای کفایت از شر اعداء و فتح باب رزق

و آمرزش گناهان نافع است ، و اضافه میکند : که شیخ و سید بزرگوار آنرا نقل نموده‌اند !!

مأخذ بعضی از مطالب این کتاب

اصل موضوع این کتاب سخنان امام علی علیه السلام است که بکمیل بن زیاد نضعی تعلیم داده و به (دعای کمیل) معروف گردیده است .

در شرح این دعا صدها آیات قرآنی که ارتباط مستقیم و غیر مستقیم با بیانات امام علیه السلام داشته مورد تفسیر قرار گرفته و در واقع قرآن و مقام شامخ عترت را بهم پیوند داده است .

بنابراین مأخذ تفسیر آیات الهی از بعضی از تفاسیر معتبر است ، از جمله تفسیر : المیزان ، مجمع البیان ، تفسیر نمونه ، منهج الصادقین ، پرتوی از قرآن ، تفسیر نوین و تفاسیر دیگر و همچنین از کتب نهج البلاغه و صحیفه سجّادیه و اصول کافی و کتب دیگری از معاصرین که اغلب نام آنها در متن ذکر شده است مطالبی اقتباس گردیده و اشعار این کتاب از نگارنده است . امید است که مورد نظر امام ولی عصر عجل الله تعالی فرجه قرار گیرد .



علی و کُنُوسِ
علیہ السلام

شرح دعای کُنُوسِ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِیْ وَبِعَتْ كُلُّ شَیْءٍ

خدایا درخواست میکنم از تو ، بحق آن رحمت که همه چیز را در عالم فرا گرفته است .

ارتباط بیانات
امام علیه السلام
با قرآن

قبل از آنکه وارد اصل موضوع شویم لازم بیاد آوری است : که روش بعضی از مفسرین و شارحین سخنان ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین بر این بوده است که بیشتر در بیانات خود توجه خواننده را به ریشه و مشتقات کلمات در شرح دعا معطوف داشته اند ، و این روش البته از نظر علمی بسیار پسندیده و قابل توجه و مورد استفاده دانشمندان علم کلام است ، ولی برای عموم که بخواهند از کیفیت و روح معانی نتیجه گیری کنند چندان مورد حاجت نیست ؛ بطور مثال : در همین دعای شریف که اولین کلام بنام خدا (اَللّٰهُمَّ) آغاز شده است ، مفسرین بیانات گسترده‌ئی آورده‌اند : اشاره بر اینکه (اَللّٰهُمَّ) اصل آن (یا الله) بوده که (یاء) را از آن کلمه حذف نموده و عوض آن (میم مشدده) آورده اند ، تا آنکه اشاره باشد به (عَلَو) شأن و عظمت حقتعالی و گاهی هم این بیان را از جانب بعضی از علما رد کرده و بگفته بعضی دیگر استناد کرده‌اند و در این مورد کلامرا بسیار بسط داده که در آخر همان معنای (خدایا) که روشنترین معنی در زبان فارسی است اصل ترجمه قرار داده‌اند . البته در بعضی از کلمات در این دعا لغاتی ناشناخته است که برای ترجمه آنها توضیحات بیشتری لازم است ، همچنانکه بعضی از شارحین معاصر هم این موضوع را رعایت کرده و در همین کتاب شریف هم بقدر لازم در این مورد کوشش بعمل آمده است .

اکنون چون روش نگارنده براینست که در شرح ادعیه بعد از ترجمه فقرات دعا ارتباط مطالب را بیشتر به آیات قرآنی روشن سازد ، لذا از اینجا شروع میکنیم که امام علیه السلام در اولین کلام خود مسئله سؤال را پیش کشیده و عرض میکند : **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ** که در این معنا سرآغاز شدت نیاز و احتیاج خود را به درگاه بی نیاز اظهار داشته است و این خود گذشته از مرتبه دعا و طلب حاجات ؛ اطاعت و پیروی از دستور الهی است که خدایتعالی درجائی از قرآن مجید صراحتاً میفرماید : س ۴ ، ی ۳۲ ، **وَاسْئَلُوا اللهَ مِنْ فَضْلِهِ** ، اشاره براینکه طلب کنید از فضل و رحمت خدا آنچه را که میخواهید ، و در تأیید این معنادر جای دیگر میفرماید : س ۲ ، ی ۱۸۶ ، **اُجِیْبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ** که در اینجا اجابت دعای خواننده را هم تحت شرایطی تضمین فرموده و یا به اعتبار دیگر به مصداق کریمه : س ۱۴ ، ی ۳۴ ، **وَ اَتِیْکُمْ مِنْ کُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ** که این اشاره بر اعطای نعم بر بندگان است از آنچه از او سبحانه و تعالی طلب مینمایند (و این آیه شریفه تفسیری بتفصیل دارد که برای اطلاع بیشتر باید بتفاسیر مراجعه شود) . و از طرف دیگر تمام اهل عالم نیاز خود را بسوی فضل و رحمت خدایتعالی متوجه ساخته و کَشْکُولِ گدائی را بجانب حضرتش در میان گرفته اند ، همچنانکه خود میفرماید : س ۵۵ ، ی ۲۹ ، **یَسْئَلُهُ مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ** اشاره براینکه : تمام موجودات در آسمانها و زمین از او مسئلت داشته و طلب حاجت مینمایند ، چون همه بسوی او نیازمند و تنها او بی نیاز است . پس از اینجهت است که ، امام علیه السلام در اولین کلام خود سؤال از رحمت الهی کرده و یا به اعتبار دیگر متوسل به مقام رحمت او شده و سپس عطف با همین مسئلت توجه خود را به صفات دیگر باریتعالی معطوف داشته و حاجات خود را عرضه میدارد .



امام علیه السلام در مقدمه این دعا بمقامی متوسل شده است
وسعت رحمت الهی که گویا تمام آنچه را که باید در مرتبه توسل قرار
دهد در يك معنا جمع کرده است و این همان توسل برحمت واسعة الهی است
که اهمیت آنرا قرآن مجید کاملاً روشن و آشکار کرده است .

همچنانکه در جائی از قول حاملان عرش میفرماید : س ۴۰ ، ی ۷ ،
رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ وَرَحْمَةً وَعِلْمًا ای پروردگار ما فرا گرفته است رحمت
و دانش تو بر همه چیز !! یعنی عرصه پهناور علم و رحمت تو همه اشیاء را در
جهان آفرینش در بر گرفته است و این همان معنا را می رساند که امام علیه السلام
عرض میکند : بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ .

و از نظر اهمیت این موضوع خدایتعالی بر مضمون دیگری میفرماید :
س ۷ ، ی ۱۵۶ ، وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَاكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ
اشاره براینکه رحمت من فرا گرفته است بهر چیزی در عالم ، همچنانکه
عمومیت دارد از برای اهل ایمان و غیر اهل ایمان در دنیا ، که آفریدن و روزی
دادن و نعمت بخشیدن بر آنان است ، و برای پرهیزکاران ثابت میباشد .

در باب وسعت رحمت الهی صاحبان تفاسیر مطالب گسترده‌ئی دارند که
بطول می‌انجامد ، ولی در اینجا متذکر میشویم : که تا همین اندازه کافیت که
خدایتعالی توجه بندگان را به این موضوع جلب نموده و برسول خود دستور
میدهد که مردم را بر این امر آگاهی دهد ، همچنانکه میفرماید : س ۶ ، ی ۱۴۷
فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ بگو ای پیغمبر : پروردگار شما صاحب رحمت
گسترده است . اخبار و روایات بسیاری در باب وسعت رحمت الهی آمده است
که اهمیت شرح این فقره از دعا را در مقام توسل می رساند .



این نکته قابل توجه است که بیانات ائمه
تمام مراتب رحمت الهی
هدی سلام الله علیهم اجمعین اغلب باهم ارتباط داشته
گسترده است !!
واز ریشه قرآنی مایه گرفته است ، همچنانکه در

دعای سحر قریب بهمین مضمون از فقره مورد شرح آمده است :

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ رَحْمَتِكَ بِأَوْسَعِهَا وَكُلِّ رَحْمَتِكَ وَأَسِعَةٍ

خدایا درخواست میکنم از رحمت تو و بحق وسیعترین مراتب آن
(در حالیکه میدانم) تمام مراتب رحمت تو گشاده و پهناور است .

این معنا چنان میرساند که مراتب رحمت الهی بسیار است ، همچنانکه
آیات قرآنی هم مشعر بر همین بوده و روشن میدارد ، که افاضه تمام نعم الهی
بر خلق عالم : از نعمت وجود ، بسط روزی بندگان ، آمدن پیغمبران و نزول کتب
آسمانی و نیز برقراری دائمی حجت و ولی در روی زمین و نظم امور و سیر تکامل
جهان آفرینش و تجدید بنای جهان دیگر و تمام مراتب فیض بخش که سرتاسر
عالم هستی را فرا گرفته است ، همه و همه در زیر پوشش رحمت الهی قرار
گرفته است و از این بالاتر آنکه : خدایتعالی افاضه رحمت را از جانب خود
بر تمام خلق عالم لازم دانسته ، همچنانکه فرمود : س ۶ ، ی ۱۲ ، کَتَبَ
عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ و در جائی این بیان را بوجه دیگر تأیید کرده
و میفرماید : س ۶ ، ی ۵۴ ، کَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ اشاره براینکه :
نوشته است پروردگار شما بر ذات بزرگوار خود رحمت و بخشایش را ، پس
به این اعتبار : افاضه رحمت از جانب خدایتعالی بر عموم مخلوق امری مسلم
و پا برجاست که همگانرا شامل میشود ، ولکن طبق آنچه که مفسرین در تفسیر
صفات (الرَّحْمَنُ وَالرَّحِيمُ) آورده اند : صفت رحمان را دلالت بر رحمت عامه
دانسته و «رَحِيم» را بر صفت خاصه موصوف کرده اند ، یعنی رحمت رحمانیه
شامل تمام انسانها اعم از مؤمن و کافر ، و رحمت رحیمه مخصوص بمؤمنان میباشد .

و به اعتبار دیگر : رحمان مربوط بفیوضات تکوینی حق ، که همه موجودات را شامل میشود ، میباشد ، اما « رَحِيم » اعم از فیوضات تکوینی و تشریعی ، یعنی هدایت و سعادت است .

وا از طرف دیگر آیه شریفه : س ۳ ، ی ۷۴ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ و همچنین کریمه : س ۱۲ ، ی ۵۶ ، نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ درباب افاضه مخصوص رحمت خدایتعالی ، این معنا را می رساند : که هر کس را حق تعالی اراده نماید مشمول رحمت واسعه خود میفرماید ، ولی در عین حال باید این توجه را حاصل کرد : که اختیار وصول بر رحمت بعهده بندگان و مقدمه ایصال در دست خود ایشان است ، یعنی نه آنکه اگر کسی تلاش برای دخول در رحمت کند موفق نخواهد شد ، بلکه اگر موجبات آنرا فراهم سازد حتماً مشمول لطف و رحمت خداوندی قرار خواهد گرفت ، همچنانکه مصداق این معنا در آیه شریفه است ، که میفرماید : س ۴ ، ی ۱۷۵ ، فَاَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ اٰعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَ فَضْلٍ

اشاره براینکه : برای دخول در رحمت الهی چنین لازم است : که بندگان ایمان به خدا آورده و چنگ بکتاب او زده و متمسک بطریق هدایت شوند ، و همچنین ، شرط دیگر آنست که : کردار نیکو داشته باشند .

و اصولاً در جای دیگر صراحت این معنا را آشکار کرده و میفرماید : س ۷ ، ی ۵۶ ، اِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ . همانا که رحمت خدایتعالی به نیکوکاران نزدیک است . (۱)

اما آنچه که درپایان این بحث قابل تذکر است آنست که : توسل امام عَلَی (ع)

(۱) در قرآن مجید آیات بسیاری در باب رحمت الهی آمده است و همچنین روایات بیشماری در کتب مربوطه نقل شده است که در اینجا مجالی برای ذکر آنها نیست ، ولی نگارنده : در کتاب (معارف الهی) در این مورد تاحدی مطالبی جامع و فشرده آورده ، که خواننده میتواند برای اطلاع بیشتر به آن کتاب از صفحه ۱۱۰ تا ۱۳۵ مراجعه نماید .

برحمت الهی شامل یکی دیگر از مراتب رحمت است، که آن وجود مقدس حضرت ختمی مرتبت میباشد، همچنانکه خدایتعالی در باره آن بزرگوار میفرماید: س ۲۱، ی ۱۰۷، وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ، اشاره براینکه: فرستادیم تو را ای محمد، مگر درحالیکه محض رحمت باشی برای جهانیان.

واین معنا بخوبی ظاهر شده است، که خدایتعالی وسعت رحمت محمدیه را بتمام اهل عالم گسترده و روزی در رسد که تمام جهانیان در زیر پوشش این رحمت خاص درآیند.

بنابراین، علی علیه السلام در اولین کلام خود بمقام رحمت واسعه الهی متوسل شده و عرض میکند: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِیْ وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ.

رحمت الهی

رحمت گسترده و لطفت عمیم
رحمت آنرا بر گرفته در میان
هر کجا یا هر زمان فیض تمام
نه زمین ماند بجا نه آسمان
نور افلاک از همین جا جسته است
زانکه کردی واجبش بر نفس خویش
چون گرفته رحمتش هر جا قرار
که بهشت و دوزخ از رحمت بجاست
تا بدانی رمز حکمت را تمام
رحمت حق اندران گسترده است
بر بنای رحمتش حق آفرید
که بهر نیک و بدی پوشش نهاد
که ندیدم خود قرین، بر محسنین
تا شوم مشمول رحمت همچو «زار»

بار الها ای خداوند رحیم
آنچه باشد در زمین و آسمان
آنچنان رحمت که بر هر خاص و عام
سلب رحمت گر کنی از این جهان
همتی عالم بر رحمت بسته است
رحمتت بینم بهر جا رو به پیش
یک اشارت بس کنم از رحم یار
گرچه کفر آید بر این معنی رواست
حاصل معنی بود در این کلام
آنچه در ظاهر و با در پرده است
هر چه دیدی در جهان آمد پدید
پس بر آن رحمت کنم سوگند یاد
زین سبب بردم توسل اینچنین
نکته ای بردم در این معنا به کار



وَبَقُوْنَكَ الَّتِي قَرَرْتَ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ

(و خدایا از تو درخواست می کنم) بحق نیرو و توانائی تو ، آن نیروئی که هر موجودی را مقهور کرده است . یعنی سؤال می کنم از تو : بحق آن مقام جباریت که چیره و غالب است بر هر چیز .

در این بند از دعا امام علیه السلام گذشته از مقام توسل ،
 هر نیروئی
 از
 بیکی از صفات الهی اشاره کرده که معلوم میدارد ؛ تمام
 نیروی الهی است !! نیرو و قدرت و قوت و غلبه بر هر چیزی از برای خداست ،
 شاید مصداق آیه شریفه که : میفرماید س ۲ ، ی ۱۶۵ ،
 اَنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعًا نمایانگر این معنا باشد که هیچ قوه و نیروئی غیر از
 قوه و نیروی باری تعالی نیست که بتواند بهمه چیز غالب شود ، و هر نیروئی که
 می بینیم قائم به مخلوقات است بعینه همان نیرو قائم به خود حق تعالی است ،
 بدون آنکه از خدا منقطع شده باشد و مخلوق خود ، مستقل در آن نیرو باشد .
 و اشاره ای که در قرآن مجید در داستان مرد مؤمن و دوست کافرش آمده مشعر
 بر همین است که میفرماید : س ۱۸ ی ۳۹ ، وَ لَوْ لَا اِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ
 مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ

اشاره براینکه : آن مرد مؤمن در خطابی تو بیخ آمیز به دوست کافرش
 که دچار غرور گشته بود ملامت کرده ، و به او میگوید : چرا در مورد کار خود
 نگفتی : مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ ؛ چرا با گفتن این کلام همه امور را بخدا
 نسبت ندادی ؟ چون هیچ حول و قوه ای جز به عنایت او نیست !! و تنها او صاحب
 قدرت و نیروی استوار و محکم است .

و این معنا را خدایتعالی در جای دیگر از قرآن مجید بر وجوه دیگر

آورده و جائی میفرماید: س ۵۱ ی ۵۸، إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ . که قدرت قاهره اثر دلیل بر قوه بالغه است ، همچنانکه در جای دیگر هم فرمود: س ۸ ی ۵۲، إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ، وجه مکرر بر مضمون دیگر این معنا را یاد آور شده و بسیار میفرماید: إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ !! که نیروی او بر همه چیز غالب است .

علی عليه السلام: در سخنان خود ، در خطبه ۳۹۲

(نهج البلاغه) در باره نیروی الهی در جواب

بیان دیگری

از ائمه هدی (ع)

آنکسی که پرسید معنی: (لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ) در باره نیروی الهی !!

إِلَّا بِاللَّهِ) چیست؟، چنین فرمود: همانا که ما مالک

نیستیم چیزی را با خدا ، (شريك نمیباشیم) و مالک نمیشویم مگر آنچه را که او ما را مالک گرداند ، پس هر گاه مالک گردانید ما را به چیزی که او از ما دارنده تر است تکلیف نماید (امر و نهی فرماید) و هر گاه وا گرفت آنچه را و قدرت بر آن نداد ، وضع کند از ما تکلیف آنرا و مؤاخذه نکند به آن .

و همچنین از بیانات حضرت سجاد ، در صحیفه سجّادیه ، در طلب مغفرت

آمده است ، که میفرماید: فَلَا حَوْلَ لَنَا إِلَّا بِقُوَّتِكَ وَلَا قُوَّةَ لَنَا إِلَّا بِعَوْنِكَ اشاره بر اینکه ما را جز به نیرو و توانائی تو جنبش و حرکتی نیست و جز بیاری تو توانائی نداریم .

و باز در دعای روز عرفة در صحیفه سجّادیه آمده است ، که آن بزرگوار

فرمود: وَلَا تَكِلْنِي إِلَى حَوْلِي وَقُوَّتِي دُونَ حَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ . یعنی و امگذار مرا بقدرت و توانائیم بی قدرت و توانائیت (زیرا قدرت و توانائی من جز بمشیت و نیروی تو میسر نیست) .

در دعای (سمات) هم در یکی از مراتب قوت و قدرت خدایتعالی آمده

است: وَبِقُوَّتِكَ الَّتِي بِهَا تُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِكَ و سو کند

به نیرو و توانائی تو ، آنچنان نیروئی که نگاه میدارد آسمانها را (یا آنکه به آن نیروئی که نگاه میداری آسمانرا از آنکه سقوط کند بر زمین مگر آنکه خود اراده فرمائی .)

ببینید ، بعضی از بیانات ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین ، نه تنها از نظر دعا و یا توسل بکار رفته است ، بلکه نکات دقیقی در آنها اشاره شده که اصول اعتقادات را پایه گذاری مینماید .

در همین بند مورد شرح ، چگونه یکی از مراتب نیرو و قوت الهی را در بیانی کوتاه و فشرده تصریح نموده و عظمت مقام الهی را تاحدیکه برای ما قابل درك باشد اظهار داشته است و چگونه مسئله نیرو و قوای جاذبه را که يك بحث بزرگ علمی است در قالب دعا ریخته و دانشمندان جهانی را بر این امر آگاه می سازد که تمام نیروها در عالم منهای نیروی الهی بی اثر است . آنجا که عرض میکند ؛ خدایا تو را به نیروئی سو گند که نگهدار آسمانها و زمین است و اگر بدون فرمان تو باشد آن نیرو ساقط خواهد شد ، توجه داشته باشید : که چگونه خدایتعالی در برقراری نیرو و قوای جاذبه در مدار کرات آسمانی و کهکشانی نظم این جهانرا برقرار کرده ، و مانع سقوط و اصابت آنها بر یکدیگر است ، کراتی که میلیونها سال نوری با هم فاصله دارند و میلیونها مرتبه از خورشید و منظومه شمسی ما بزرگتر و شعاع سیر آنها وسیعتر است ، چگونه خدایتعالی حرکت و جاذبه آنها را تنظیم کرده و هریک را در مدار خود بدون هیچگونه برخورد و بی انضباطی میچرخاند ، این قوه و نیروی الهی است که مانع سقوط و برخورد کواکب از کهکشانی به کهکشان دیگر است .

و این معنا را خدایتعالی از نظر فهم قاصر ما در سطح پائینتری آورده و میفرماید : س ۶۷ ی ۱۹ ، **أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ وَيَقْبِضْنَ ، مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ .** اشاره براینکه : آیا نمی نگرند پرندگانرا در هوا که چگونه بر بالا بال و پر کشوده و فرامی آرند ، چه چیز و چه کس آنها را از

سقوط نگاه میدارد، جز خدای مهربان. (پیشانی بلند، چشما) *بِإِذْنِ اللَّهِ*
 چگونه خدایتعالی در این امر کوچک اشاره بقوت و نیروی خود کرده
 تا در این عصر تسخیر فضا دانسته شود که هر طیاره و پرواز کننده‌ای از
 هواپیماهای غول پیکر و سفینه های فضائی و یا اقمار مصنوعی که به فضا پرتاب
 شده و مسیر آنها در اختیار دانش بشری قرار گرفته، خدایتعالی حافظ آنها
 بوده و تا زمانی که اراده فرماید از سقوط نگاه می دارد.
 بنابراین باید گفت: (لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ)

و از این جهت دانستیم که امام علیه السلام، در این فقره از دعا به چه مرتبه از
 صفات خدایتعالی متوسل شده، و عرض میکند: وَ بِقُوَّتِكَ الَّتِي قَهَرْتَ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ

در این بند از دعا که امام علیه السلام اشاره بقوه و نیروی

میکند که بر تمام کائنات حکومت داشته و همه موجودات
 را مقهور اراده خود ساخته است، این موضوع تنها از
 نظر توسل در دعا نیست، بلکه ابعاد گسترده ای دارد
 تا جهان اسلام از این امر آگاهی حاصل نمایند.

نیرو و قوت
 خدایتعالی
 پشتیبان مسلمانان
 جهان است!

یعنی باید گفت: ای مسلمانان جهان: از هیچ نیرو و قدرتی که در اختیار
 کفار است نهراسید و از مبارزه با کفر و طاغوت باز نایستید، که تمام تکنیکهای جنگی
 و استراتژیکی و تسلیحات مدرن و عظیمی که ابرقدرتها به آن مینازند، و تمام
 آنچه که برای نابودی کره زمین و بشر آ ماده کرده اند در مقابل نیرو و قوت الهی
 هیچ است، و اگر حقتعالی اراده فرماید در يك آن همه آنها از کار خواهد افتاد.
 بنابراین با در نظر گرفتن نیرو و قدرت الهی، اهل اسلام باید به نیروی
 ایمان متکی بوده و از نیروی که در اختیار اهل کفر است هیچگاه هراسان نبوده
 و از راه مبارزه و جهاد در راه گسترش اسلام باز نایستند، تا زمانی که مصداق
 وعده خدایتعالی ظاهر شده و حکومت جهانی اسلام برقرار گردد و دین حق بر تمام

ادیان غالب شود (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ)

قوت الهی

چون کند درمان دردم را طبیب
تا نیرو سازم بیمار شاد
دست قدرت باشدش هر جا سهم
غیر از آن نیرو که در حد کمال
تا بدانی آنچه باشد برقرار
هر چه بینی در زمین و آسمان
که نگهدارد زمین را بی ستون
آنچنان گیرد کواکب در میان
جاذب و دافع بود در هر مقام
تا بگویم مطلبی از سر جام
غیر از آن قدرت که در دست خداست
رمز هستی می دهد بر آن نوید
قوت قلبش بود از نقش یار
می دهد نیرو به قولمند و د زار

با توسل رو کنم من بر حبیب
می کنم بر ذکر او سوگند یاد
آنچنان نیرو که در امر عظیم
هر قوایی در جهان دارد زوال
مطلبی دارم که سازم آشکار
همچنان باشد نیروی نهان
چون ندارد کس چنین نیرو فزون
کی بود آنکس که در هر که کشان
کی بود آنکس در امر انتظام
عارفی بر من رسانید این پیام
آنچه در جام جهان دیدی خطاست
پس کجا بینی تو قدرت ناپدید
گر بود هر عاشقی دل بیقرار
آنکه او قدرت برد هر جا به کار



وَضَعَ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ وَذَلَّ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ

(و درخواست میکنم از تو بحق آن مراتب قوت و نیروی تو) که همه چیز در برابر آن فروتن و خوار گشته است .

امام علی (علیه السلام) در متمم این عبارت که به نیروی

خدایتعالی توسل جسته است ، چنین می رساند که این صفت در خدایتعالی همانند قوت و نیروی که در اختیار بندگان گذاشته شده ، نیست ، بلکه

تمام موجودات عالم
در برابر عظمت الهی
سرتعظیم
فروود آورده اند

قدرتی است که همه چیز در عالم در برابر آن

سرتعظیم فروود آورده و در مقابل عظمت آن ، فروتن و خوار و بیمقدار و زبون گشته و بر هر چیز غالب و چیره می باشد ، همچنانکه در اسماء صفات او آمده است :
يَا مَنْ تَوَاضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِعَظَمَتِهِ ، يَا مَنْ خَضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِهَيْبَتِهِ ، يَا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ خَاضِعٌ لَهُ وَ يَا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَهُ ، اشاره بر اینست که همه چیز در عالم نزد قوه و نیروی او خوار و ذلیل و بی اعتبار است ، و همه چیز در جهان در برابر نیروی عظیم او ناتوان و خاضع و خاشع و بیمقدارند .

تمام مخلوقات در زمین و آسمان در مقابل قدرت او فروتن و خوار و ذلیلند ،

شاید این اشاره کافی باشد که خود فرمود : س ۲۲ ی ۱۸ ، اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَنْ فِي الْاَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبَالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ كَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ

اشاره بر اینست که : آیا نمی بینی که سجده میکنند از برای خدا هر که

در آسمانها و زمین است و سجده میکنند خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختها و حیوانات و بسیاری از مردم ، که این سجود در برابر عظمت خالق

و پروردگار خود، نشانه خضوع و نهایت تواضع و تضرع و تذلل و غایت تعظیم و تکریم است. و این موضوع از نظر اهمیت معنا در قرآن مجید در چند مورد بر وجوه گوناگون تکرار شده است.

همچنانکه در جای دیگر فرمود: س ۱۶ ی ۴۹، **وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةِ وَهُمْ لَا يُسْتَكْبِرُونَ (۱)**
در اینجا اشاره هم بصاحب روح و هم غیر ذی روح شده است، بر این وجه که اشاره میفرماید، هر چه در آسمانها و در زمین است از جنبندگان و ملائکه همه در مقام ذلت و خواری سجده خدا میکنند و بزرگی نمیفروشند.

در بعضی از تفاسیر آمده است: سجود اجرام و اجسام و یا خورشید و ستارگان و کوهها، شاید مراد به سجده تکوینی باشد نه سجده تشریعی و تکلیفی، چون سجده تکوینی عبارت است از تذلل و اظهار کوچکی در مقابل عزت و کبریائی خدایتعالی، و در هر حال این سجود خاصی است که ما از نحوه آن بی اطلاع هستیم، همچنانکه بر تسبیح آنها اطلاعی نداریم که خدایتعالی فرمود: س ۱۷ ی ۴۲، **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ.**

اشاره بر اینک: نیست هیچ موجودی از مخلوقات مگر که تسبیح میگویند خدا را ولیکن نمی فهمند تسبیح ایشانرا (دیگران)

در هر حال، همه چیز در عالم ثناگوی او بوده و در برابر جلال و عظمت او سر تسلیم فرود آورده، فروتن و ذلیل هستند.



(۱) در تفسیر، المیزان در جلد ۲۴ صفحه ۳۵ آورده: این آیه دلالت دارد بر اینکه در غیر کره زمین از کرات آسمان نیز جنبندگان هستند که در آنجا مسکن داشته و زندگی میکنند.

اِثْمَهُ هَدَى عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اَهْمِيَّتِ بَعْضِي از مَوَارِدِ را در
 مقام فروتنی سخنان خود بر وجوه گوناگون متذکر شده‌اند، بخصوص
 در امام علی علیه السلام که در همین بند از دعا عرض میکند:
 هَمَّةُ مَخْلُوقَاتٍ !! وَخَضَعَ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ، در خطبه ۱۸۵ از نهج البلاغه هم
 اظهار میدارد: خَضَعَتِ الْأَشْيَاءُ لَهُ، وَذَلَّتْ مُسْتَكِينَةً لِعَظَمَتِهِ اشاره بر اینکه:
 تمام اشیاء در برابر عظمت او خاضع و ذلیلند.

و حضرت سجاد (ع) هم در دعای ابو حمزه ثمالی بر وجه دیگر عرض
 میکند: وَكُلُّ شَيْءٍ خَاضِعٌ لَكَ، یعنی همه چیز در پیشگاه عظمت تو سر تسلیم
 داشته و فروتن هستند.

پس با این حالت امام علیه السلام در این بند از دعا به این مقام متوسل شده
 و برای عرض حاجات خدا را به آن مراتبی سوگند میدهد که همه چیز در
 برابر قوت و نیروی او فروتن و ذلیلند.

فروتنی موجودات

گر برم سوی خدا روی نیاز	باب رحمت میشود هر لحظه باز
در توسل این چه بس امری تگوست	که کنم تکیه بر عفو و لطف دوست
من بر آن نیرو کنم سوگند یاد	که بهر قدرت زخود قوت نهاد
قولیکه سر بر آن دارد فرود	آنچه در این عالم از بود و نبود
خاضع و خاشع زمین و آسمان	نزد آن قوت بهر شکلی عیان
کهکشان و اختران و مهر و ماه	جمله بر نیروی او باشد گواه
در ثنا و سجده و تکریم اوست	چون بر امر قدرت او روبروست
آنچنان جمله به تسبیح و سجود	چونکه شد امرش بر آنها در وجود
کس نداند از چه باشد برقرار	رمز تسبیح و سجود و سر کار
شاید این باشد گواهی بر خضوع	حالتی در مسکنت یا در خشوع
اینکه دیدی بس فروتن گشت «زار»	از همان باشد به لطف کردگار

* وَجِبْرُوتِكِ الَّتِي غَلَبَتْ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ

(و خدا یا از تو مسئلت دارم) بمقام بزرگواریت که بر هر چیز غلبه یافته‌ای
یا بر این معنا، بحق جلال و جبروتت که چیره گشتی با آن بر همه چیز.

معنی جبروت چیست؟
جبروت بمعنی: جبران کم بود و به اصطلاح
دیگر شکسته بندی است، و یا به اعتبار دیگر:
بمعنی قدرت و عظمت و جلال و بزرگوار است، و مصداق این معانی درباره
خدایتعالی جبران نمودن نقایص همه ممکنات به افاضه نمودن نیکوئیه‌ها
و همه گونه خیرات است، همچنانکه از اسماء صفات او یا (جَبَّار) است، که
در آیه شریفه در سوره حشر آمده است: **هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ
الْقَدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ...** اوست خدائی که
نیست خدائی مگر او، پادشاهی پاک و مبرا از هر نقص و عیب، ایمن گرداننده
و نگهبان عزیز و بزرگوار در نهایت کبریائی و صلاح آورنده کارهای درهم شکسته
بندگان در تمام امور که همه کم بود و نیازمندیهای موجودات را مرتفع و نواقص
و نارسائیهای آنها را جبران مینماید.

بنابر این تنها خدایتعالی در مقام و مرتبه جبروت است که تمام نیازمندیهای
خلق و آنچه برای ادامه حیات آنها لازم است فراهم ساخته و کمبودها را
جبران می نماید.

و چنین گفته‌اند: که مقام غلبه او از حکمت اوست چون اگر غلبه نداشته
باشد قدرت بر جبران چیزی ندارد.

صاحب کتاب (نفحات اللیل) در معنای کلمه جبروت شرحی در مرتبه عرفان
آورده که برای بعضی قابل توجه است و میگوید: مخصوص است لفظ جبروت بحسب

استعمال در عالم عقول مجرده اعم از آنکه عقول طولیه باشد یا عقول عرضیه و اعم از آنکه عقول صعودیه باشد یا نزولیه ، چنانچه تخصیص داده اند لاهوت را بحسب استعمال بعالم اسماء و صفات ، یعنی عالم واحدیت . و در لسان اهل شرع تفسیر مینمایند از آن بافق اعلی و افق مبین و همین است مراد به (قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) و همین مرتبه است نهایت سیر سالکین و عارفین و سپس اضافه مینماید : که عوالم عقول مقدم و غالب و قاهر است بر هر موجودی از موجودات عوالم امکان ، همچنانکه عرفا عقول را ارباب انواع مینامند پس ، جبروت اسم است از برای این عالم بتمامه .

بنابراین : هر گاه حقتعالی بحسب عالمی از عوالم ، قاهر و غالب باشد بر جمیع عوالم ، پس مقهوریت عوالم امکانیه نسبت به ذات مقدس و اظهر من الشمس است . بعضی از فلاسفه الهی هم این معنا را تأیید کرده اند ، همچنانکه در کتاب (درمان روح) در این مورد آورده است : جبروت در اصطلاح فلاسفه اسلام : بر یکی از عوالم اطلاق میگردد و بتعبیر آنان اختصاص بعالم عقل دارد ، چنانکه عالم لاهوت به عالم ، واحدیت و بتعبیر قرآن (افق اعلی) و (افق مبین) نامیده شده است و در برابر عالم جبروت و لاهوت عوالم دیگر در قاموس فلسفه موجود است .

بنابراین میتوان گفت : عالم جبروت عالمی است که پروردگار بنقائص ممکنات رسیدگی کرده و بوسیله افاضه خیرات آنرا بعنوان اینکه غالب است جبران مینماید .

در دعای سحر در توسل به این مقام آمده است :

جبروت خدایتعالی
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا أَنْتَ فِيهِ مِنَ الشَّانِ وَالْجَبَرُوتِ
معانی گسترده ای دارد !
یعنی خدایا درخواست میکنم از تو به آنچه در

آنی از مراتب : شأن و مقام و قدر و منزلت و بزرگواری و قدرت و عظمت تو .
نگارنده : در کتاب « معارف الهی » در شرح این معنا مطالب گسترده ای

آورده که در اینجا از نظر اختصار از بیان آن خودداری میشود ، ولی قابل توجه آنست که در این عبارت مراتب شأن و جبروت خدایتعالی عطف بهم داده شده و برگشت معانی دو کلام را در حکم واحد به جمله (بِمَا أَنْتَ فِيهِ) داده که این موضوع در کمال اهمیت است و اگر در آن دقتی بعمل آید ، روشن می دارد که تمام مراتب صفات خدایتعالی در ترکیب معنای (شأن و جبروت) جمع شده است و به این اعتبار جبروت او در مقام شأن بزرگی او را در جمیع اشیاء و در جمیع عوالم صفات و اسماء میرساند ، بلکه بالاتر است از آنکه وصف کرده شود و هر ذره از ذرات عالم دلالت بر جبروت و عظمت و جلال و کبریائی او دارد و همه به بزرگواری او گواهی میدهند . بنابراین امام علیه السلام در این بند از دعا متوسل به این مقام شده و عرض میکند : (وَبَجَبْرُوتِكَ الَّتِي غَلَبَتْ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ)

جبروت خدایتعالی

چونکه این ره بهترین راه نکوست	در توسل ره بگیرم سوی دوست
یکزمانی دامنش گیرم به جبر	یکزمان بر سرعت و گاهی به صبر
می کند پیوند ، آن قدرت بدست	جبر از این معنا که در بت و شکست
می کند جبران به پنهان و عیان	گر بود کم بود چیزی در میان
برطرف سازد در امری بس شدید	گر که نقصی در جهان آید پدید !
می رساند بریکایک اهل آن	هرچه باشد نارسائی در جهان
که به وصلش نکته ای گفتا چنان	من شنیدم از محبی این بیان
بایدش گیرد صبوری رو به پیش	طرح عاشق در وصال یار خویش
که به یا جبار می گیرم ، مراد	گرچه گفتا زاهدی در هر جهاد
کو بود غالب بهر طاغوت خوار	چونکه جبار است در هر کارزار
می کند رفع نقایص را تمام	لیک امر و جبر او در هر مقام
عالم از جبرش بماند برقرار	عاقلی در محفل گفتا به « زار »

وَبِعِزَّتِكَ الَّتِي لَا يَقُومُ لَهَا شَيْءٌ

(و خدایا درخواست میکنم از تو) بحقّ عزّت تو که هیچ چیز در برابر آن مقاومت ندارد و هیچکس نمی تواند در مقابل آن ایستادگی و عرض اندام نماید.

کلمه عزّت را نمیتوان در باره خدایتعالی معنا کرد، از آنجهت که معنی این صفت بسیار دقیق

و در فارسی هم لغتی از این لطیفتر نیست که جایگزین این معنا شود، ولی آنچه را که دانشمندان اهل کلام بیان داشته اند عزّت را بمعنی، غلبه و استیلا و چیرگی و ارجمندی و بزرگواری ذکر کرده و گاهی هم بمعنی (فدرت و جود) آورده اند، که اگر این معنا بمقام باریتعالی اشاره شود به اعتبار ذات باشد که ذات اقدس او دارای وحدت حقیقی است و برای او مثل و مانندی نیست، که همان اشاره بمعنای (نادرالوجود و عزیزالوجود است).

و از طرفی دیگر اگر عزّت را بمعنی قوّت بعد از ذلت بگیریم، پس از باب تجرید لفظ است از معنی ذلت، چه اینکه حضرت او را هیچگونه ذلتی نیست که از آن ذلت بمقام عزّت رسیده باشد، بلکه او عزیز و مقتدری است که برای عزّت او ابتدا و انتهائی نیست. و بهتر آنست که گفته شود عزّت او جلّ شأنه مثل سایر صفات حقیقیه او عین ذات اوست، همچنانکه قرآن مجید این معنا را در بسیاری از موارد تأیید کرده، جائی میفرماید: س ۳ ی ۶، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، و در جای دیگر: س ۱۱ ی ۶۶، هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ.

خدایتعالی متجاوز از ۹۰ مورد مقامات عزّت خود را بر وجوه گوناگون تثبیت کرده و در پایان آیات مربوطه آورده است: عَزِيزُ الْحَكِيمِ، عَزِيزُ ذُو انتِقَامٍ، عَزِيزُ الْعَلَمِ، عَزِيزُ الْحَمْدِ، عَزِيزُ الرَّحْمِ، عَزِيزُ الْغَفَارِ، عَزِيزُ الْكَرَمِ،

عَزِيزُ الْجَبَّارِ وَ عَزِيزُ الْمُقْتَدِرِ ، که تفسیر این آیات خود کتاب جداگانه‌ای را در بر میگیرد. ولی حقیقت امر آنستکه عزّت خدایتعالی را بهیچوجه نمیتوان توصیف و معنا کرد، از آنجهت که هرچه گفته شود معلوم نیست که شایستگی آنرا داشته باشد که بمقام ربوبیت نسبت داده شود، چون خدایتعالی خود در این مورد اشاره‌ای فرموده که سزاوار نیست مقام عزّت او را کسی توصیف نماید، بلکه نمیتوان او را بهیچ صفتی توصیف کرد، همچنانکه میفرماید: س ۳۷ ی ۱۸۰ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ، اشاره بر اینکه: منزّه است پروردگار تو که خداوند غلبه و قوّت است، از آنچه وصف میکنند او را.

این آیه شریفه معلوم میدارد که اضافه ربّ به (عزّة) خصوصیتی دارد که مقام عزّت او را از هرچه بر آن معنا بستایند بالاتر مییابد، و نیز این آیه با آنکه مشعر بتوحید است جامع تمام صفات ثبوتیه و سلبيه مییابد:

بعضی گفته‌اند: که مقام عزّت خدایتعالی فوق تمام مقامات و غالب است بر جمیع ماسوی، همچنانکه در کلام مشهور آمده است: يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ بِقُدْرَتِهِ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ بِعِزَّتِهِ و این از مراتب عالی مشیّت الهی است که اراده او را در حکم او بمرتبه عزّت پیوست داده و معلوم میدارد که ذات او در مقام عزّت غالب و حاکم در مرتبه اراده و مشیّت اوست.

قبلا مطالبی در این معنا گذشت: که همه چیز در عالم

عزّت خدایتعالی را	در برابر يك قدرت واحده سر تعظیم فرود آورده و خاضع
باید در معانی	و خاشع و ذلیل هستند و این خود دلیل بر بالاترین مقام
اسماء صفات او	عزّت آن قدرت واحده است.
جستجو کنیم	

همچنانکه در اسماء صفات او سبحانه و تعالی آمده

است: يَا مَنْ ذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لِعِزَّتِهِ ، ای آنکه هر چیزی در مقابل عظمتت خوار و ذلیل است.

اکنون با آنکه گفته شد : صفات خدایتعالی تعریف بردار نیست ، ولی گاهی مطالعه و تدبیر در بعضی از آیات قرآنی و سخنان اهل توحید موضوع را طوری روشن می دارد که حقایقی را در خاطر محققان جلوه گر ساخته و آثار را پیاده ای از اسرار آشنا میسازد .

همچنانکه اگر در مورد عزت خدایتعالی به اسماء صفات او توجه شود خود بیانگر توصیفی از آن مقام و مرتبه است ، لذا در اینجا کافیت که به سیاق کلام در صفات او و ترجمه مختصری از آن اشاره کرده ، تا خواننده ، هر کس در حدود استعداد و ظرفیت خود از آن بهره مند شده و مرتبه عزت خدایتعالی را دریابد .

يَا مَنْ لَهُ الْعِزَّةُ وَالْجَمَالُ : ای کسیکه دارای عزت و جمال هستی .

يَا ذَا الْعِزِّ وَالْبَقَاءِ : ای صاحب عزت و پایداری .

يَا ذَا الْعِزَّةِ الدَّائِمَةِ : ای صاحب عزت همیشگی .

يَا عِزَّ مَنْ لَا عِزَّ لَهُ : ای عزت آنکس که نیست برایش عزتی .

يَا عَزِيزًا لَا يُضَامُ : ای عزیز کاستی ناپذیر (ای عزیزی که خوار نمیشوی) .

يَا أَعَزَّ مِنْ كُلِّ عَزِيزٍ : ای عزیز تر از هر عزیز .

يَا مَنْ هُوَ فِي شَرَفِهِ عَزِيزٌ : ای آنکه در شرف خود عزیز هستی .

يَا مَنْ هُوَ فِي عِزِّهِ عَظِيمٌ : ای آنکه در عزت خود بسیار بزرگوار است .

يَا مَنْ أَعَزَّنِي وَأَغْنَانِي : ای آنکه مرا عزیز و بی نیاز کردی .

يَا مُعَزِّ يَا مُذِلُّ : ای غالب و ای خوار کننده (ای عزیز کننده و ای ذلیل کننده)

يَا مَنْ هُوَ عَزِيزٌ بِالْأَذْلِ : ای عزیزی که خوار نمیشوی (ای عزیز بدون ذلت)

يَا مَنْ حَمْدُهُ عِزٌّ لِلْحَامِدِينَ : ای آنکه ستایش عزت است بر ای ستایش کنندگان

يَا مَنْ تَعَزَّزَ بِقُدْرَتِهِ : ای آنکه عزتمندی بقدرت خود .

يَا مَنْ يُعِزُّ مَنْ يَشَاءُ : ای آنکه عزت میدهی هر کس را که خواهی .

يَا مَنْ ذُلُّ كُلِّ شَيْءٍ لِعِزَّتِهِ : ای آنکه هر چیز در مقابل عظمتت خوار و ذلیل است .

يَا اَعَزَّ مَذْكُورٍ ذِكْرٍ: ای عزیزترین یاد شده‌ها .
این است مراتب عزت خدایتعالی که امام عَلَیْهِ السَّلَام در این بند از دعا متوسل
به آن شده و عرض میکند: وَبِعِزَّتِكَ الَّتِي لَا يَقُومُ لَهَا شَيْءٌ .

با آنکه نگارنده در کتاب « معارف الهی » در باب
عزت و ارجمندی
از برای خداست ! عزت خدایتعالی مطالب گسترده‌ای آورده و مراتب عزت
او را در ذیل فقره‌ای از دعای سحر تشریح کرده است که
عرض میکند: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ مِنْ عِزَّتِكَ بِاَعْزَها وَ كُلِّ عِزَّتِكَ عَزِيزَةً و لی
در این بند مورد شرح هم چون این بیان پیوستگی کامل بهمان بیانات دارد ،
لذا ناگزیر از پاره‌ای از مطالب همان کتاب استفاده کرده چون تا کنون شرحی
بہتر در این مورد بنظر نرسیده است .

خدایتعالی هر کس را بخواهد بمصدق کریمه (تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ) عزت و سربلندی
می بخشد ، چون تنها او صاحب عزت است و تمام عزت از حضرت عزت است ،
همچنانکه خود میفرماید: س ۳۵ ی ۱۰ ، مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً
اشاره براینکه هر کس که عزت خواهد و طالب شرف و ارجمندی باشد ، باید
که از مالک و صاحب عزت طلب کند ، چون بعزت او تمام بر گزیدگان و تمام
انبیاء و اولیاء او عزیز و ارجمند شدند ، همچنانکه در کلام خود عزت آنها را
عطف بعزت خود داده و میفرماید: س ۶۳ ی ۸ ، وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ
که عزت از برای خدا و رسولش و اهل ایمان است و در حقیقت عزت هر فرد
و هر چیز در عالم از عزت او سبحانه و تعالی است و شاید اشاره این آیه بر این
باشد که هر کس طالب عزت است ، باید متعزز شود بطاعت خدا ، تا خدا او را
عزیز گرداند ، چون هر کس که از این راه رو بر گرداند ، خدایتعالی مقهور
میسازد او را بعزت و قدرت قاهره خود ، بلکه تمام عزیزان و آنانکه ظاهراً
در این دنیا از نظر آزمایش در نظر خلق شریف و ارجمند شدند ، چنانچه اراده

فرماید در آن واحد بعزت و غلبه خود آنرا خوار و ذلیل و بیمقدار خواهد کرد همچنانکه در بیانات امام ولی عصر (عج) در دعای افتتاح آمده است : قَهَرَ بِعِزَّتِهِ الْأَعَزَّاءَ وَتَوَاضَعَ لِعَظَمَتِهِ الْعُظَمَاءُ ، که خدایتعالی مقهور کند بعزت خود عزیزان را ، یعنی درمقابل عزت و مقام ارجمندش همه مقهور و مغلوبند و بزرگان در پیشگاه عظمتش همه فروتن و خاضعند . (۱)

بعضی از اسماء صفات الهی در مقام توسل بسیار

این موضوع تاجه حد
قابل اهمیت است ؟

حساس و مؤثر و اغلب مورد توجه اولیاء در طلب حاجات بوده است همچنانکه ، گذشته از بند

مورد شرح در این دعا امام عَلَیٌّ در چند مورد گوناگون به عزت خدایتعالی توسل جسته که شرح آنها بیاید و در دعای ابو حمزه ثمالی و دعای افتتاح و همچنین دعای سحر این معنا نمایان است و از اینکه آن بزرگواران برای خواسته‌های مهم خود خدا را بعزت او سو کنند داده‌اند ، چنین نمودار است ، که این سوکندی بسیار عظیم و مؤثر است .

با آنکه روش پیشوایان اسلام و تعالیم عالیہ ایشان از هر جهت برای ما کافیست که باید در هر امور به آنان اقتدا کنیم ، ولی در اینجا برای اهمیت این موضوع و از جهت آنکه دانسته شود این توسل جنبه عمومی دارد ، با مطالعه آیات قرآنی به موردی برخورد کرده‌ایم که در واقع اسراری را فاش و آشکار می‌سازد ، همانطور که قبلاً اشاره شد که اولیاء خدا در مقام حاجات خود بمرتبہ عزت خدایتعالی متوسل شده‌اند ، شیطان هم که خلق رانده‌ای از درگاه اوست به این نام متوسل شده و به مراد رسیده است .

و شاید این توسل از نظر سوابقی بوده که در جنبه ملکوتی داشته و واقف

(۱) نگارنده : در کتاب (بیان حقیقت) بیانات ولی عصر (عج) در این بند از دعا مطالبی بتفصیل آورده است .

بعظمت این سو کند بوده است . همچنانکه : قرآن مجید بیان قول او را در داستان سجده بر آدم آشکار کرده ، که گفت : قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَاغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ ، یعنی بعزت تو قسم کمراه گردانم اولاد آدم را ، غیر از بندگان پاک و خالص تو ، و در ایراد این قسم در اراده خود استقامت نمود و به آمال خود رسید .

لذا میتوان گفت : عزت خداوندی مقام بسیار مؤثری است که هر کس در هر مرتبه که باشد و توسل به آن جوید نتیجه خواهد گرفت ، پس باید خواسته های خود را در نظر گرفت و عرض کرد (وَبِعِزَّتِكَ الَّتِي لَا يَقُومُ لَهَا شَيْءٌ) .

عزت خدایتعالی

ایکه هستی عزت ملک جهان	عزت والا زهر وصف و نشان
می دهم بر عزت سوگند یاد	تا کنی محکم مرا عهد و ، وداد
آنچنان عهدی که از روز الت	دست تقدیرت بر آن پیوند بست
گر عزیزم کردی از روز نخست	من نخواهم عهد خود را کرد ست
ور به ذلت گشته تعیین سرنوشت	تا مرا راهی نباشد در بهشت
پس قسم بر عزت در این اصول	من نخواهم کردن این ذلت قبول
خود بگفتی در کلامی بس متین	که بود عزت برای مؤمنین
زین سبب این ادعا دارم به پیش	چون بود ایمان مرا نسبت به خویش
آنکه را بر این نباشد اعتقاد	عزتش هرگز نباید بر مراد
خوش بر آنکس کو بر عزت شد قرین	تا نباشد همچو من « زار » و حزین



وَبِظَمِّكَ الَّتِي مَاتَتْ كُلُّ شَيْءٍ

(و خدایا از تو درخواست میکنم) بحق عظمت و بزرگواریت که همه چیز را دربر گرفته است .

عظمت بمعنی بزرگی و بزرگواری و بزرگ منشی و جلال و شکوه و درخشندگی و بزرگی شأن و مقام آمده است ، ولی عظمت خدایتعالی جلّ شأنه در مقامی است که از معانی این الفاظ بالاتر و مخصوص بذات اقدس او سبحانه است ، یعنی عظمت او بزرگتر است از آنچه کسی بخواهد توصیف یا تعریف نماید ، همچنانکه در اسماء صفات او آمده است . (يَا عَظِيمًا لَا يُوصَفُ) .

عظمت الهی آن مقام باطنی است که درك آن از قدرت چشمها خارج است ، یعنی آن اوصاف غائبیست که فقط هر کس میتواند از دیدگاه دل بهمان اندازه که اجازه کشف آنرا دارد درك نماید .

عظمت الهی یکی از مفاهیم مقامات پنجگانه توحید است که خداشناسان اشاره ای از آنرا بتفسیر سوره مبارکه (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) کرده اند .

عظمت او قدر و منزلت او در مرتبه اراده و مشیت و افعال اوست .
عظمت او : (به اعتبار اتحاد بذات اقدسش) اعظم مقامات کمال در صفات کمال اوست .

عظمت او : جلوه ای از مظاهر ایجاد جهان آفرینش است .
عظمت او : حقیر و ناچیز کرده است تمام اشیاء را در عالم همچنانکه در اسماء صفات او آمده است : (يَا مَنْ تَوَاضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِعَظَمَتِهِ) .
عظمت او : در مجد و جلال و بزرگی اوست ، همچنانکه باز در صفات او آمده است . (يَا مَنْ هُوَ فِي عَظَمَتِهِ مَجِيدٌ) .

عظمت او : مهابت و مقام قهر و کبریائی اوست بلکه جلوه‌ای در هنگام بروز صفات جباریت و قهاریت است .

عظمت او : سلطنت و اقتداری است که در جهان آفرینش حکمفرماست همچنانکه در همین دعا امام علیه السلام عرض میکند : (اَللّٰهُمَّ عَظَمَ سُلْطَانُكَ) حاصل آنکه : حد و نهایتی بر بزرگی او نمیتوان تصور کرد ، عظمت او از هر چه در دایره وهم و خیال آید بالاتر است (هُوَ اَعْظَمُ مِنْ اَنْ يُوصَفَ) او برتر و بالاتر و بزرگوارتر از هر بزرگ‌یست و عظیم الشأن و الجبروت است بلکه همانطور که در اسماء صفات او آمده که : (يَا اَعْظَمُ مِنْ كُلِّ عَظِيمٍ) دیگر احتیاج به هیچگونه تفسیر و با توجیه نیست .

و از اینجهت است که امام ، علی بن الحسین علیه السلام فرمود : اگر اهل آسمان و زمین گرد هم آیند که خدا را بعظمتی که دارد بستانند توانائی ندارند !!

عظمت الهی مراتبی دارد که هر کس درخور استعداد

و بقدر دانش و توانائی خود میتواند آن مقام را درك نماید .

بطور مثال : آنجا که در اسماء صفات او آمده است :

مراتب
عظمت الهی
چیست ؟

(يَا مَنْ فِي السَّمَاءِ عَظَمَتُهُ) ای آنکه عظمت او در آسمان

نمایان است ، آیا درك این معنا برای افراد یکسان است ، یا آنکه دانشمندان علم هیئت که مظاهر کبریائی و عظمت الهی را در آسمانها و کھکشانها جستجو کرده و اسرار آن عالم را بررسی نموده‌اند ، بهتر بر این امر واقف شده‌اند .

اینکه علی علیه السلام ، در يك جمله کوتاه عرض میکند : وَبِعَظَمَتِكَ اَللّٰهُي مَلَأَتْ كُلَّ شَيْءٍ ، آیا مراتب عظمت الهی از دیدگاه آن بزرگوار همانند دیگر خداشناسان بوده است ؟ نه چنین است ، او علیه السلام از شوق ابّهت و عظمت الهی چنان خود را بنحاک در می انداخت که محو آثار جلال و جمال او گردیده و از خود بیخود می شده است .

اگر بخواهیم مراتب عظمت الهی را از دید گاه علی علیه السلام بدانیم کافیست به بیانیه او در صحیفه علویه توجه کرده که عرض میکند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَظِيمِ الْحَمْدِ ، عَظِيمِ الْعَرْشِ ، عَظِيمِ الْمَلِكِ ، عَظِيمِ السُّلْطَانِ ،
عَظِيمِ الْعِلْمِ ، عَظِيمِ الْحِلْمِ ، عَظِيمِ الْكِرَامَةِ ، عَظِيمِ الرَّحْمَةِ ، عَظِيمِ الْبَلَاءِ ،
عَظِيمِ النُّورِ ، عَظِيمِ الْفَضْلِ ، عَظِيمِ الْعِزَّةِ ، عَظِيمِ الْكِبَرِيَاءِ ، عَظِيمِ الْعُظْمَةِ ،
عَظِيمِ النِّعَمَاءِ ، عَظِيمِ الرَّأْفَةِ ، عَظِيمِ الْآلَاءِ ، عَظِيمِ الْجَبَرُوتِ ، عَظِيمِ الشَّانِ ،
عَظِيمِ الْأَمْرِ ، تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ، تَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي هُوَ أَعْظَمُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ .
و این کلمات کاملاً در کمال وضوح است که حتی احتیاج بترجمه نداشته

و معلوم می دارد بعضی از مراتب عظمت الهی را که مورد نظر خاص امام علی علیه السلام بوده است .

و شاید در این معنا همان بیانی که (در دعای سحر) آمده است کافی

باشد که امام باقر علیه السلام عرض میکند :

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عَظَمَتِكَ بِأَعْظَمِهَا وَ كُلِّ عَظَمَتِكَ عَظِيمَةً ، اللَّهُمَّ إِنِّي
أَسْأَلُكَ بِعَظَمَتِكَ كُلِّهَا .

نگارنده در شرح این بند از دعا در کتاب (معارف الهی) مطالب گسترده‌ای

آورده که در اینجا از نظر اختصار از ذکر بیشتر از آنها خودداری کردید .

اسماء صفات الهی در مراتب عظمت او جلّ شأنه در

هفده مورد در دعای جوشن کبیر در رابطه به آیات قرآنی

بر مضامین گوناگون آمده است ، که یکی از آن اسماء

(يَا عَظِيمُ) است .

اولین نامی که

خدایتعالی

برای خود

اختیار کرد !!

از وجه تسمیه این نام شریف و معانی که در باره

عظمت خدایتعالی گذشت ، چنین نمودار است که این نام در مقام اسم اعظم

است ، همچنانکه در (کتاب کافی) روایتی آورده بر این مضمون : اولین

نامی که خدایتعالی اختیار کرد برای نفس خود از اسماء علیا (عظیم) بوده است .
 و از این گذشته از اسماء صفات دیگر او که در مراتب عظمتش آمده ، کاملاً
 نمودار است که بزرگواری او اعظم مراتب صفات اوست و اگر توجهی به آن
 اسامی حاصل شود ، اهمیت این مقام بخوبی روشن میگردد .

از مطالبی که قبلاً گذشت معلوم گردید : که جلال
 عظمت خدایتعالی
 و عظمت و کبریائی مخصوص ذات اقدس باریتعالی است ،
 و اصلاً او خود خالق عظمت در افعال و پر کرده است
 نظر قرآن مجید !!
 آثار بزرگی او عالم بینهایت کون و مکان را .

قرآن مجید : مقام عظمت را تنها به پروردگار عالم نسبت داده و میفرماید :
 (وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ) حتی جائی اشاره توبیخ آمیزی دارد بر آنانکه در دار
 آخرت معذب بعداب الهی هستند و در علت دخول آنها در دوزخ چنین میفرماید :
 إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ رَبَّهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ ، که در اینجا عظمت خود را تثبیت فرموده و شاید اشاره
 کلام بر این باشد که اهل دوزخ کسانی هستند که هیچ توجهی بعظمت الهی در
 دنیا نداشته و در آنروز که آن تشکیلات عظیم را مشاهده میکنند ، بعظمت او
 پی خواهند برد .

اکنون شاهد کلام براینست که : آنچه را که خدایتعالی خود در قرآن
 مجید بعظمت یاد کرده است ، عظیم و دلیل بر عظمت و بزرگواری اوست و این
 خود احتیاج به بحث مفصلی دارد که در اینجا مجال برای ذکر آن نیست .
 ولی همینقدر از نظر اهمیت موضوع ، بطور فهرست جملاتی را که متمم بعضی
 از آیات مربوطه بظهور عظمت خود در امر افعال و اراده و مشیت آورده است
 متذکر شده ، تا دانسته شود که امر عظیم از عامل و فاعلی بزرگتر میکند که
 خود اعظم باشد .

خدایتعالی در هفت مورد در مقام افاضه رحمت در متمم آیات مربوطه

میرماید: **وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ** .

در هشت مورد در مقابل نیکوئی و احسان در متمم آیات مربوطه
میرماید: **(أَجْرٌ عَظِيمٌ)** .

در سه مورد در برابر نافرمانی و عصیان در متمم آیات میرماید:
بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ .

در شانزده مورد در پاداش نیکوکاران در متمم آیات مربوطه میرماید:
ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ، وَفَوْزٌ عَظِيمًا .

در یازده مورد در عظمت روز رستاخیز در متمم آیات مربوطه میرماید:
(يَوْمٌ عَظِيمٌ)

در چهار مورد اشاره بعظمت جهان آفرینش میرماید:

وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ .

در دو مورد از خبر بزرگ یاد کرده و در متمم آیات میرماید:
الْأَنْبَاءُ الْعَظِيمُ ،

در چهار مورد در سزا و پاداش بدکاران در متمم آیات میرماید:
عَذَابٌ عَظِيمٌ وَعَذَابٌ عَظِيمًا .

و در سه مورد اسم اعظم خود را تثبیت کرده و در متمم آیات مربوطه
میرماید: **فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ** .

و در جایی هم در عظمت قرآن که حاوی تمام مطالب و حاکی از عظمت
حقیقی اوست، میرماید: **وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمِ** .

موضوع قابل توجه در ذکر این آیات شریفه بر این است که: آنچه را که
خدایتعالی در مقام اراده و مشیت بمرحله افعال میرساند و آنرا خود بعظمت یاد
میکند، اشاره معنا بر آنست که دانسته شود که عامل و فاعل هر امر عظیمی خود
در مرتبه اعظم است، یعنی آنکس که افاضه فوز عظیم میکند، آنکس که اجر
عظیم میدهد، یا آنکس که با فضل عظیم امور جهان را اداره میکند او خود

در مرتبه اعظم میباشد و از این بیان معنای مراتب عظمت الهی بخوبی روشن و اهمیت توسل امام عَلَيْهِ السَّلَام باین مقام آشکار میگردد.

عظمت خدایتعالی

ایکے ہستی در بزرگی، بيمثال	مثل کو هرگز نیاید در خیال
گر کی وصف تو را گوید عظیم	معنی عظمی نداند جز حکیم
یک تگاہی سوی عرش و کہکشان	یک نظر اندر زمین و آسمان
یک تگاہ دیگری در جسم و جان	آنچه در پنهان و آنچه در عیان
در بزرگی جملہ براو شد گواہ	این همین معنا کہ در وصف الہ
آنکہ در طرحش جهان آمد وجود	اعظم و اکرم همان رب و دود
عارفی گفتا چنان در وصف دوست	کہ چہ عظمی خالق دارم نکوست
گفتش مطلب نیاوردی تمام	از کجا او را شناسی زین مقام
گفت من را در سخن یک حرف بس	کہ ندیدم غیر او کس دادرس
عاشقان را مطلبی باشد جز این	در مقام وصف او بس نیز بین
هان شنیدم «زار» گفتا در بیان	وصف او هرگز نیاید بر زبان



* وَبِطُلَاطِيبِ الَّذِي عَلَا كُلَّ شَيْءٍ

(و خدایا در خواست، میکنم از تو) بحق سلطنت و پادشاهی تو ، که برتری یافته بر همه چیز .

یا براین معنا بحق فرمانروائی و حاکمیت مطلق تو ، که بر فراز هر چیز قرار گرفته و بر تمام جهان مسلط است .

قبلا باید گفت که سلطان بمعنی : حجت و برهان

معنای سلطان

و قدرت و تسلط و پادشاه و فرمانروا و حاکم آمده است

از

و در بعضی موارد هم بمعنی : «ولی» ذکر شده است و تمام

نظر قرآن مجید !

این معانی در بند مورد شرح مصداق سلطنت و پادشاهی

الهی را می رساند و چون روش این کتاب در شرح فقرات دعا استناد به بیانات

الهی است تا مفهوم حقیقی از معانی کلمات حاصل شود ، لذا در موضوع سلطنت

الهی بچند مورد از معنای سلطان از نظر قرآن اشاره خواهیم کرد .

در آیاتی چند که خدایتعالی مکرر در شأن اهل کفر و شرک آورده ،

اشاره معنی سلطان به حجت و برهان شده است ، از جمله در داستان هود

میفرماید : س ۷ ی ۷۱ ، مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ ، اشاره براینکه : خدا هیچ

حجت و برهانی نیاورده است (یا اجازه بعبادت بتها نداده است) که شما بر عبادت

آنها اصرار میورزید :

و در جای دیگر : باز درباره مشرکان آورده : س ۱۰ ی ۶۸ ، إِنْ عِنْدَكُمْ

مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا ، اشاره براینکه : نیست نزد شما ای مشرکان هیچ حجت و برهانی

براین گفته هائیکه نداسته برخدا دروغ و افترا می بندید .

و نیز در جایی در رسالت موسی عَلَيْهِ السَّلَام میفرماید : س ۱۱ ی ۹۲ ،

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ . یعنی : همانا که فرستادیم موسی را با تورات و معجزه‌های خود ، که نشانه‌های صحت نبوت او بوده و با حجت و برهانی آشکار ، همچنانکه بیان خود موسی علیه السلام است که گفت : س ۴۴ ی ۱۹ ، اِنِّیْ اَتِیْکُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ، اشاره براینکه : آورده‌ام (یا آورنده‌ام) برای شما حجت و برهانی روشن و این شیوه بعضی از منکرین پیمبران بوده که از رسولان زمان خود می‌خواستند که نبوت خود را بر وجه روشنی آشکار سازند و بیان قول آنها چنین بود ، که میگفتند : س ۱۴ ی ۱۰ ، فَأَتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ، یعنی بیاورید برای ما حجتی روشن بر صحت دعوی خود .

حاصل آنکه آیات بسیاری در قرآن مجید آمده است که در آنها معنای کلمه سلطان اشاره بر حجت و برهان شده است ، و شاهد کلام در اینجا آنست که اگر معنی سلطان را حجت بگیریم با توجه به بیان امام علیه السلام ، دربند مورد شرح معنی توسل چنین است : خدا یا تو را بحق حجت و براهینی که دائم بوسیله فرستادگان خود بر خلق عالم تمام کردی و بحق پایدارترین مقام حجت و براهینت که بوسیله رسول اکرم بتمام جهانیان ارائه فرمودی ، اجابت فرمای آنچه را از تو مسئلت دارم .

در بعضی از آیات قرآنی هم سلطان بمعنی تسلط

معنای دیگر سلطان

و اقتدار آمده است ، در حالیکه معنای حجت هم از آنها

از نظر

استنباط میشود ، همچنانکه در داستانی از رستاخیز است

قرآن مجید چیست ؟

که پیروان شیطان در آن هیاهوی قیامت متعرض شیطان

شده و او را ملامت میکنند که چرا ما را از راه راست منحرف کردی ؟ و او در

جواب اعتراض ایشان گوید : س ۱۴ ی ۲۲ ، وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ ،

إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْلَا أَنْفُسُكُمْ . اشاره براینکه :

نبود مرا بر شما تسلطی که شما را با جبار و اکراه بر کفر و معصیت وادار سازم

(یا نبود مرا هیچ حجت و برهانی که آنرا از من قبول کنید) مگر آنکه خواندم شما را، پس اجابت کردید مرا، بنابراین مرا ملامت نکنید و خود را سرزنش نمائید که بدون برهان و دلیل از من پیروی نمودید.

و این معنا در جای دیگر از قرآن بر وجه دیگر آمده است که میفرماید:
 س ۳۴ ی ۲۱ وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُّؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ. اشاره بر اینست که شیطان تسلط و استیلائی بر اهل ایمان ندارد، مگر بر کسیکه پیروی او کند و یا در شك و تردید در امر آخرت باقی بماند.

و اما دلیل دیگری که سلطان بمعنی سلطه و اقتدار آمده است؛ آیه ۳۳ از سوره الرحمن است که میفرماید: ای گروه جن و انس اگر میتوانید بیرون روید از سلطه اقتدار من: یا بیرون روید از اقطار آسمانها و زمین، پس بیرون روید و فرار نمائید، در حالیکه نمیتوانید و قادر نیستید بر آن مگر به تسلط و غلبه، یا بقدرتیکه من بشما اعطا کنم: لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ.

بنابراین اگر سلطان را بمعنی تسلط و اقتدار بگیریم با توجه به بیان امام علی (علیه السلام) در بند مورد شرح معنا چنین است: خدایا از تو مسئلت دارم بحق مراتب تسلط و غلبه و اقتدارت اجابت فرمای آنچه را از تو خواهانم.

امام باقر (علیه السلام) در دعای سحر در مقام توسل عرض

سلطنت خدایتعالی
 دائمی است

میکند: اَللّهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ مِنْ سُلْطَانِكَ بِاَدْوَمِهِ وَ كُلِّ سُلْطَانِكَ دَائِمٍ، اَللّهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِسُلْطَانِكَ كُلِّهِ، یعنی

خدایا درخواست میکنم از تو از سلطنت و پادشاهی و حاکمیت مطلق تو و بحق پایدارترین مراتب آن در حالیکه مقام سلطنت تو همیشه پایدار و بردوام است، بار خدایا: درخواست میکنم از تو بحق تمام مقام تسلط و فرمانروایت. (۱)

(۱) نگارنده در کتاب (معارف الهی) در ذیل این فقره از دعا شرح گسترده ای در مورد سلطنت خدایتعالی آورده است.

با آنکه گفته شد که یکی از معانی سلطان حجت و برهان است و از بیاناتی که گذشت مصداق این معنا ظاهر گردید، ولی از جهت دیگر از مفهوم سیاق کلام امام، در بند مورد شرح چنین برمی آید، که معنی سلطان، باعتبار دیگری همان مقام سلطنت و مراتب قدرت و قوت الهی بر ملک داری و تسلط او بر جمیع ماسوا است.

و در این معنا میتوان گفت: مظهر سلطنت و پادشاهی او همان قدرت و استیلا و تصرف و تدبیر او در انتظام و برقراری دستگاه جهان آفرینش است، یعنی هیچ چیز در عالم نیست مگر آنکه مطیع امر و فرمان او سبحانه و تعالی است. همه چیز در حیطه تسلط و اقتدار اوست.

جهانها و کهکشانها و کرات آسمانی و آنچه در آنها ایجاد فرموده، او خود بر آنها سلطنت و حکومت دارد.

او خود همه کاره است: ایجاد میکند، نابود میکند، زنده میکند. میمیراند، دوباره حیات میبخشد، عزت میدهد، ذلت می‌رساند، رحمت میکند، شکنجه می‌آورد، رفعت میبخشد، بلندی می‌آورد، پستی روا میدارد و هر کسی را چند روزی در گوشه‌ای از ملک خود پادشاهی میدهد و از او باز میستاند.

انبیاء و اولیاء خود را سلطه و اقتدار داده، سلطنت معنوی میبخشد، اقتدار و سلطنت را از اهل ظلم و جور بازستانیده و آنان را به دیار عدم میسپارد و خلاصه او خود سلطان کمال و فاعل لما یشاء است.

سلطنتش قبل از ایجاد عالم برجا بوده و بعد از فناء عالم برقرار خواهد بود و هیچگاه منقطع نخواهد شد، سلطان ازلی و ابدی است: **يَا مَنْ هُوَ فِي سُلْطَانِهِ قَدِيمٌ، وَ يَا مَنْ لَا سُلْطَانَ إِلَّا سُلْطَانُهُ.**

پادشاهی او بر کائنات غلبه دارد و تسلط او همیشه و دائم و برقرار است، در دعای سمات هم اشاره بر این مضمون، آمده است: **وَبِسُلْطَانِكَ الَّذِي عُرِفَتْ لَكَ بِهِ الْغَلْبَةُ دَهْرَ الدَّهْوَرِ.** بیادشاهی و سلطنت تو آنچنان پادشاهی که شناخته شد

به آن از برای تو غلبه بر تمام اشیاء در همه زمانها وادوار .

پس باعتبار این بیانات و با توجه به بیان امام عَلَیْهِ السَّلَام در بند مورد شرح اشاره توسل چنین است : خدایا تو را بحق مقام سلطنت و پادشاهی تو که تسلط و غلبه آن بر جهان آفرینش همیشه و دائمی است ، اجابت فرمای آنچه را از تو مسئلت دارم .

سلطنت الهی

پادشاهی باشدش در هر زمان	آنکه را باشد تسلط بر جهان
کوزجور و ظلم و هر نقصان بریت	سلطنت در شان والا ی کسیت
کَنَزْعُ الْمُلْکِش بخوف و هم رجاء	ملك خود بخشد بحکم مَنْ تَشَاء
هر زمان باشد بزل خود پریش	یعنی آنکس را که بخشد ملك خویش
جز نباشد امتحانش در میان	گر دهد شاهی به فرعون زمان
إِنَّمَا نُمَلِّیْ لَهُمْ ، شَانَ الْفُرُورُ	سرّ این معنا که سلطان شرور
این نباشد نزد دانایان شگفت	گر سلیمان ملك بی پایان گرفت
تا اجل از دست او ملکش ربود	چند روزی تکیه برمسند نمود
سلطنت باشد خدا را پایدار	پس بجای ملکی بود برکس قرار
در توسل شد بتعلیم امام	زین سبب سوگند من براین مقام
در پناه رحمتش مانم به کام	همچنان تا ملك او باشد مدام
در دعا خواهد مدام از کردگار	این همان باشد ثمنائی که « زار »



* وَبِجَهِّكَ الْبَاقِيَ بَعْدَ مَا كُلُّ شَيْءٍ

(و خدایا درخواست میکنم از تو) بحقّ ذات تو که باقی است بعد از نابودی همه چیز .
یا براین معنا : بحقّ وجود باقی و دائمی تو که زوال ناپذیر است .

وجه خدایتعالی
چه معنی دارد؟!
این توسل در مقامی بسیار قابل توجه است و این جمله کوتاه خود بابی را در مرحله توحید میکشاید ، همچنانکه ؛ اشاره بر آنست که : همه چیز هلاک پذیر است مگر ذات پاک او سبحانه و تعالی .

در اول باید گفت : اطلاق وجه بخدایتعالی چند معنا دارد که از بعضی از آیات قرآنی بر وجوه گوناگون میتوان استفاده نمود ، مفسرین در این مورد بحث گسترده‌ای دارند ، که اکثر آنها وجه خدایتعالی را بمعنی ذات او آورده‌اند همچنانکه در بند مورد شرح این معنا مصداق کامل دارد .

در تفسیر : (منهج الصادقین) آورده : تسمیه ذات ، بوجه باعتبار آنست که جمیع ممکنات توجه بذات او دارند .

بعضی دیگر از مفسرین وجه خدایتعالی را به استناد آیه شریفه : س ۲ ی ۲۷۲ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ ، بمعنی : ثواب و خوشنودی خدا ذکر کرده‌اند و بعضی دیگر بمعنی رضای پروردگار آورده و به کریمه س ۱۳ ی ۲۲ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ ... و آیه دیگر : س ۳۰ ی ۳۸ ، ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ ... استناد کرده‌اند و گروهی هم بمعنی ؛ رأی و تدبیر آورده‌اند ، (یعنی خداوندی که مدبر جمیع امور است) .

در تفسیر ؛ مجمع البیان ، آورده : وجه خدا یعنی خود خدا !!!

در تفسیر (المیزان) آورده: دو کلمه وجه و جهت بیک معنا است، مانند کلمه وعد و عده، و وجه هر چیزی در عرف عام بمعنای آن ناحیه‌ای از آنست که بطرف غیر خودش میباشد، و ارتباطی با آن دارد، همچنانکه؛ وجه هر جسمی سطح بیرون آنست و وجه انسان عبارتست از نیم پیشین سر و صورتش، یعنی آنطرفی که با آن با مردم روبرو میشود و وجه خدا بمعنای نمود او برای غیر او، یعنی برای خلقتش است، که خلقتش با آن متوجه در گاه او میشوند و این نمود همانا صفات کریمه او از حیات و علم و قدرت و سمع و بصر است و نیز هر صفتی از صفات فعل مانند صفت خلقت و رزق و احیاء و اماته و مغفرت و رحمت است و ممکن است بگویم: مراد بکلمه (وجه) جهتی باشد که منسوب بخدا است و آن ناحیه‌ایست که خدا از آن ناحیه منظور میشود و بسویش توجه میکنند.

بنابراین با توجه بتفسیر آیه شریفه و با ارتباط به بیان امام علیه السلام معلوم کردید: که مقام توسل همان ذات اقدس الهی است که همیشه باقی و فنا ناپذیر است.

اینکه امام علیه السلام در مقام دعا عرض میکند:

وَبِوَجْهِكَ الْبَاقِي بَعْدَ فَنَاءِ كُلِّ شَيْءٍ ، در قرآن
مجید آمده است: س ۲۸ ی ۸۸ ، كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ . که همه چیز هلاک پذیر است مگر

ارتباط مستقیم
بند مورد شرح از دعا
بآیات قرآنی

ذات پاک اقدس او .

خوب توجه داشته باشید، که چگونه اصل و ریشه بیانات امام علیه السلام از آیات الهی اقتباس شده و نکاتی در آن بکار رفته است که برای اهمیت موضوع لازم است به پاره‌ای از مطالب تفاسیر اشاره شود .

در اینجا که میفرماید: همه چیز هلاک پذیر است مگر ذات او: صاحب تفسیر (المیزان) آورده: کلمه (شیء) از نظر مصداق با کلمه (موجود) مساوی

است (هر چیزیکه موجود باشد ، چیز هم هست و هر چه که چیز باشد موجود نیز هست) در نتیجه بر تمامی موجودات اطلاق میشود ، حتی بر خدایتعالی ، همچنانکه در جائی میفرماید : س ۶ ی ۱۹ ، قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً ، قُلْ اللَّهُ (بگو شهادت چه چیز بزرگتر است ؟ بعد خودت پاسخ بده که شهادت خدا بزرگتر است) می بینیم که کلمه شیء بر خدا اطلاق شده و کلمه هلاک بمعنای بطلان و معدوم شدن است . و هر موجودی که تصور شود فی نفسه ، هالک و باطل است و حقیقتی جز آنچه که از ناحیه خدایتعالی بآن افزوده شود ندارد ، بطور کلی از حقیقت خالی است و جز هر موهومی که وهم متوهم آنرا تراشیده نیست !! و یا سرابی است که خیال آنرا بصورت حقیقت جلوه داده است .

پس حقیقتی که در واقع ثابت است و هرگز هلاکت و بطلان ندارد ، عبارتست از صفات کریمه خدا و آیات داله بر صفاتش ، که همه آنها باثبوت ذات مقدسش ثابتند .

و در آن تفسیر اضافه میکند : اگر مراد بوجه صفات کریمه خدا باشد که هر چیزی بزودی جا خالی کرده بدرگاه خدا میرود مگر صفات کریمه خدا که منشأ فیض او هستند و بدون وقفه و تا بی نهایت مشغول افاضه فیضند و معبود هم باید اینچنین باشد و بطلان در ذات او و انقطاع در صفات فیاضه او راه نداشته باشد و غیر خدا هیچ موجودی اینطور نیست ، پس هیچ معبودی جز او نیست !! و اگر مراد (بوجه) ذات مقدس باشد ، حاصل معنا این میشود : که هر موجودی فنا در پی دارد و با رجوع بسوی خدا هلاک میشود ، مگر ذات حق ثابت خود او ، که بطلان و هلاک در او راه ندارد .

و بسیار مطالب دیگری در تفسیر این آیه شریفه است که در اینجا مجال برای گسترش آنها نیست .

و اما ، آیه دیگری که ارتباط مستقیم به بیان امام عَلَیْهِ السَّلَام در بند مورد شرح دارد ، آیه ۲۷ از سوره (الرَّحْمَن) است که میفرماید : كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ،

وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ، که اشاره بر اینست : همه کس در معرض فنا هستند ، جز ذات پروردگار که صاحب عظمت و غنای مطلق است .

بعضی از صاحبان تفاسیر آورده اند : هر کس بروی زمین است در معرض فناست و اشاره میکنند که چون این آیه نازل شد فرشتگان گفتند : همه اهل زمین هلاک شونده اند و چون آیه : **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ** ، نازل شد ، دانستند که ایشان هم نیز شربت فنا را خواهند چشید و هیچ چیزی بصفه بقا متصف نخواهد شد مگر ذات اقدس اوسبحانه و تعالی .

از این آیات و آیات قرآنی دیگر چنین استفاده میشود : که همه موجودات در معرض فنا و نابودی هستند تا روز رستاخیز که خطاب س ۴۰ ی ۱۶ (**لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ**) از مصدر جلالت صادر و در جواب گفته شود :

(**لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ**)

در پایان این بحث بی مورد نیست روایتی را که در تفسیر (لاهیجی) از حضرت امام صادق علیه السلام آورده متذکر شویم : که فرمود : **« نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي لَا يَهْلِكُ »** و به استناد این روایت پس از شرحی کوتاه : انبیاء و اوصیاء را (وجه الله) نامیده است .

بنابراین با توجه بتفاسیر آیات شریفه و ارتباط آنها به بند مورد شرح معلوم کردید : که امام علیه السلام به چه مقام بلند پایه ای متوسل شده و عرض میکند : **وَبِوَجْهِكَ الْبَاقِي بَعْدَ فَنَاءِ كُلِّ شَيْءٍ .**



وجه خدایتعالی

آنچه در عالم وجودش در نماست	شك نباشد که میرش بر فناست
آنکه می ماند در این عالم خداست	ذات او از محو و نابودی جداست
كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ از گفتار اوست	چونکه وجه او فقط وجهی نکوست
هرکسی وجهی نکو یابد از اوست	ز آنکه بروجه نکولی روبروست
وجه نیکو خاص اهل عصمت است	چونکه سعیش هرکسی در قسوت است
آنچه می ماند بجا وجه خداست	که بهرجا روکنی وجهش بجاست
اینکه ذاتش گفته شد بر لایزال	همچنان باشد که باقی بر جلال
هرچه بینی در فنا و در شکست	پس نباید دل بهر نابود بست
لیک باشد در بقا این اعتماد	که توان امید و دل بر آن نهاد
پس از این رو ما بر او دل بسته ایم	وز همه عالم نظر بگسته ایم
چون همه در معرض محو و فنا	غیر از او باقی نماند، بر بقا
حق همین باشد قسم در این مقام	که بوجه باقیش بردیم نام
هرکسی بُرد این نوسل را بکار	می رسد بر حاجتش مانند «زار»



وَبِاسْمَائِكَ الَّتِي طَلَّاتِ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ

(و خدایا درخواست میکنم از تو) بحق نامهای تو که پر کرده است ارکان هر چیزی را .

و یا به اعتبار دیگر : خدایا بحق آن اسماء مقدسه تو ، بحق آن نام و نشانهای روشن و آشکار تو ، که پایه جهان هستی را استحکام بخشیده و تمام وجود کائنات را فرا گرفته است .

در این توسل گویا امام عَلَيْهِ السَّلَام از هیچ چیز فروگذار نکرده و بتمام آنچه در عالم است متوسل شده ؛ همچنانکه اشاره میفرماید و سوگند میدهد خدا را با اسماء مقدسه‌ای که اطراف وجوایب موجودات ، بلکه تمام وجود کائنات را فرا گرفته است و این معنا بسیار دقیق است ، که چگونه اسماء خدایتعالی پر کرده است عالم هستی را !! در اول قبل از آنکه وارد اصل موضوع شویم ، شرحی درباره اسم و مسمی از نظر تفاسیر متذکر شده تا شاید بتوانیم مفهوم این معنا را تا حدی درک نمائیم . در میان اهل علم اختلاف است ، که آیا اسم و مسمی یکی است ، یا اسم غیر مسمی است .

شرحی درباره
اسم و مسمی

بعضی گفته‌اند : که نسبت بمخلوق اسم و مسمی دو چیز است ولی نسبت بخالق هر نامی از نامهای او مصداق و مفهوم (الله) را دارا میباشد .

در تفسیر ، منهج الصادقین ، آورده : بعضی از متکلمین بر آنند که اسم غیر مسمی است ، زیرا اگر اسم و مسمی یکی میبودند بایستی که تلفظ به عمل مستلزم حلاوت لسان بوده باشد و تکلم به نار مستلزم احتراق لسان .

سپس اضافه میکند : که بعضی دیگر میگویند ؛ که اسم و مسمی عین

همند ، زیرا که حق تعالی فرمود : تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ...

و جواب آنست که : همچنانکه واجب است تنزیه ذات او سبحانه از نقائص ، همچنان لازم است تنزیه اسم او از نقائص .

در ، انوار التنزیل آورده : اگر مراد به اسم لفظ است ، پس غیر مستمی است و اگر مراد به آن ذات شیء است پس عین مستمی خواهد بود ، لیکن باین معنی اشتها ر نیافته است .

شیخ صدوق و طبرسی ، روایتی از امام علیه السلام نقل کرده اند ، که فرمود : اگر بگوئی اسم و مستمی (الله) دو چیز است خدا را دو عدد فرض کرده ای (و خدا بالاتر و منزّه است از آنکه این نسبت باو داده شود) .

حضرت صادق علیه السلام فرمود : اگر اسم را بدون مستمی عبادت کنی کافر میشوی (اسم صفتی است برای موصوف) و اگر اسم و مستمی را هر دو عبادت کنی باز کافر میشوی زیرا دو چیز را خدا دانسته ای .

این روایت معلوم میدارد : که اسامی خدایتعالی هر يك دارای معنای کامل و مخصوصی است ، که در تحت نام شریف (الله) قرار دارد و هر نامی از نامهای باریتعالی که خوانده میشود باید توجه داشت که معنای آن همان حقیقت ذات واجب الوجود است که در معنای نام (الله) مستتر است ، همچنانکه مصداق آیه شریفه : س ۱۷ ی ۱۱۰ قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ... این معنی را خوب می رساند که میفرماید ، چه خدا را بنام الله و چه بنام رحمن بخوانید هر دو لفظ ذات واحد است ، بلکه اشاره بر این است که : هر نامی از نامهای نیکوی او حکم ذات واحد را دارد .

پس اینکه امام علیه السلام در این بند از دعا متوسل باسماء الهی شده است ، میتوان گفت در واقع متوسل به يك حقیقتی شده است که آن تنها ذات واجب الوجود است .

هر نامی از نامهای خدایتعالی جلوه ظهور او در عالم
جلوه ظهور اسماء الهی ! موجودات است ، همچنانکه اهل توحید بر آنند که
نامهای الهی جلوه های او در موجودات جهان آفرینش
از جهات مختلفه است که از هر جهت بنحوی جلوه گر و هر جلوه ای به لفظی
تعبیر شده است .

جلوه مقام کبریائی او ؛ عَلی و عَظِیم است ، جلوه مقام عطوفت و مهربانی
او ؛ رَحْمَن و رَحِیم است ، جلوه مرتبه قهر و غلبه او ؛ جَبَّار و قَهَّار است .
در اصول کافی : روایتی از امام رضا علیه السلام نقل کرده که فرمود : اول
نامی که خدایتعالی برای خود برگزید (عَلی و عَظِیم) بوده است ، زیرا او
برتر از همه چیز است ، معنایش (الله) است و نامش علی و عظیم و آن اول نامهای
اوست که فراز است بر هر چیزی .

شارح اصول کافی : در ذیل این روایت آورده : که حقیقت ذات او خدا
است ، یعنی (الله) و علی و عظیم بحسب جلوه و ظهور ذات او در عالم موجودات !
و اضافه میکند : که خدا از نظر ذات خود بهیچ نامگذاری نیاز ندارد
و نامگذاری برای دیگران است و مقصود از این نام هم تلفظ نیست ، بلکه
جلوه ایست که در ذات خدا از نظر آفرینش آشکار میشود ، یعنی نشانه ای که از
آن عیان میگردد وسیله این است که مخلوق ، خدا را با آن بخواند .

پس باین اعتبار معلوم گردید ، که توسل امام علیه السلام در بند مورد شرح
باسماء الهی ، توسل به اصل معانی بوده ، یعنی توسل به آن جلوه هائیکه در
ذات خدایتعالی از نظر آفرینش آشکار میگردد .



گذشته از اینکه امام علیه السلام در این بند از دعا متوسل
 بخدایتعالی را
 ببنامهای نیکوی او
 بابخوانید!
 اسماء الهی شده، ولی شاید اصل معنا متوجه همان
 تعلیمات عالیهای باشد که خدایتعالی در قرآن مجید
 اشاره به آن فرموده و صراحتاً یادآور شده است که او را

بنامهای نیکو بخوانند، همچنانکه میفرماید: س ۷ ی ۱۸۰،
 وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوهُ بِهَا ... یعنی از برای خداست نامهای نیکو، پس
 بخوانید او را به آن نامها،

در بعضی از تفاسیر آورده‌اند: که مراد از اسماء حسنای الهی نامهایی
 است که نفوس ما مایل باشند بذکر آنها و آن هر اسمی است که متضمن رحمت
 و عفو باشد نه سخط و نقيمت !!

بعضی از مفسرین اسماء حسنای الهی را هزار و یک نام شمرده‌اند که از
 شارع رسیده و گفته‌اند: معانی بعضی از آن اسماء راجع است با صفات ذاتیه
 اادسبحانه، چون: إِلَه و قَادِر و عَالِم و حَيّ و سَمِيع و بَصِير و معانی بعضی
 دیگر با صفات فعل: چون: خَالِق و رَازِق و بَارِي و مُصَوِّر و مُبْدِي و مُعِيد
 و مُبْدِع و مُحْيِي و مُمِيت و معانی بعضی دیگر مقید تمجید و تقدیسند همچنان:
 قَدّوس و سُبّوح و سَلَام و غیر آن.

و این ظاهراً همان اسمائست که در جوشن کبیر مذکور و مورد توجه
 اهل توحید و همیشه در محافل علمی مورد بحث بوده است.
 بعضی دیگر از مفسرین، اسماء مقدسه الهی را تا سیصد و شصت عدد
 بحساب آورده‌اند.

در تفسیر، المیزان آورده: در آیات کریمه قرآن دلیلی که دلالت کند
 بر عدد اسماء حسنی و آنرا محدود سازد نیست، بلکه از ظاهر آیه: اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ
 اِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی و آیه: وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوهُ بِهَا، و آیه:
 لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ و امثال این آیات چنین

برمی آید، که هر اسمی در عالم باشد که از جهت معنا احسن اسماء بوده باشد، آن اسم از آن خداست.

پس نمیتوان اسماء حسنی را شمرده و بعدد معینی محدود کرد و آن مقدار یکی که در خود قرآن آمده؛ صد و بیست و هفت اسم است، که در آن تفسیر آن اسامی را متذکر شده است.

بعضی از تفاسیر هم اسماء حسنای الهی را نود و نه نام ذکر کرده اند؛ و روایتی از علی علیه السلام نقل کرده، که حضرت رسالت پناه فرمود: بدرستی که از برای حق تعالی نود و نه نام است، هر کس خدا را بآن نامها بخواند دعایش مستجاب و هر کس آنها را بشمار در آورد در بهشت داخل میشود و آن نامها را در ذیل این روایت بر شمرده اند، که در اینجا مجالی برای ذکر آنها نیست.

اما آنچه که قابل توجه است آنستکه: همانطور که درباره اسماء حسنای الهی گذشت و دانسته شد که هر نامی از خدایتعالی مراتبی دارد که مصداق مظاهر گوناگونی از صفات او را می رساند، امام باقر علیه السلام در دعای سحر این معنا را بر وجه جالبی در مقام توسل آورده و عرض میکند: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ أَسْمَائِكَ يَا كَبِيرَهَا وَكُلِّ أَسْمَائِكَ كَبِيرَةً**، **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ كُلِّهَا** یعنی خدایا درخواست میکنم از تو از نامهایت و بحق بزرگترین آن نامها (در حالیکه می دانم) همه نامهای تو بزرگ است، خدایا از تو خواهانم بحق تمام نامهایت.

نگارنده: در شرح این فقره از دعا در کتاب (معارف الهی) مطالبی بتفصیل آورده که با بند مورد شرح که علی علیه السلام عرض میکند، **وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأَتْ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ**، ارتباط کامل داشته و خواننده برای اطلاع بیشتر حتماً به آن کتاب مراجعه نماید تا بمراتب اسماء الهی آشنا گردد.

اسماء الهی

هر که را سختی بگیرد روزگار	بایدش دلبستگی برکردگار
نام او را هر زمان آرد بیاد	تا بماند خاطرش پیوسته شاد
پس بخواند او خدا را بررحیم	یا بهرنامی که باشد او علیم
نام او ارکان قلب این جهان	شان او والا زعرش و کهکشان
نیک باشد هر تکیو نامی از او	که بود در هر نیازی گفتگو
چونکه بر رحمت بود روی نیاز	به که از رحمن بری نامش بر از
یا چنان خواهی در امر انتقام	پس بخوان او را بجباری بنام
مظهر اسماء او در هر کلام	خود نمایان چو تکه آید در پیام
هر کسی بر نام اعظم دست یافت	آتش عشقش برون از سینه تافت
زین سبب باشد مرا آتش نهان	که بخود ثابت نمودم این گمان
لیکن از آنجا که نوری تابناک	پرتوی افکند بر ایمان پاک
این توجه بر من آمد در وجود	تا بهر نامش بخوانم در سجود
یا که باشم در ره عشقش خموش	تا دهد این مزده غیبم سروش
که هر آنچه خواهد او تسلیم باش	گرچه باشی سوی رحمت در تلاش
پس مرا آمد چنین از «زار» یاد	تا به دل جویم از او نقش مراد



وَعَلَيْكَ الَّذِي أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ

(و خدایا در خواست میکنم از تو) به دانش تو که همه چیز را احاطه کرده است.

علم خدایتعالی
همه چیز را در عالم
فراگرفته است

این نکته قابل توجه است که توسل به صفاتی از صفات الهی، یعنی توسل بخود حق تعالی و بذات اقدس او، همچنانکه، علم الهی یکی از صفات ذاتیه ثبوتیه کمالیه است، که تمام اشیاء را در عالم فرا گرفته، و ادسبحانه و تعالی عالم کامل و بهر معلومی از جزئی و کلی و پنهان و آشکار دانا است. همانطور که قبلاً هم اشاره شد آنچه که باید در شرح بیانات امام عجله الله تعالی فرجه بکار برده شود، توجه بهمان اساس و ریشه کلام آن بزرگوار به آیات مربوطه قرآنی است، تا اهمیت معنا را کاملاً ظاهر نماید، همچنانکه در بند مورد شرح ارتباط بیان امام را به آیه شریفه می رساند که میفرماید: س ۶۵ ی ۱۲،

وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا، اشاره براینکه دانش خدایتعالی به همه چیز احاطه دارد و هیچ چیز از عالم بالا و عالم پائین از دایره علم و قدرت او خارج نیست، یعنی وسعت دانش او همه جا را فرا گرفته است، همچنانکه، حضرت ابراهیم علیه السلام هم بعد از آنکه پروردگار خود را بقوم خود معرفی کرد، گفت:

س ۸۰ ی ۶۰، وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا.

بنابراین کسیکه وسعت علم او جهان آفرینش را فرا گرفته و از کلیه حوادثیکه در دور دست ترین نقاط آسمانها و در دل کهکشانها میگذرد باخبر است، هیچ چیز بر او پوشیده و پنهان نخواهد ماند.

از همین جهت است: که هیچیک از موجودات عالم به چیزی از علم

پروردگار احاطه و وقوف پیدا نمیکنند، مگر بخواست و اراده ذات اقدس اوسبحانه و تعالی و این معنا را قرآن مجید صراحتاً یاد آور شده و میفرماید. س ۲ ی ۲۵۵، وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ، یعنی؛ فرانگیرد کسی چیزی از دانش او مگر بخواست و اراده اوسبحانه.

البته هر کس بقدر همان شایستگی که خدایتعالی خود به او داده است، بفیض مراتب مختلف علوم نائل میگردد.

بنابراین علم خدایتعالی احاطه کامل دارد بر تمام علوم که خود به دانشمندان جهان تفویض فرموده است و کسی نمیتواند از دانشی غیر از دانش خداداد بهره مند باشد.

اُمّه هدی سلام الله علیهم اجمعین در باره علم خدایتعالی
نفوذ علم الهی
هر یک مطالبی بر مضامین گوناگون آورده اند، از جمله
در
تمام موجودات
امام باقر علیه السلام معنای وسیعی از علوم الهی را بقالب دعا
ریخته و در دعای سحر، عرض میکند: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ
مِنْ عِلْمِكَ بِاَنْفَعِهِ وَ كُلِّ عِلْمِكَ نَافِعٌ، اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِعِلْمِكَ كُلِّهِ. یعنی، خدایا
درخواست میکنم از تو بحق نافذترین مراتب علمت، (در حالیکه) تمام مراتب
علم و دانش تو نافذ و رسا و مؤثر است (و بر همه چیز احاطه دارد) خدایا درخواست
میکنم از تو بحق تمام مراتب علمت. (۱)

ببینید چگونه بیانات این دو بزرگوار با هم ارتباط داشته و اسراری را در باب علوم الهی آشکار میسازد.

با آنکه معانی بعضی از مطالب را در باره صفات الهی نمیتوان در قالب الفاظ ریخت، ولی در اینجا با کمال احتیاط گفته میشود که: نفوذ علم الهی

(۱) نگارنده: در شرح این بند از دعا مطالبی بتفصیل در کتاب (معارف الهی) آورده است.

همان احاطه دانش او با عمق ممکنات و ظواهر و بواطن آنهاست، همچنانکه آیات قرآنی در این مورد صراحت داشته و در اسماء صفات او سبحانه و تعالی آمده است: «يَا مَنْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمُهُ».

و همچنین، نفوذ علم او قبل از وجود علم و علت برقرار بوده، همچنانکه در «عذیله» آمده است: «وَ كَانَ عَلِيمًا قَبْلَ إِيجَادِ الْعِلْمِ وَالْعِلَّةِ»، یعنی و داناست پیش از پیدایش علم و علت و یا باعتبار دیگر میتوان این معنا را از اسماء صفات او فهمید که: «يَا مَنْ عِلْمُهُ سَابِقُ» اشاره بر اینکه دانش او در مرتبه ایست که از ازل میدانسته آنچه تا ابد خواهد بود.

و نیز نفوذ علم حق تعالی آگاهی او بر تمام دیدنیها و شنیدنیهاست، یعنی آنچه را که ما با چشم دیده و با گوش میشنویم، او با علم بی پایان خود میداند. و باز گفته میشود: که نفوذ علم او پیوستگی توجهِش بر تمام اشیاء است که هیچگاه از هیچ ذره ای منقطع نخواهد شد و مصداق «يَا مَنْ لِحَقِّ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» این معنا را خوب می رساند.

اکنون باید این توجه را حاصل کرد، که نفوذ علم او بر وجهی است که آنچه را اراده فرماید بجزئیات و کلیات آن کاملاً آگاه است، یعنی: علم و قدرت و مشیت او در مقام ذات یکجا و پیوستگی داشته که تأثیر آن در معلومات نشانه وحدت کاملی است. و یا باعتبار دیگر چون مشیت او بچیزی تعلق گیرد و مظاهر قدرت او در ایجاد آن آشکار شود، جزئیات آن از علم او پوشیده نیست، همچنانکه در اسماء صفات او است «يَا مَنْ هُوَ بِمَنْ أَرَادَهُ عَلِيمٌ».

بنابر این اهمیت این مقام توسل آشکار گردید، که امام عَلَیْهِ السَّلَام عرض میکند: «وَعِلْمُكَ الَّذِي أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ». و این معنا کاملاً می رساند، که هیچ چیز دور نمی ماند و محو نمیشود از محیط علم او (يَا مَنْ لَا يَغُزُّبُ عَنْ عِلْمِهِ شَيْءٌ).

علم خدایتعالی
از نظر
قرآن مجید

در باره علم خدایتعالی مطالب بقدری زیاد است که در این مختصر نمی توان گنجانید ، همچنانکه در هر یک از مراتب آن بحث و گفتگو های زیادی بعمل آمده است ، در باره (اثبات علم خدا) کتابهای بیشماری نوشته شده ، در مورد نفوذ و احاطه دانش او مقالات بسیاری از دانشمندان انتشار یافته و حکما و اهل عرفان هم این امر را بزرگترین مسئله در امر خداشناسی دانسته اند اما علم خدایتعالی از نظر قرآن مجید هم چند صد آیه قرآنی را در بر گرفته که امکان اختصار در تفسیر آن آیات مشکل است .

ولی اکنون در اینجا بچند مورد در این معنا اشاره خواهیم کرد ، تا اهمیت توسل امام علیه السلام در این بند از دعا بخوبی روشن و آشکار گردد .

در داستان خلقت آدم است که خدایتعالی در اولین مرحله فرشتگان را از چگونگی علم خود آگاه ساخت ، یعنی بعد از آنکه موضوع خلافت آدم را در روی زمین بمیان گذاشت ، فرشتگان با استنباط از آنچه در عقول ایشان مرکوز بود و از ماهیت فرزندان آدم اطلاع داشتند ، که بعضی عامل فساد و خونریزی هستند ، بر سبیل تعجب به پیشگاه الهی عرض کردند : که این خلقت چگونه است ، و حال آنکه ما تو را تنزیه و تقدیس میکنیم ، خدایتعالی در جواب ایشان فرمود : س ۲ ی ۳۰ ، (إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) اشاره بر اینکه آفرینش آدم بر مصالح و حکمتی است که من میدانم و شما نمیدانید .

بعد از آن از نظر شگفتی که برای فرشتگان در ایجاد آدم حاصل شده بود ، خدایتعالی بوجه تنبیه نه بوجه استفهام خطاب بآنها کرده فرمود : س ۲ ی ۳۲ ، أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ، آیا نگفتم بشما که من میدانم آنچه پوشیده است از احوال آسمانها و آنچه پنهان است در زمین و میدانم آنچه را که کتمان و پنهان میدارید : شاهد کلام آنکه خدایتعالی در اولین واقعه خلقت آدمی مرتبه علم و نفوذ

دانش خود را بر آدم و فرشتگان اعلام کرده و گوشزد فرمود: که مخلوقات از هر طبقه‌ای که باشند چیزی نمیدانند و دانشی ندارند مگر آنکه از طرف او بآنها آموخته شود.

و اما در آیات دیگر در این مورد چنین آمده است: که هیچ چیز در جهان آفرینش بر خدا پوشیده نیست و در جایی هم تصریح میفرماید: که خدا بر تمام تحولات که در آسمانها و زمین ایجاد میشود آگاه است.

و همچنین آیات دیگری مشعر بر احاطه علم او بر تمام نهادها و سرائر و قلوب آمده است که با توجه به قسمتی از آن آیات و ترجمه کوتاه آن موضوع را روشن میدارد.

س ۵ ی ۹۹، وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ : و خدا میداند آنچه را که آشکار میکنید و آنچه را که پنهان میدارید.

س ۶ ی ۳، يَعْلَمُ سِرُّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ : میداند آنچه در دل مخفی دارید و آنچه را آشکار سازید و میداند آنچه را کسب میکنید.

س ۳ ی ۲۹، قُلْ إِنْ تَخْضَوْا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمَهُ اللَّهُ : بگو اگر پنهان دارید آنچه در سینه‌های شماست یا آشکار کنید آنرا خدا میداند، بلکه: وَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ : میداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است.

س ۲ ی ۲۳۵، وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ، ای مردم بدانید: که خدا میداند آنچه در دلهای شماست و بر حذر باشید که مبادا بر کار ناشایسته‌ای عزم نمائید.

س ۹ ی ۷۸، أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ عَلَامُ الْغُيُوبِ، آیا ندانستند که خدا میداند آنچه را که پنهان میکنند و آنچه را که در خفا با یکدیگر میگویند و آیا نمیدانند که خدا داننده تمام پنهانیه‌ها و دانای کلّ حال است.

حاصل آنکه خدایتعالی در جای دیگری هم این معنا را بر وجه لطیف و دقیق تری آورده و میفرماید: س ۴۰ ی ۱۹ ، **يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ** ، یعنی میداند خیانت چشمها را و آنچه پوشیده میدارند سینه‌ها، اشاره بر اینکه خدایتعالی عالم است بر حرکات دقیق چشمی که خیانت کننده است ، یعنی دزدیده چیزی نگاه میکند که نگاه کردن بآن مجاز نباشد .

بعضی از مفسرین هم چنین اشاره کرده‌اند : خدایتعالی عالم است بر آن عوالم لطیفی که در چشم پنهان است : هنگامیکه کسی با چشم حقارت باهل ایمان نگاه می‌افکند ، چون او عالم و داناست بآنچه پوشیده و پنهان است در سینه‌های خلق از دوستی و محبت و از کینه و بخل و از اراده کردن بکار خیر یا کار ناروا . و از طرف دیگر چه آیات بسیاری که در قرآن مجید اشاره بعلم الهی شده و بمناسبت هر موضوع خدایتعالی در پایان هر آیه بر وجوه گوناگون آورده است : **وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ، إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ، عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ، وَهُوَ السَّمِيعُ - الْعَلِيمُ ، فَإِنَّ اللَّهَ شَاقِرٌ عَلِيمٌ ، أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ، عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ ، عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ، عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ عَلِيمٌ حَلِيمٌ ، الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ، عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ، عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ، حَفِیْظٌ عَلِيمٌ ، خَالِقُ الْعَلَمِ ، عَلِيمٌ قَدِيرٌ ، عَلِيمٌ خَبِيرٌ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ .**

این جملات در ۱۶۰ مورد در قرآن مجید در پایان آیات مربوطه بچشم می‌خورد و در ، ۶۶ مورد دیگر خدایتعالی در این صفت خود را بصیغه (عالم و اعلم و عالم) معرفی کرده است همچنانکه در پایان آیات آورده :

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ ، عَلَامُ الْغُيُوبِ ، أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ، أَعْلَمُ غَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ، أَعْلَمُ مَا يَكْسِبُونَ ، أَعْلَمُ بِالشَّاكِرِينَ ، أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ ، أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ، أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ، أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ ، أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ، أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ ، أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ ، أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ، أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ ، أَعْلَمُ بِكُمْ ، أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ، أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ ،

أَعْلَمُ بِمَا يَعْمَلُونَ ، أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ ، أَعْلَمُ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ ، أَعْلَمُ بِمَنْ اتَّقَى ، أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَ بِمَا أَعْلَنْتُمْ .

اکنون چنین نمودار است که در این مختصر هیچ مجالی برای تفسیر این آیات نیست و این خود کتاب جداگانه‌ای را در برمیگیرد و قابل توجه آنکه خدایتعالی در این آیات چه بسیار مرتبه علم خود را بر وجه صفت تفضیلی «اعلم» در بیان آورده و گاهی بصیغه مبالغه «علام» خود را معرفی کرده، که این بیانات چنین می‌رساند، هیچ مرز و انتهائی برای دانش او نمیتوان قائل شد، علم بی پایان او بهیچوجه محدود نیست و مرتبه دانش او در مقام وصف در نیاید و کافیت همانطور که امام علیه السلام در بیان آورده است بگوئیم:

« وَ يَعْلَمُكَ الَّذِي أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ »

علم خدایتعالی

یکی توان تعریف آید در صفات	ایکه وصف شد عیان عالم بذات
این عجب چون بشکند گردد عیان	در دل هر ذره علم تو نهان
که در علمت عالمی در جستجوست	مطلبی بالاتر از این گفتگوست
بابی از رحمت بروی او گشاد	نور علمت بر دل هر کس فتاد
ذات تو علم است و علمت بی حدود	علم تو در ذات تو دارد وجود
دانشت هر لحظه باشد در حضور	با تگاهی بر قلوب و بر صدور
که بود اندر خیانت یا که خشم	خود بگفتی واقفم از سر چشم
یا که روی هم نهد مژگان بناز	یا که از عشق محبان نیمه باز
تا بیایی خود از این ره در طریق	نکته‌ای گویم در این معنا دقیق
حق بود بردانش او رهنمون	هر که را دیدی که شد دانش فزون
بس بود در معرفت او را زیان	آنکه بد در کسب دانش ناتوان
تا برد گو را زمینان همچو «زار»	خوش بر آنکس علم خود گیرد بکار

* وَنُورٌ وَجْهَكَ الَّذِي أَضَاءَ كُلَّ شَيْءٍ

(و خدایا در خواست میکنم از تو) بتجلی نور ذات که پرتو افکننده است بر همه چیز .

یا براین معنا : خدایا بحق جلوه جمالت که همه چیز در پرتو آن بتابش در آمده و روشن است .

نور خدایتعالی
چيست؟!
در این بند از دعا دو موضوع قابل توجه است ، یکی وجه خدایتعالی و دیگری نور او جلّ شأنه .
قبلا در باره وجه حق تعالی مطالبی گذشت و دانسته شد که اکثر مفسرین آنرا بمعنی ذات او سبحانه و تعالی آورده اند و در اینجا هم ، باعتباری استعمال وجه در ذات و حقیقت او آمده است .
و اما استعمال نور الهی در این فقره از دعا بر وجهی است که باید ارتباط آنرا در آیات قرآنی جستجو کرد تا اهمیت و مفهوم بیانات امام علی (علیه السلام) روشن و آشکار گردد .

آنچه را که باید قبلا توجه داشت آنست که : (نور) معانی ظاهر و باطنی دارد ، که یکی معنای حسی و ظاهری همان روشنی و فروغ و درخشندگی است که چشم آنرا دریافته و در پرتو آن اشیاء دیده میشوند ، مانند نور خورشید که هم خود دیده میشود و هم روشنی بخش تمام اشیاء است ، همچنانکه خدایتعالی میفرماید : س ۱۰ ی ۵ ، هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا ...

اشاره براینکه خالق ضیاء ذاتی و نور اکتسابی خداست !! ، اوست که بقدرت کامله خود خورشید را منبع نور و روشنی بخش قرار داده تا مورد استفاده مخلوق قرار گرفته و در شئون زندگانی از آن بهره مند شوند .

اوست که برای نشان دادن ظواهر عالم هستی خورشید را ایجاد فرمود و ماه را از پرتو ضیاء آن روشنی بخشید .

پس بطور کلی باید گفت : هر منبع نور و هر شعاع نوریکه در جهان آفرینش و در اعماق کهکشانها ظاهر است همه از عطیه فضل پروردگار بوده و او خود موجد و خالق آنهاست ، همچنانکه در جای دیگر فرمود : س ۶ آیه ۱ ،

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ...

و اما در معنای دوم باید گفت که : نور باطن همان نور حقیقی و معنوی است که قائم بذات پروردگار عالم بوده و از پرتو آن کائنات را روشنی بخشیده است و مصداق آن نور در تمام مراتب انوار ظاهر است که شرح آن در تفسیر آیه شریفه : **اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ...** بیاید .

در اینجا نگارنده ، آنچه را که خود در باره نور الهی در کتاب «معارف الهی» متذکر شده است باز بطور فهرست یاد آور میشود ، چون در این مورد معنایی از آن روشن تر نیافته است :

نور خدایتعالی نور است که ارتباط قوی بایجاد تمام موجودات در عالم داشته و طریق هدایت و راهنمایی را برای شناسائی خود روشن داشته است .

نور است که : در نهاد تمام افراد بلکه تمام اشیاء و موجودات عالم تابیده شده و آنها را به تسبیح و تقدیس پروردگار خود واداشته است ، که فرمود :

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ ...

نور است که : نفوذ نموده است در اعماق کائنات بلکه در دل هر ذره از ذرات اتمها و الکترونها .

نور است که : همه چیز بلکه هر جزئی از اجزاء جهان هستی را چه در عالم افلاک و چه در داخل و ماوراء تمام کرات روشن داشته است که مصداق آن در همین بیان امام که عرض میکند : **(وَبِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَضَاءَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ)** روشن است .

نورِ یست که : خلقت عالم ملکوت و جهان آفرینش را در صحنه‌های مختلف نمایان کرده است .

نورِ یست که : در اوراق و آیات کتب آسمانی جلوه گر شده و در هر زمان برای ارشاد و هدایت خلق خود را درخشنده و ظاهر گردانیده است .

نورِ یست که : مقام انبیا و مرتبه نبوت را در پرتو خود گرفته و آنرا بجهان انسانیت عرضه داشته است .

نورِ یست که : مرتبه ولایت را در شعاع روشنی خود جلوه گر ساخته ، حجت را بر اهل عالم تمام کرده است .

نورِ یست که : بر نهاد سالکان الی الله تابیده شده تا اسرار کتب آسمانی بر آنان آشکار و به کمال و مرتبه ایمان رسیده و بفوز و رستگاری دارین نائل آیند .

نورِ یست که : در دل عشاق و محبتان شعاع معرفت انداخته و آنانرا واله و شیدای محبوب خود ساخته است .

نورِ یست که : تدبیر نظم و انضباط جهان آفرینش را در پرتو خود گرفته و جاذبه‌های کرات آسمانی را تعادل بخشیده است .

نورِ یست که : محیط است بتمام اشیاء از محسوسات و معقولات و متخیلات، بلکه به سرتاسر عالم افلاک از کهکشانها تا بی نهایت !! .

نورِ یست که : احاطه علوم را شکافته و هر کس که شایستگی پذیرش آنرا داشته باشد در پرتو خود قرار داده است .

نورِ یست که : در هر عصر و دوران بر قلوب مردم جهان راه یافته و برای سیر تکامل دانش آنانرا از جهات مختلف به پیش میکشاند .

نورِ یست که : بر قلوب مخترعین و مکتشفین جهان تابیده شده آنها را بمقام عالی هنر و دانش راهنمایی مینماید .

نورِ یست که : قلوب عاملین تسخیر فضا را روشن ساخته و راه آنانرا بکرات آسمانی گشوده است .

نورِ یست که دانش امروز را بجائی رسانیده تا از فیض و روشنائی آن قلبها و کلیه‌ها را پیوند زنند .

نورِ یست که : از پرتو آن در آینده اسرار و مجهولات دیگری از جهان آفرینش را یکی پس از دیگر کشف خواهند کرد .

این بود مراتبی از نور الهی ، ولی محققان بایک عبارت دیگر مطلب را تمام کرده و گفته‌اند :

« نور حقیقی هستی حق است که همه موجودات از او ظاهرند و او از همه مخفی »

خدایتعالی در جائی از قرآن مجید میفرماید :

س ۲۴ ی ۳۴ ، اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ ... اشاره
براینکه : خدا نور آسمانها و زمین است ، یا هادی اهل
آسمان و زمین است که بنور او تمام افراد و اشیاء در

نور الهی
از نظر
قرآن مجید

عالم راه می یابند .

یا به اعتبار دیگر : خدایتعالی ظاهر و موجود بذات خود است و ظاهر کننده و موجود سازنده آسمانها و زمین است .

از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود : خدایتعالی نشر حق کرد در آسمان و زمین و همه آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست بنور او روشن و منور گشتند .

و در بعضی از تفاسیر آمده است : که اوست روشنی بخش آئینه دل‌های ساکنان آسمان و زمین به انوار معرفت و توحید و این نکته قابل توجه است که اطلاق نور بمعنای ظاهر بر پروردگار روا نیست و اسناد نور بخدا بر سبیل تشبیه و استعاره است ، چون همانطور که دانش امروز هم ثابت کرده است ،

حقیقت نور جسم رقیق و روشنی میباشد که در باره آن تحقیقات بسیاری بعمل آمده است و از طرف دیگر نور از محدثات است و خدایتعالی محل حوادث نیست . پس وصف خدایتعالی کردن بنور در حقیقت روا نباشد و او سبحانه و تعالی منزّه است از آنکه نسبت حدوث یا جسمیت به او داده شود و بطوریکه قبلاً گذشت : او خود صاحب و خالق نور است که فرمود : **هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا ...**

و در پیر و آیه شریفه : **اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ...** خدایتعالی برای نور خود مثلی آورده است که خود بر معنائی که گذشت گواه است و در اینجا از نظر اختصار از تفسیر آن خودداری شده و خواننده برای اطلاع بیشتر باید بتفاسیر مراجعه نماید .

امام باقر علیه السلام در دعای سحر عرض میکند :

نور الهی
مراتبی دارد !!

اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ مِنْ نُورِكَ بِاَنُورِهِ وَ كُلُّ نُورِكَ نَيْرٌ
اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِنُورِكَ كُلِّهِ . یعنی خدایا درخواست میکنم از تو از نور و روشنی تو و بحق درخشنده ترین مراتب آن در حالیکه تمام مراتب روشنی تو با فروغ و تابنده است ، خدایا خواهانم از تو بحق تمام مراتب انوارت .

با آنکه قبلاً شرحی از مراتب انوار الهی گذشت ، ولی در اینجا اضافه میشود که کتب آسمانی هم نور خدا و وسیله هدایتند همچنانکه قرآن مجید نور معرفت را در دل بندگان تابیده و آنانرا بسوی مراتب ایمان راهنمایی میکند و کریمه : **س ۵ ی ۱۵ ، قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ وَ هَمْچنین : وَ اَنْزَلْنَا اِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا ،** مشعر بر همین است .

و اما اینکه چگونه خدایتعالی بنور خود هدایت میفرماید هر کس را که اراده بسوی او نماید ، قرآن مجید در این باره صراحت دارد ، که میفرماید :

س ۲ ی ۲۵۶، اَللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا يُخْرِجُهُمْ مِّنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّوْرِ ...
 اشاره بر اینکه: خدایتعالی یاری میکند و نصرت می بخشد کسانی را که
 وارد مرحله ایمان میشوند، یعنی بنور هدایت و توفیق خود بیرون می آورد
 ایشانرا از تاریکیهای کفر و ضلالت بر و شنائی ایمان و هدایت.

و همچنین کسانی که خود را بوادی ضلالت نهاده و کفر ورزیده، ایمان
 نمی آورند، خدایتعالی این گروه را از مرتبه ایمان میثاقی بسوی تاریکیهای
 کفر میبرد تا از مقام یقین بسوی مراتب شکوک و شبهات قدم گذارند، همچنانکه
 در پیر و همین آیه فرمود: يُخْرِجُوْنَهُمْ مِّنَ النُّوْرِ اِلَى الظُّلُمَاتِ ...

البته هر کس را که خدایتعالی نظر لطف از او باز گیرد و او را از جهت
 عناد و استکبارش در وادی خذلان فرو گذارد، پس نیست از برای او هیچ نوری
 که او را از ظلمت جهل و کفر بیرون آورد، همانطور که خود فرمود:
 س ۲۴ ی ۴۰، وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُوْرًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّوْرِ .

پس آنکسی را که خدایتعالی سینه او را گشاده دارد و الطاف عمیم
 خود را بر او فایض سازد، او اسلام را پذیرفته و بنور پروردگار راه یافته و در
 مرحله ایمان قرار میگیرد، همچنانکه فرمود: س ۳۹ ی ۲۳، اَقْمِنْ شَرَحَ اللّٰهُ
 صَدْرَهُ لِلْاِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُوْرٍ مِّنْ رَّبِّهِ .

بنابراین نور معرفت الهی در قلب هر کس که تابیده شود از تنگنای کفر
 بیرون آمده و به کمال مرتبه ایمان خواهد رسید و مقدمه ایصال بر این مقام در
 اختیار خود بندگان است که آنها از خدایتعالی بخواهند تا اهل بیت پیدا کرده
 و قلوب آنان بنور معرفت الهی روشن گردد.

و اینکه دیده میشود در هر عصر و دوران گسره ضد مسلمان یا بعضی از
 گروههای دیگر از روی جهل و عناد خود را از نور معرفت الهی دور کرده،
 بلکه در صددند که مردم دیگر را هم از این فیض باز دارند و یا بکمان خود
 میخوانند نور هدایت را ضعیف کرده و خاموش نمایند، آنان سخت در اشتباهند

این نور هرگز خاموش شدنی نیست !! و بمصداق کریمه : س ۶۱ ی ۸ ،
 يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ ... هر کس که اراده کند
 این نور را خاموش کند امکان پذیر نیست بلکه او نور خود را تمام خواهد کرد .
 پس نور الهی بهترین وسیله برای امر هدایت است . همچنانکه امام
 سجاد (ع) در مقام دعا عرض میکند : يَا غَفَّارُ بِنُورِكَ اهْتَدَيْنَا .
 و از اینجاست که علی (ع) در این بند از دعا باین مقام توسل جسته و اشاره
 میفرماید : خدایا تو را بحق مراتب انوارت که همه اشیاء را در عالم روشنی
 بخشیده . و از فیض مقدس آن تمام موجودات در عالم درخشان و تابناک گردیده
 و در پرتو آن هدایت یافته‌اند . اجابت فرمای آنچه را از تو مسئلت دارم .

نور الهی

ای بنورت عالمی شد آشکار	رمز هستی زین تجلی زد بکار
نور رویت روشنی بخش جهان	از زمین تا برفراز آسمان
هر جهت رو می‌کنم نوری زلت	نور رویت رهنما شد از نخست
هر کجا نوری در عالم ظاهر است	جلوه‌اش از نور پاکت باهر است
در دل هر ذره نوری تابناک	بس درخشان گرچه باشد زیر خاک
نور باطن در دل هر کسی فتاد	پرتوش آتش بجان زد از وداد
چونکه خود آتش فروزان است نور	دل زند آتش ولی با صد سرور
محرمی خواهم کنم اسرار فاش	تا بداند من چه بردم در تلاش
من بنور حق گرفتم راه خویش !	تا بیابم آنچه « زار » آورده پیش !



یا نُورُ وِیَا قُدُّوس

ای نور و ای منزّه - ای هویدا و ای بسیار پاکیزه .

تا این بخش از دعا امام عَلَيْهِ السَّلَام در مقام توسل برحمت و بقوّت و جبروت و عزّت و عظمت و سلطنت و اسماء مقدّسه و همچنین ؛ بعلم و نور و وجه الهی متوسل شده و در اینجا اشاره لطیفی در مرتبه توسل بکار برده و بر سبیل اظهار مسئلت خدایتعالی را با اسماء حسّناى او می خواند که این خود مقدمه‌ای برای عرض حاجات است .

اسم اعظم الهی را
میتوان در
اسماء صفات نوری
جستجو کرد !

در باره نور الهی مطالبی در فقره قبل از نظر قرآن مجید گذشت و اما در اینجا موضوعیکه قابل توجه است ، آنست که : گویا امام عَلَيْهِ السَّلَام در این بیان متوسل به اسم اعظم الهی شده است .

با آنکه نام اعظم خدا از نظر حکمت و مصلحت بر عموم آشکار نیست و حکمت اخفای آنهم بر ارباب خرد آشکار است ، بنابراین از مطالبی که گاهی در سخنان ائمه هدی دیده میشود مفاهیمی بدست می آید که راه را برای دانش اینگونه اسرار باز می نماید .

اکنون بیاناتی را که علی عَلَيْهِ السَّلَام خود (در صحیفه علویه آورده) و در ذکر دعاء اسم اعظم است متذکر میشویم تا توجه بیشتری باصل موضوع معطوف گردد : و آن چنین است که عرض میکند :

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَخْزُونِ الْمَكْنُونِ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَجَلِ الْأَكْرَمِ
الْأَكْبَرِ الْبُرْهَانِ الْحَقِّ الْمُهَيَّمِ الْقُدُّوسِ الَّذِي هُوَ نُورٌ مِنْ نُورٍ ، وَ نُورٌ مَعَ

نُورٍ ، وَ نُورٌ عَلٰی نُورٍ ، وَ نُورٌ فَوْقَ نُورٍ ، وَ نُورٌ فِيْ نُورٍ ، وَ نُورٌ اَضَاءٌ
بِهٖ كُلُّ ظُلْمَةٍ ...

این کلمات در کمال وضوح است که حتی احتیاج بهیچگونه تفسیر و تعبیری
نداشته ، ولی شاهد کلام اینجاست : احتمال آنکه در یکی از اسماء صفات نوری
خدایتعالی اسم اعظم مکتوم باشد بسیار قوی است ، لذا در اینجا آن اسامی را
یاد آور شده تا خواننده مفاهیم آنها را با آیات قرآنی نور که تفسیر آنها
گذشت تطبیق داده و نتیجه توسل امام علیه السلام را با اسم اعظم دریابد .

يَا نُورَ النُّورِ - يَا مُنَوَّرَ النُّورِ - يَا خَالِقَ النُّورِ - يَا مُدَبِّرَ النُّورِ - يَا مُقَدِّرَ النُّورِ
يَا نُورَ كُلِّ نُورٍ - يَا نُورَ اَقْبَلِ كُلِّ نُورٍ - يَا نُورَ اَبْعَدِ كُلِّ نُورٍ - يَا نُورَ اَفْوَقِ
كُلِّ نُورٍ - يَا نُورَ اَلَيْسَ كَمِثْلِهِ نُورٌ - يَا مُنَوَّرَ الْقُلُوبِ - يَا مُنَوَّرُ - يَا رَبَّ النُّورِ
وَالظَّلَامِ - يَا مَنْ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالْاَنْوَارَ - يَا مَنْ جَعَلَ الْقَمَرَ نُورًا - يَا مَنْ لَهُ
نُورٌ لَا يَطْفِئُ - يَا خَالِقَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ الْمُنِيرِ .

در اینجا گذشته از توجه با اسم اعظم الهی نتیجه دیگری حاصل میگردد
که معانی انوار الهی را در مراتب دیگر میتوان شناسائی کرد ، که با توجه
بمطالبی که قبلاً گذشت معنای کامل این بند از دعا روشن میگردد.

در این جمله کوتاه که امام علیه السلام متوسل به

(يَا نُورُ وَاَيُّ قُدُّوسٍ) شده چنین نمودار است که ترکیب

این دو نام مقدس اثرات خاصی در اجابت دعا داشته و

مفهوم جداگانه‌ای را در شرح هر يك از اسماء می‌رساند .

در باره نور الهی مطالبی گذشت و اما در توسل امام بنام (يَا قُدُّوسٍ)

خدایتعالی این صفت را در باره خود در دو مورد از قرآن مجید آورده ، یکی

در آخر سوره حشر که میفرماید : هُوَ اللّٰهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ ...

اوست خدائی که بهیچوجه نیست خدائی مگر او ، که سزاوار پرستش باشد ،

توسل دیگر

به یکی از اسماء

حسنای الهی !

پادشاهی که تمام ممالك و ملکوت از آن اوست و او پاك و منزّه از هر نقص و عیب است .

و همچنین در سوره جمعه باز خود را بر صفت قدّوس تعریف میکند و میفرماید: **يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ** ، بر این اشاره ، که تسبیح میگویند خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است ، آن پادشاه پاك و منزّه از هر عیب که در همه احوال درست کردار و ارجمند است .

در رابطه باین آیه شریفه در اسماء صفات اوسبحانه و تعالی آمده است :
(**يَا ذَا الْقُدُسِ وَالسُّبْحَانِ**) .

بنابر این در این فقره از دعا که گویا امام عَلَیْهِ السَّلَام در مقام رو بر روی در يك آن در مرتبه توسل التفات بخطاب کرده و عرض میکند : **يَا نُورُ يَا قُدُّوسُ** . اگر دقتی در سیاق کلام بعمل آید این توجه حاصل میشود ، که چگونه این معنا تکان دهنده است و چگونه توجه داعی بمقام پروردگاری جلب شده که در يك لحظه محو عظمت و جلال او گشته و خود را آماده برای عرض حاجت می نماید .

یا نور و یا قدّوس

غیر نور حق در عالم نور نیست	نور او از هر چه بینی دور نیست
نور او در آسمان و در زمین	پرتو افکن بر یار و بر یمین
نور او در ظلمت و در نور ، نور	نور او در هر کجا دارد ظهور
هر کسی بر نور حق خود یافت راه	دل شدش روشن به انوار اله
آنکه را بردل نباشد هیچ نور	ره بمقصد کی برد مانند کور
این عجب باشد که کس در زیر نور	از فیوض رحمتش خود کرده دور
خوش بر آنکس کو بنور انبیا	در طریق آمد براه اولیا
من بعی خود گرفتم راه خویش	تا ببینم بعد از آن آید چه پیش
گرچه دیدم هر زمان در این مدار	ناخود آسمه راه حق پیمود « زار »

يَا اَوَّلَ الْاَوَّلِينَ يَا اٰخِرَ الْاٰخِرِينَ

ای آغاز اولین و ای پایان آخرین ، ای ابتدای هراول و ای واپسین
هر آخر (اولی که ابتدا ندارد و آخری که بی انتهاست)

روش محبتان چنین است که همیشه برای جلب رضایت
محبوب با بهترین کلمات با او در گفتگو باشند و گویا
امام علیه السلام بر این منظور در مقدمه این دعا بهترین کلام
خود را سر آغاز به پیشگاه مقدس الهی عرضه داشته
است ، چون بنظر نگارنده این جمله مورد شرح بهترین معرف برای شناسائی
وجود مقدس الهی است که تمام معانی از صفات جلال و جمال و کمال و عظمت
و نور و قدرت و جبروت و کبریائی در آن نهفته شده و شرح آنها مستلزم کتابی
جدا گانه است .

همین يك كلام
در معرفي خدايتعالی
كافیست !!

اما آنچه که خدایتعالی خود در قرآن مجید در این مورد آورده چنین
است که میفرماید : س ۵۷ ی ۳ : هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ ، وَهُوَ
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ، یعنی او اول و آخر و ظاهر و باطن است و به همه چیز داناست .
گویا دیگر در باره معرفي خدایتعالی مطلب تمام است ، او موجود بوده
پیش از همه موجودات و همه موجودات با او موجود شدند و آخر است که همه
چیزها فانی شوند و او بماند (او اول موجودات است و آخر موجودات) ظاهر الوجود
است ، چون تمام اشیاء در عالم دلیل بر وجود او هستند و باطن است که از حواس
دور است و او را هیچ حاسه از حواس ادراک نکند ، او اول است بی ابتداء و آخر
است بی انتها ، ظاهر است از آثار صنع او ، و باطن است از اسرار پوشیده او .
بعضی از مفسرین گفته اند : که این (اول و آخر) اول و آخر عددی

و زمانی نیست، بلکه مراد از اول اولین و آخر آخرین این است که: خدای،
اول سلسله موجودات از حال نسبت به دوران گذشته و آخر سلسله کائنات از
حال، نسبت به حال آینده است و بتعبیر علمی، خدای در سلسله نزولی موجودات،
اول و در سلسله صعودی آنها آخر است.

این است که امام علیه السلام با توجه به این مقام خواسته های خود را بعد از
این آغاز می نماید.

اهمیت این معنا
در بند مورد شرح
تا چه اندازه است؟
بعضی از مسائل که در نزد پیشوایان بزرگ اسلام
و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین در کمال اهمیت است،
آن بزرگواران در سخنان خود بروجوه گوناگون
مکرر یاد آور میشوند، همچنانکه علی علیه السلام گذشته از اینکه
در بند این دعا در مقام توسل عرض کرد: (یا اَوَّلَ الْاَوَّلینَ و یا اَخِرَ الْاَخِرینَ)
در بعضی از خطب نهج البلاغه این معنا را بروجوه دیگری تفسیر و توجیه
کرده است.

در خطبه ۸۴ میفرماید: **الْاَوَّلُ لَشَیْءٍ قَبْلَهُ، وَالْاَخِرُ لَغَايَةِ لَهُ.** اول
اشیاء نیست چیزی پیش از او و آخر اشیاء نیست او را تعالی حد و انتهای
در خطبه ۹۰ میفرماید: **الْاَوَّلُ الَّذِی لَمْ یَكُنْ لَهُ قَبْلُ فِیْکُونُ شَیْءٌ قَبْلَهُ،**
وَالْاَخِرُ الَّذِی لَیْسَ لَهُ بَعْدُ فِیْکُونُ شَیْءٌ بَعْدَهُ.

اولی که نبود او را پیشتری پس باشد چیزی پیش از او، و آخری که
نیست او را پستری تا باشد چیزی بعد از او، بلکه او سبحانه و تعالی ازلی و ابدی
است و هیچ چیز قبل از او و بعد از او نیست.

در خطبه ۹۳ میفرماید: **الْاَوَّلُ الَّذِی لَغَايَةِ لَهُ فِیْنَتْهِی، وَ لَا اَخِرَ لَهُ**
فِیْنَقْضِی. اولی که او را نه پایان نیست که منتهی گردد و نه آخری که منقضی
گردد بآن.

در خطبه ۹۵ میفرماید: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ ، وَ الْآخِرِ فَلَا شَيْءَ بَعْدَهُ .**

حمد خدا را که اول اشیاء است هیچ چیز قبل از او نبود و آخر اشیاء است هیچ چیز بعد از او نیست .

در خطبه ۱۶۲ میفرماید: **لَيْسَ لِأَوَّلِيَّتِهِ ابْتِدَاءٌ وَ لَا لِآخِرِيَّتِهِ انْقِضَاءٌ . هُوَ الْأَوَّلُ لَمْ يَزَلْ ، وَ الْبَاقِي بِلَا أَجَلٍ .** اولیت او را ابتداء و ازلیت او را انقضاء نیست ، او اول اشیاء است و زائل نبوده است هرگز و باقی است دائم بی نهایتی و مدتی .

و همچنین علی عليه السلام در مقدمه وصیت خود بفرزندش امام حسن عليه السلام در همین معنا میفرماید: **أَوَّلُ قَبْلِ الْأَشْيَاءِ بِأَوَّلِيَّةٍ ، وَ آخِرُ بَعْدِ الْأَشْيَاءِ بِأُخْرِيَّةٍ ؛** یعنی اول است پیش از همه چیزها بی اولیت و آخر است بعد از همه چیزها بینهایت . و نیز از بیانات حضرت سجاد است که در دعای اول در صحیفه سجادیه آمده

است: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ بِأَوَّلٍ كَانَ قَبْلَهُ ، وَ الْآخِرِ بِأَخْرٍ يَكُونُ بَعْدَهُ .** یعنی سپاس خدائ را که اول است و پیش از او اولی نبوده و آخر است و پس از او آخری نباشد .

و همچنین در دعای ۴۷ از صحیفه سجادیه آمده است: **الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ أَحَدٍ ، وَ الْآخِرُ بَعْدَ كُلِّ عَدِيدٍ .** پیش از هر يك اول و آغازی و پس از هر شمرده شده آخر و مرجعی .

و حاصل در دعای « یستشیر » این معنا را بر وجه بسیار ساده ای آورده و عرض میکند: **الْأَوَّلُ غَيْرُ مَوْصُوفٍ وَ الْبَاقِي بَعْدَ فَنَاءِ الْخَلْقِ ...** اولی که بوصف در نیاید و آخری بعد از فناء خلق .

بنابر این: دیدید که علی عليه السلام در بند مورد شرح از دعا به چه مقامی متوسل شده و چگونه خود را آماده برای عرض حاجات و نیازمندیها می نماید !!

سر آغاز و پایان کار

همچنان پایان بجا مانی وحید بس تو را بود اندر این عالم وجود ذات تو باقی در این عالم بجاست اول و آخر بیاطن ظاهر است این همان معنی که در شأن بقاست اول و آخر فقط تنها خداست نه که آخر، آخری باشد چنین نه که در «آخر» بود معنا چنان تا بگویم بر همه اهل و داد تا به آخر بسته عهد خود درست گفته از اول تگر پایان کار	ایکه از اول تو بودی خود پدید قبل از آن تا این جهان چیزی نبود بعد از آن تا هر چه باشد در فناست آنکه را گویند هر جا حاضر است اول او بود است و آخر پا بجاست اینکه گویم اول و آخر خطاست نه که اول اولی دارد یقین نه بود مفهوم «اول» در زمان يك بیانی دارم از استاد یاد خوش بر آن عارف که از روز نخست منهم از این پیروی کردم که «زار»
--	---

امام صادق علیه السلام فرمود:

بر شما باد دعا کردن که هیچ کرداری بمانند آن

شما را نزد خدا مقرب نمی سازد.

از اصول کافی

اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْكِبُ الْعِصْمَ

خدایا بیامرز برای من گناهان را که پاره میکند پرده های عصمت را .

گناهانی که
پرده عصمت را
می درد چیست ؟

بعد از آنکه امام علیه السلام در مقام توسل برآمده
و خدای را ببعضی از صفات و اسماء حسنی او سوگند
میدهد (که شرح آنها گذشت) سپس اولین خواسته
خود را در يك سلسله از فقرات دعا در طلب آمرزش
از گناهان ابراز می دارد .

و این همان رویه ایست که ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین ، اکثر در
مناجاتهای خود منظور داشته و قبل از هر چیز طلب عفو و آمرزش از خدایتعالی
می نمایند ، همچنانکه اگر در دعای شب عرفه (اَللّٰهُمَّ يَا شَاهِدَ كُلِّ نَجْوَى ...)
توجهی حاصل شود خواهیم دید که داعی ، آنقدر خدا را بتعام مقدسات سوگند
میدهد و آنقدر تمام انبیا و اولیاء را در مقام توسل می آورد و آنچنان
بتعام عالم ملک و ملکوت و کتب آسمانی توسل می جوید ، که هر شنونده
و خواننده را مات و مبهوت کرده که آیا داعی با این همه تلاش ، از خدا چه
میخواهد ؟ و در پایان آنهمه توسلات عرض میکند : اَسْئَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ
وَبِهَذِهِ الدُّعَوَاتِ أَنْ تَغْفِرَ لَنَا مَا قَدَّمْنَا وَ مَا أَخَّرْنَا ... از تو درخواست میکنم
بحق این نامها و این دعاها که بیامرزی برای ما آنچه پیش کرده ایم و آنچه
بعد میکنیم ...

و این خود تعلیماتی برای داعی است که بنای خواسته های خود را در اول
بر همین امر استوار نماید ، چون در واقع اگر کسی خود را در اولین قدم برای

تقرب بسوی خدایتعالی پاک و آراسته نکند، شایسته نیست که حاجات دیگری را عرضه بدارد.

و اما آنچه که در این فقرات مترادف از دعا مورد اهمیت است آنست که دانسته شود بطور کلی هر عمل و کرداری اعم از خوب یا بد يك اثر ذاتی دارد که عامل را متوجه عواقب آن می دارد و در اینجا هم بیانات امام علیه السلام اشاره بر همین است که هر گناهی اثر جداگانه‌ای در زندگی افراد دارد که گاهی آدمی را از تمام مزایای اخلاقی باز داشته و سعادت را از او سلب می نماید، همچنانکه در اولین خواسته خود عرض میکند: خدایا بیمارز گناهانی را که پرده‌های عصمت را پاره میکند، که معلوم می دارد گناهانی از بندگان سرمی زنند که مانع حفاظت از مرز و حدود انسانیت است، چون معنی عصمت همان نگاهداری و منع از کارهای ناشایسته است، همچنانکه خدایتعالی بر رسول اکرم در داستان تبلیغ رسالت فرمود: س ۵ ی ۶۷، **وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ** خدا نگاه میدارد تو را از شر مردم، و از همین جهت است که انبیا و اولیاء را معصوم میگویند چون با آن حالت روحانیت که در آنان موجود است، یعنی صفای جوهر و پاکی کوهری که خدایتعالی آنها را بآن کرامت اختصاص داده است از ارتکاب بکارهای ناپسند و از خطا و لغزش مصون و محفوظ بوده و با خود نگهداری از بدیها و علم بزشتی مرتکب گناه نمیشدند و اگر گاهی در سخنان خود اقرار بگناه کرده‌اند، در همان مرتبه ترك اولی بوده است.

در هر حال امام علیه السلام: با علم به اینکه بعضی از گناهان پرده عصمت را پاره میکند و مرز حفاظت را برای تجاوز هوای نفس باز میکند و آدمی را بکستاختی و گناهان دیگر میکشاند، لذا از آن گناهان طلب عفو و آمرزش مینماید. شاید این خود تعلیماتی باشد که اهل ایمان نباید هیچگاه مرتکب چنان گناهانی شوند که پرده عصمت و عفت را پاره می نماید، همچنانکه روایتی از امام صادق علیه السلام است، که گناهانی که پرده عصمت را پاره میکند عبارتند از:

(شرب خمر) نوشیدن انواع و اقسام مشروباتی که سکر آور باشد و نیز کارهای لهو و لعب (باصطلاح بازیگری و بازی قمار و انواع و اقسام کارهایی که خدایتعالی آنرا از پلیدی شیطان دانسته است) و همچنین کارهای مضحك و آنچه موجب خنده های بیمعنی باشد (همچنان شوخی و تقلید در آوردن و مسخره گرفتن افراد برای خنده و خوش آمد دیگران) و نیز عیب جوئی و مجالست با کافران (معاند) و اهل فسق .

گویا این روایت خود ریشه قرآنی دارد که خدایتعالی جایی میفرماید :
 س ۵ ی ۹۰ ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ
 رَجَسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ ... ای کسانی که ایمان آورده اید ، شراب و قمار
 و بتها و ازلام (که یکنوع بخت آزمائی بوده) پلیدند و از عمل شیطانند از آنها
 دوری کنید تا رستگار شوید .

البته این آیه شریفه تفسیر گسترده ای دارد که با ارتباط به آیات دیگر
 حرمت این موارد تصریح شده است .

این است که با توجه باین بند مورد شرح از دعا باید چنین درخواست نمود
 که : خدایا ما را از ارتکاب گناهانی که پرده عصمت را پاره میکند نگاهدار
 و آنچه از آن که مرتکب شده ایم بیا مرز .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :
 دوستدارترین کارها نزد خدایتعالی در
 زمین دعاء است
 و بهترین عبادت پارسائی است
 از اصول کافی

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ النَّقْمَ

خدایا بیامرزش برای من گناهانی را که موجب انتقام و سبب نزول بلا است در شرح این معنا قبلاً باید دانست که (نقم) جمع نقت است و نقت در لغت بمعنی عقوبت مجرم است که در واقع همان مفهوم انتقام را دارد و انتقام کیفری است که در برابر خیانت و یا جنایت گناهکار بر او وارد میشود و خدایتعالی وعده انتقام مجرمین را در همین دنیا داده است، چون از نظر عدالت اجتماعی هم این امر ضرورت دارد.

و این یکی از حقایق قرآنی است که باید دانسته شود، مجرمین و گناهکاران گذشته از اینکه مشمول عذاب اخروی هستند باید در دنیا هم بعقوبت بعضی از گناهان خود برسند، همچنانکه خدایتعالی مکرر در قرآن مجید میفرماید: **وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ** که او سبحانه و تعالی عزیز و صاحب انتقام است. بنابراین هر گونه ستم و تعدی به دیگران و هر گونه خیانت و جنایت موجب انتقام است.

اگر بداستان انبیاء در قرآن توجه داشته باشید خواهید دید که خدایتعالی از کسانی که از اطاعت او و از اطاعت رسولان او سر باز زدند و از آنانکه ببه کار و گنه کار بودند، پس از اتمام حجت انتقام کشیده است، همچنانکه میفرماید: **س ۳۰ ی ۴۷، فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرُمُوا**... پس انتقام کشیدیم از آنانکه گناه کردند.

چه بسیار گناهانی که موجب انتقام و غضب الهی شده و بندگان باید از آنها اجتناب ورزند، چون این امری مسام است که خدایتعالی بیقین از تبه کاران انتقام خواهد گرفت، همچنانکه در جای دیگر فرمود: **س ۳۲ ی ۲۲،**

إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ ، همانا که از گناهکاران انتقام خواهیم گرفت .
 و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود : گناهانی که اسباب نزول
 انتقام الهی است : (ستمکاری و ظلم است) و همچنین در بعضی روایات دیگر
 آمده است : گناهانی که موجب نزول انتقام است : پنج است ، ۱- پیمان شکستن ،
 ۲- زنا و فحشاء ، ۳- شایعه پراکنی دروغ (که در دوران ما بسیار رواج دارد)
 ۴- حکم کردن برخلاف قول حق تعالی (که بمصدق قرآن هر کس خلاف امر او
 کند فاسق و ظالم و کافر است) ، ۵- ندادن زکوة و کم فروشی در کیل و وزن .
 پس باید از گناهانی که سبب نزول بلاء و انتقام است اجتناب کرده و از
 خدایتعالی بخواهیم اگر مرتکب چنین گناهانی شده ایم ما را بیامرزد تا مشمول
 عقوبت آن نباشیم .

امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود :

دعا کلیدهای نجات و کامیابی و
 گنجینه‌های رستگاری است
 و بهترین دعاء آن دعاء است که از سینه‌ای
 پاک و دلی پرهیزکار بر آید
 از اصول کافی

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النِّعَمَ

خدایا بیامرز برای من گناهانی را که تغییر میدهد نعمتها را .
همانطور که می‌دانید « نعم » جمع نعمت است که خدایتعالی بی نهایت
بر بندگان ارزانی داشته و بشمار در نخواهد آمد ، همچنانکه فرمود : س ۱۶ ی ۱۸ ،
وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا

و چون خدایتعالی برای هر نعمتی که به بندگان انعام فرموده است در
ازاء آن شکری قرار داده و بمصدق کریمه : س ۱۴ ی ۷ : لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ
در اداء شکر گزاری ، نعمت خود را بر بندگان می‌افزاید و در مقابل کفران
و ناسپاسی ، نعمت را سلب می‌نماید که فرمود : وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ،
لذا باید این توجه را حاصل کرد که هیچگاه در معرض سلب نعمت قرار نکرده
بلکه در این مورد از خدا بخواهیم که لطف و احسان خود را از ما باز نگیرد ،
همچنانکه ، امام سجّاد علیه السلام در دعای ابو حمزه ثمالی عرض میکند : وَلَا تَسْلُبْنِي
صَالِحَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ ، خدایا مگیر از من نعمتهای پاکیزه و نیکویت را از
آنچه بر من ارزانی داشتی .

بنابراین هم باید دعا کرد که خدایتعالی سلب نعمت نکند و هم باید
درخواست نمود که گناهان را که موجب سلب نعمت میشود در معرض آمرزش
قرار دهد ، چون همان يك جهت کافی است که اگر نتوانستیم حق نعمت را بجای
آوریم و بر هر نعمتی شکری گزاریم مشمول سلب احسان و نعمت پروردگاری
خواهیم بود و از آنطرف این نکته قابل توجه است که اصولا خدایتعالی نعمتی را
که بر بندگان ارزانی داشته تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنچه را که در ضمیرشان
است تغییر دهند که خود فرمود : س ۱۳ ی ۱۱ ، إِنْ اللَّهُ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ

يُغَيِّرُ وَاٰمًا بِاَنْفُسِهِمْ... اشاره بر اینست که: سنت خدایتعالی بر این امر جریان یافته که وضع هیچ قومی را دگرگون نمیکند مگر آنکه خودشان حالات روحی خود را دگرگون سازند، مثلاً اگر شکرگزار بودند به کفران مبدل نمایند و یا اگر مطیع بودند عصیان ورزند، یا اگر ایمان داشتند به شرک گرایند، پس در این حالات خدایتعالی هم نعمت خود را به نعمت و هدایتش را به اضلال و سعادت را بشقاوت مبدل سازد.

در رابطه با همین معنا خدایتعالی این موضوع را در باره تمام اقوام و گروهها متذکر شده و در جایی بر وجه دیگر میفرماید: س ۸ ی ۵۳، ذَلِكْ يٰۤاَنَّا اللّٰهُ لَمْ يَكْ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً اَنْعَمَهَا عَلٰى قَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ... اشاره بر اینست که: هر گروه و ملتی که خدایتعالی آنرا به گناهانشان گرفت بجهت همان تغییر رویه خودشان بوده است، یعنی بخاطر آنست که خداوند هر نعمت و موهبتی را که بقوم یا ملتی ببخشد هیچگاه آنرا دگرگون نمی سازد مگر آنکه خود آن جمعیت دگرگون شوند و تغییر یابند.

در تفسیر «نمونه» در ارتباط به این آیه شریفه آورده است: فیض رحمت خدا بیکران و عمومی و همگانی است ولی به تناسب شایستگیها و لیاقتها به مردم می رسد، در ابتدا خدا نعمتهای مادی و معنوی خویش را شامل حال اقوام میکند، چنانچه نعمتهای الهی را وسیلهای برای تکامل خویش ساختند و از آن در مسیر حق مدد گرفتند و شکر آنرا که همان استفاده صحیح است بجا آوردند، نعمتش را پایدار بلکه افزون می سازد، اما هنگامیکه این مواهب وسیلهای برای طغیان و سرکشی و ظلم و بیدادگری و تبعیض و ناسپاسی و غرور و آلودگی گردد، در این هنگام نعمتها را می گیرد و یا آنرا تبدیل به بلا و مصیبت میکند، پس دگرگونیها همواره از ناحیه ما است و گرنه مواهب الهی زوال ناپذیر است. بنابراین از مفهوم آیات شریفه چنین برمی آید: که خدایتعالی چنین قضا رانده و قضایش را حتم کرده که نعمتها و موهبتهایی که به انسان ارزانی

می‌دارد مربوط بحالات نفسانی خودش باشد، که اگر آن حالات موافق با فطرش جریان یافت آن نعمتها و موهبتها هم جریان داشته باشد و اگر از مسیر فطرش انحرافی حاصل کرد و کفران نعمت نمود و ناسپاسی را پیروی کرد، خدایتعالی گذشتند از سلب نعمت برای این امر کیفری دردناک یاد آور شده است؛ همچنانکه در باره رهبران کفر و طاغوت‌های امت‌های گذشته خطاب بر رسول اکرم میفرماید: س ۱۴ ی ۲۸، اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ بَدَّلُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ كُفْرًا وَّ اَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ، آیا ندیدی آن کسانی را که نعمت خدا را تغییر دادند و قوم خویش را بسزای هلاکت در آوردند.

پس باید با پیروی از بیانات امام علیه السلام از خدایتعالی خواست که گناهانی را که موجب سلب و تغییر نعمت میشود برای ما بیامرزد و ما را از مرتبه شکر و سپاسگزاری آنی غافل نسازد.

يك بحث روايتی در تفسیر المیزان، در ذیل آیه شریفه، اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ ... از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، که فرمود: پدرم همواره میفرمود؛ خداوند قضاء حتمی رانده که بهیچ بنده‌ای نعمتی ارزانی ندارد که از او سلب نماید مگر آنکه خود بنده کاری کند که مستوجب سلب نعمت شود در آن صورت آن نعمت را بخاطر آن گناه سلب میکند.

و نیز در آن تفسیر از حضرت سجاد روایت دیگری نقل کرده، که آنجناب فرمود: گناهانی که نعمت را تغییر میدهد، عبارتند: از ظلم بر مردم و ترك عمل خیری که به آن عادت شده و کفران نعمت و ترك شکر و این همان است که خدایتعالی درباره‌اش فرمود: اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ

پس باید گفت: خدایا بیامرز آن گناهان را که از ما سلب نعمت کرده و ما را از لطف و عنایت تو دور می‌سازد.

اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ الذُّنُوْبَ الَّتِيْ تَحْبِسُ الدُّعَاءَ

خدایا بیمارز برای من گناهانرا که مانع اجابت دعا میشود .
 با آنکه خدایتعالی خود در قرآن مجید میفرماید : (ادْعُونِيْ اَسْتَجِبْ لَكُمْ)
 بخوانید مرا تا اجابت نمایم شما را ؛ در عین حال دعا شرایطی دارد که باید برای
 پذیرش آن آمادگی حاصل شود ، همچنانکه در جای دیگر میفرماید :
 س ۲ ی ۱۸۶ ، اُجِبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِيْ وَلْيُؤْمِنُوا بِيْ
 که ازمعنا چنین برمی آید : شرط اجابت این است که دعا کننده خدا را بخواند ،
 ولی اشاره متمم آیه بر این است که : همچنان که من اجابت دعای بندگان میکنم
 ایشان هم باید طلب اجابت کنند مرا ، یعنی چون بندگانرا به ایمان و اطاعت
 دعوت کنند اجابت نمایند و برایمان خود چنان ثابت و راسخ باشند که وثوق
 ایشان با اجابت من متحقق شود .

و همچنین است آیه شریفه : س ۴۲ ی ۲۵ ، وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا وَ
 عَمِلُوا الصَّالِحٰتِ وَ يَزِيْدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ ، اشاره بر این است که : اجابت کند
 دعای بندگان و مؤمنان که عمل صالح کنند و کردار نیکو داشته باشند و بیفزاید
 ایشانرا از فضل و ثواب خود و به این اعتبار خدایتعالی اجابت دعای اهل ایمان
 کند و آنان که کردار نیکو و پسندیده داشته باشند .

در باره دعا و شرایط آن کتابها و مقالات بسیاری نوشته شده ، که نگارنده
 هم در کتاب « عشق و رستگاری » شرح دعای ابو حمزه ثمالی و همچنین در
 کتاب « بیان حقیقت » شرح دعای افتتاح مطالب گسترده ای آورده که در اینجا
 مجال برای بسط آن نیست ، ولی آنچه که در شرح این فقره از دعا مورد توجه
 است ، آنست که دانسته شود بعضی از گناهان مانع اجابت دعا است ، چون اولاً

باید داعی يك حالت توجه كامل داشته باشد و درون خود را از صفات مذموم و ناپسند پاك کرده باشد، یعنی: حسد، کینه، بخل، بدبینی، بدخواهی سوء ظن، یأس و ناامیدی را از خود دور بدارد، چون وجود این حالات در داعی خود موانعی از اجابت دعا و همان حبس شدن دعا است.

و شاید اشاره‌ای که امام علی (علیه السلام) در این بند از دعا فرموده؛ براین نتیجه باشد، که داعی در مرحله اول حالات نفسانی خود را تزکیه کرده و صفات ناپسند را از خود دور دارد تا سپس خواسته‌های او مورد اجابت قرار گیرد.

از امام سجّاد (علیه السلام) در روایتی چنین اشاره شده است: گناهایی که مانع اجابت دعا میشود؛ یکی بدخواهی و نیت بد است و دیگری کارشکنی و برعلیه مسلمانان قدم برداشتن است و همچنین دورویی با برادران ایمانی و سلب اطمینان از آنان و در پایان روایت اشاره به بی‌اعتنائی و کاهلی کردن در نماز و سبک شمردن آن می‌نماید تا جائیکه وقت آن گذشته و نماز قضا شود (اینها گناهایی است که دعا را حبس و مانع اجابت میشود).

البته موارد دیگری هم درباره موانع استجابت دعا گفته‌اند که برای اطلاع بیشتر باید به کتب مربوطه مراجعه شود. اما در اینجا چیزی که قابل توجه است: آنست که: باید گفت: اصولاً یکی از شرایط استجابت دعا توبه کردن از گناهان و طلب آمرزش است و همچنین طهارت داشتن و اجتناب از خوراك حرام و کسب روزی حلال است که اینها اثر عمیقی در اجابت دعا دارد.

حاصل آنکه سبب منع اجابت، اخلال شرط اجابت است از طرف سائل و آنکس که اطاعت خدا کند در آنچه او را امر فرموده و بعد از آن دعا کند دعای او به اجابت نزدیک است.

بنابراین باید از گناهانی که ناشی از نافرمانی و اطاعت نکردن از امر خدا و تعالی میباشد طلب آمرزش کرد چون همین گناهان است که دعا را حبس کرده و مانع اجابت آن خواهد شد.

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُزِيلُ الْبَلَاءَ

خدایا بیامرز از برای من گناهایی را که فرود می آورد بلا را !!
بَلَاءٌ وَ بَلِيتٌ وَ بَلَوٌ ، چند معنا دارد که اینجا هم از نظر بیان امام علیه السلام
و هم از نظر قرآن مجید بر آنها اشاره میشود .

آنچه در زبان فارسی در این مورد مصطلح است ، معانی بلا همان : درد
و رنج و غم و اندوه و سختی و محنت و گرفتاری است که شاید بیان امام علیه السلام
هم اشاره بر همین معانی باشد و از نظر قرآن مجید در بسیاری از موارد بمعنی
امتحان و آزمایش آمده است ، چنانکه ، جائی میفرماید : س ۶ ی ۱۶۵ ،
لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْكُمْ ... و در جای دیگر ، س ۶۷ ی ۲ ، لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ
عَمَلًا اشاره به آزمایشات الهی میباشد ، به آنچه بر بندگان عطا فرماید
یا از آن جهت : که کدام يك در کردار و رفتار نیکوترند .

بعضی از مفسران : باعتباری بلا را بمعنی آزمایش بنعمت ذکر کرده اند
و اشاره به آیه شریفه در داستان فرعون کرده که در متمم آن میفرماید :
س ۲ ی ۴۹ ، وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ .

و در جای دیگر قرآن مجید معنی بلارا هم آزمایش بنعمت و هم امتحان
بنقمت ذکر کرده است بطوریکه میفرماید : س ۲۱ ی ۳۵ ، وَ نَبْلُوكُمْ بِالْأَشْرِ
وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً ... می آزمائیم شما را بشر و خیر آزمودنی و همچنین در جای
دیگر این معنا را بوجه دیگر آورده و میفرماید : س ۷ ی ۱۶۸ ، وَ بَلَوْنَاهُمْ
بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ آزمودیم ایشانرا بر احثیها و سختیها .

و اما آنچه که در این بند از دعا در بیانات امام علیه السلام روشن است ، بلا
عبارت از مصیبتها و درد و رنج و اندوهی است که تحمل آن برای آدمی ناگوار

است و گویا آدمی در همین گونه مصائب هم مورد آزمایش الهی قرار میگیرد، همچنانکه خدایتعالی میفرماید: س ۲ ی ۱۵۵، وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ ... که ادبجانه و تعالی آدمی را در مواردی از ترس و کرسنگی و زیان مالی و جانی و کم بودها و غیره آزمایش میکند (و این خود يك قانون عمومی و یکی از سنتهای الهی است) ولی گاهی در اثر طغیان و کناهاکاری، افراد یا اقوام و گروهها دچار بلاهای سخت تر و شدیدتری میشوند که برای جلوگیری از آن باید پناه بخدا برده و بسیار دعا کرد و ترك گناهای را نمود که موجب این گونه نزول بلا میگردد و از روایتی که از امام سجّاد علیه السلام نقل شده استفاده میشود (۱) گناهای که بلاء را نازل میکند عبارتند از: ترك دادرسی کرفقاران و دردمندان، کمک نکردن به مظلومان، ضایع ساختن امر بمعروف و نهی از منکر.

و همچنین در بعضی روایات دیگر گناهای را که موجب نزول بلاء است هفت گناه شمرده اند:

- ۱ - شرك بخدای یکتا، ۲ - قتل نفس و آدم کشی، ۳ - نسبت ناروا بزین شوهردار دادن، ۴ - خوردن مال یتیم از روی ظلم، ۵ - زنا، ۶ - فرار از جنگ، ۷ - دزدی کردن.

بنابراین باید از ارتکاب چنین گناهای پناه برخدا برده و از او بخواهیم که ما را از شر این قبیل گناهان حفظ فرماید، چون ما طاقت هیچگونه بلا و رنج و مشقت نداریم و همیشه تقاضای ما از خدایتعالی چنین باشد که:

رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَتَ لَنَا بِهِ ...



اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَقَطُّعُ الرَّجَاءَ

خدایا بیامرز برای من گناهانیرا که قطع امید میکند .
این معنا بسیار دقیق است که امام علیه السلام درخواست آمرزش گناهانی دارد که قطع امید میکند !! آیا چه امید و رجائیت که نظر مبارک او علیه السلام بر آن معطوف شده است .

آنچه را در این مورد میتوان در آیات قرآنی جستجو کرد . توجه به آیه شریفه است که میفرماید : س ۱۸ ی ۱۱۰ ، **فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا ...** که هر کس امید دارد به پیشگاه پروردگار خویش برود (و بیاداش نیکو رسد) باید کار شایسته انجام دهد و از طرف دیگر شاید ارتباط این معنا به آیه شریفه دیگر باشد که بسیار قابل توجه است و امام علیه السلام بایروی از رسول اکرم خواستار آنست که امیدش از خدایتعالی قطع نشود : چنانکه در آیه شریفه آمده است : س ۳۳ ی ۲۱ ، **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ ...**

اشاره بر این است که : این وظیفه ثابت است که پیروان دین باید همیشه بر رسول اکرم تأسی و اقتدا کنند چون تأسی به او صلی الله علیه و آله صفت حمیده و پاکیزه است که هر کسی که مؤمن نامیده شود به آن متصف نمیشود ، بلکه کسانی باین صفت پسندیده متصف میشوند ، که متصف بحقیقت ایمان باشند و معلوم است که چنین کسانی امیدشان بخدا است و هدف همتشان همه خانه آخرت است ، چون دل در گرو خدا دارند و بزندگی آخرت اهمیت میدهند و در نتیجه کردار شایسته و نیکو دارند که در هر حال بیاد خدا هستند و هرگز قطع رابطه با پروردگار نکرده و از او غافل نمی مانند .

شاهد کلام در این آیه شریفه همان امیدواری بحقیقتعالی در تمام امور و قطع رابطه نکردن با اوست که این وظیفه اهل ایمان است تا در هر حال امید بخدا و روز جزا داشته باشند و از او بخواهند که بیمارزد گناهان را که در هر مورد از آنان قطع امید می نماید .

در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام آمده است :

آنچه که موجب قطع امید از پروردگار است !
 س ۱۵ ی ۵۶ ، قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ
 این بیان قول ابراهیم علیه السلام است که بر سبیل استفهام انکاری گفت : کیست از رحمت پروردگار خود نومید شود جز گمراهان ؟

این معنا چنین می رساند : که گناه یأس و ناامیدی از رحمت خدا که ناشی از ضلالت و گمراهی است ، خود وسیله قطع امید است ، چنانکه خدایتعالی در این مورد در جای دیگر بوجه دیگر خطاب به بندگان گناهکار فرمود :

س ۳۹ ی ۵۳ ، لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً .^(۱)
 اشاره براینکه : آنانکه اسراف کردند در خطا و گناهکاری باید که مأیوس و نومید نشوند از بخشش خدایتعالی که او آمرزنده همه گناهان است و شاید اشاره بهمین معنا باشد که حضرت سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه ثمالی عرض کرد : وَ نَهَيْكَ إِيَّايَ عَنِ الْقُنُوطِ لَقَنْطُتُ عِنْدَ مَا أَتَذَكَّرُهَا . اگر امیدواری بکرم عمیم و رحمت وسیع تو نداشتم و اگر نهی صریح تو از ناامیدی نبود ، هر آینه مأیوس و ناامید می شدم هر زمان که بیاد نامه اعمال خود می افتادم . اصولاً در هیچ مورد نباید بندگان از رحمت خدایتعالی مأیوس باشند ، حتی در اموری که مربوط بکارهای شایسته دنیائی آنان است ، آیا نشنیدید که

(۱) در تفسیر ، مجمع البیان در ذیل این آیه شریفه ، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود : در قرآن کریم هیچ آیه ای بقدر این آیه گشایش آورتر نیست .

در داستان یوسف علیه السلام پدرش حضرت یعقوب بفرزندان خود گفت: بروید در جستجوی یوسف و برادرش و آنانرا پیدا کنید و مأیوس نباشید از رحمت خدا و کشایش در امر گرفتاریها که نوید نمیشوند از رحمت خدا جز گروه کافران!!
 وَلَا تَأْيِسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ، إِنَّهُ لَا يَأْيِسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ .
 البته هیچ صاحب ایمانی نباید از رحمت خدا ناامید شود زیرا یأس و نویدی در حقیقت محدود کردن قدرت اوسبحانه و تعالی است و در واقع کفر به احاطه و وسعت رحمت اوست .

در اخبار آمده است که یأس از رحمت خدا از گناهان کبیره است! و اعتماد بوعده غیر او و تکذیب بوعده او گناهانیست که اثرش قطع امید است .
 بنابراین باید چنین تقاضا کرد: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذَّنُوبَ الَّتِي تَقْطَعُ الرَّجَاءَ

امام رضا علیه السلام فرمود:

راستی دعا برمی گرداند آنچه را مقدر
 شده و آنچه را هم مقدر نشده
 از آن بزرگوار سؤال شد آنچه مقدر
 نشده چیست؟
 فرمود: تا اینکه تقدیری بر آن نشود
 از اصول کافی

اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ كُلَّ ذَنْبٍ اَوْثَرْتُهُ وَكُلَّ خَطِيْئَةٍ اَخْطَاْتُهَا

خدایا بیامرز برای من هر گناهی را که مرتکب شده‌ام و بیوشان تمام اشتباهاتی که غیر عمد از من سرزده است (خدایا تمام گناهان و خطا کاریهای مرا بیامرز).

امام علی (ع) در این فقره از دعا شاهکاری بکار برده است که گویا دیگر مطلب را در یک جمله تمام کرده است.

بعد از آنکه از گناهان مختلف یکایک طلب آمرزش می‌نماید، در اینجا چنین تقاضا دارد که: خدایا بیامرز همه گناهان و خطاهایم را:

شاید اشاره کلام بر این باشد، که خدایا خود فرمودی: س ۳۹ ی ۵۳،
اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ جَمِيعًا.

چقدر این معناموجب امیدواری است که خدایتعالی آمرزنده تمام گناهان است و البته زمانی که قول حقتعالی بر این باشد که تمام گناهان را غیر از شرک مورد عفو قرار می‌دهد، بدیهیست که از تمام خطاها هم درمی‌گذرد.

با آنکه خطا هم بمعنی گناه آمده است، ولی در بعضی از موارد گفته‌اند: خطا گناه نیست که معمولاً از روی غفلت و عدم توجه از انسان سر می‌زند و گناهی است که از روی عمد نباشد، چنانکه می‌بینیم تمام افراد حتی اهل ایمان هم گاهی ممکن است مرتکب خطا و در معرض اشتباه و لغزش قرار گیرند و از همین جهت است که خدایتعالی با اهل ایمان تعلیم داده است که از او بخواهند که در این مورد آنها را مؤاخذه نفرماید؛ س ۲ ی ۲۸۶، رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَاْنَا ... پروردگارا اگر در اثر فراموشی و خطا و اشتباه دچار لغزشی شدیم تو خود با رحمت و سیعت از لغزش ما در گذر و ما را از کیفر آن رهایی بخش.

حاصل آنکه امام علیه السلام در مقدمه این دعا بعد از آنکه بمراتب صفاتعالیه حقتعالی متوسل گردید، نتیجه را به طلب آمرزش برای تمام گناهان و خطاها عرضه داشته است، که شاید خود این پیش در آمدی است که داعی را برای راز و نیاز آماده سازد.

طلب آمرزش از گناهان

ای خدا بر آنچه بردم از تو نام	از صفات و از جلال و از مقام
آنچه را دادم بتو سوگند پاک	آنچه را در امر حاجت شد ملاک
مسئلت دارم ز تو با حال راز	حالتی بردل که با سوز و گداز
خواهم از تو آنچه را کردم گناه	خود بیمارزی که من را نیست راه
آن گنه که پرده عصمت درید	آن گنه تا جرات از عصیان برید
هر گناهی که فرود آرد عذاب	هر گنه کان بر عقوبت در شتاب
هر گنه که می کند انعام سلب	هر گنه تا پرده اندازد به قلب
آنچه را تقییر نعمت می دهد	و آنچه بردل پوشش غم می نهد
هر گنه که مانع از امر دعاست	هر گنه که قاطع خوف و رجاست
آنچه آه دل کند حبس از درون	آنچه بی پروا زدل آید برون
هر گناهی که کند قطع امید	هر گناهی می برد از دل نوید
هر گناهی که بلا آرد فرود	هر گنه کز آتش سوزم به دود
هر گنه کرده مرا برخود اسیر	هر گناهی از صغیر و از کبیر
آنچه عصیان کردم و کردم گناه	هر خطا سرزد زمن ناخواه و خواه
جمله را بر من ببخشا از کرم	چون ندارم کس بجز تو لاجرم
و چه خوش تعلیم فرمود آن امام	که در اول قصد حاجت کن تمام
چونکه هر کس خود کند پاک از گناه	لطف حق او را بگیرد در پناه
یا که از آغاز کارش در بیان	باید اول معلرت خواهد چنان
شاید این باشد که دیدم در نهاد	«زار» هم بودش چنین قصد و مراد

اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِذِكْرِكَ

خدایا من نزدیکی می جویم بسوی تو ، بیاد تو (خدایا من جداً وصمیمانه
بوسیله اشتغال بذکر تو تقرب می جویم بسویت) .
یعنی : بیاد تو خود را برحمت و لطف و احسان و عطا و عفو و بخشش تو
نزدیک میکنم .

امام علی (ع) چه خوب تعلیماتی نیکو داده است و این
از روش خاص آن بزرگوار است که اگر در شرح
حالات او دقت بعمل آید آن حضرت آنی از ذکر و یاد
خدا غافل نبوده است ، در شب و روز در بامداد و شبانگاه در حال ایستاده و نشسته
همه بذکر حق تعالی مشغول بوده است و بمصداق کریمه : س ۳ ی ۱۹۰ ،
الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ ...
آن بزرگوار همیشه بردل و بر زبان بذکر خدا توجه داشته است و در
شرح حالات او (ع) در شب زنده داریها و تلاوت قرآن و برگزاری نماز و بخاک
در افتادن در سجده های طولانی این امر روشن شده است .

و از همین جهت است که بیشتر در بیانات خود اهمیت ذکر خدایتعالی را
بر وجوه گوناگون رسانیده است ، در این بند مورد شرح عرض میکند :
اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِذِكْرِكَ ، و در خلال همین دعا جائی عرض میکند :
أَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِي مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً و در جاهای دیگر : وَأَنْ
تُلْهِمَنِي ذِكْرَكَ - وَسَكَنْتُ إِلَى قَدِيمِ ذِكْرِكَ لِي - وَاجْعَلْ لِّسَانِي بِذِكْرِكَ لَهْجًا
که شرح آنها بیاید و این معنا در نزد ائمه هدی علیهم السلام واجد اهمیت بوده

است، چنانکه امام سجّاد علیه السلام هم در دعای ابو حمزه ثمالی عرض میکند:
اَللّٰهُمَّ اشْغَلْنَا بِذِكْرِكَ وَ حَتّٰی در مناجاتهای پانزده گانه خود مناجاتی بنام
 (مناجات الذاکرین) دارد که در آن مضامین بسیار لطیفی آورده است.
 بنابراین معلوم میدارد که ذکر خدایتعالی در مرتبه والائی قرار دارد که
 آن بزرگواران در سخنان خود آنهمه با بیانات گوناگون متذکر شده اند.

اکنون خوب است اهمیت این موضوع را از نظر
 ذکر خدایتعالی
 از نظر
 قرآن مجید
 قرآن مجید مورد توجه قرار داد، خدایتعالی در جایی
 میفرماید: س ۳۳ ی ۴۱، **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ**
ذِكْرًا كَثِيرًا ... ای اهل ایمان خدا را بسیار یاد کنید.
 ببینید در اینجا خدایتعالی ذکر را محدود نفرموده و اوقاتی برای آن قائل
 نشده و اشاره میفرماید: در همه احوال و اوقات مرا یاد کنید و بسیار یاد کنید.
 و همچنین در جای دیگر بر سبیل لطف و مرحمت میفرماید: س ۲ ی ۱۵۲
فَاذْكُرُونِيْ اَذْكُرْكُمْ ... یاد کنید مرا بطاعت و عبادت تا یاد کنم شما را بشواب
 و رحمت، که این معنا تفسیری بتفصیل دارد.

و در جای دیگر خدایتعالی اشاره به نتیجه حاصله از ذکر ذا کر نموده
 و میفرماید: س ۱۳ ی ۲۸، **الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ اِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ**
تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ، یعنی آنانکه گردیدند بخدا و آرام می یابد دلهای ایشان بیاد
 خدا، آگاه باشید که آرام می گیرد دلهای مؤمنان بذکر خدا. (۱)

(۱) در جلد دهم از تفسیر (نمونه) در ذیل آیه شریفه آورده: ذکر خدا که مایه آرامش
 دلهاست تنها این نیست که نام او را بر زبان آورد و مکرر تسبیح و تهلیل و تکبیر گوید،
 بلکه منظور آن است که با تمام قلب متوجه او و عظمتش و علم و آگاهی و حاضر و ناظر
 بودنش گردد و این توجه مبدأ حرکت و فعالیت در وجود او به سوی جهاد و تلاش و نیکیها گردد
 و میان او و گناه سد مستحکمی ایجاد کند، این است حقیقت « ذکر » که آنهمه آثار و
 برکات در روایات اسلامی برای آن بیان نموده است.

بنابر این با همین مختصر اهمیت ذکر خدایتعالی معلوم گردید، پس باید از او بخواهیم که ما را آنی از ذکر خود غافل نسازد.

آنچه در این مورد در آیات قرآنی آمده است،
ذکر خدایتعالی خواندن نماز خود نوعی از ذکر است، چنانکه میفرماید:
 س ۲۰ ی ۱۴، **وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي**، بپا دارید نماز
 را برای یاد کردنم.

و همچنین در جای دیگر فرمود: س ۲۹ ی ۴۷، **إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ**....
 همانا که نماز باز می‌دارد آدمی را از کارهای ناشایسته و مداومت به آن موجب دوام ذکر خداست و ذکر خدا بزرگتر است از ذکر همه چیزها.

و همچنین، تلاوت قرآن خود نوعی از ذکر است، همچنانکه در جایی اطلاق ذکر بقرآن شده و میفرماید: س ۱۵ ی ۹، **إِنَّا نَحْنُ نُزَلِّلُ الذِّكْرَ**...
 مائیم که این ذکر را (قرآن را) نازل کردیم و آنرا حفظ خواهیم کرد.
 اما آنچه را که در باب اقسام ذکر گفته‌اند این: ذکر بر سه قسم است؛
 ذکر به دل، ذکر بلسان، ذکر بسایر جوارح.

ذکر به دل عبارت است از نظر و تفکر در بدایع الهی و جهان آفرینش که سبب سکون نفس و طمأنینه قلب است و گفته‌اند این ذکر سرآمد عبادات است، چنانکه رسول اکرم فرمود: **(تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةٍ)**.
 اهل عرفان بر آنند که ذکر دل و جان عبادتست از کمال عالم محبت که آنرا «عشق» خوانند. و ذکر دوم: ذکر بلسان است، که عبارت از قائل شدن است به تسبیح و تهلیل و تکبیر و استغفار و دعا و غیر آن که گفته‌اند بهترین آن ذکر **(لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ)** است. (۱)

(۱) در بعضی از تفاسیر آمده است؛ امام صادق علیه السلام فرمود: مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و عرضه داشت؛ بهترین اهل مسجد کیست؟ آنحضرت فرمود آنکس که بیشتر ذکر می‌گوید.

و ذکر سوّم: ذکر بجوارح و اعضاء است و آن نماز و روزه و حج و جهاد باشد، که همه در معنا گویای ذکرند.

در (سفینة البحار) در پایان حدیثی از وصایای رسول اکرم به علی علیه السلام آورده است: یاد خدا (تنها) سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ نیست، بلکه یاد خدا آن است که هنگامی که انسان در برابر حرامی قرار میگیرد از خدا بترسد و آنرا ترك گوید.

در باب ذکر خدایتعالی مطالبی بسیار است که از نظر اختصار از بیان آنها خودداری کردید و همینقدر باید اکتفا کرده و بگوئیم: اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِذِكْرِكَ.

ذکر الهی

ای بذکرت شد همی دل برقرار	در تقرّب نقش ذکرت آشکار
یاد تو آرامش دلهای پاک	هر که باشد غافل از آن شد هلاک
فَاذْكُرُونِي در حقیقت یاد گشت	یاد ما آمد تو را روز نخست
یاد تو رحمت بما سازد قرین	یاد ما عهدی بتو باشد متین
یاد تو نعمت کند بر ما تمام	یاد ما در شکر و حمد تو مدام
یاد تو از ما کند دفع بلاء	یاد ما چیزی نباشد جز دعاء
یاد تو باشد براحسانی فزون	یاد ما نقش محبت در درون
ذکر تو هر کس بگیرد بردوام	خود بگیرد او تقرّب در مقام
من بخود عهدی نمودم اینچنین	که کنم نزدیک خود را بعد از این
هر که خواهد ره بجوید در وصال	یا رساند خود بر حدّ کمال
بایدش در ذکر تو باشد مدام	هر زمان هر ساعت و هر صبح و شام
نیست جز این لاجرم در فکر زار	تا بجز ذکرت نجوید هیچ کار

« وَاشْفَعْ بِكَ إِلَىٰ تَفِيكَ »

پروردگارا : وشفیع سازم بدرگاهت خودت را ویا شفاعت می‌طلبم از تو بسوی ذات مقدّست .

شاید اشاره براین باشد ، که ای خدا : من دیگر واسطه و میانجی نمی‌خواهم چون همه‌کار در اختیار تو است .

با آنکه خود فرمانی بسیار نیکو صادر فرمودی : که بندگان وسیله‌ای برای تقرّب بسویت انتخاب کنند که : **وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ ...** وچنین هم باشد ، که مقربان درگاهت و مقدّسات عالم را باید در پیشگاه عظمت و کبریائی تو واسطه قرار دهیم ، ولی خدا ، تو خود بهترین واسطه و شفیع هستی ، چون کسی را قادر نیست که بدون اذن و اجازه تو دفع ضرری نماید ، کسی را یارای آن نیست که بدون فرمان و دستور تو خیری رساند ، تو خود همه‌کاره‌ای !!
پس خدایا : برای رهایی از بلاها و برای آمرزش همه گناهان خودت را شفیع قرار می‌دهیم .

در معنای کلمه شفاعت چنین گفته‌اند : شفاعت در

معنی شفاعت
چيست ؟

اصل از ماده « شفع » بوده و بر معنی جفت است ، بنا براین ضمیمه شدن هر چیزی به چیز دیگر شفاعت نامیده میشود .

بعضی گفته‌اند : شفاعت ، وساطت در رسانیدن خیر و یادفع شرّ است و اضافه میکنند که چون تأثیر و تصرف تمام سبب‌ها و علّت‌ها به اذن خدایتعالی است کسی نمیتواند بدون دستور او واسطه‌ای باشد .

پس اینکه امام علیه السلام در اینجا اشاره می‌فرماید که خدایا ، من تو را واسطه

و شفیع خود قرار می‌دهم ، برای آنست که دیگر کار را آسان کرده و راه را نزدیک سازد ، یعنی اگر خدایتعالی خود واسطه و شفیع باشد و این خواسته را مورد پذیرش قرار دهد ، دیگر مطلب تمام است و حاجتی نیست که دست بدامان دیگری باشیم و برای تأیید این معنا هم خود در قرآن مجید تصریح نموده و می‌فرماید :

مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ ...

حال که امر چنین است و هیچکس نمی‌تواند بدون فرمانش در پیشگاه او شفاعت کند ، چه بهتر او را خود واسطه قرار داده و عرض کنیم :

(وَ اسْتَشْفِعْ بِكَ إِلَى نَفْسِكَ)

البته اگر کسی در پیشگاه او شفاعت کند ، این مقام را خدایتعالی خود با و بخشیده است و منافاتی با اصل موضوع ندارد .

در باره شفاعت از نظر قرآن مجید مطالبی بسیار است که در ذیل آیات مربوطه مفسرین بحث گسترده‌ای آورده‌اند و بهترین بحثی که تا کنون در این مورد بنظر نگارنده رسیده در تفسیر المیزان ، در ذیل این آیه شریفه است که می‌فرماید : س ۲ ی ۴۷ ، وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ ... پرهیزید از آن روزیکه کسی ناراحتیهای دیگری را بچیزی جبران نمیکند و شفاعتی از او پذیرفته نمی‌گردد .

در آن تفسیر ، بطور کلی در باب شفاعت و آیات مربوطه مطالب بسیار جالب و گسترده‌ای آورده که در کمتر از تفاسیر چنین بحثی بچشم می‌خورد ، اکنون بمواردی که ارتباط بشرح این فقره از دعادارد بطور اختصار اشاره خواهیم کرد .

چنین گفته شده است که : شفاعت به دو گونه است ؛
« شفاعت تکوینی » و « شفاعت تشریعی » .

چه کسانی
شفاعت میکنند ؟

شفاعت تکوینی عبارت است از وساطت علل وجودی در میان خداوند و موجودات دیگر ، و از این نظر تمام اسباب و علل وجودی

شفیع نزد خدا محسوب میشوند ، ولی شفاعت تشریعی آنست که در عالم تکلیف و مجازات واقع میشود و آن بر دو قسم است .

۱ - شفاعت در دنیا موجب مغفرت و آمرزش یا قرب بخدا در دنیا است ، شفاعت کنندگان در این قسمت چند امرند : یکی « توبه » است ، دیگری عمل صالح و دیگر ، قرآن است و همچنین تمام اموری که مربوط بعمل صالح است و مساجد و امکنه متبرکه و روزهای شریف است .
و باز از آنجمله « انبیاء » و پیمبرانند که بوسیله استغفار برای افراد امت آنها را شفاعت میکنند و همچنین « ملائکه » میباشند که برای مؤمنان استغفار میکنند و نیز « مؤمنانند » که برای خود و برادران ایمانی خود استغفار میکنند .

و اما در قسم دوم : شفیعان در قیامت پیمبرانند ؛ چنانکه خدایتعالی میفرماید : س ۲۱ ی ۲۸ ، **وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ** که شفاعت نکنند مگر از برای کسی که خدا رضایت دهد و همچنین در جای دیگر میفرماید : س ۲۰ ی ۱۱۰ **يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا** ، در آن روز شفاعت سودی ندارد مگر از کسی که خدای مهربان اجازه شفاعتش را داده باشد و سخن او را در شفاعت به پسندد . (۱)

و آیات بسیار دیگری است که مقام شافعیت را برای عده‌ای از ملائکه و افراد بشر باذن و رضای خداوند تثبیت میکند و در واقع خداوند مالک ملک و فرمان ، این مقام را بآنها بخشیده است و آنان با توسل بر رحمت و عفو و مغفرت و سایر صفات عالیّه خداوند می‌توانند بنده پریشانحال و گنهکاری را که مستوجب عقوبت گردیده مشمول رحمت و آمرزش حق ساخته و از تحت عنوان مجازاتی

(۱) در تفسیر « المیزان » آورده : در « خصال » از علی علیه السلام نقل شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : سه دسته‌اند که نزد خدا شفاعت می‌کنند و قبول میشود : پیغمبران ، علماء ، شهداء .

که مقرر شده خارج سازند .

در تفسیر « نمونه » هم در مورد شفاعت پس از شرحی بتفصیل بیانی قریب به این مضمون آورده است : اینکه بعضی از دانشمندان ناپخته و غرب زده بدون دقت و بررسی ، آیات شفاعت را در قرآن تأویل میکنند و موضوع شفاعت را که برای تربیت فرد و اجتماع آمده است و میخواهد اجتماع را از آلودگی برکنار سازد با روح دین سازگار نمی دانند ، آنان غافلند از اینکه وعده شفاعت در مورد هر گناهی قطعی نیست ، زیرا نه مجرمی که مورد شفاعت قرار میگیرد با نام و نشان معین شده و نه گناهی که با شفاعت می توان آنرا از بین برد ؛ بلکه هر دو مبهم و مجمل است .

و از جهت دیگر مسلم است که شفاعت برای هر کس نیست ، بلکه مکمل اعمال نیک افراد نیکوکار است ، ولی کسیکه دارای اعمال نیک نیست و از ایمان به خدا بهره ای ندارد و عمری در گناه غوطه ور بوده است « شفاعت » بحال او سودی نخواهد داشت و نه کسی برای او شفاعت میکند .

در بعضی از آیات الهی آمده است که شفاعت

مخصوص خداست : چنانکه میفرماید : س ۳۹ ی ۴۴ ،

قُلْ لِلّٰهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا ، یعنی بگو شفاعت همه اش از آن

خداست که مالک آسمانها و زمین است .

امر شفاعت

مخصوص

خدایتعالی است

ولی در بعضی دیگر از آیات مقام شفاعت را بغیر خدا یعنی کسانی که به اذن

و رضایت او شفاعت میکنند تعمیم داده است و طبق اسلوبی که قرآن مجید دارد ، ابتدا هر نوع کمالی را غیر از خدا نفی کرده و سپس آنرا برای خدا بعنوان استقلال و برای غیر خدا به اذن و خواست او اثبات میکند و در واقع می فهماند که غیر خداوند کمالاتی را که دارند از خودشان نیست و خدا به آنها عطا کرده است ، همچنانکه میفرماید : س ۱۰ ی ۳ ، مَا مِنْ شَفِيعٍ اِلَّا مِنْ بَعْدِ اِذْنِهٖ ، که

هیچکس را شفاعت نرسد و شفاعت نتواند کرد مگر پس از امر و فرمان و دستور اوسبحانه و تعالی و همچنین آیه شریفه دیگر که تفسیر آن گذشت (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ) ،

در هر حال از مضمون آیات چنین برمی آید که آیات نفی کننده شفاعت (چنانچه مربوط بقیامت باشد) چنانست که کسی بعنوان استقلال چنین حقی را ندارد و منظور از آیات اثبات کننده شفاعت این است که اصلاً و ذاتاً شفاعت برای خداست و برای غیر خدا به اذن و تملیک اوست ، یعنی این مقام ممکن است برای غیر باشد اما به اذن و اجازه اوسبحانه و تعالی است .

بنابراین جا دارد که داعی راه را نزدیک کرده و از تمام پیچ و خمها در گذرد و از تشبث بغیر صرف نظر نماید و همچنان علی عليه السلام عرض کند : که ای خدا : وَ اسْتَشْفِعْ بِكَ إِلَى نَفْسِكَ .

همانطور که قبلاً اشاره شد بهترین کسانی که

بهترین
شفاعت کنندگان !! شایستگی مقام شفاعت را دارند ، انبیاء عظام و ائمه هدی

سلام الله عليهم اجمعین هستند که با اذن و رضایت حق تعالی

می توانند اهل ایمان را از کیفر گناهانی که مرتکب شده اند برهانند و همچنین در مقام توسل در اجابت خواسته های اهل ایمان تسریع نمایند .

البته این موضوع بسیار دقیقی است که با اشاره به آیه شریفه : (وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) صاحبان تفاسیر مطالب بسیاری آورده اند ، ولی آنچه مسلم است انبیاء عظام و ائمه هدی (ع) مقرب ترین کسانی هستند که نزد خدایتعالی می توانند شافع باشند .

آنانکه بمقام و مرتبه نبوت و از رتبه والای ولایت اطلاعات کاملی دارند این موضوع بر آنان روشن است و درك خواهند کرد که چرا ما باید آن بزرگواران را برای خود واسطه و شفیع قرار دهیم و اکنون این معنا از بحث ما

خارج است، ولی همینقدر متذکر میشویم، که آیا هر فردی غیر از انبیا و اولیاء شایستگی آنرا دارد که مستقیماً با خدایتعالی خواسته‌های خود را عرضه نماید؟ یا هر گناهکاری که از فرمان پروردگار خود سر باز زده روی آنرا دارد که از کسیکه مخالفتش را کرده تقاضائی نماید!! و اصولاً آیا با آن تفاوت غیر قابل درکی که میان خالق و مخلوق است، آیا از نظر مقام تقرّب سلسله مراتبی لازم نیست؟ آیا يك واسطه مقرب و آبرومندی نباید میانجی باشد؟! گو اینکه خدایتعالی از نظر رأفتی که با بندگان دارد، این امر را تعمیم داده و میفرماید: (ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ) اشاره بر اینکه کافست مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، ولی در عین حال این معنا شایستگی می‌خواهد بنده گناهکار چگونه می‌تواند شرمنده نباشد و حتماً باید بوسیله فرد آبرومندی ارتباط خود را با خالق خود برقرار نماید.

آن وجود مقدس علی علیه السلام است که خود میتواند مستقیماً عرض کند: (وَاسْتَشْفِعْ بِكَ إِلَىٰ نَفْسِكَ).

و آن وجود مبارک حضرت سجّاد است که عرض میکند: (وَحُبِّي لَكَ شَفِيعِي إِلَيْكَ).

ما گناهکاران کجا شایستگی داریم که بتوانیم با این صراحت مستقیماً چنین تقاضائی داشته باشیم، ما چه هستیم؟! چه لیاقتی در برابر خالق جهان داریم، عشق و محبت ما با خدا تا چه حد است که بتوانیم اظهار کنیم: (خدایا دوستی ما بتو شفاعت کننده ما بسوی تو است)!!

نمی‌دانم خواننده تا چه حد می‌تواند این معنا را درک کند، اگر کسی توجه بمقام انبیا و مرتبه ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین داشته باشد یا درشان ایشان معرفتی حاصل کرده باشد، این مسئله برای او روشن است که کسی بهتر از آن بزرگواران برای امر شفاعت و تقرّب بسوی خدایتعالی نیست!! همانطور که در زیارت جامعه آمده است: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ لَوْ وَجَدْتُ شَفْعَاءَ اَقْرَبَ

إِلَيْكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيَارِ الْأَكْمَةِ الْأَبْرَارِ لَجَعَلْتَهُمْ شَفَعَائِي . که این بیان دو معنا را می‌رساند یکی موضوع تقرب در شفاعت و دیگری مقام اقریبیت و شایستگی که بعد از خدایتعالی چه کس می‌تواند باذن او شافع باشد همانطور که عرض میکند : ای پروردگار ، اگر من شفیعیان نزدیکتر بتو از محمد و آل او و برگزیدگان ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین می‌یافتم هر آینه شفیع خود قرار می‌دادم و چون شفیعی مقرب‌تر از آنها در نزد تو نیست لذا من آنانرا شفیع قرار دادم ، پس بحق ایشان که واجب کردی برای ایشان حق شفاعت را حوائج خود را از تو درخواست مینمایم . (۱)

اکنون جا دارد که ما در این مقام با کمال انکسار و شرمندگی از بار سنگین گناهان خود از خدایتعالی طلب عفو نموده و با پیروی از بیان امام علی (علیه السلام) عرض کنیم : (واستشفع بك الى نفسك) و هم از نظر توسل بمقام آن بزرگوار بگوئیم : خدایا تورا بجان علی (علیه السلام) ، ارتباط ما را با آنان که خود اذن شفاعت داده‌ای قطع مفرما .

شفاعت

جز برخصت شافی مأمور نیست	ایکه گفתי بر کسی دستور نیست
کو بود هم خود محاسب هم حسیب	شافعی بهتر نباشد از حبیب
باید اول روی خود بر او کند	هر که خواهد بر شفاعت رو کند
خود دهد اذن شفاعت بر شفیع	آنکه گفتا رحمتم باشد وسیع
در شفاعت شافی بایسته است	بر کسی کو لایق و شایسته است
من جز او شافع نگیرم بعد از این	پس بر این حالی که امرش شد چنین
شافعی گیرم که اذنش داد یار	یا چنان کز روز اول گفت « زار »

(۱) در تفسیر «عباشی» از معاویه بن عمار روایت کرده : که از حضرت صادق علیه السلام از آیه (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ) سؤال کردم ، آنحضرت فرمود : ما ئیم آن شفاعت کنندگان .

* وَأَسْأَلُكَ بِجُودِكَ أَنْ تُدْخِلَنِي مِنْ قُرْبِكَ

(و خدایا) درخواست میکنم از تو بکرم و بخشش تو که بسیار نزدیک کردانی مرا به پیشگاهت .

اشاره براینکه : خدایا تو را بحق مراتب جود و بخشش و کرمیت تقرب میجویم بسوی تو که مرا نزدیک بقرب خود کردانی .

در اول باید گفت : جود و بخشش و کرم ، دارای

يك معنى است ، و جواد را بصاحب کرمی گویند که هیچ بخل نوزد . چنانکه در اسماء صفات خدایتعالی آمده است : (يَا جَوَادُ لَا يَبْخُلُ) .

این توسل
در مقامی بس
ارزنده است !!

در این بند از دعا دو موضوع قابل توجه است ، یکی آنکه امام عَلَيْهِ السَّلَام بمقام جود و کرم خدایتعالی متوسل شده و دیگر اینکه این توسل را برای تقرب جستن بسوی او قرار داده است .

در مرحله اول باید گفت : که تمام بندگان بخصوص اهل ایمان در امر اطاعت از خدایتعالی بیشتر متوجه جود و کرم و عفو و بخشش او هستند و در کلمات ائمه هدی علیهم السلام این معنا بسیار روشن است ، چنانکه حضرت سجاد عَلَيْهِ السَّلَام در سخنان خود بر وجوه گوناگون مکرر اشاره باین معنا نموده است : در دعای ابو حمزه ثمالی جائی عرض میکند : **وَإِلَى جُودِكَ وَكَرَمِكَ أَرْفَعُ بَصَرِي** ، بسوی جود و کرم تو (ای خدا) روی خود را بالا میکنم و در جای دیگر ، **وَ أَنَّ فِي اللَّهْفِ إِلَي جُودِكَ** یعنی ، همانا به اصرار و تضرع در جلب جود و کرم تو میکوشم در جای دیگر عرض میکند : **وَ أَنْتَ الْجَوَادُ الَّذِي لَا يَضِيقُ عَفْوُكَ** و توئی آن بخشاینده که وسعت میدان عفو تو هیچگاه تنگی

نگیرد، در جای دیگر، **يَا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ وَأَجُودَ مَنْ أَعْطِيَ**، ای بهترین خواننده شدگان و ای بزرگترین بخشندگان و سخاوتمندترین عطاکنندگان و در جای دیگر عرض میکند: **خدا یا جود و کرم تو دامنه آرزوهای مرا گسترده است (إِلَهِي إِنَّ جُودَكَ بَسَطَ أَمَلِي)**.

و از نظر اهمیت این معنا گفته میشود: که در اسماء صفات اوسبحانه و تعالی آمده است، **يَا أَجُودَ مِنْ كُلِّ جَوَادٍ**، و یا **أَجُودًا لِأَجُودِينَ**، یا **ذَا الْجُودِ وَالنِّعَمِ** و یا **مَنْ أَكْرَمَ بِجُودِهِ**، که معانی این صفات اهمیت مرتبه توسل را خوب می‌رساند. و همچنین از بیانات امام ولی عصر علیه السلام است که در دعای افتتاح در بیان حمد خدایتعالی آمده است: **الْبَاسِطُ بِالْجُودِ يَدَهُ الَّذِي لَا تَنْقُصُ خَزَائِنُهُ وَلَا تَزِيدُهُ كَثْرَةُ الْعَطَاءِ إِلَّا جُودًا وَكَرَمًا**.

اشاره بر اینکه سپاس خدا را که دست عنایتش بعباد بخشش بر خلق گشاده، همچنانکه هر قدر بر بندگان بذل و بخشش نماید گنجینه‌های رحمتش نقصان نپذیرد و از خزائن کرمش کاسته نشود و کثرت عطا و بخشش او جز بر جود و کرامتش نیفزاید.

و از این قبیل کلمات در بیانات ائمه اطهار بسیار است که اهمیت جود و سخاوت و کرم و بخشش خدایتعالی را می‌رساند و از این جهت معلوم می‌دارد که در بند این دعا که امام علیه السلام عرض میکند: **وَ أَسْأَلُكَ بِجُودِكَ أَنْ تُدْنِيَنِي مِنْ قُرْبِكَ** برای تقرب بسوی او به چه مقام بزرگی متوسل شده است.

اینکه امام علیه السلام در بند مورد شرح نتیجه توسل

خود را بمقام قرب کشانیده و عرض میکند: **أَنْ تُدْنِيَنِي**

مِنْ قُرْبِكَ، این معنا را باید از نظر قرآن مورد توجه

قرار داد، البته همانطور که می‌دانید کلمه (تدنی) (

مشتق از (دنو) است و دنو بمعنی نزدیکی بسیار نزدیک، ولی اکنون باید دید

مقام تقرب

چگونه

حاصل میشود؟

که این نزدیکی چه صورت دارد ، چون قرب خدایتعالی نسبت به بندگان و قرب بندگان نسبت بخدایتعالی دو موضوع است ، چنانکه در قرآن مجید تصریح شده و جائی میفرماید : س ۵۰ ی ۱۶ ، وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ که اوسبحانه و تعالی نزدیکتر است به بندگان از رگ جان آنان بخود آنان . البته این اقریبیت و این قرب حقتعالی از نظر علم او بحال بندگان و به اعمال و گفتار ایشان است ، نه از نظر مکان و جایگاه ، چنانکه باز در جای دیگر میفرماید : س ۲ ی ۱۸۶ ، وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ که هر گاه بندگان او را بخوانند او نزدیک است و اجابت میکند ایشانرا .

و اما اینکه بندگان باید چگونه بسوی خدا تقرب جویند ، امریست که خدایتعالی خود به آن اشاره فرموده و آنرا هم باز عطف بقرب خود نسبت به بندگان داده است ، چنانکه جائی میفرماید : س ۱۱ ی ۶۱ ، فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ ، یعنی پس آمرزش خواهید از او و توبه کنید از گناهان خود بسوی او همانا که پروردگار من نزدیک و اجابت کننده است . در این معنا اشاره ای است بر اینکه : مقام قرب حاصل نمیشود مگر آنکه بندگان توبه کنند و طلب آمرزش نمایند و اعمال صالح بجای آورند .

و باز گفته میشود که مقام قرب حاصل نمیشود ، مگر بر طریق عشق و محبت ، مگر از راه اطاعت و فرمانبرداری ، مگر از راه نیکی و نیکوکاری ، هم چنانکه خدایتعالی فرمود : س ۷ ی ۵۶ ، إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ و این همان مقام قرب است که تحصیل آن از راه نیکوکاری است .

اهل عرفان بر آنند : که مقام قرب حاصل نمیشود مگر از راه اشتغال بذکر ، همانطور که در شرح فقره قبل این معنا گذشت ؛ که امام علی (ع) هم عرض کرد : اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِذِكْرِكَ .

مقام تقرب بسوی خدایتعالی مقامی است که سالکان الی الله مراحل آنرا یکی پس از دیگری طی کرده اند .

مقام تقرب، همان مرتبه‌ای است که گاهی کار را بجائی می‌رساند که سالک را از خود بی‌خبر ساخته و دیگر توجهی باین عالم ندارد، همچنان محو و نابود شده که خود را دیگر در نمی‌یابد.

و آخرین مرتبه در مقام تقرب است که در داستان معراج در باره سالک حقیقی الی‌الله فرمود: س ۵۳ ی ۸، وَ هُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى، ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى، (۱) فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، بلکه در بعضی از ادعیه آمده است: دُنُوا وَ اقْتَرِبُوا مِنَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى.

ای دوستان خدا و ای طالبان مقام قرب، بروید و تفسیر این آیات را بخوانید که ما را در اینجا مجالی برای شرح آنها نیست و سپس بیایید تا با هم همصدا شده، از خدا بخواهیم: وَ اسْأَلْكَ بِجُودِكَ أَنْ تُدْنِيَنِي مِنْ قُرْبِكَ.

مقام قرب

خود توئی صاحب کرم أَنْتَ الْجَوَادُ	ایکه ذکر ت دایم آید در نهاد
که مرا نزدیک سازی بر و داد	بر مقام جود تو سوگند باد!
آنچنان نزدیک گوئی در کنار	تا بقربت گیرم دل برقرار
بلکه اقرب بر من شیرین کس	خوب دانم که توئی نزدیک و بس
ما از او دوریم او بر ما قرب!	عارفی گفتا که بس باشد عجیب
بعد ما بسیار او در روبروست	این عجیتر که بود نزدیک دوست
که مرا سازد بوصل خود قرین	خواهم از او همچنان من بعد از این
تا رسم بر مرز و سرحد کمال	هم از او خواهم تقرب در وصال
بر جمال یار خود، دل باختند	عاشقان از این گلر ره یافتند
تا بود بر حال زارم این گواه	من هم از این ره بیفتادم براه
که بگیرم دامن کس، غیر یار	اقتدا کردم در این معنا به «زار»

(۱) در تفاسیر معنای (دنو) و قرب بروجوه گوناگون آمده، بعضی آنرا قرب پیغمبر بجبرئیل ذکر کرده و بعضی دیگر اشاره بقرب میان رسول و حق سبحانه و تعالی کرده‌اند، یعنی چنین گفته‌اند که در شب معراج حضرت رسالت نزدیک شد بجناب احدیت از ساق عرش و مقرب در گاه الوهیت گشت بمکان و منزلت (نه بمنزل و مکان).

* وَأَنْ تُوْزِعَنِيْ شُكْرَكَ وَأَنْ تُلْهِمَنِيْ ذِكْرَكَ

(و خدایا درخواست میکنم از تو) که بیاموزی بمن سپاسگزاری را
والهام کنی مرا بیاد خودت .
یا براین معنا : توفیق دهی مرا بشکرگزاری خود درحالیکه از ذکر تو
غافل نباشم .

کلمه توزعنی از مصدر (ایزاع) است که بمعنی الهام
و آموزش ناخود آگاه میباشد و معنی شکرهم که بسیار
روشن است که همان اعتراف به لطف و احسان حق تعالی
است . و این بند از دعا ارتباط به آیه شریفه ای دارد که
در دو مورد در قرآن مجید آمده است ، یکی در داستان حضرت سلیمان (ع)
و دیگری از زبان حال انبیا و آنانکه بدولت کمال ایمان رسیده اند ، که
میفرماید : س ۴۶ ی ۱۵ ، قَالَ رَبِّ اَوْزِعْنِيْ اَنْ اَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِيْ اَنْعَمْتَ عَلَيَّ
وَعَلَى وَالِدَيَّ وَاَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ
اشاره براینکه : ای پروردگار ، الهام کن مرا بآنکه شکر گویم تو را
بر نعمتهای عظیم که بکرم عمیم خود انعام کرده ای بر من و پدر و مادرم (۱)
و دیگر ملهم ساز مرا که بجا آورم کردار نیک و ستوده ای که از آن خشنود
کردی (وَأَنْ تُلْهِمَنِيْ ذِكْرَكَ) .

امام سجّاد علیه السلام هم در این معنا عرض میکند : **وَاللّٰهُمَّ الْخَيْرَ وَالْعَمَلَ بِهِ**

(۱) در تفسیر : « المیزان » آورده : این « الهام » الهام آن اموری نیست که اگر خدا
عنایت نکند آدمی بحسب طبع خود علم بآنها پیدا نمی کند بلکه الهام عملی و بمعنای
و ادا کردن و دعوت باطنی بعمل خیر و شکر نعمت و بالاخره عمل صالح است .

الهام کن بر من نیکی را و وادار کن مرا بر انجام آن .
این معنا چنان می رساند که توفیق شکر و سپاسگزاری و هر گونه عمل نیکی را باید از خدایتعالی تقاضا نمود .

و در اینجا در بند مورد شرح که امام علیه السلام عرض میکند : **وَ أَنْ تُلْهِمَنِي ذِكْرَكَ** این ذکر همان ملهم شدن بعمل خیر است که خدایتعالی هم اشاره به آن فرموده :
س ۹۱ ی ۹ ، **فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوِيَّهَا** ، که ارتباط ملهم شدن بر ذکر خدایتعالی متوجه الهام بسوی تقوی و پرهیزکاری است .

و در باب ذکر قبلا مطالبی در صفحه ۹۹ گذشت ، ولی در اینجا در مورد ذکر الهامی چنین گفته اند : که این ذکر غیر از ذکر اعلامی دیگران است ، زیرا که ذکر الهامی باعث سعادت و رستگاری دنیوی و اخروی است و سبب اجابت دعا میباشد ، بلکه ذکر الهامی چنان تأثیر در قلب دارد که ذاکر هرگز خدا را فراموش نخواهد کرد و بهر کار که اشتغال داشته باشد خدا را از نظر دور نخواهد داشت .

این است که اهم امور برای سالک **الى الله مداومت** بر اذکار مناسب حال است تا بحدی که خانه دل را بنور جمال و جلال حضرت احدیت منور ساخته و خود مقدمه ذکر الهامی را فراهم سازد و در عین حال از خدایتعالی بخواهد که : **وَ أَنْ تُلْهِمَنِي ذِكْرَكَ** .

در بند مورد شرح که امام علیه السلام عرض میکند ،
شکر خدایتعالی
از
(وَ أَنْ تُوزِعَنِي شُكْرَكَ) این جمله کوتاه تفسیر بسیاری
از آیات قرآنی را در بر گرفته است و آنطور که شاید
نظر قرآن مجید !
و باید نمی توان در این مختصر حق این معنا را ادا کرد
ولی آنچه که باید در اینجا متذکر شد ، آنست که دانسته شود : بطور کلی رضایت
و خشنودی حق تعالی از بندگان در سپاسداری و شکرگزاری آنان از او سبحانه

و تعالی است همچنانکه خود فرمود: س ۳۹ ی ۷، **وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ**.
 و از آنطرف خدایتعالی خود در چند مورد در قرآن مجید بندگانش را امر
 بشکر و سپاسداری و نهی از کفران نعمت فرموده است چنانکه میفرماید:
(وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ) و در بسیاری از موارد هم بعد از ذکر انواع و اقسام
 نعمتهای خود بر سبیل آگاهی بندگان و تذکر به سپاسداری میفرماید:
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ، شاید شما سپاسگزار باشید.

قابل توجه آنکه خدایتعالی در بسیاری از آیات چنین آورده است: که
 بیشتر از مردم حق نعمت را بجای نیاورده و سپاسداری نمیکنند در حالیکه خدای
 صاحب فضل و رحمت برایشان است: **إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ
 أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ**.

و از آنجا که ناسپاسی بندگان عمومیت دارد و فقط عدهای محدود و قلیل
 هستند که سپاس حقیقی را بجای آورند، لذا خدایتعالی در این مورد بر وجوه
 گوناگون مکرر میفرماید: **قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ**، **أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ** و نیز
وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ، پس قلیل و اندک هستند بندگانی که شاکر باشند
 و این دلیل است بر آنکه اکثر مردم نتوانند حق شکر را بجای آورند.

و از همین جهت است که داعی باید از خدایتعالی تقاضا کند که الهام کند
 بر او شکر گزاری را تا از جمله اکثریت و در زمره ناسپاسان قرار نگیرد
(وَ أَنْ تُوزَعَ نِعْمَتُ شُكْرِكَ)

از آنچه در آیات قرآنی مشهود است، شکر گزاری

شکر
 لازمه ایمان است
 سبب مزید نعمت و موجب تقویت ایمان است، چنانکه
 خدایتعالی فرمود: س ۱۴ ی ۷، **لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ...**

و اصولاً شکر لازمه ایمان است، چنانکه میفرماید: س ۲ ی ۱۶۷، **وَاشْكُرُوا لِلَّهِ
 إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ** که این خطاب به اهل ایمان است و چنین اشاره میفرماید:

که بخورید از آنچه روزی داده ایم بر شما و سپاس گوئید خدا را اگر در حقیقت او را می پرستید . (۱)

و از طرف دیگر چون بر گشت هر عمل صالح بنفس خود انسان است ، سود شکر بر خدا هم بر گشت بنفس خود شاگرد دارد که فرمود : س ۲۷ ی ۴۰ ،
وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ، یعنی هر کس سپاسداری کند نعمت خدا بر اوست
جز این نیست که سپاسداری می نماید برای نفس خود ، چه شکر موجب دوام نعمت و سبب مزید آنست .

این نکته قابل توجه است که شکر هر نعمتی را باید بطریقی بجای آورد که شایستگی همان نعمت را داشته باشد ، کسی را که خدایتعالی ثروت و دارائی فراوانی بخشیده ، شکر آن اتفاق بسیار و دستگیری مستمندان و مصرف در کار خیر است ، کسی را که خدایتعالی قدرت و توانائی بخشیده ، شکرش دستگیری ناتوان است ، کسی را که بمقام و جاه و ریاست رسانیده شکرش حمایت از ضعیفان و تواضع بر مسکینان است ، کسی را که علم و حکمت بر او افاضه فرموده شکرش بهره مند ساختن دیگران است و هکذا ، تمام نعمتهای ظاهر و باطن که خدایتعالی ارزانی داشته است شکرش آنست که برای همان منظور که رضای او در آنست بکار برده شود .

در موضوع شکر گزاری مطالبی بسیار است که امکان گسترش آن در اینجا نیست و همین اندازه کافی است که گفته شود حدّ اعلای مرتبه شکر آنست که بر دل و بر زبان حمد و ثنای الهی را بجای آورده و آنی از ذکر او غافل نباشیم و از خدا بخواهیم آنچه را که علی عَلَيْهِ السَّلَام بما تعلیم داده است که در مقام دعا عرض میکند ، و ان توزعنی شكرک ، و ان تلهمنى ذکرک .

(۱) در تفسیر « مجمع البیان » آورده است ، که امام صادق علیه السلام در ذیل آیه شریفه (لئن شکرتم لازیدنکم) فرمود : از این آیه برمی آید که هر بنده ای که به او نعمتی عطا شد و به قلب خود به آن نعمت اقرار و خداوند را بزبان ستایش کرد ، سخنش به پایان نمی رسد جز اینکه خداوند فرمان دهد که بر نعمت او افزوده شود .

شکر و سپاس

شکر نعمت نزد تو امری بجاست تا بود شکرت براین معنا اساس اِنْ شَكَرْتُمْ نَعْمَتٌ تَزِيدُكُمْ فَرَحًا کفر نعمت هر نعمتی کرده سلب کس نشاید حد شکر او نهاد نزد سالک این سپاسی جازم است سِرِّ آن بین آیت لَا يَشْكُرُونَ بنده شاکر نباشد جز قلیل لطف حق شامل مرا شد در بیان روز و شب در ذکر او باشم چو دزار ،	ایکه بر هر نعمت شکری رواست خود تو را دستور بر حمد و سپاس وَاشْكُرُوا لِي ، گفتمی و لَا تَكْفُرُونَ شکر نعمت چون کند انعام جلب این سخن از عارفی دارم بیاد چونکه هر شکری بشکرش لازم است پس از این عهده نیاید کس برون نکته دیگر که شد زین ره دلیل اینکه من شاکر شدم در هر زمان تا که بی پروا بگویم رمز کار
--	---

امام صادق (ع) فرمود:

راستی خدا اجابت نکند دعائی را از

روی دل غافل

پس هرگاه دعا کردی

از دل بخواه و دعا کن و یقین داشته باش

که اجابت میشود

از اصول کافی

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ سُؤْلَ خَاضِعٍ مُّتَذَلِّلٍ خَاشِعٍ اَنْ تُسَامِعَنِیْ وَ تَرْحَمَنِیْ وَ تَجْعَلَ لِّیْ قَبِيْلَكَ رَاضِیًا قَانِعًا
وَفِیْ جَمِیعِ الْاَحْوَالِ مُتَوَاضِعًا

خدایا من جداً از تو خواهش میکنم ، خواهش فروتنی خوار و ترسان ،
که مدارا و بردباری کنی بر من و رحم کنی و مرا بقسمت خود خشنود و قانع
سازی و در تمام حالات فروتن گردانی .

یا براین معنا : خدایا از تو درخواست میکنم ، همچنان مانند درخواست
تقاضا کننده‌ای که در حال اضطرار خاضع و خاشع و ذلیل شده باشد ، پس با این
حالت خواهش میکنم بر اینکه آسان گیری و رحم کنی بر من بطوریکه هر آنچه
بر من مقدر فرمودی راضی و قانع سازی و در هر حال متواضع و فروتن باشم .

در اکثر سخنان پیشوایان بزرگ اسلام در مقام دعا

خواسته‌هاییست که مربوط بامر آخرت است و اغلب هم
بطور جامع متضمن امور دنیا و آخرت میباشد ، همچنان
اگر در بند مورد شرح دقتی بعمل آید در عین حال که

کلام ائمه هدی (ع)
متضمن امر دنیا
و آخرت است

سیاق کلام حاکی از بهبودی امور دنیوی است ، ولی با تطبیق کلام بآیات قرآنی
خواهیم دریافت که در تفسیر این بیانات معانی وسیعی پنهان است که اصلاً روح
کلام را منقلب کرده و داعی را بمنظور اصلی آشنا میسازد که اکنون باین معنا
اشاره خواهیم کرد .

در اول باید گفت که امام علی (علیه السلام) در مقام سؤال حالت کسانرا عرضه
می‌نماید که اجابت دعای ایشان در مرحله مؤثری قرار گرفته است ، یعنی اگر
کسی در دعا کاملاً آن حالت را پیدا نکند نمی‌تواند آن‌طور که شاید و باید

توجهی حاصل نماید، بخصوص اگر کسی بخواهد خود را از مهلکه‌ای نجات بخشد و یا از شکنجه‌ای برهاند و اغلب این حالات بر کسانی دست می‌دهد که مواجه با صحنه‌های ناگوار و یا دچار بلا و عذاب میشوند، (همانند کسانی که قاتلشان بالای سرشان ایستاده و آماده شکنجه است و آنان میخواهند با حالت خضوع و خشوع از اقدام او جلوگیری نمایند).

و خدایتعالی این معنا را در داستان رستاخیز متذکر شده و درباره گروهی می‌فرماید: س ۴۲ ی ۴۵، وَ تَرِيَهُمْ يَعْزُضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الدُّلِّ...، که چون عذاب را مشاهده میکنند و آتش بر آنان عرضه میشود، در حالیکه از شدت ذلت حالتی از خشوع دارند، چنان به آتش می‌نگرند که کاملاً به آنان خود باختگی دست می‌دهد.

و این همان حالت خشوع و ذلت است که برای رهایی و شکنجه و طلب رحم در داعی ایجاد میشود، که این بهترین حالت و نزدیکترین وسیله در مقام تقرب است و چنین گفته‌اند: که اصولاً خشوع بمعنی خوف دائم است که حضرت سجاد علیه السلام هم در دعای ابو حمزه ثمالی عرض میکند: وَ اجْعَلْنِي لَكَ مِنَ الْخَاشِعِينَ یعنی و بگردان مرا برای خود از جمله فروتنان و خشوع کنندگان، که این بیان مرتبه‌نیاز را می‌رساند و اشاره آن به آیه شریفه (وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ) است: و اینکه امام علیه السلام در بند مورد شرح با اشاره بداشتن چنین حالتی طلب رأفت و رحمت از خدایتعالی کرده است نکته بسیار جالبی در آن بکار رفته، تا اهمیت مراتب رحم خدایتعالی را در این معنا آشکار سازد.

چون همانطور که می‌دانید اولیاء خدا در بیشتر از موارد هم در امر دنیا و هم در امر آخرت از خدایتعالی در مقام استرحام برآمده‌اند.

امام سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه ثمالی در جایی عرض میکند: اِرْحَمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا غُرْبَتِي وَ عِنْدَ الْمَوْتِ كُرْبَتِي وَ فِي الْقَبْرِ وَحْدَتِي... و در یک سلسله مترادف تمام موارد استرحام را یاد آور شده که شرح و تفصیل آن

فقرات را نگارنده در کتاب «عشق و دستکاری» آورده است و بیشتر از این مراحل استرحام در امر آخرت است.

و در اینجا هم در فقره مورد شرح، جالب این است که علی علیه السلام هم بعد از مطالبه از مراتب رحم خدایتعالی عرض میکند: (وَتَجْعَلَنِي بِقِسْمِكَ رَاضِيًا قَانِعًا) که می‌توان این معنا را به آیه شریفه‌ای تطبیق داد که میفرماید، س ۱۰۱ ی ۷، فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ، یعنی کسیکه میزان اعمال نیکوی او سنگین باشد او در زندگانی مرفه و خشنود و راضی است.

و این رضایت در رابطه با شرح این فقره از دعا اشاره بر این است که: خدایا سنگین بدار میزان اعمال حسنات ما را که در دنیا در يك زندگانی پسندیده و رضایتبخش و در آخرت هم در جنت المأوی جایگزین باشیم!

یا اشاره دیگر بر این است که: خدایا چنان ما را راضی دار تا در زمره کسانی قرار گیریم که با آرامش کامل نفس خود، بسوی تو بازگشته و در رحمت واسعه تو داخل میشوند و بفیض این کرامت می‌رسند که فرمودی: س ۸۹ ی ۲۸، يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً.

این خطاب بر روانهای پاک و مقدسی است که در مرحله ایمان بمرتبۀ یقین رسیده و آرامش یافته‌اند که در نتیجه خود بسیار خشنود و راضی و خدا هم از ایشان خشنود است.

بنابراین خوب است که داعی باز این تقاضا را تکرار کند: که ای پروردگار: أَنْ تُسَامِحَنِي وَ تَرْحَمَنِي وَ تَجْعَلَنِي بِقِسْمِكَ رَاضِيًا قَانِعًا.

در شرح این بند از دعا که امام علیه السلام عرض میکند: **فروتنی تمام اشیاء**
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ سُؤَالَ خَاضِعٍ مُتَذَلِّلٍ..... **در**
مقابل عظمت الهی! دیگری است که از بیان آن نمیتوان صرف نظر کرد.
 در آغاز همین دعا خواندید: وَ خَضَعَ لَهَا كُلَّ شَيْءٍ

وَذَلِّ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ که شرح آن قبلاً در صفحه ۲۷ گذشت و معلوم گردید: که این خضوع و خشوع و ذلت برای تمام اشیاء و مخلوقات در مقابل عظمت و قدرت مقام پروردگاری امری عمومی است.

ولی نکته‌ای که در اینجا بکار رفته همانا مفاهیمی است که معانی باطن و ظاهر این کلمات را با هم پیوند داده است و در شرح قسمت اول این معنا گذشت، اکنون در این قسمت باید توجه داشت که فایده خضوع و خشوع و امر رضایت و قناعت در چه مرحله است؟

آنچه در این مورد قابل تذکر است آنست که بندگان باید در تمام احوال بخصوص هنگام عبادت خود را در مقابل قدرت و عظمت و جبروت پروردگاری بسیار فروتن و کوچک و ناچیز شمارند و با این حالت خواسته‌های خود را عرضه بدارند، یعنی حالت سائل مستمندی را داشته باشند که در کمال تذلل و مسکنت و خواری نیاز خود را ابراز می‌دارد.

اما مراد از خشوع در بند مورد شرح شاید اشاره بخوف و اضطراب قلبی است و همچنین منظور از (مسامحه) سهل انگاری نمودن و سخت نگرفتن در مؤاخذة و عقوبت است. که عرض کرد: ان تسامحنی و ترحمنی و تجعلنی بقسمک راضیاً قانعاً.

در کتاب «نفحات اللیل» در شرح جمله اخیر از بند مورد شرح چنین آورده است: در این کلام معجز نظام دو مسئلت از حضرت احدیت خواسته شده که جامع همه کمالات انسانی است.

مسئله اول: حصول مقام رضا است که سالك باید بقسمت الهی راضی باشد از ارزاق جسمانی و ارزاق روحانی، از علم و معرفت و عزت و ذلت و صحت و مرض که تمام اینها بر وفق قضاء و قدر الهی است، چنانکه خدایتعالی فرمود:

س ۴۳ ی ۳۲، فَحَنُّ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ... اشاره بر اینکه: خدایتعالی روزی بندگان را هر طور که بخواهد قسمت می‌فرماید.

پس اکنون که مقسم پروردگار عالم است و کسی را اختیاری در آن نیست چه بهتر که به داده او راضی بوده و خشنود باشیم بآنچه واقع می شود و هیچگونه اعتراضی نداشته باشیم .

در اینجا باید گفت : که طریق تحصیل رضا بآنست که بندگان بدانند که حق تعالی آنچه مقدر فرموده اصلح بحال آنان است اگرچه عالم به اسرار آن نباشند .

موضوع دوم : مسئله قناعت است که در سیاق کلام مترادف بامقام رضا آمده است و داعی عرض میکند بِقَسْمِكَ رَاضِياً قَانِعاً .

قانع کسی را گویند که بآنچه دارد راضی باشد ، کسیکه قانع شد غنی است اگرچه گرسنه و برهنه باشد و آنکس که قناعت کرد استراحت یافت از اهل زمان خود و برتری گرفت بر اقران خود ، کسیکه قانع شد بر گزید توانگری را بر ذلت و راحتی را بر تعب .

از علامت قناعت است که هیچگاه کسی دیده خود را بیالاتر از خود نیندازد و بهر مقام و رتبه ای که خدایتعالی برای او مقدر فرموده راضی باشد .

در حدیثی آمده است (الْقَنَاعَةُ كَنْزٌ لَا يَنْقُذُ) قناعت گنجی است که تمام شدنی ندارد .

از کلام علی علیه السلام است ، که فرمود (عَزَمَنْ قَنَعَ ، ذَلَّ مَنْ طَمَعَ) عزیز است کسیکه قناعت ورزد و خوار است کسیکه آزمونند باشد .

و نیز در اصول کافی : روایتی از امام صادق علیه السلام است که فرمود : هر کس از خدا بمعاش کم راضی باشد ، خدا از او بکردار کم راضی است .

و باز از امام صادق علیه السلام روایت میکند ، که فرمود : هر که را جز روزی بسیار قانع نکند جز کردار بسیارش بس نباشد و هر که را روزی اندک بس است ، کردار اندک هم بس باشد .

و نیز از امام باقر علیه السلام است که فرمود : هر که بد آنچه خدایش روزی

کند قناعت ورزد از بی نیازترین مردم است .
 بنابراین باید از خدایتعالی تقاضا کرد : که ما را بر آنچه روزی و مقدر
 فرموده راضی و قانع بدارد .

تواضع چیست ؟
 در پایان بند مورد شرح امام علی (ع) عطف به بیان قبل
 عرض میکند وَ فِي جَمِيعِ الْأَحْوَالِ مُتَوَاضِعًا يَعْنِي
 خدایا مرا در تمام حالات فروتن بدار .

برای تواضع معانی بسیاری آورده اند : که معروفترین آنها همان فروتنی
 کردن و اظهار شکسته نفسی است ، که در برابر تکبر و بزرگی فروختن معنا
 کرده اند : و در تفسیر آن چنین گفته اند : هر کس در دنیا بنظر تو کمتر و ناچیز
 آید تو خود را از آن کمتر و ناچیزتر شماری و این همان حالت شکستگی است
 که در نفس ایجاد میشود و چنین باید گفت : هر فرد متواضع در اول باید در
 مقابل عظمت پروردگاری و در برابر احسان و نیکوئیهای او خود را خوار و ذلیل
 و پست شمارد .

و این امری مسلم است که هر کس باید کمال شکستگی و خواری را در
 مقام عبادت و بندگی در برابر حضرت احدیت داشته باشد و اصولا اطاعت از خدا
 و فرمانبرداری از رسول و ائمه هدی علیهم السلام ، خود مرتبه و الائی از
 تواضع است .

و چنین گفته اند که در برابر مردم غیر از کسانی که نباید در برابر آنان
 تواضع کرد از قبیل (کافر و فاسق و متکبر) فروتنی کردن بسیار ممدوح و از
 صفات پسندیده است .

قرآن مجید هم در باب تواضع اشاراتی دارد که از جمله درجائی میفرماید :
 س ۲۵ ی ۶۴ ، وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا ... اشاره بر اینکه:
 بندگان خدای بخشنده مهربان آنانند که در روی زمین بحالت تواضع و افتادگی

براه می‌روند (خدایتعالی بند کان مقرب خود را باین صفت عالی ستوده است) .
در تفسیر المیزان « هون » را ازییان « راغب » بمعنای تذلل و تواضع آورده
و اضافه میکند مؤمنین هم نسبت بخدایتعالی تواضع و تذلل دارند و هم نسبت به
مردم چنینند چون تواضع آنان مصنوعی نیست ، بنابراین نه نسبت بخدا استکبار
می‌ورزند و نه در زندگی می‌خواهند بر دیگران استعلاء کنند و بدون آنکه حق
دیگران را پائین‌تر از خود بدانند و هرگز برای بدست آوردن عزت موهومیکه
در دشمنان خدا می‌بینند در برابر آنان خضوع و اظهار ذلت نمیکنند (چون
خضوع و تذللشان برای خدا و در برابر اهل ایمان است) .

و در این مورد روایاتی است که از نظر جنبه تربیتی بیعضی از آنها اشاره
خواهیم کرد :

در جلد سوم کافی : از امام رضا علیه السلام روایتی آورده که فرموده : تواضع
این است که بمردم احترام کنی و بمردم آنرا بدهی که دوست داری بتو بدهند .
در روایت دیگر فرمود : تواضع در جانی دارد از آن جمله اینکه ، مرد
اندازه خود را بداند و آنرا در جای شایسته به آن فرود آورد - دلی سالم داشته
باشد و نخواهد بکسی چیزی دهد جز آنچه خواهد باو داده شود ، اگر بدی از
کسی دید ، بخوبی آنرا جلو گیری کند ، خشم خود را فرو برد و از مردم گذشت
کند و خدا احسان کننده‌ها را دوست دارد چه هر کس برای او تواضع کند ، مرتبه
او را بالا برد و هر که بزرگی ورزد خدا او را پست کند .

و نیز ، روایتی از امام صادق علیه السلام است ، که فرمود : از تواضع این است
که در نشستن بیائین مجلس راضی باشی و بهر کس بر خورد کردی سلام کنی و طول
دادن بحث و مجادله را وانهی ، گرچه حق با تو باشد و خوش نداشته باشی که
تورا بتقوی بستانند .

علیه السلام هم در ضمن وصیتش فرمود : بر تو باد فروتنی زیرا از
بزرگترین عبادتهاست .

اما دربند مورد شرح که امام عَلَیْهِ السَّلَام عرض میکند: وَ فِي جَمِيعِ الْأَحْوَالِ مُتَوَاضِعًا، نکته قابل توجهی است که شاید این همان تقاضای «تواضع» موهبتی باشد، مانند علم موهبتی، یا اخلاق موهبتی، که به انبیاء و اولیاء افاضه میشود و آن تواضعی است که در تمام حالات اولیاء حق بآن توجه دارند، همچنان عارف بصیری که ناظر بنور الله است و در تمام احوال متوجه مقام ربوبیت است و نمی بیند هیچ چیز را مگر آنکه خدا را مشاهده می نماید و چون صاحب این مقام دارای معرفت و نورانیت است تمام تواضع و خضوع و خشوع او برای خداوند است.

بنابراین باید از خدایتعالی تقاضا کرد که کارها را بر ما سهل گرداند و در تمام مراحل دنیا و آخرت بر ما رحم نماید و ما را بر آنچه نصیب فرموده راضی و قانع بدارد و در تمام احوال ما را فروتن قرار دهد.

خضوع و فروتنی

خواهشی دارم سئوالی در سئوال
که بود خوار و ذلیل و مانده‌ای
تا که باشم از عقوبت برکنار
تا توانم ره بگیرم بر بهشت
که رود اندوهم از قلب حزین
که مرا گیرد برحمت در میان
راضیم سازد هُوَ اللَّهُ الْحَسْبُ
همچنان قانع شوم با روح شاد
تا تواضع پیشه گیرم بعد از این
که مرا باشد تواضع در خصال
پس نبینی هرگز زار و پریش
نزد محبوبان چنین نیکوست کار

مسئلت باشد مرا از ذوالجلال
خوانم او را همچنان خواننده‌ای
خواهمش بر من بگیرد سهل‌کار
یا ندیده گیرد از من کار زشت
رحمت و رحمتش شود بر من قرین
رحم او شامل شود بر من چنان
همچنان خواهم بتقدیر و نصیب
یا بهر قسمت که او روزی نهاد
یک سئوال دیگرم باشد چنین
و چه خوش حالی بود اندر وصال
هر که شد قانع بتقدیرات خویش
خاضع و خاشع اگر دیدی نو «زار»

﴿ اَللّٰهُمَّ وَاَسْأَلُكَ سُؤَالَ مَنْ اَشَدَّتْ فَاَقَةُ وَاَنْزَلَ بِكَ عِنْدَ الشَّيْءِ حَاجَةً وَّعَظُمَ فِئَاغِدُكَ رَغْبَةً ﴾

خدایا از تو درخواست میکنم (همچنان) درخواست کسیکه بسیار سخت شده است فقر و بیچارگی او و به آستان تو فرو نهاده است هنگام سختی بار حاجت خود را (و در سخت ترین حالت روی نیاز خود را بدر گاهت متوجه ساخته است) و بزرگ شده است در آنچه نزد تو است میل و رغبت او.

این بند از دعا عطف بکلام گذشته است که برای لطف بیان لفظ جلاله در آن تکرار شده است و در اینجا هم مانند قبل امام علیه السلام در مقام سؤال برآمده، همانند سؤال کسیکه احتیاج او در کمال شدت است و هیچ راه

تقاضای داعی
در حالتی
پر شور و اضطرار!

دیگری بجائی نداشته، بخواسته هائی سخت نیازمند است، همچنانکه، عرض میکند: خدایا از تو خواهش میکنم همانند خواهش کسیکه نیازمندیش بسیار سخت است و فرو آورده است در شدیدترین حالت بار نیاز خود را بیار گاه کرم تو. این حقیقت را باید توجه داشت: مثلی معروف است میگویند تا کارد به استخوان کسی نرسد فریادش بلند نخواهد شد و تا کسی از سوز دل فریادش بلند نشود نمی تواند نظر لطف و مرحمت الهی را متوجه خود سازد و این البته اشاره ایست که منظور از توجه کامل داعی را در تمام خواسته های گوناگون خود بحالت جدی و اضطرار می رساند، همچنان غریقی که خود را در معرض هلاکت می بیند و خواه و ناخواه با آن حالت، نجات خود را از يك مبدئی می خواهد. شاید کریمه: س ۲۹ ی ۶۵ فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ اشاره بر همین امر باشد، که در حال ناچاری و شدت فاقه و نیاز خدا را خواندن

به اجابت نزدیک است ، چون زمانیکه سائل فقر و احتیاج او بدرجه بی نهایت برسد مرتبه الحاح و التماس او بیشتر میشود .

و اصولاً در حالات آدمی این امر ثابت است که هنگام سختی قهراً به پروردگار خود روی آورده و اجابت حتمی خواسته‌هایش را از او میخواهد ، چون کسی را غیر از او قادر بر تأمین حوائج و رفع مشکلات خود نمی‌بیند .

در بند مورد شرح اصل موضوع ارتباط بیان امام علیه السلام تمایل اولیاء خدا در دعا بر چیست ؟ به جمله متمم است که عرض میکند ... ، وَ عَظُمَ فِيمَا عِنْدَكَ رَغْبَتُهُ . و نظیر این معنا را هم امام سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه ثمالی آورده و عرض میکند : وَ اجْعَلْ رَغْبَتِي فِيمَا عِنْدَكَ که این تقاضا بسیار در مرتبه اهمیت است و از نظر توجه به این امر در اول گفته میشود که ، رغبت بمعنی میل و آرزو و دوست داشتن است ، همچنانکه خدایتعالی در این معنا بحیب خود رسول اکرم فرمود : س ۹۴ ی ۸ ، وَ اِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ ، یعنی میل و آرزوی خود را بسوی پروردگار خود معطوف بدار .

و شاید از همین جهت است که امام علیه السلام هم از این امر پیروی کرده و در این فقره از دعا رغبت و میل خود را بآنچه نزد پروردگار است ابراز داشته است . اما مسئله قابل اهمیت آنست که اگر اهل دقت بر این معنا توجه کامل نمایند بآبی از معرفت مقام ولایت بر آنان گشوده خواهد شد .

ببینید بعد از آنکه امام علیه السلام با اشاره بهمان حالت مخصوص که از شدت احتیاج به نیازمندان دست میدهد با يك بیان لطیفی که شاید مخصوص لسان خود آن بزرگوار باشد ، یعنی خواهشی که هیچگاه حالت آمرانه ندارد و بیان آن بطوری در قالب دعا ریخته شده که اگر تمام فضایل دوران جمع شوند نتوانند چنین تقاضائی را در مقام سؤال به پیشگاه پروردگاری عرضه نمایند ، که گویا آن اظهارات از بیان قول کسی است که میل و رغبتش در کمال شدت

بوصال لقاء الهی میباشد ، درحالیکه خود طالب وخواهان چنین امری بوده است و با کربیزی در نحوه کلام در يك جمله کوتاه ، عرض میکند : وَ عَظُمَ فِيمَا عِنْدَكَ رَغْبَتُهُ ، رغبت و آرزوی بزرگ خود را متوجه اسراری کرده است که شرح آن بخش مهمی از تفسیر آیات قرانی را دربر گرفته است .

اکنون باید دید که آنچه نزد خدایتعالی میباشد چه چیز است که آن بزرگوار آرزوی عظیم خود را بر آن معطوف داشته است .

متجاوز از چهل آیه در قرآن مجید است که بیانگر چیزهاییست که نزد پروردگار است و آماده افاضه بر اهل ایمان و متقین در امر دنیا و آخرت میباشد و اکنون در اینجا بچند آیه از آن که ارتباط مستقیم بایان مورد

آنچه نزد
پروردگار است
چیست ؟

شرح دارد اشاره خواهیم کرد .

۱- س ۶ ی ۱۲۷ ، لَهِمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ برای اولیاء خدا خانه امن و امان نزد پروردگارشان خواهد بود .

چه موهبتی از این بزرگتر که جایگاهی بس امن و امان ، یعنی محلی که در آن نه جنگ و خشونت و نه خونریزی و نزاع ، نه دعوا و نه رقابتها و نه تصادم منافع و نه دروغ و افترا و حسد و کینه و نه غم و اندوه است .

جایگاهی که از هر طریق قرین آرامش است و دیگر هیچ آفتی از مرگ و مرض و فقر و فقدان در آن نیست و چنین محلی همان بهشت موعود است که نزد پروردگار عالم است و همان است که اولیاء خدا بر آن رغبت دارند و میگویند : وعظم فیما عندك رغبتہ .

۲- س ۳ ی ۱۹۵ ، وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ، بهترین پاداشها نزد پروردگار است که در این جهان بطور کامل قابل توصیف نیست ، همین اندازه باید دانست که از هر پاداشی بالاتر است .

۳- س ۳ ی ۱۵ ، لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ ...

برای کسانی که پرهیزکاری پیشه کرده‌اند در نزد پروردگارشان است : باغهایی که نهرها از پای درختان آن می‌گذرد و همیشه در آن جاودان خواهند بود و همسران پاکیزه دارند (و از همه بالاتر) خشنودی خداوند نصیب آنان است .

و در آیه دیگر در متمم همین بیان می‌فرماید : س ۳ ی ۱۹۸ ، نَزُلَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ ، این نخستین پذیرائی است که از خداوند به آنان می‌رسد و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است .

پس این در انتظار آنهاییست که خواهان این معنا شده‌اند که : و عظم فیما عندک رغبتہ .

۴- س ۴۲ ی ۳۶ ، وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ . آنچه نزد خدا است از ثواب آخرت و نعیم جنت بهتر و پاینده‌تر است (از برخورداری و تنعم زندگانی دنیا) برای آنانکه ایمان آورده‌اند و بر آفریدگار خود توکل میکنند .

۵- س ۶۸ ی ۳۴ ، إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ ، همانا برای پرهیزکاران است در نزد پروردگار خود بوستانهایی پر نعمت که باکمال آرامش در آن بفرغت کامل متنعم باشند .

اما نکته بسیار جالب و مهم در ارتباط فقره مورد شرح به این دو آیه شریفه است که در شأن خود علی علیه السلام نازل شده است .

۶- س ۹ ی ۲۰ ، الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ .

۷- س ۹ ی ۲۱ ، يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ، خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ .

اشاره براینکه : آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند و به اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد نمودند ، مقامشان نزد خدا برتر است و به موهبت عظیم رسیده‌اند .

پروردگار آنانرا برحمتی از ناحیه خویش و خشنودی و باغهای بهشتی که در آن نعمتهای جاودانه است بشارت میدهد که همواره تا ابد در این باغها خواهند بود ، زیرا نزد خداوند پاداشی عظیم است .

و جالب اینجاست که در شأن نزول این آیات در تفسیر (نمونه) طبق روایات بسیاری که از معروفترین کتب اهل سنت نقل شده مینویسد : این آیات در مورد علی علیه السلام و بیان فضائل او نازل شده ، هرچند مفهوم آن عام و گسترده است .

حاصل آنکه اگر در شرح این بند از دعا که امام علیه السلام عرض میکند :
 وَ عَظُمَ فِيمَا عِنْدَكَ رَغْبَتُهُ بِخَوَاهِدِ كَامِلًا بَدَانِيدَ كَهْ چِه چیز دیگر نزد پروردگار است که آن بزرگوار رغبت و آرزوی بزرگ خود را بر آن داشته ، شاید این آیه شریفه مطلب را تمام کند ، که میفرماید : س ۴ ی ۱۳۴ ، فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ که حاکیست آنچه که مایه سعادت دنیا و آخرت بندگان است ، در نزد پروردگار است .

امام صادق علیه السلام فرمود :

دعاء سلاح مؤمن و ستون دین و نور

آسمانها و زمین است

از اصول کافی

نزد خدا یتعالی چیست ؟

ای خدا بر در گهت باز آمدم ای خدا دارم بسویت بس نیاز آمدم باز آمدم با حال زار شدت حاجت بود من را فزون در شدائد حاجتم باشد عظیم تکته‌ای گویم که باشد در نهان هیچ دانی که چه می‌خواهم زدوست نزد او باشد بهشتی جاودان نزد او باشد برای متقین آنچه زین معنا نمودم جستجو از همه بالاترش خشنودی است دیگر این باشد بنزدش ارجمند خوشدل از آنم که شد این آشکار	با دلی مملو پراز راز آمدم دست حاجت بردرت کردم دراز آمدم با حالتی در اضطرار که مرا غوغا پیاشد در درون تا کنم رو سوی درباری کریم نزد محبوبان کنم تنها عیان آنچه را قرآن که گوید نزد اوست آنچنان جالی چه خوش دارالامان جنت فردوس و قصر و حور عین نزد او اجراست و پاداشی تکو سود آن بالاتر از هرسودی است که رهاند هر گنهاری زبند تا رود نزدش گنهاری چو «زار»
---	---

از امام رضا علیه السلام است

که حضرت سجاد علیه السلام فرمود :

براستی که دعاء و بلاء تا روز قیامت
با یکدیگر رفیق باشند و محققاً دعاء
برمی‌گرداند بالای مبرم را
از اصول کافی

* اللَّهُمَّ عَظُمَ سُلْطَانُكَ وَعَلَامَاتُكَ وَجَبَّتْ لَكَ وَظَهَرَ زُكْرُكَ وَغَلَبَ قُضْرُكَ وَجَرَتْ قُدْرَتُكَ وَلَا يُكْرَهُ
إِلَيْهِ أَرْضٌ مِنْ جُلُوتِكَ

خدایا بزرگ است سلطنت و پادشاهی تو ، بلند است مقام و مرتبه تو ،
نهان است مکر و تدبیر تو ، آشکار است امر و فرمان تو ، غالب و چیره است خشم
و قهر تو ، نافذ است قدرت و نیروی تو و ممکن نیست گریز از حکومت تو
و فرار از داوریت .

در این سلسله مترادف از دعا اشارات مهمی بکار رفته که هر کلامی از
آن مستلزم شرحی جداگانه است و با آنکه نمی توان حق معنا را کاملاً ادا
کرد ، ولی نگارنده با رعایت مراتب اختصار بترتیب در هر جمله نکاتی را
یاد آور شده است .

امام علی (علیه السلام) ، بعد از آنکه در شدت نیاز ، میل و
رغبت خود را بسوی آنچه از نکوئیها که نزد

پروردگار است معطوف داشته ، در اینجا لحن کلام را با بیانی فضیلت آسا تغییر
داده و از مرتبه سؤال و خواهش ، بعظمت مقام پروردگاری التفات کرده است
و شاید این گریز در گفتار ، از آن نظر باشد ، که تمام خواسته ها و آرزوها را
ناچیز گرفته و از خود انصراف حاصل نموده با همان حال که به سالکان الی الله
دست می دهد ، خود را مشغول بتوصیف جلال و جمال الهی می دارد و در يك آن
مسیر کلام را تغییر داده و عرض میکند : خدایا سلطنت تو عظیم است :

در باره اینکه سلطنت و پادشاهی الهی چیست ؟ در صفحه ۴۵ همین کتاب
در شرح فقره : وَ يُسَلِّطُكَ الَّذِي عَلَا كُلَّ شَيْءٍ مطالبی از نظر قرآن مجید گذشت

و دانسته شد که «سلطان» بمعنی حجت و برهان و غلبه و قوه و قدرت آمده است، ولی قدرت و اقتداریکه هیچ زوال در آن راه ندارد که: **لَمْ يَزَلْ سُلْطَانًا إِذْ لَا مَمْلِكَةَ**.

و در خطبه ۱۸۵ از نهج البلاغه آمده است: **هُوَ الظَّاهِرُ عَلَيْهَا بِسُلْطَانِهِ وَعَظَمَتِهِ**، اوست ظاهر بر زمین و غالب بسلطنت و عظمت خود، اشاره بر اینکه سلطنت و پادشاهی او بر جهان آفرینش امری روشن و آشکار است و این معنا را می توان در اسماء صفات اوسبحانه و تعالی جستجو کرد، چنانکه در جوشن کبیر آمده است: **يَا مَنْ لَا سُلْطَانَ إِلَّا سُلْطَانُهُ، يَا ذَا الْعِظَمَةِ وَالسُّلْطَانِ، يَا مَنْ هُوَ فِي سُلْطَانِهِ قَدِيمٌ**، که این اسماء خود شرحی بتفصیل و جداگانه دارد.

بنابر این باید بعظمت سلطنت و اقتدار حاکمیت الهی در جهان آفرینش توجه کرده و عرض کنیم: **اَللّٰهُمَّ عَظِّمْ سُلْطَانَكَ ...**



... وَ عَلَا مَكَانَكَ، در اینجا داعی با همان حالت انصراف از خود، عرض میکند: **خدایا بالاتر است مقام و مرتبه تو**.

شاید مراد از **عَلُوْ** مکان و اوسبحانه و تعالی همان احاطه او بجمیع مخلوقات باشد. بعضی گفته اند: که محتمل است مراد بیان بلندی و رفعت وجود مقدس او باشد، زیرا که وجود او فوق ما لا یتنهاهی است بحسب مدت و شدت و عدت.

در معنای صفت **علا** و **عَلُوْ** خصوصیتی بسیار دقیق است که نمی توان آنرا بقلب الفاظ در آورد، با آنکه اهل لغت بر آنند؛ که **عَلُوْ** بمعنی بلندی و والائی است ولی مصداق بلندی و والائی را بخصوص در بند مورد شرح (**وَ عَلَا مَكَانَكَ**) نمیتوان در شأن خدایتعالی معنا کرد، مگر آنکه گفته شود: **عَلُوْ** خدایتعالی بمعنی مقام ربوبیت و احدیت او، مقام جباریت و صمدیت او، مقام کبریائی و عظمت او، مقام رفعت و شأن او، مقام اقتدار و سلطنت او و خلاصه همان مقام غیب الغیوبی که اشاره بمرتبه (**كُنْتَ كَنْزًا مَخْفِيًّا**) شده است میباشد و آن

مرتبه‌ای است که پس‌راذقات جمال و جلال او مربوط است .
 علی علیه السلام در یکی از خطب نهج البلاغه در معنای علو حقتعالی خوب آورده است :

بعد از آنکه سپاس میکند خدائیرا که هیچ چیز در نزد او پوشیده و پنهان نیست ، سپس عرض میکند : **سَبَقَ فِي الْعُلُوِّ فَلَا شَيْءَ أَعْلَى مِنْهُ وَقَرُبَ فِي الدُّنُوِّ فَلَا شَيْءَ أَقْرَبُ مِنْهُ ، فَلَا اسْتِعْلَاؤُهُ بَاعِدُهُ عَنْ شَيْءٍ مِنْ خَلْقِهِ .**

یعنی در رفعت و بلندی برتری دارد که هیچ چیز از او بالاتر نیست و در نزدیکی چنان نزدیک است که هیچ چیز از او نزدیک‌تر نیست (از همه چیز برتر و بالاتر است و از هر چیز نزدیک‌تر) رفعت و بلندی او ، او را از مخلوقاتش دور نکرده و نزدیکی او خلق را در مکانی با او مساوی و برابر ننموده است .

در کتاب (نفحات اللیل) در تفسیر (وعلا مكانك) آورده : شاید مراد از مکان حضرت احدیت عرش او باشد که : **الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى** چه اینکه مراد از عرش علم او باشد که محیط است بهمة اشیاء ، یا فیض مقدس باشد که همان وجود منبسط است بر تمام ماهیات و ممکنات ، یا عقل اول باشد که احاطه دارد بر تمام عوالم امکانی ، بلکه بطفیل وجود او لباس هستی پوشیده‌اند .

و بعضی علو مکان را در دل بندگان مؤمن دانسته‌اند ، که جایگاه اوسبحانه و تعالی همیشه در دل ایشان است و اشاره کرده‌اند که هر گاه دل مؤمن از معرفت و محبت الهی پر گردید سعه قلب او بحدی می‌رسد که تمام عوالم از مجردات و مادیات و علویات و سفلیات در زاویه‌ای از زوایای قلب او قرار می‌گیرد و در جنب سعه قلب او قدر محسوسی ندارد .

اینجاست که قلوب اهل ایمان محل جلوه الهی میشود و آثار خدائی از صاحب آن قلب آشکار میگردد .

اما بطور کلی در باره صفت (علو خدایتعالی) نگارنده در کتاب

(معارف الهی) در شرح فقره‌ای از دعای سحر: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عُلُوكَ بِأَعْلَاهُ وَكُلِّ عُلُوكَ عَالٍ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعُلُوكَ كُلِّهِ،** مطالبی بتفصیل از نظر قرآن مجید آورده که خواننده میتواند برای اطلاع بیشتر بآن کتاب مراجعه نماید، ولی در اینجا فقط به آیه شریفه اشاره میشود که میفرماید: **سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى،** اشاره براینکه: خدایتعالی بالاتر و رفیعتر و بزرگتر است از توصیف وصف گویان و تعریف دانشمندان که هیچ دانشی بر ذات والا و رفیع او احاطه پیدا نخواهد کرد و بحقیقت ذات مقدس او راه نخواهد یافت، **سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ.**

در بعضی از تفاسیر روایتی مذکور است که چون بنده گوید: **سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى،** خدایتعالی گوید راست گفت (**أَنَا الْأَعْلَى فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ**) منم بالاتر از هر چیز، یعنی بالاتر از هر رتبه و مقام و مکان و بالاتر از آنچه که در وصف آید. بنابراین امام علیه السلام در بند مورد شرح عطف بجمله قبل عرض میکند:

وَعَلَا مَكَانَكَ



.... **وَاخْفَى مَكْرُكَ.** در جمله سوم داعی با عطف توجه بعظمت پروردگاری عرض میکند: و خدایا نهان است مکر و تدبیر تو.

حقیقت مکر از طرف خدایتعالی آنطور که در باره مخلوق مصطلح است نیست، بلکه مراد آنست که خدایتعالی معامله بمثل میکند در مکر، از مهلت دادن و سلب نعم و گرفتاری بعذاب و عقوبت، در حالیکه غافل و ایمن باشند اهل مکر و این در واقع جزای آنان است.

اما آنچه صاحبان تفاسیر گفته‌اند: (مکر) در لغت عرب بآنچه در فارسی امروز از آن می‌فهمیم تفاوت بسیار دارد، در فارسی امروز «مکر» به نقشه‌های شیطانی و زیان بخش و حيله و خدعه و تزویر گفته میشود، در حالیکه، در ریشه‌های لغت عرب «مکر» هر نوع چاره اندیشی را می‌گویند که گاهی خوب

و گاهی زیان آور است و نسبت مکر بخدا دادن همان تدبیر در مجازات و مکافات است .

در کتاب مفردات « راغب » آورده : که مکر این است که کسی را از منظورش باز دارند اعم از اینکه منظورش خوب یا بد باشد .

در قرآن مجید هم نیز گاهی مکر با کلمه خیر ذکر شده ، مانند : **وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِيْنَ** (خداوند بهترین چاره جویان است) و گاهی با کلمه « سِیء » ، « بد » آمده است ، مانند : **وَلَا يَحِقُّ الْمَكْرُ السَّيِّئُ اِلَّا بِاَهْلِهٖ** ، یعنی نقشه و اندیشه بد جز بصاحبش احاطه نخواهد کرد .

در بعضی از تفاسیر آمده : مکر خدایتعالی فرو گذاشتن مردمان و برگزاری کار خودشان بخودشان است تا مکر کنند .

و همچنین مکر از طرف حق تعالی ، آن عذایرا گویند که بر سبیل استدراج واقع شود (ناگاه گرفتن در سختی در حال آسایش و نعمت) چنانکه میفرماید : **(سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُوْنَ)** که اغلب خدایتعالی برای اظهار حجت چندانکه بنده گناه بیش کند او را نعمت و تندرستی بیش دهد ، تا او پندارد که این احسان برای او نیکوئی و خیر است ، آنگاه عذابی فرستد و او را هلاکش کند و این رویه مکر خدایتعالی باشد .

در تفسیر (المیزان) هم آورده کلمه مکر بمعنای این است که شخصی دیگری را غافل گیر کرده و باو آسیبی برساند ، این عمل از خدایتعالی وقتی صحیح است که بعنوان مجازات صورت بگیرد ، انسان معصیتی کند که مستحق عذاب شود و خداوند او را از آنجائی که خودش نفهمد معذب نماید و یاسر نوشتی برای او تنظیم کند که او خودش پیای خود و غافل از سر نوشت خود بسوی عذاب برود و اما مکر ابتدائی و بدون اینکه بنده معصیتی کرده باشد البته صدورش از خداوند ممتنع است .

حاصل آنکه : مکر از طرف حق تعالی تدبیر و عدل و لطف باشد و او بهترین

مکافات کنندگان است اهل مکر را و آنان که خدعه و تزویر و حيله می نمایند .
این است که در اینجا امام علیه السلام هشدار می دهد : که مکر و تدبیر خدایتعالی
پنهان و در کمین است و گریبان اهل خدعه و تزویر را از نظر کیفر و مکافات خواهد
گرفت (وَ خَفِيَ مَكْرُكَ) .

مکر خدایتعالی
از نظر
قرآن مجید !

خدایتعالی در هشت مورد از قرآن راجع بمکر خود
و مکر بندگان بر سبیل پند و اعتبار آیاتی آورده و اغلب
اشاره به داستانهای کرده است و در چهارده مورد هم فقط
در باره مکر بندگان مطالبی آورده ، ولی چون در اینجا
مجال برای تفسیر آن آیات نیست فقط بچند مورد از آنها اشاره خواهیم کرد .
جائی میفرماید : س ۳ ی ۵۴ ، وَمَكْرُؤًا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ،
این آیه در داستان حضرت عیسی و شرح معجزات آن بزرگوار است که جمعی
قصد کشتن او را داشتند و آنکس که برای کشتن او طرح ریخته بود و خدعه
و تزویر خود را بکار برده بود ، خدایتعالی خود او را بصورت و شکل عیسی کرد
و همان جمع او را گرفتند و بجای عیسی بدار آویختند .
پس آیه میفرماید : ایشان مکر کردند و خدای مکر کرد و او بهترین
جزا دهندگان است که مکر آنها همان حيله و تزویر بود که عیسی را بقتل
برسانند و مکر خدایتعالی همان کیفر در خدعه آنها بود .

و در جای دیگر خدایتعالی (از جهت تسلی خاطر مبارك رسول اکرم در
فساد معاندین) میفرماید : س ۱۳ ی ۴۳ ، وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ
جَمِيعًا ، آنانکه پیش از اینان مکر و تزویر کردند ، خدعه ایشان هیچ اثری
نکرد چون مکر و تدبیر ، همه از آن خداست و جزای آنان را خواهد داد .

جای دیگر بر سبیل تنبه و آگاهی بندگان میفرماید : س ۷ ی ۹۸ ،
أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ، آیا ایمن شدند از

مکر خدا و از عذاب و مجازات الهی ایمن نباشند مگر زیانکاران و این آگاهی است؛ برای آنکه بنده باید همیشه از معاصی اجتناب کند و از مجازات آن ایمن نباشد و بداند که مکر و تدبیر الهی در کمینگاه است، همانطور که امام علیه السلام در این بند از دعا عرض کرد (وَ خَفِيَ مَكْرُكَ).

و آیات دیگری قریب بر همین مضامین آمده است، که خدا یا تعالی، کید مکاران را باز می‌دارد و جزای مکر را، مکر و سزای خدعه را خدعه می‌دهد، چنانکه، جائی می‌فرماید: يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ وَ يَا بِلْسَانٍ دِیْکَرٍ فَرَمُود: وَ مَا یَمْکُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ، که در واقع چنین نمودار است که بر گشت هر خدعه و مکاری بنفس خود آدمی است.

نگارنده در کتاب (عشق و دستکاری) در شرح جمله (وَلَا تَمْکُرْ بِي فِي حِيلَتِكَ) تفسیر گسترده‌ای آورده که تا حدی این معنا را روشن کرده است.

.... وَ ظَهَرَ أَمْرُكَ در جمله چهارم؛ عطف به بیانات قبل داعی عرض میکند: و خدا یا آشکار است امر و فرمان تو.

در این جمله کوتاه چنین بنظر می‌رسد که جای هیچگونه شرح و تفسیری نیست ولی این معنا بقدری وسیع و این بیان به حدی واجد اهمیت است که اگر بخواهیم اسرار امر و فرمان الهی را از خود آیات قرآنی ظاهر سازیم کتاب جداگانه‌ای را دربر میگیرد، با اینحال نگارنده بطوری مطالب را فشرده کرده که تا حدی حق مطلب ادا شده و هم اختصار را از دست نداده باشد.

در اول باید گفت: آنچه را که اهل لغت در معنی (امر) آورده‌اند چنین است که گفته‌اند، امر: بمعنای، فرمان - حکم - دستور - شأن - شیء - کار - حادثه و طلب قصد آمده است و نیز گویند: امر قولی است که طالب فعل باشد و تمام این معانی و معانی دیگر در خلال مطالب مورد شرح و تفاسیر آیات مربوطه قرآنی ظاهر و آشکار است.

در این مورد دو موضوع قابل توجه است؛ یکی آنکه بطور کلی در جهان آفرینش امر و فرمان از برای خداست، چون خلق هم از آن اوست، همانطور که خود فرمود: س ۷ ی ۵۴، **أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ**... آگاه باشید که خلق و امر از برای اوست.

و دیگر اینکه شأن خدایتعالی را در معنای (امر) می توان در این آیه شریفه توجه نمود؛ که میفرماید س ۳۶ ی ۸۲، **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** که چون اراده او بامری تعلق گیرد و بخواهد چیزی بوجود آید فقط همین است که بگوید باش و وجود یابد.

و این آیه شریفه تفسیر جداگانه‌ای دارد که باید بتفاسیر مراجعه نمود، ولی حاصل کلام در اینجا آنست که (امر) همان ایجاد است چه بذات چیزی تعلق بگیرد و چه بصفات و افعال و آثار آن.

اما این موضوع را باید توجه داشت، که بطور کلی این عالم و تمام موجودات در آن به امر و فرمان حقتعالی بوجود آمده و می توان گفت که هر موجودی (مأمور) است و يك «امر» بیشتر در جهان آفرینش وجود ندارد که فقط تنها تدبیر تمام امور در اختیار و قدرت اوست، در آسمانها و کهکشانها، تمام امر کائنات را بر مقتضای مصلحت و حکمت تدبیر میکند، چنانکه خود در این مورد فرمود **«يُدَبِّرُ الْأَمْرَ»** حرکت منظم کواکب و نجوم در افلاک و چگونگی سیارات و پا برجائی ثوابت و نگاهداری آنها در جایگاه خود همه و همه از نشانه‌های قدرت و امر اوست، همچنانکه فرمود: س ۳۰ ی ۲۴: **وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ**... و در آیه دیگر که فرمود: س ۱۶ ی ۱۲:

وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنَّجْمُوتُ مَسَخرَاتٌ بِأَمْرِهِ...

بنابراین تمام اموری که مربوط به برقراری جهان آفرینش است به امر و فرمان او انجام گرفته و بر خلق جهان هم آشکار است و از همین جهت است که خدایتعالی در جای دیگر فرمود: س ۳ ی ۱۵۴، **إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ** همه کارها

و فرمان از برای اوست و باز تأیید این معنا را بروجه دیگر میفرماید: س ۱۳ ی ۳۱، **بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا**، بلکه قدرت او بهمه چیز رسیده و حکم و فرمان تمام در اقتدار مشیت اوست.

فرمانروائی او اختصاص باین عالم موجود ندارد بلکه قبل از ایجاد این جهان امر و فرمان به اراده و مشیت او بوده و بعد از آنهم چنین است، یعنی امر ازلی و ابدی اوست که خداوند ازل و ابد است، نشنیدید که خود فرمود: س ۳۰ ی ۴، **لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ**، فرمان گذشته و فرمان آینده به اراده او بوده و هست و اوست که غالب است بر کار خود: **وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ** که بر کار خود چیره است و هیچکس چیزی را از امر او رد نتواند کرد و در فرمانش کسی را یارای منازعه نیست، میرساند کار خود را بهر چه خواهد و بهر جا که اراده نماید و این معنا را مکرر بروجوه گوناگون تأیید میفرماید که ان الله بالغ امره

بنابر این دانسته شد که بطور کلی امر خدایتعالی از تمام جهات ظاهر و آشکار است و معنای جمله مورد شرح (**وَظَهَرَ أَمْرُكَ**) در رابطه به آیات قرآنی روشن گردید.

یکی دیگر از اوامر خدایتعالی امریست که صدور آن

در مرحله اول اهمیت است و منظور نهائی از نتیجه راز

آفرینش را می‌رساند و آن مصداق آیه شریفه است که

میفرماید: س ۱۲ ی ۴۰، **إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ**

تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ. ای مردم امر و فرمان چنین است: که نپرستید مگر خدای

یکتا و یگانه را و غیر او را اطاعت و عبادت نکنید، و این امریه‌ایست که تمام

اهل کتاب بلکه همه اهل عالم بآن فرموده شدند همچنانکه جائی میفرماید:

س ۹ ی ۳۱، **وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا** یعنی فرموده نشدند مگر

مراتب دیگر
از

اوامر الهی !!

آنکه پرستش کنند خدای یگانه را .

البته در این امر او امر دیگری نهفته شده که اگر کسی بخواهد فرمانبرداری کند و این امر را به مرحله اجرا در آورد باید مطیع تمام او امر دیگر باشد .
همچنان ، امر اطاعت از رسول ، امر پیروی از قرآن ، امر بجا آوردن کارهای نیک و اجتناب از کارهای زشت و ناپسند همه از او امر الهی است .

اما بنا بر آنچه که قرآن متذکر است ، آنچه را که خدایتعالی مرجع و مبنای امر قرار داده بر خود آنها هم اطلاق امر شده است ، همچنان انبیا و کتب آسمانی که هر یک از مراتب امر الهی هستند : چنانکه جائی میفرماید : س ۴۲ ی ۵۲ ، وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا ، اشاره بر اینست که : همچنین وحی فرستادیم بتو (ای رسول) قرآن را که از امر ماست .

بنابراین روح که قرآن است از امر پروردگار است و در تأیید این معنا آیات دیگری است که همه حاکی از آنکه قرآن از امر پروردگار و کتابی روشن و آشکار است ، همانند آیه شریفه که فرمود : س ۴۴ ی ۴ ، فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ، أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ، که این آیه تفسیر جداگانه ای دارد حاکی از اینکه قرآن هم یکی از مراتب امر الهی است .

و در جائی هم « امر » تعبیر به امر قیامت شده بلکه اختصاص به صدور فرمان از طرف حقتعالی در قیام رستاخیز یافته است ، آنجا که میفرماید : س ۱۶ ی ۱ ، أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ ، اشاره بر اینکه نزدیک است که برسد و واقع شود امر خدا بقیام قیامت ، پس بشتاب طلب آن نکنید تا وقت آن در آید .
بنابراین تمام مراتب امر خدایتعالی چه آن اوامری که در مرتبه صدور قرار گرفته و چه اوامری که خود از طرف او مرجع امر باشند همه ظاهر و آشکار است .

نگارنده در این مورد در کتاب (بیان حقیقت) بیانات ولی عصر (عج) در شرح فقره ای از دعای افتتاح که عرض میکند : الْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَاشِي فِي الْخَلْقِ أَمْرُهُ

که مضمون آن بسیار نزدیک بهمین بند مورد شرح است مطالبی بتفصیل از نظر قرآن مجید آورده، که خواننده برای اطلاع بیشتر باید به آن کتاب مراجعه نماید.

.... وَ غَلَبَ قَهْرُكَ در جمله پنجم داعی عرض میکند: خدایا غالب و چیره است خشم و قهر تو، که این معنا نسبت به پروردگار عالم از علو رتبه و مقام خالقیت ریشه گرفته است، چون باعتباری «قهر» بمعنی استیلا است، پس همه موجودات در جنب ظهور نور وجود او مسخر و مقهورند و از آنطرف خدایتعالی بر همه این اسباب فعاله جهان غالب است، همه به اذن او فعالیت میکنند و او سبحانه و تعالی هر چه را بخواهد بدانها تحمیل میکند و آنها جز فرمانبرداری چاره‌ای ندارند، چنانکه میفرماید: س ۱۲ ی ۲۱، وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ.

و از این گذشته خدایتعالی این معنا را دربارهٔ بندگان در دو مورد در قرآن مجید بر وجه دیگر آورده و میفرماید: وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ، اشاره بر اینکه او سبحانه و تعالی بر تمام بندگان خود تسلط کامل دارد.

در تفسیر «نمونه» در ذیل آیه شریفه چنین آورده: «قهر» و «غلبه» گرچه يك معنا را می‌رساند ولی از نظر ریشه لغوی با هم تفاوت دارند، قهر وقاهریت به آن نوع غلبه و پیروزی گفته میشود، که طرف هیچگونه مقاومتی نتواند از خود نشان دهد، ولی در کلمه «غلبه» این مفهوم وجود ندارد و ممکن است بعد از مقاومتها بر طرف پیروز گردد.

بعضی از مفسران معتقدند که قاهریت معمولاً در جایی به کار برده میشود که طرف مقابل موجود عاقلی باشد ولی غلبه اعم است و پیروزیهای بر موجودات غیر عاقل را نیز شامل میشود.

بتعبیر دیگر: شخص قاهر به کسی می‌گویند که بر طرف مقابل آنچنان تسلط و برتری داشته باشد که مجال مقاومت به او ندهد و این از صفات عالی

حقیقتی است ، همچنانکه در اسماء صفات او آمده است : **يَا قَاهِرُ ، وَيَا قَهَّارُ ،**
و **يَا مَنْ عَلَا فَقَهَّرَ .**

بنابراین در شرح این جمله (**و غَلَبَ قَهْرُكَ**) با ارتباط بتفسیر آیات
مربوطه معنا روشن گردید .



.... **وَجَرَتْ قُدْرَتُكَ** ، در جمله ششم از بند مورد شرح ، داعی عرض میکند :
خدایا جاری و نافذ است قدرت و نیروی تو .

قدرت بمعنی قوه و توانائی و نیرو آمده است ، اما معنی قدرت در مورد
اشیاء و مخلوقات نسبت بخالق آنها متفاوت است ، از آنجهت که اصولا قدرت
خدایتعالی ذاتی است و مراتبی دارد که هر گاه در مقام مشیت و اراده درآید آنرا
قدرت فعلیه گویند ، چون قدرت واقع بر مقدر غیر قدرت ذاتیه است ، از آنجهت
که ذات قدرت بر خلق واقع نمیشود .

واز آنطرف هر نیرو و قدرتی که در موجودات از هر جهت مشاهده میشود ،
افاضه آن به اراده و مشیت الهی میباشد ، پس قدرت خدایتعالی در همه امور
جاری است و از قدرت و توانائی اوست که هر چیز و هر کار انجام می پذیرد و البته
باید دانست که قدرت او در هر چیز مقدر است و از روی دانائی در امر انتظام عالم
قدرت نمائی میکند ، چون قدرت ذاتی توأم با علم ذاتی فقط مخصوص پروردگار
است ، چنانکه در شأن خود فرمود : **« عَلِيمًا قَدِيرًا »** او سبحانه و تعالی میداند
که هر چیز را تا چه اندازه نیرو بخشد و افاضه نیرو را تا چه اندازه متوقف سازد
و شاید معنای کریمه : س ۲۵ ی ۲ **وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَفَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا** همین باشد ،
که او بیافرید همه چیز را بر وجهیکه مقدر ساخت بر اندازه های دقیق و پابرجا .
بنابراین هر گونه تقدیر و مقدرات بستگی بقدرت کامله او داشته و هر چه
مقدر فرموده واقع خواهد شد . از اینجهت است که امام علیه السلام در این بند از
دعا عرض میکند ؛ **وَجَرَتْ قُدْرَتُكَ** .

اگر در قرآن مجید دقتی بعمل آید خواهیم دریافت
 که خدایتعالی در ۴۵ مورد بمضامین گوناگون بعد از
 ذکر توانائی خود در هر امری می فرماید: **إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** (۱) یعنی همانا که خدا بر هر چیز و بر هر کار تواناست.

اشاره براینکه: آنچه که خواهد بر هر وجهیکه خواهد انجام پذیر است، هر چیز که در مرتبه تصور ما کنجایش داشته باشد برانجام آن توانائی داشته و عجز برای او نیست و نیز برای او کار بزرگ و کوچک، آسان و مشکل تفاوتی ندارد. چنانکه خود میفرماید: س ۳۵ ی ۴۴، **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا**، اشاره براینکه هیچ چیز در آسمان و زمین خداوند را ناتوان نمیکند چون او دانا و تواناست.

ولی این نکته را باید توجه داشت؛ که قدرت خدایتعالی همیشه به امور ممکنه تعلق میگیرد و به امر محال قابل تعلق نیست، چون مرکز اعمال قدرت همیشه امور ممکنه است و امری که ذاتاً محال میباشد بکلی از دایره اعمال قدرت، بیرون است.

و این موضوعی است که اهل معرفت در مورد آن بحثهای گستردهای داشته و مقالات بسیاری نوشته اند.

بنابر این قدرت خدایتعالی همیشه بر امور ممکنه جاری است، درحالیکه او قادر است بر آنچه نزد ما امری محال است اعمال قدرت نماید، همچنانکه در قرآن مجید هر کجا که از بنای شکفت انگیز جهان آفرینش ذکر میمان آورده و یا اموری را مطرح میکند که برای آنان که ایمان سستی دارند پذیرش آن مشکل است در پیر و گفتار خود برای تأیید قدرت بلافاصله متذکر میشود که:

(إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)

(۱) «قدیر» صیغه مبالغه است و کسی غیر از حق تعالی به آن موصوف نمیشود.

تمام مطالبی که در باره صفات خدایتعالی گفته میشود
 قدرت خدایتعالی
 اصل و ریشه آن از آیات قرآنی گرفته شده و مدار کی
 از آن بالاتر در دست نیست ، چنانکه ، نگارنده در باره
 قرآن مجید !!
 قدرت خدایتعالی هم در کتاب « معارف الهی » شرحی
 بتفصیل از نظر قرآن مجید آورده است .

آنجا که امام باقر علیه السلام عرض میکند : **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ قُدْرَتِكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي اسْتَطَلْتَ بِهَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَ كُلَّ قُدْرَتِكَ مُسْتَطِيلَةَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِقُدْرَتِكَ كُلِّهَا .** یعنی خدایا درخواست میکنم از تو از قدرت و توانائی تو از آن نیروئیکه بر همه چیز در عالم غالب و بر همه اشیاء احاطه دارد ، در حالیکه همه قدرت تو مستولی و غالب بر تمام اشیاء است ، خدایا درخواست میکنم از تو بحق تمام مراتب قدرتت !!

این معنا تطبیق کامل به بیان امام علی علیه السلام در بند مورد شرح دارد که عرض میکند (وَ جَرَتْ قُدْرَتُكَ) .

اکنون گذشته از تفسیر آیات قرآنی در این مورد که شرح آن بطول می انجامد می توان معنای قدرت حقتعالی را در اسماء صفات او جل شأنه جستجو کرد : چنانکه در جوشن کبیر آمده است : **يَا مَنْ لَهُ الْقُدْرَةُ وَالْكَمَالُ - يَا مَنْ اسْتَسْلَمَ كُلُّ شَيْءٍ لِقُدْرَتِهِ - يَا مَنْ هُوَ قَادِرٌ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ - يَا ذَا الْقُدْرَةِ الْكَامِلَةِ - يَا رَبَّ الْقُدْرَةِ فِي الْأَنَامِ - يَا مَنْ فِي الْأَمَمَاتِ قُدْرَتُهُ - يَا مَنْ بَلَغَتْ إِلَى كُلِّ شَيْءٍ قُدْرَتُهُ - يَا مَنْ تَصَرَّفَ فِي الْخَلَائِقِ قُدْرَتُهُ - يَا مَنْ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - يَا مَنْ تَعَزَّزَ بِقُدْرَتِهِ - يَا أَقْدَرَ الْقَادِرِينَ - و يَا قَادِرُ و يَا قَدِيرُ .**

که معانی این اسماء در کمال وضوح و شرح آن تفصیل جداگانه ای را در بر می گیرد .

در پایان بند مورد شرح امام عَلَيْهِ السَّلَام عرض
 وَلَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ میکند: ای خدا فرار از حکومت تو و گریز
 از داوریت امکان ندارد.

حقیقت امر هم همین است، بهیچوجه فرار از حکومت حق میسر نیست،
 کجا برود بنده و بکدام دیار بگریزد که از حکومت خدای قادر و توانا بیرون
 باشد و از تحت قدرت و فرمان او خارج گردد، هیچ چاره‌ای نیست که اگر کسی
 بخواهد از ترس گناه خود و یا از شدت خوف پا بفرار نهد و از ملک او خارج
 شود، باز باید بسوی او باز گردد، زیرا جائی نیست که از ملک او خارج باشد،
 نشنیدید!! که حضرت سجاد عَلَيْهِ السَّلَام عرض کرد: (هَارِبُ مِنْكَ إِلَيْكَ) که ای
 خدا گریزانم از تو بسوی تو، و در جای دیگر اشاره فرمود: و الی من الفرار
 من الذنوب بسوی چه کس پناهنده شوم و (بکجا روی آورم) از شر گناهان
 خود در آن هنگام که اجلم فرا رسد.

و از آنطرف خدایتعالی خود اشاره فرمود: که گریز گاهی بجز در گاه
 خود او جای دیگری نیست: (فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ) اِنِّی لَکُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِینٌ . یعنی
 پس فرار کنید بسوی خدا (که من شما را ترساننده آشکارم) . (۱)

چه خوب امام سجاد در صحیفه خود عرض میکند: اَللّهُمَّ اِنَّكَ طَالِبِیْ اِنْ
 اَنَا هَرَبْتُ وَ مُدْرِکِیْ اِنْ اَنَا فَرَرْتُ ، یعنی خدایا همانا که تو جوینده منی اگر
 بگریزم و دریابنده منی اگر فرار کنم، پس بکجا می‌توان رفت و به چه کس
 می‌توان پناه برد.

(۱) در تفسیر مجمع البیان در ذیل جمله: (فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ) می‌گویید بعضی گفته اند:
 معنایش این است که برای فرار از گناهان بحج بروید (نقل از امام صادق «ع») صاحب
 تفسیر، المیزان هم اشاره می‌کند که این روایت را کافی و معانی الاخبار بسند خود از
 ابی الجارود از امام باقر (ع) نقل کرده‌اند و بعید نیست که از باب تطبیق باشد.

و در جای دیگر آن بزرگوار در رابطه براین معنا عرض کرد: وَلَوْ أَنَّ أَحَدًا اسْتَطَاعَ الْهَرَبَ مِنْ رَبِّهِ لَكُنْتُ أَنَا أَحَقُّ بِالْهَرَبِ مِنْكَ ، یعنی و اگر کسی میتوانست از پیشگاه پروردگار خود بگریزد من سزاوارترین مردم بودم بگریختن از تو ، و در اسماء صفات او جلّ شأنه آمده است: (يَا مَنْ إِلَيْهِ يَهْرَبُ الْخَائِفُونَ) این نکته قابل توجه است که در این بند از دعا که امام علیه السلام عرض میکند (ولا يمكن الفرار من حكومتك) شاید نظر مبارك آن بزرگوار اشاره به حادثه رستاخیز باشد که خدایتعالی فرمود: س ۷۵ ی ۱۰ ، يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُجُ ، که در آن روز آدمی گوید کجاست جای گریختن ، که جواب می رسد: كَلَّا لَوْزَرَ ، نه چنان است که گریز فایده داشته باشد .

بنابراین : هم اکنون امام علیه السلام هشدار میدهد : که ای مردم بدانید در هیچ مورد نه در دنیا و نه در آخرت فرار از حکومت حق میسر نیست !!

امام رضا علیه السلام فرمود:

راستی خدا عزّ و جلّ حاجت تو را
می داند ، ولی دوست دارد آنچه را که
میخواهی برای او شرح داده شود .
از اصول کافی

اقتدار الهی

ای تویی سلطان کل در هرجهان
پادشاهی بس تو را باشد عظیم
کس ندارد در جهان این اقتدار
بس بود آن ربه والا بلند
آنچنان تدبیر او باشد نهان
گر بردکس مکر و تدبیری بکار
مطلبی در خاطر آمد چنین
امر او در نظم عالم آشکار
قهر او در هر مقامی غالب است
قدرتش نافذ در امر ما یزید
قدرتی زانسان که در نظم جهان
هر کجا رو آوری در ملک اوست
وسعت ملکش نباشد در حصار
بس نباشد ره بسویی در فرار
گر شوی عازم بسوی آنجهان
چون نیایی مأمنی را برقرار
حاصل از آن حکم حق در داوری
سلطه قدرت چنان باشد که «زار»

سلطنت باشد تو را برانس و جان
چون به ملک عالمی باشد مقیم
که نگهدارد فلک را بی حصار
تا چنین باشد مقامش ارجمند
که کند پنهان جهانی در جهان
نزد مکر او شود بس شرمار
از کتاب حق که خیر الما کرین
رای او در حکمش آمد پایدار
کیفرش مرعاصیان را طالب است
مأیشاء از حکم او آید پدید
گردش عالم از آن باشد عیان
رو بهر مقصد کنی او رو بروست
هر کجا باشی در آن گیری قرار
گر روی در هر کجا یا هر دهار
ره نبینی برگریزی در میان
که گزینی براقامت اختیار
در فرار از او براو رو آوری
کی توان بیرون شدن از اقتدار

امام صادق علیه السلام فرمود:

دعا پایگاه اجابت است

چنانچه ابر پایگاه باران است

از اصول کافی

* اللَّهُمَّ لَا جِدْ لِذُنُوبِي غَافِرًا وَلَا تَقْبَلْهُ سِوَاكَ وَلَا تَنْصُرْهُ إِلَّا بِالْحَسَنِ بِمَنْ عَمِلَ بِالتَّقِيَّةِ بِالْحَسَنِ بِمَنْ عَمِلَ بِالتَّقِيَّةِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ

خدایا نمی یابم برای گناهان خود آمرزنده‌ای و نه برای کارهای زشت
پوشاننده‌ای و نمی یابم کسیکه برای چیزی از کار ناشایسته‌ام را که تبدیل به
نیکی و شایستگی کند غیر از تو ، نیست معبودی جز تو .

در این بند از دعا امام علی (ع) اشاره به حقایقی از قرآن
خدایتعالی
مجید کرده است ، که شوق اهل ایمان را بر ارحم خداوندی
بسیار آمرزنده است !
بر می انگیزاند و گناهکاران را چنان نوید می بخشد ، که

تا بدانند کسی غیر از خدا آمرزنده گناه و پوشاننده زشتیها و بدیها نیست .
و اینکه در اول عرض میکند ، اللَّهُمَّ لَا جِدْ لِذُنُوبِي غَافِرًا ؛ اشاره مستقیم
این بیان به آیه شریفه است که میفرماید : س ۳ ی ۱۳۵ ، وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ
إِلَّا اللَّهُ ، کیست غیر از خدا که بیامرزد گناهانرا .

در باره غفران و آمرزش در قرآن مجید آیات بسیاری است که بابتی از
رحمت را بروی تمام گناهکاران می کشاید و کار را بجائی می رساند ، که تصریح
میکند ، خدایتعالی غیر از گناه شرك همه گناهانرا می آمرزد اگر چه از حد
گذشته باشد (البته پس از توبه و استغفار) : إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ
يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ...

بعضی گفته‌اند : این آیه شریفه امیدوارترین آیت است در قرآن ، زیرا
خدایتعالی جمیع معاصی را که مادون شرك است در مشیت به امر غفران داخل
ساخته است .

ولی در هر حال گناهکار باید خود طلب عفو و آمرزش کرده تا مشمول این

موهبت گردد همچنانکه جائی میفرماید: س ۴ ی ۱۱۰، وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا، اشاره بر اینکه: کسیکه کار بدی انجام دهد یا بخود ستم کند سپس از خداوند طلب آموزش نماید خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت. (۱)

واز آنطرف در جای دیگر خدایتعالی این معنا را هم متعلق بشرط نکرده و صراحتاً فرموده: إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا. که چنان رسانیده است وسعت رحمت اوسبحانه و تعالی بی نهایت است و کریمه: إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ اشاره بر همین است، که خدایتعالی بسیار آمرزنده است.

و حتی جائی بر سبیل آگاهی بندگان از نظر اهمیت موضوع خدایتعالی بر سول اکرم دستور میدهد که این معنا را به اطلاع عموم بندگان برساند، نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، که ای پیامبر خبرده بندگان مرا بر اینکه من آمرزنده مهربانم.

اکنون در اینجا برای گسترش این موضوع مجال نیست، ولی نکارنده در کتاب (عشق و دستکاری) در چند مورد در بیان (يَا غَافِرُ الذَّنْبِ) و (يَا غَافِرُ الذُّنُوبِ) و (يَا غَفَّارُ بَنُورِكَ أَهْتَدَيْنَا) و همچنین در معنای (يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ) مطالبی بتفصیل از نظر قرآن مجید آورده که بسیار نظر توجه علاقه مندان را به این معنا جلب می نماید.

چیزیکه هست در اینجا از نظر اهمیت موضوع متذکر میشویم که خدایتعالی در قرآن مجید متجاوز از شصت مورد در متمم آیاتی که بر مضامین گوناگون آمده آورده است: إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و در متمم آیات دیگری مکرر بر مکرر

(۱) از تفسیر المیزان، در کتاب (درالمنثور) از ابی سعید الخدری از پیغمبر (ص) روایت کرده که فرمود: شیطان به پروردگار عرضه داشت؛ بعزت تو قسم که همیشه فرزندان آدم را تا روح در بدن دارند گمراه خواهم نمود، خداوند در جواب فرمود: بعزت خود قسم که منم همیشه مادام که از من طلب بخشایش نمایند آنها را خواهم آمرزید.

آورده : **غَفُورٌ حَلِيمٌ ، لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ، هُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ ، وَرَبٌّ غَفُورٌ ، عَزِيزٌ غَفُورٌ ، غَفُورٌ شَكُورٌ ، غَفُورٌ الْوَدُودُ ، غَفُورٌ أَرْحَمُ ، عَفْوًا غَفُورًا ، حَلِيمًا غَفُورًا ، عَزِيزُ الْغَفَّارِ .**

آیا این همه آیات در اهمیت این معنا کافی نیست ؟ و آیا میتوان در این مختصر حق مطلب را ادا کرد ؟ بخصوص اینکه در بیشتر از این آیات خدایتعالی آمرزش خود را توأم به افاضه رحمت کرده و مهربانی خود را نسبت بعموم بندگان آشکار ساخته است .

بنابراین در بند مورد شرح که داعی عرض میکند : خدایا نمی یابم برای گناهان خود آمرزنده ای غیر از تو ، این بیانی است که قرآن مجید کاملاً بر آن صراحت داشته و این موضوع را بخوبی آشکار کرده است .

و از آن گذشته در یکی از اسماء صفات خدایتعالی تمام معانی آیات قرآنی را در این مورد جذب کرده و چنین آمده است : **(يَاْمَنُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا هُوَ)** اشاره بر اینکه غیر از خدایتعالی کسی آمرزنده گناهان نیست .

در جمله دوم ؛ داعی عرض میکند ، خدایا نمی یابم غیر از تو کسیکه کارهای زشت و گناهانم را ببوشاند .

خدایتعالی
(سَتَّارُ الْعُيُوبِ)
است !

ائمه هدی علیهم السلام در اهمیت این موضوع درسرخنان خود بیاناتی آورده اند ، از جمله امام ولی عصر (عج) در دعای افتتاح عرض میکند : **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يُهْتَكُ حِجَابُهُ** ، سپاس از برای خدائست که پاره نمیکند پرده ای را که خود حجاب کرده است ، یعنی حجابی را که بر گناهان بندگان حایل ساخته و پرده اغماضی را که بر خطاهای ایشان کشیده و سرپوشی که بر اعمال ناروای آنان گذاشته بر نمی دارد و تا آنجا که از حدّ نگذشته باشد کردار ناپسند آنانرا فاش نسازد .

و این از مظاهر اسماء صفات ادبجانه و تعالی است که معنای **(يَاْمَنُ لَمْ**

يَهْتِكُ السِّرَّ) را ظاهر میسازد و اشارات دیگر: يَا مَنْ سَتَرَ الْقَبِيحَ، وَيَا سَتَارَ الْغُيُوبِ وَيَا سَاتِرُ وَيَا سَتَار؛ بر همین معنا میباشد.
 امام حسین بن علی علیه السلام هم در دعای عرفه در این مورد چنین آورده است:
 وَ لَوْ لَا سِتْرُكَ إِيَّايَ لَكُنْتُ مِنَ الْمَفْضُوحِينَ، اگر پرده پوشی تو نباشد هر آینه
 میباشم از رسواها.

و حضرت سجاد علیه السلام در چند مورد در سخنان خود در مورد پرده پوشی
 خدایتعالی بیاناتی گوناگون آورده: جائی عرض میکند: فَمَا نَذَرِي مَا نَشْكُرُ
 أَجْمِلَ مَا تَنْشُرُ أَمْ قَبِيحَ مَا تَسْتُرُ و در جای دیگر: وَ يَدْعُونِي إِلَى قِلَّةِ الْحَيَاءِ
 سِتْرُكَ عَلَيَّ و در جائی هم عرض میکند: وَ سَتَرْتَ عَلَيَّ فَمَا اسْتَحْيَيْتُ، وَ بِفَضْلِكَ
 سِتْرُ تَنِي که اشاره بر این است که آیا ای خدا شکر کنم از آنکه پرده پوشی
 از گناهانم میکنی، که این پرده پوشیت کار را بجائی رسانیده که مرا به کم شرمی
 و بی حیائی و میدارد و هر چه گناهانم را پوشانیدی پس شرم نکردم و باز بفضل
 و رحمت خود پرده پوشی کردی.

و این هم از بیان علی علیه السلام است که در همین بند مورد شرح اشاره میکند:
 خدا یا غیر از تو پرده پوشی بر گناهانم نیست.

در جمله سوم امام علیه السلام اشاره میفرماید: که خدا یا
 نمی یابم غیر از تو کسی را که چیزی از کردار
 ناشایسته ام را تبدیل بکار نیکو کند یا در واقع سیئاتم را
 تبدیل بحسنات نماید و یا عوض کند بدیهایم را بخوبی.

چگونه کارهای زشت
 و ناروا تبدیل
 بحسنات میشود

در اینجا اشاره این فقره از دعا به آیه شریفه در سوره فرقان است که
 بعد از آنکه خدایتعالی در مورد عقوبت اهل عذاب اشاره ای فرمود جماعتی را
 از آن مستثنی میکند؛ بر این وجه که میفرماید: إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا
 صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ..... مگر آنکسیکه باز گشت نمود

بسوی خدا و گروید و عمل شایسته بجا آورد، پس خدایتعالی بدل میکند بدیهای او را بخوبی و این معنا چنان می‌رساند که چقدر لطف الهی شامل است که بعد از توبه و بازگشت و بجا آوردن کار نیکوسیئات تبدیل بحسنات میشود. ببینید در بیانات پیشوایان بزرگ اسلام بیشتر نکاتی بکار رفته که از نظر تعلیمات برای بهبود امر دنیا و آخرت عموم است، یعنی در بند مورد شرح که امام علیه السلام عرض میکند، **وَلَا شَيْءٌ مِنْ عَمَلِي الْقَبِيحِ بِالْحَسَنِ مُبَدَّلًا غَيْرَكَ** با ارتباط بریسه آن کلام در قرآن مجید که میفرماید: **فَاُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ**، اگر بدقت مورد توجه قرار گیرد، خواهیم دریافت که چگونه آن بزرگوار گناهکارانرا تشویق به امر توبه نموده و به آنان همچنان نوید میدهد، که در اثر توبه و کردار نیکو گناهانشان تبدیل بحسنات میشود. (۱) و فلسفه این امر هم بسیار روشن است: یکی آنکه در جایی خدایتعالی خود میفرماید: س ۱۱ ی ۱۱۴، **اِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ** کردار نیکو آثار بدیها را از بین میبرد، اشاره براینکه: همان توبه از گناهان خودحسنةای است که سیئه را محو خواهد کرد و آنچه را که خدایتعالی در باب توبه و شرایط آن فرموده: عمل قبیح و سیئه‌ای پس از آن باقی نمی‌ماند.

و اما در ثانی، مگر نه خدایتعالی در جایی فرمود: س ۶ ی ۱۶۰، **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امثالِهَا** که او سبحانه و تعالی اجر کار نیک را ده برابر و کیفر بد را جزا بمثل میدهد.

پس چون توبه، یکی از کردارهای نیک است، پاداش آن ده برابر است، بنابراین هر مرتبه که گناهکار گناهان خود را در نظر گرفته توبه کند و از خدا طلب آمرزش نماید حسنةای ده برابر برای او ثبت شده و اگر در یک گناه هر اندازه

(۱) (در روضة الواعظین) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: هیچ مردمی بیاد خدا نمی‌نشینند مگر آنکه یک منادی از آسمان به ایشان ندا میدهد که برخیزید که خدایتعالی گناهانتان را بحسنات مبدل نموده و همه آنها را بیامرزید. (از تفسیر المیزان)

طلب عفو را ادامه دهد ، درجات حسنه بالا گرفته ، تا کار بجائی رسد که بمصدق کریمه : **يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ** آثار گناهان محو شده ، بلکه چون آن گناه وسیله آنهمه استغفار بوده ، همان گناه تبدیل به حسنه میگردد ، که اینهم یکی از مراحم و الطاف خداوندی نسبت به بندگان است .

این است که امام علیه السلام در این بند از دعا عرض میکند خدایا نمی یابم کسی را غیر از تو که بدیهایم را تبدیل بخوبی نماید : (ای دوستان خدا در امر توبه و کردار نیکو بکوشید و آنقدر از کردار ناپسند خود نادم شوید تا گناهان شما تبدیل بحسنات گردد) .

چه شاهکاری امام علیه السلام در این بند از دعا بکار برده است .

نیست خدائی

بعد از آنکه اشاره میفرماید ، خدایا کسی غیر از تو

جز

آمرزنده گناه و پوشاننده زشتیها و بدل کننده سیئات

اوسبحانه و تعالی !

بحسنات نیست ، گویا این معنا را در منظور خود کافی

ندانسته و يك مرتبه با حالت هیجانی از عشق و محبت خود را متوجه مقام ربوبیت کرده و از راز آفرینش پرده برانداخته است و همچنان اصل منظور از خلقت جن و انس را که اقرار آنها بوحدایت و پایه و اساس پرستش و عبودیت است بقلب دعا ریخته و عرض میکند : (**لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ**) نیست معبود بحق مگر ذات مقدس واجب الوجود .

این معنا قابل توجه است که چگونه امام علیه السلام در يك جمله کوتاه مقام

توحید را از نظر قرآن مجید جلوه گر ساخته است و چگونه در مرتبه دعا داعی را بحقیقت یکتا پرستی دعوت کرده است و اولین کلام رسول اکرم را که در مأموریت رسالت خود بجهانیان اعلام نمود ، آن بزرگوار هم در خلال این دعا بر وجه دیگری اظهار داشته تا داعی را بفیض رستگاری برساند .

اکنون اگر بخواهیم در این مورد کلام را بسط دهیم دیگر مجال برای

شرح بقیه از دعا نخواهیم داشت ، همینقدر متذکر میشویم که در قرآن مجید متجاوز از (۷۰) مورد آیاتی آمده است که کریمه : **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** را دربر گرفته است و آیات دیگری که کلام را به جمله ، **هُوَ اللَّهُ وَاحِدٌ** و یا کریمه دیگر : **وَاللَّهُمَّ إِلَهُ وَاحِدٌ** ، پیوست داده است ، که این معانی وحدانیت ذات پروردگاری را رسانیده و موضوعی از آن بالاتر در قرآن مجید نیامده است . حق هم همین است ، چون کسی غیر از خود حق تعالی نمیتواند خود را معرفی کند ، از اینجهت است که در همان آیه معروف (آیه الکرسی) که بکلام شریفه (**اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ**) آغاز شده آنرا اشرف آیات قرآنی ذکر کرده اند و عظمت این آیه شریفه از تمام آیات بیشتر است . (۱)

اما قابل توجه اینکه امام علیه السلام در این بند از دعا همان بیانی را بکار برده است که در داستان حضرت یونس (ع) در قرآن مجید آمده و عرض میکند : **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ** و علی علیه السلام هم عرض میکند : **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ ظَلَمْتُ نَفْسِي** و چون حضرت یونس در این اظهارات دعایش مستجاب شد که در پیرو آیه آمده است : س ۲۱ ی ۸۷ ، **فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَفَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ** ... شاید امام علیه السلام هم بروش آنحضرت برای اجابت دعا تعلیماتی چنین به داعی داده است .

و از طرف دیگر در این معنا تعبیری است که نگارنده از ساحت مقدس امام علیه السلام معذرت خواسته و از تطبیق این دو کلام چنین تداعی معانی میکند : اگر در داستان یونس (ع) توجهی حاصل شود آنحضرت در اثر تحولی که در

(۱) در کتاب (الدرا المنثور) از احمد و طبرانی از ابی امامه روایت کرده که به رسول خدا عرض کردم کدام آیه ای که بر شما نازل شد عظمتش بیشتر است ؟ فرمود : آیه ، **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ** .

مفسر تفسیر المیزان هم این معنی را از تاریخ خطیب بغدادی از انس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز روایت کرده است .

رسالت او بوجود آمد و در تنگنای شکم ماهی قرار گرفت و در آن ظلمت اقرار به ستمکاری خود نمود و با اظهار این کلام نجات یافت ، شاید امام علیه السلام هم از جهات دیگر در چنین وضعی قرار داشته است .

کسانیکه بزندگانی علی علیه السلام آشنا هستند می دانند که آن بزرگوار هم در چه تنگنایی از دوران زندگی خود قرار داشته و با چه موانعی از نظر تبلیغ و ارشاد مردم مواجه بوده و با چه مصائبی از نظر اختلافات گروهها کرببانگیر بوده و در چه فضای تیره و تاز بجهل و ظلمت مردم دوران خود گرفتار بوده ، که شاید جزئی ترك اولائی را در مأموریت خود از آن ماجراها ستم بر نفس خود دانسته و برای رهایی از آن اقتدا به اظهارات حضرت یونس کرده است ؛ (والله اعلم)

امام صادق علیه السلام فرمود :

هر کس از بلائی ترسد که به او رسد
و بوسیله دعا از گرفتاری بر آن
پیشدستی کند خدایتعالی هرگز آن بلا
را به او نرساند
از اصول کانی

آمر زنده گناه کیست ؟

که بهر خود نکردم جز گناه
جز کنم رو سوی رب العالمین
غیر آنکس که بود نامش اله
شهرتی دارد به ستار العیوب
آنچه را کردم زکار ناپسند
که گناهم داند و باشد خموش
تا نباشد يك گناهی در میان
می دهد اندر خلاصی از عذاب
می کند تبدیل بد را برتکوا
گرزند چنگی بر آن حبل متین
کار زشت او مبدل برتکوست
می برد نقش گنه را از میان
همچنان ببند نکو اعمال خویش
ره بوی توبه گیرد برقرار

ای خدا تنها تویی بر من گواه
من گنهکارم چه سازم بعد از این
چون نباشد کس که پوشاند گناه
نام او دیگر به غفار الذنوب
پس پیوشد او بدون يك گزند
من ندیدم کس بجز يك پرده پوش
گر کنم توبه کند عفو چنان
بلکه اجر توبه را ده در ثواب
این عجبت که بود این گفتگو
یعنی آنکس که گنه دارد یقین
از ره توبه در آید سوی دوست
اینکه گفتا کار نیک بندگان
تا رود هر کس به نیکی رو به پیش
پس اگر دیدی گنهکار است « زار »

امام باقر علیه السلام فرمود:

چیزی نزد خدایتعالی بهتر از این نیست
که از او درخواست شود
و آنچه نزد اوست خواسته شود
از اصول کافی

بُخَّاتِكَ وَبِحَمْدِكَ ظَلَمْتُ نَفْسِي وَتَجَرَّأْتُ بِجَهْلِي وَكُنْتُ إِلَى قَدِيمِ ذِكْرِكَ لِي مُنْكَسَ عَلَيَّ

منزه و پاکیزه‌ای تو و ستایش کنم تو را ، (تسبیح و تنزیه مینمایم ذات مقدس تو را بسبب حمد و ستایش تو) ستم کردم بر خود و جرأت نمودم بنادانی خود و آرامش دل پیدا کردم ، (اطمینان حاصل نمودم) بیادآوری دیرینه تو از من ، و منت و احسان تو بر من .

موضوعیکه در بیانات امام علیه السلام قابل توجه است ، آنست
تسبیح و تقدیس
که : گویا آن بزرگوار گذشته از مرتبه سؤال و دعا
پروردگار عالم
بیشتر از مسائلی که از نظر تعلیمات عالیه خداشناسی
برای عموم ضرورت دارد در سخنان خود بکار برده و همچنان به دستوراتیکه
خدایتعالی برای انجام وظیفه بندگی و تقرب بسوی خود در قرآن مجید اشاره
فرموده ، یاد آور میشود ، بلکه اغلب فقرات دعا را توأم به آیات الهی کرده
است ، چنانکه در این بند از دعا اشاره به تسبیح و تنزیه پروردگاری کرده
و مراتب حمد و سپاس او را متذکر میشود .

در اینجا میتوان گفت : که این از نظر همان دستور است که خدایتعالی
در بسیاری از موارد در قرآن مجید آورده و امام علیه السلام از آن دستور پیروی
کرده است .

اگر توجه شود خدایتعالی در بسیاری از آیات بر وجه امر میفرماید :
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ ، فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ، و نیز بر وجه دیگر : سَبِّحْ اسْمَ
رَبِّكَ الْأَعْلَى ، وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعِشِيِّ وَالْأُبْكَارِ . و آیات دیگر
با آنکه این خطابه جنبه خصوصی دارد ولی معنا حمل بر عموم است که

خدایتعالی مکرر اشاره میفرماید: که در همه اوقات گویای تسبیح و تنزیه او باشند. و گذشته از این اصلاً خدایتعالی ذکر تسبیح و تقدیس و ثنای خود را حقّی مسلم قرار داده که تمام موجودات عالم و آنچه را که در زمین و آسمان ایجاد فرموده هیچگاه از آن غافل نباشند چنانکه بر وجوه گوناگون مکرر میفرماید: **يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ**، که آنچه در آسمان و در زمین است همه ثناگوی حضرت احدیت هستند و در جایی عمومیت این معنا را بحدی بسط داده که میفرماید: **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ**، که هیچ موجودی در عالم نیست مگر آنکه تسبیح گوید خدا را. (۱)

و از این مهمتر آنکه خدایتعالی در بسیاری از آیات خود را به پاکی یاد کرده و جایی میفرماید: **فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ** که حقاً سزاوار آن باشد که تمام مخلوقات و مصنوعات عالم هر لحظه او را بپاکی یاد کنند و بگویند: منزّه است خدا پروردگار عرش از آنچه او را وصف میکنند. بنابراین در بند مورد شرح در آغاز امام عليه السلام عرض میکند: (سبحانك وبحمدك) که معلوم گردید این کلام چه اسرار مهمی را دربر گرفته است.

با آنکه در مطالب گذشته دیدیم که خدایتعالی در بعضی **حمد خدایتعالی** از آیات قرآنی تسبیح و تقدیس خود را توأم با سپاس کرده و جایی هم میفرماید: س ۱۱۰ ی ۳، **فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ**..... یعنی تسبیح و تنزیه کن پروردگار خود را تنزیهی که پیوست به سپاس و ستایش او باشد و طلب آمرزش کن...

(۱) در مناقب ابن شهر آشوب از علقمه و ابن مسعود روایت کرده؛ که گفتند ما بارها در خدمت رسول خدا (ص) نشسته بودیم تا غذا بخوریم صدای تسبیح از غذائی که رسول خدا (ص) می خورد می شنیدیم و روزی (هامری) از آنجناب معجزه ای خواست، حضرت ۹ دانه ریگ را در دست گرفت و از آنها خواست تا خدا را تسبیح گویند و ما شنیدیم که ریگها تسبیح گفتند - از تفسیر المیزان

در اینجا هم حمد خدایتعالی شامل همان معنائیست که در تسبیح او گذشت، اما آنچه در این مورد می توان بطور اختصار بیان داشت، آنست که حمد و سپاس حقتعالی همواره روش انبیا و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین بوده، بخصوص در هنگامیکه دعا میکردند بیان خود را به سپاس و ستایش او آغاز میکردند. (۱)

و این رویه اقتدا و پیروی از قرآن کریم است، چنانکه میخوانیم در اولین سوره: (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) و اگر خدایتعالی برای سپاس خود چنین تعلیم نداده بود کسی نمیدانست چگونه سپاس او را بجای آورد، چون ادسبحانه و تعالی از تمام توصیف و صفاتی از هر وصف کننده منزّه است.

اینست که خود طریق حمد را یاد آور شده و در چند مورد بر رسول اکرم چنین میفرماید: س ۲۷ ی ۶۰، قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ؛ بگو سپاس خدا را و سلام بر بندگان برگزیده او، و در جای دیگر فرمود: س ۲۷ ی ۹۵ وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا.... و بگو سپاس و ستایش از برای خداست بر آنچه بمن اعطا کرده است و زود باشد که بنمایاند شما را از نشانههای خود.

بنابر این ائمه هدی علیهم السلام هم با پیروی از قرآن و اقتدا بر رسول اکرم در بیانات خود حمد و سپاس الهی را مقدم داشته، چنانکه در بیانات امام ولی عصر (عج) در دعای افتتاح سر آغاز آمده است: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَفْتَتِحُ الثَّنَاءَ بِحَمْدِكَ

(۱) گویا از همان اول که حضرت آدم علیه السلام پدر بزرگوار ما که پا بعرصه وجود گذاشت کلمه حمد باو القا گردید و طبق روایتی که علامه سید علیخان شارح صحیفه سجاده نقل نموده در شرح دعای اول چنین مینویسد: روایت شده که چون خدای سبحان در آدم (ع) روح دمید هنگامیکه راست شد و نشست عطسه کرد، باو الهام شد که گفت: الحمد لله رب العالمین: خداوند فرمود: یرحمک الله یا آدم (ای آدم خدا تو را ییامرزد) پس نخستین حمد و سپاس او از بشر بطور الهام واقع شده است.

که نگارنده در کتاب (بیان حقیقت) در شرح این فقره از دعا مطالبی در حمد و سپاس خدایتعالی از نظر قرآن مجید بتفصیل آورده تا طریق حمد از لسان ائمه اطهار و حقیقت معنای حمد در حدی آشکار گردد .

بعد از آنکه امام عَلَیْهِ السَّلَام اقرار بتوحید کرده و مراتب سپاسگزاری خود را اعلام نمود ، از آنحالت جاذبه بسوی حق بخود بازگشته و گویا در مقام آنکه نتوانسته است که حق حمد و سپاس خدا را آنچنان که بایسته است بجا آورد ، و یا نتوانسته است وظیفه بندگی خود را در حد معرفت خود انجام دهد ، با حالتی ملامت آمیز نفس خود را سرزنش کرده ، عرض میکند : (ظَلَمْتُ نَفْسِي) .

کیست که
بر نفس خود
ستمکار نباشد ؟

در این معنا که اشاره میفرماید : ستم بر خود کردم ، از آنجهت است که چون عادت اولیاء حق بر این است که ترك مستحب را گناه شمارند و حسنه عظیم را كوچك دانند ، پس چنان نیست که این معنا حمل بر معصیت و گناهکاری باشد ، چون انبیاء و اوصیاء همه معصوم بوده و اگر ترك اولائی از آنان صادر شود آنرا گناه شمارند ، چنانکه حضرت آدم هم با همسرش در آن ترك اولی که کرده بودند گفتند : (رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا) .

البته هر کس در مقام تقرب نزدیکتر باشد در برابر لغزشها بیشتر دچار ندامت و اقرار به نادرثیها میکند و از آنطرف چون اولیاء خدا همیشه اوقات بذکر او مشغولند و خاطرشان مستغرق توجه بمقام ربوبیت است ، چون لحظه‌ای از آن حال باز آیند و توجه خود را به امور دنیوی معطوف دارند و بکارهای مباح رو آورند ، آنرا خطا و ستم بر نفس خود می دانند .

و از جهت دیگر شاید بمصداق فرموده رسول اکرم : (حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ) که چون حسنات نیکان با سیئات مقربین سنجیده شود گناه

باشد ، بنابراین ایراد این بیان که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض میکند (ظلمت نفسی) مفهوم این حدیث را می‌رساند .

در پیرو این بیانات گویا امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در مقام تعلیم یکی از

ارتکاب گناه

علل ستمکاری بر نفس را جهل و نادانی دانسته و عرض

از روی جهل و نادانی

میکند : (وَتَجْرَأُ بِجَهْلِي) شاید اشاره بر این باشد :

است !

اینکه بر نفس خود ستم کردم و مرتکب کردار ناروا شدم

نه از روی عناد و عداوت و دشمنی با پروردگار بودم ، بلکه این جرأت و دلیری

بکار ناصواب از روی جهل و نادانی بوده است .

امام سجاد علیه السلام این معنا را بر وجه دیگری در دعای ابو حمزه ثمالی

آورده که جالب است و نگارنده در کتاب (عشق و رستگاری) بشرح آن

پرداخته ولی در اینجا ترجمه بیانات آن بزرگوار را یادآور میشویم .

در يك سلسله از گفتار خود در پیرو فقره : اِلٰهِي لَمْ اَعْصِكَ حِيْنَ عَصَيْتُكَ...

عرض میکند : ای خدای من هنگامیکه بمعصیت تو پرداختم اقدام بگناه از راه

انکار خداوندیت نکردم ، و نه آنکه فرمان تو را خوار شمردم ، و نه بر امر تو

استخفاف و رزیدم و نه مجازات تو را کم اهمیت گرفتم ، و نه انکار بکیفر و عقوبت

کردار خود داشتم ، و نه آنکه وعید تو را بوعده های عذاب سست گرفتم ، با تمام

این حالات که در موقع بروز نافرمانی من بهیچیک از این مراتب انکار نداشتم

و هیچکدام از آنها سبب نافرمانی من نبود نمیدانم چه شد ، بلکه خطائی بود

که پیش آمد یعنی نفهمیدم ، دچار نادانی شدم ، مثل اینکه دفعه‌ای غافل گیر شدم

و همان آن حالتی بر من دست داد که زینت داد برای من نفس من و غالب شد

بر من هوی و خواهش من و یاری کرد مرا در ارتکاب گناه شقاوت و بدبختی من

و مغرور شدم و فریب خوردم از پرده پوشی تو .

این معنا چنین می‌رساند که بیشتر ارتکاب گناه و خطاها از روی جهل

و نادانی و پیروی از هوای نفس است و از همین جهت است که خدایتعالی در این

مورد صریحاً پذیرش توبه را اعلام داشته و میفرماید: س ۴ ی ۱۷ ، إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ... اشاره بر اینکه توبه برای کسانی است که کار بدی از روی جهالت انجام میدهند و سپس توبه میکنند خداوند توبه آنانرا می پذیرد .

در تفسیر (نمونه) ذیل آیه شریفه آورده است کلمه (جهل) و مشتقات آن گرچه بمعنای گوناگونی آمده است ولی از قرائن استفاده میشود که منظور از آن در آیه مورد بحث طغیان غرائز و هوسهای سرکش و چیره شدن آنها بر نیروی عقل و ایمان است و در این حالت علم و دانش انسان بگناه گرچه از بین نمی رود اما تحت تأثیر آن غرائز سرکش قرار گرفته و عملاً بی اثر میگردد و هنگامیکه علم اثر خود را از دست داد عملاً با جهل و نادانی برابر خواهد بود و اگر گناه بر اثر چنین جهالتی نباشد بلکه از روی انکار حکم پروردگار و عناد و دشمنی انجام گیرد چنین گناهی حکایت از کفر میکند و توبه آن مشکل است مگر آنکه تائب از این حالت باز گردد و دست از عناد و انکار بشوید .

در کتاب کافی : در بخشی مفصل در باب جهل و نادانی مطالبی گسترده آورده است که می توان نتیجه گرفت و از خدایتعالی درخواست کرد که آنچه گناه از روی نادانی انجام داده ایم مورد عفو و بخشش قرار داده توبه ما را بپذیرد .

در پایان بند مورد شرح موضوعی قابل اهمیت است که

داعی عرض میکند : وَ سَكَنْتُ إِلَى قَدِيمٍ ذِكْرِكَ لِي وَ مِنْكَ عَلَى .

حصول اعتماد
بذکر حق تعالی

اشاره براینکه آرام گرفتم و مطمئن گشتم به آنچه از گذشته از من یاد فرمودی و درهای انعام و احسانت را بر من گشودی . اکنون باید توجه داشت که ذکر خدایتعالی نسبت به بندگان و من دیرینه او چیست .

در باب ذکر خدایتعالی در شرح فقره (اَللّهُمَّ اِنِّیْ اَتَقَرَّبُ اِلَيْكَ بِذِكْرِكَ)

در صفحه ۹۹ مطالبی گذشت ، ولی در اینجا باید ارتباط مستقیم بند مورد شرح را به آیه شریفه : س ۲ ی ۱۵۲ ، (فَادْكُرُونِيْ اَذْكُرْكُمْ ...) بررسی نمائیم ، که میفرماید : بیاد من باشید تا بیاد شما باشم .

حال باید دانست که یاد کردن ما خدا، یتعالی را معلوم است که باید از طریق اطاعت و بندگی و سپاس و شکر گزاری او را یاد کنیم و ذکر او را بر زبان جاری سازیم .

ولی باید توجه داشت که یاد کردن خدا، یتعالی بندگان را به چه چیز است ، بعضی از مفسرین گفته اند : که مراد از بیان آیه شریفه این است که میفرماید : مرا به اطاعت یاد کنید تا شما را برحمت یاد کنم .

بعضی دیگر گفته اند : در پنهانی یاد من کنید تا یاد شما کنم در آشکار ، یاد من کنید در دنیا ، تا در آخرت بیاد شما باشم ، یاد من کنید در راحت و تنعم تا در سختی و مشقت بیاد شما باشم ، یاد من کنید به دعا تا در اجابت بیاد شما باشم . (۱)

اما آنچه که ارتباط با بند مورد شرح دارد ، آنست که امام علیه السلام اشاره میفرماید : آرام گرفتم و اعتماد پیدا کردم به آنچه از گذشته از من یاد فرمودی ، این معنا را حضرت سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه ثمالی خوب شکافته است ، و جایی عرض میکند : اِلٰهِيْ رَبِّيْتَنِيْ فِيْ نِعْمِكَ وَ اِحْسَانِكَ صَغِيْرًا ، یعنی خدایا

(۱) در « محاسن » از امام صادق علیه السلام نقل شده که خداوند میفرماید : ای فرزند آدم ، در نزد خود یاد من کن تا نزد خودم یاد تو کنم - فرزند آدم ، در خلوت یاد من کن تا من هم در خلوت یاد تو کنم ، در میان جمعیت یاد من کن تا در میان جمعیتی بهتر از جمعیت تو یادت کنم - و فرمود هر بنده ای در میان جمعیتی از مردم یاد خدا کند خداوند در میان جمعیتی از ملائکه یاد او میکند .

مفسر تفسیر ، المیزان میگوید : این مضمون بطرق زیادی در کتابهای شیعه و سنی نقل

شده است .

بنعمت و احسانت در دوران کودکی مرا پرورش دادی و این همان اشاره بیاد کردن خدایتعالی از بندگان در گذشته است .

و مهمتر اینکه در جای دیگر آن بزرگوار این معنا را بنحو کاملتری بیان داشته و در پیر و این کلام که عرض میکند : سیدی انا الصغیر الذی ربّیته ، در يك سلسله از ذکر نعم الهی چنین اشاره میفرماید : ای آقای من ، منم آن کوچک ناتوانی که پرورش دادی ، منم آن جاهل نادانی که ازخوان دانست تمتع بخشیدی ، منم آن حقیر بی قدری که سرافرازم گردانیدی و از پستی بر بلندیم رفعت دادی ، منم آن ترسان مضطربی که تأمینم دادی ، منم آن گرسنه ای که ازخوان انعامت سیرم کردی ، منم آن برهنه ای که پوشانیدی او را ، منم آن نیازمندی که بی نیازم کردی ، منم آن ناتوانی که توانائیم دادی ، منم آن خوار و بیمقداری که گرامیم داشتی ، منم آن بیماری که بهبودیم دادی ، منم آن درخواست کننده ای که عطا کردی مسئلتم را ، منم آن گناهکاری که پوشانیدی گناهانم را ، منم آن خطاکاری که گذشت کردی او را ، منم آن اندک بیمقدار که قدر و فزونیش دادی ، منم آن زبون و ناتوانی که یاری کردی ، و منم آن رانده شده که در پناه خود جایم دادی .

اینها تمام یاد کردن خدا بر بندگان است ، اینها همه یاد دیرینه اوست ، اینها تمام در همان معنائیست که امام علیه السلام در بند مورد شرح از دعا عرض میکند : (وَ سَكَنْتُ اِلَى قَدِيمٍ ذِكْرِكَ) .

با آنکه نگارنده سعی دارد که مطالب این کتاب فشرده

من خدایتعالی
چیست ؟

شود ، ولی از شرح و توضیح بعضی از کلمات نمیتوان گذشت

با عطف بجمله اخیر در بند مورد شرح که داعی عرض

میکند : (وَ مَنِكَ عَلَيَّ) یعنی اعتماد و اطمینان خود را بذکر و من دیرینه خدایتعالی می رساند ، لذا در اینجا توجه داعی را بمن خدایتعالی از نظر قرآن مجید

جلب می نماید . بطور کلی معانی (مَن و مَنّت) را میتوان از نظر صفات خدایتعالی به بخشش و نیکوئی و احسان و نعمت و رحمت تعبیر کرد .
در قرآن مجید هم این معانی بخوبی روشن است و چنین گفته اند : که (مَن) بمعنی بخشش است که بخشنده قصد جبران و عوضی از اعطای خود بر بخشیده شده نداشته باشد و معنای مَنّت گزاری بندگان با یکدیگر از این معنامستثنی است ، همچنانکه خدایتعالی در این مورد فرمود : س ۲ ی ۲۶۴ ، لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى اشاره بر اینکه : ای اهل ایمان احسان و بخششهایی که میکنید آنرا بمَنّت و آزار و ترش روئی باطل نسازید .

بنابر این صفت مَنّت در خدایتعالی غیر از معنایی است که در صفت مَنّت بندگان مصطلح است و همانطور که گفته شد ، مَنّت او بخشش و اعطای بلاعوض است .

و اما اینکه امام عَلَیْهِ السَّلَامُ به مَنّ دیرینه خدایتعالی اشاره فرموده ، این همان افاضه رحمتها و نعمتها و بخششهایی است که بطور کلی خدایتعالی تعمیم داده است ، چنانکه در دعای سمات آمده است : وَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي مَنَنْتَ بِهَا عَلَيَّ جَمِيعَ خَلْقِكَ ، یعنی و برحمت تو آنچنان رحمتی که مَنّت گذاشتی بآن رحمت بر همه آفرید گانت .

و از اسماء صفات خدایتعالی میتوان این معنا را کاملاً درك کرد : يَا ذَا الْمَنِّ وَالْعَطَاءِ ، وَيَا ذَا الْإِمْنَةِ السَّابِقَةِ که اوسبحانه و تعالی صاحب مَنّ و احسان پیشینه و نعمت و عطای دیرینه است ، همانطور که حضرت سجاد عَلَیْهِ السَّلَامُ در مناجات خود عرض کرد : وَ أَنْتَ الْمَنَّانُ بِالْعَطِيَّاتِ عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِكَ که او مَنّت گزار است بر تمام آفریدگان خود از عطا و بخشش بسیار تا هر زمان که جهان برقرار باشد .

اکنون آنچه در مسئله (مَنّ) قابل توجه است : همان مسئله افاضه ایمان است که خدایتعالی بندگان خود را مشمول این نعمت بزرگ کرده است و کریمه :

س ۴۹ ی ۱۷ ، بَلِ اللّٰهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ اِنْ هَدَيْكُمْ لِاٰيْمَانٍ مشعر بر همین است که خدایتعالی منت می نهد بر اهل ایمان بهدایت کردن آنان براه راست و بسوی ایمان و گاهی هم این معنا اختصاص پیدا میکند : براینکه خدایتعالی منت گزار است بر هر کس که او را توفیق دهد و اراده طریق نماید براه ایمان : چنانکه درجائی اشاره میفرماید : س ۱۴ ی ۱۳ ، وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَمُنُّ عَلٰی مَنْ يَّشَاءُ مِنْ عِبَادِهٖ... بنابراین با توجه به بیانات امام عَلَیْهِ السَّلَام در بند مورد شرح و تفسیر آیاتی که گذشت ، اراده طریق حقتعالی در تحصیل ایمان ، خود یکی از مراتب منت خدایتعالی بر بندگان است .

ولی آنچه که بیشتر مورد توجه است ؛ آنست که : چون بزرگترین وسیله اراده طریق از طرف خدایتعالی وجود مقدّس انبیاء عظام هستند و شاید بزرگترین منتی که خدایتعالی بر اهل ایمان روا داشته همان بعثت رسول اکرم بر جهانیان باشد که فرمود . س ۳ ی ۱۶۴ ، لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلٰی الْمُؤْمِنِیْنَ اِذْ بَعَثَ فِيْهِمْ رَسُوْلًا مِنْ اَنْفُسِهِمْ که خداوند بر مؤمنان نعمت بزرگی بخشید هنگامیکه در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیخت .

و در پیرو این معنا میتوان چنین گفت که «من» خدایتعالی بر اهل ایمان بخصوص بر مستضعفان جهان در هر دوران ادامه دارد که ادبجانه و تعالی بر این سنت ناتوانانرا یاری خواهد داد تا بر مستکبران و اهل کفر و طاغوت غلبه پیدا کرده و بر آنان فرمانروائی کنند همچنانکه میفرماید ، س ۲۸ ی ۴ ، وَتُرِیْدَانُ فَمَنْ عَلٰی الَّذِیْنَ اُسْتُضْعِفُوْا فِی الْاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اَیْمَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِیْنَ ، یعنی : و خواهیم تامنت نهیم بر آنانکه ناتوان شمرده شدند در زمین و بگردانیم ایشانرا پیشوایان و ارث برندگان .

با آنکه تفسیر این آیه شریفه در ظاهر بیانی از داستان فرعون است و اشاره به ضعف قوم بنی اسرائیل و منت خدایتعالی بر زمامداری آنان در آن عصر و رهائی آنها از بلا و شدت ستمکاری فرعون بوده است ، ولی بنا بر تفاسیری که

از ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین رسیده ، چنین است که این آیت در شأن مهدی اَمّتِ عَلَیْهِ السَّلَام است و بیشتر از تفاسیر این موضوع را تأیید کرده اند .

و باید در این مورد گفت : که منتی از این بالاتر نیست که خدایتعالی بر خلق خود نهاده و آن زمان که ضعف دین داری و خداپرستی بر عالم مستولی شده باشد و ظلم و جور و کفر و فساد و تباهی همه جا را فرا گرفته باشد و مستضعفان جهان درمانده شده باشند خدایتعالی پیشوای موعود را ظاهر ساخته بطوریکه تمام اهل عالم را در زیر لوای کلمه توحید در آورده و صلح و عدالت جهانی را برقرار سازد و این خود یکی از برنام‌های الهی و منت و بخششی بزرگ و ارزنده برای اهل ایمان است .

البته همانطور که قبلاً گفته شد اگر بخواهیم حق معنا را در تفسیر این آیات ادا نمائیم امکان پذیر نیست چنانکه تنها در تفسیر همین يك آیه مقالاتی بسیار نوشته شده پس چگونه میتوان در این مختصر گنجایید ، تا همین اندازه گفته میشود که (من) خدایتعالی مراتبی دارد ، که نگارنده در کتاب (معارف الهی) در شرح دعای سحر در ذیل یکی از فقرات آن دعا : **اللّهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ مِنْ مَنِّكَ بِاَقْدَمِهِ وَ کُلِّ مَنِّكَ قَدِیْمٍ ...** مطالبی بتفصیل آورده که با تطبیق به بند مورد شرح در این دعا میتوان کاملاً نتیجه گرفت : که ذکر نعمت و منت دیرینه الهی موجب آرامش دلها و خود وسیله‌ای برای عرض حاجات است .

امیر المؤمنین عَلَیْهِ السَّلَام فرمود :

خدایتعالی دعای دل غافل و مشغول

بخیالات باطله را نپذیرد

از اصول کافی

ستمکاری بر نفس خویش

که بر امرت عالمی شد برقرار
آنچه شد بر من مسلم در نهان
که بود اصل پرستش براساس
بس کند تسبیح سبحان و دود
ذکرشان باشد نهان و آشکار
بر نیاوردم بجا ، حدی نکو
تا بجزات برگشته رفتم به پیش
که نفهمیدم چه کردم ، در نهان
با دلی آرام کردم ، اعتماد
قلب خود را کردم از این هردو شاد
نعمتش بر من بخوبی شد تمام
لطف خاصی را گرفتم در میان
آنچه در عهد و وفا بستم چنین
که چرا پیمان گستی خود زیار

ای خدا یکتا تویی ، پروردگار
نیت معبودی بجز تو در جهان
بس تو را تسبیح و حمد و هم سپاس
هرچه دارد اندرین عالم وجود
هرچه بی روح است و هرچه روحدار
بس فقط من در ثنا و حمد او
هم ستم کردم چنان بر نفس خویش
آنچنان نادانی از من شد عیان
بس بر آن ذکر که بر من کرد یاد
هم بر آن منت که از دیرین نهاد
راست گویم همچنان از لطف عام
لیکن از فرط محبت من چنان
گویی در اعتماد شد یقین
تا نگوید بعد از آن این نکته « زار »

رسول اکرم ﷺ فرمود:

بدرگاه پروردگارتان در شب و روز

دعا کنید ، زیرا سلاح مؤمن دعاء است

از اصول کافی

اللَّهُمَّ مَوْلَايَ كُنْ مِنْ قَبْلِ سَيِّئَةِ وَكُنْ مِنْ فَارِحِ مِنَ السَّيِّئَةِ ، أَقْلَمَ وَكُنْ مِنْ عِبَادِ وَقِيَّتِهِ وَكُنْ مِنْ مَكْرُوهِهِ
وَقِيَّتِهِ وَكُنْ مِنْ شَيْءٍ بِمِثْلِ لَيْسَ أَهْلًا لَكَ شَرُّهُ

ای خدا ای آقای من ، چه بسیار کارهای زشت و ناروایم را که پوشانیدی و چه بسیار بلاهای سنگینی را که از من گردانیدی و چه بسیار از لغزشها که مرا از آنها رهانیدی و چه بسیار ناملایمات را که از من دور گردانیدی و چه بسیار ذکر خیری که سزاوار آن نبودم بر زبانها جاری کردی (چه بسیار مدح و تعریفهای نیکو که من لایق آن نبودم در میان خلق منتشر کردی) .

در ذکر یا مولای !! قبل از آنکه وارد شرح این بند از دعا شویم توجه خواننده را باین معنا جلب میکنیم که پیشوایان بزرگ اسلام در بیشتر از موارد حساس در دعاهای خود بذکر (یا مولای) می پرداختند ، که این اشاره بیکی از اسماء خدایتعالی است ، که ذکر آن يك حالت خاصی به داعی میدهد ، آنچنان که گویا در مرحله لطف و احسان قرار گرفته است . همانطور که علی علیه السلام در مناجات خود که در اعمال مسجد کوفه آمده است تاچه حد آن بزرگوار در خلال دعا عرض میکند : (مولای مولای) که حقیقتاً روح داعی را بعالم اعلیٰ پرواز میدهد و هر يك از ائمه هدی در ادعیه خود این ذکر را مکرر بر مکرر یادآور شده اند ، همچنان که حضرت سجاد علیه السلام بیانات گوناگونی را عطف به آن داده ، جائی عرض میکند : يَا مَوْلَايَ بِذِكْرِكَ عَاشَ قَلْبِي وَ جَاءَ دَيْكِرُ : إِذَا رَأَيْتُ مَوْلَايَ ذُنُوبِي فَرِغَتْ وَ جَائِي : مَعْرِفَتِي يَا مَوْلَايَ وَ جَاءَ دَيْكِرُ : إِلَيَّ مَنْ يَذْهَبُ الْعَبْدُ إِلَّا إِلَيَّ مَوْلَاهُ وَ بسیار بسیار از موارد ، بالحن ملاطفت آمیزی که حاکی از محبت خالص است آن بزرگواران

پروردگار خود را بنام (یا مولای) میخواندند.

اکنون برای آنکه به اسرار معانی این نام شریف آشنا شویم بد نیست که بدانیم اصل معنی (مَوْلٰی) که نسبت بحق تعالی اطلاق میشود چیست؟ اهل لغت بر آنند که «مَوْلٰی» بمعنی «اولی» میباشد که اصل و مرجع ذکر اقسام معانی دیگر است و معنای حاصله از این اصل عبارت است از: سید (آقا)، مالک، سرور، مهتر، دوست، سرپرست، دوستدار، آزاد کننده، ناصر، یاور، مطاع، رئیس، امام و خلاصه آنچه که در سَلَك این معانی رود، تمام راجع به «اولی» میشود و او سبحانه و تعالی از هر چیز بر بندگان اولی و سزاوارتر است.

در معانی این کلمه در قرآن مجید مشتقانی آورده، که مفهوم واقعی از آن حاصل و معلوم میدارد که چرا و چگونه خدایتعالی خود را بر وجوه گوناگون به این نام معرفی کرده است.

جائی میفرماید: فَاللهُ اَوْلٰی بِهِمَا.... یعنی خدامولی و کارگزار ایشان است. در جای دیگر میفرماید: س ۸ ی ۴۰، فَاعْلَمُوا اَنَّ اللهَ مَوْلٰیكُمْ نِعَمَ الْمَوْلٰی وَ نِعَمَ النَّصِیْرِ، یعنی پس بدانید که خدا سرپرست (یار و مددکار و حافظ) شما است، چه نیکو سرپرست و یار و یابوری است.

و باز قریب بهمین مضمون در آخر سوره الحج است که فرمود:

هُوَ مَوْلٰیكُمْ فَنِعَمَ الْمَوْلٰی وَ نِعَمَ النَّصِیْرِ.

و نیز جائی خطاب به اهل ایمان کرده میفرماید: س ۳ ی ۱۵۰، بَلِ اللهُ مَوْلٰیكُمْ وَ هُوَ خَيْرُ النَّاصِرِینَ، بلکه خدا یار و مددکار شماست و اولی بتصرف در امور شما واد بهترین یاری کنندگان است.

و همچنین خدایتعالی در بعضی موارد خود را بر این وجوه معرفی می نماید:

جائی میفرماید: وَ اللهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ وَ جائی: وَ هُوَ الْوَلِیُّ الْحَمِیدُ وَ جائی: وَ اللهُ وَلِیُّ الْمُتَّقِینَ وَ جائی: وَ هُوَ یَتَوَلٰی الصَّالِحِینَ وَ خلاصه جائی مطلب را به این

معنا تمام میکند: وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا و بس است دوستی خدا (در تولیت امور شما) و بس است نصرت او بر شما و در آخر سوره البقره است که رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در کلامیکه با الهام الهی بزبان امت ادا فرمود؛ عرض کرد: (أَنْتَ مَوْلَانَا) تو کارساز و یاری دهنده مائی.

این نکته را هم باید توجه داشت که خدایتعالی (مولی و ولی و یاور و ناصر) کسانی است که ایمان بوحدانیت او آورده باشند و تصدیق کرده باشند بجمیع اوامر و نواهی او، همچنانکه مطالبی که گذشت حاکی از همین معنا بوده و جائی هم صراحتاً میفرماید: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا... و اصلاً از جمله نامهای الهی: يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ و يَا وَلِيَّ مَنْ اسْتَوَلَاهُ، است و همچنین: (يَا وَلِيَّ و يَا نِعَمَ الْمَوْلَى) از اسامی دیگر اوسبحانه و تعالی شمرده شده است.

بنابراین در اول بند مورد شرح داعی عرض میکند: (اللَّهُمَّ مَوْلَايَ) و با ذکر این نام شریف شدت محبت خود را ابراز کرده و هم حقایقی را در مقام توحید آشکار مینماید.

بعد از آنکه امام عَلَيْهِ السَّلَام در بند مورد شرح بنام شریف

(يَا مَوْلَايَ) متوسل شد، عرض میکند: (كَمْ مِنْ قَبِيحٍ سَتَرْتَهُ)

چه بسیار
کارهای زشت ما
که مستور است !!

در باره پرده پوشی خدایتعالی از گناهان مطالبی در

صفحه ۱۵۲ گذشت و در اینجا متذکر میشویم، چه خوب است که این حجاب و پرده پوشی از جانب حق تعالی دائم و برقرار بوده، بلکه ادامه آن تا به آخرت هم کشانیده شود؛ همچنانکه حضرت سجاد عَلَيْهِ السَّلَام چنین تقاضا می نماید:

وَ اغْفِرْ لِي مَا خَفِيَ عَلَيَّ الْآدَمِيَّيْنِ مِنْ عَمَلِي وَ أَدَمُ لِي مَا بِهِ سَتَرْتَنِي، اشاره براینکه: خدایا بیامرزد برای من گناهانی را که از دیگران و از آدمیان پنهان داشته‌ام (و کسی را جز تو بر آن اطلاعی نیست) و این پرده پوشی را که بر من

روا داشتی همیشگی و بردوام بدار ، (یعنی ادامه ده ستر خود را بر کردار من و همیشه پنهان دار تا مبادا کسی در دار آخرت هم از کردار ناشایسته من مطلع گردد) .

از اینجا معلوم میشود که هیچ رسوائی و افتضاح بالاتر از این نیست که خدایتعالی در دنیا و آخرت پرده از روی کردار ناشایسته بندگان بردارد .

تنها خدایتعالی
بلاگردان است !!

در پیرو بند مورد شرح امام عَلَیْهِ السَّلَام عرض میکند : وَ كَمْ مِنْ فَاحِشٍ مِنَ الْبَلَاءِ أَقَلَّتَهُ ... اشاره بر اینکه ، چه بسیار از بلا و ابتلاء طاقت فرسا که مواجهه بودم و بفضل و رحمت خود مرا از آنها رهایی دادی ، یا آنکه : چه بسیار بار سنگین مشقت و بلا را که بر من سبک گردانیدی .

در این بند از دعا (فادح) بمعنی بلاء سنگین است که آدمی نتواند تحمل آنرا داشته باشد .

(و اقاله) بمعنی عفو و ترك است و نیز بمعنای برداشت و سبک هم آمده است .
و کلمه (بلاء) گاهی بمعنی مصیبت و اندوه و رنج آمده و گاهی بمعنی آزمایش و امتحان ، چنانکه خدایتعالی در جائی میفرماید : س ۲ ی ۱۵۵ ،
وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ و در موارد دیگر : س ۲ ی ۴۹ ،
وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ، س ۵ ی ۴۸ ، لَيَبْلُوَنَّكُمْ فِي مَا أُتِيَكُمْ
س ۱۶ ی ۹۲ ، إِنَّمَا يَبْلُوَكُمْ اللَّهُ بِهِ و آیات دیگر که تفاسیر گسترده ای دارند .
ولی در هر حال چه بلا بمعنی مصیبت و رنج باشد و چه آزمایش و امتحان در هر دو مورد تحمل آن سخت و ناگوار است و از همین جهت است که خدایتعالی خود اشاره بتعلیماتی کرده است که از او بخواهند : (رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ) ای خدا ما را از آزمایشهای طاقت فرسا و مجازاتهای غیر قابل تحمل برکنار بدار .

و چه بسیار خدایتعالی این بلاها را از بندگان دور میگرداند، امام صادق علیه السلام هم در دعای شب عرفه عرض میکند: **وَ كُمْ مِنْ بَلَاءٍ يَا سَيِّدِي قَدْ صَرَفْتَهُ**، که این تقریباً بهمان مضمون بیان مورد شرح است.

آدمی هر آن
مواجه
با لغزش است!

در پیرو بند مورد شرح امام علیه السلام عرض میکند:
(**وَ كُمْ مِنْ عِثَارٍ وَقَيْتَهُ**) چه بسیار از لغزشها که مرا
از آنها رهایی.

هر کس در هر مرتبه و مقام که باشد اگر لطف الهی شامل او نباشد هر آن در معرض لغزش و خطاست و کسی غیر از خدا نیست که آدمی را از این خطر نجات بخشد و در دعای افتتاح هم قریب بهمین مضمون در بند مورد شرح آمده؛ که عرض میکند: **فَكُمَّ يَا إِلَهِي مِنْ كُرْبَةٍ قَدْ فَرَجْتُهَا وَ هُمُومٍ قَدْ كَشَفْتُهَا وَ عَثْرَةٍ قَدْ أَقْلَتَهَا** چه بسیار ای خدا از اندوهها که برطرف کرده‌ای و چه بسیار از غمها که زایل ساخته‌ای و چه بسیار از لغزشها که از آنها در گذشته‌ای و چه بسیار زنجیرهای بلا را که از هم گسسته‌ای.

بنابراین در گذشت از لغزشها و رهائی از لغزشها تنها به لطف خداوندی میسر است، چه بسا اسباب ارتکاب گناه فراهم میشود و خدایتعالی نگاهداری میکند و اسباب ترك آنرا فراهم میسازد.

حتی انبیاء و اولیاء خدا هم از خطرات لغزش مصون نبوده اند نشنیدید در داستان یوسف علیه السلام همانطور که زلیخا قصد او را کرده بود او هم بر آن ماجرا توجه نمود همچنانکه در قرآن آمده است: س ۱۲ ی ۲۴، **وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ** ... که اگر لطف خداوندی شامل حال یوسف نبود و اگر برهان پروردگار را نمیدید قصد وی را می نمود، بنابراین خدایتعالی او را از این مهلکه فحشاء رهایی چون او از بندگان مخلص بود.

و در رابطه با همین معنا است که خدایتعالی چه بسیار از لغزشها را چه از بندگان خاص خود و چه از عموم افراد جلو گیری می نماید .
و به اعتبار دیگر اگر معنی (عثار) را گناه و خطا بگیریم ، چنین است :
که گفته شود : خدایا چه بسیار از لغزشهای ما را که نادیده گرفتی و یا از آن در گذشتی ، در اینجا نا گفته نماند که یکی از اسماء صفات خدایتعالی (یا مُقْبِلَ الْعَثَرَاتِ) است .

در این سلسله از بیانات مورد شرح آمده است : وَكَمْ مِنْ
مَكْرُوهٍ دَفَعَتْهُ ، چه بسیار از ناملایمات را که از من
خدایتعالی
از اهل ایمان
دفع شر میکند !
دور گردانیدی .

قبلا باید دانست که «مکروه» از يك نظر بمعنی ناملایمات و ناپسند و ناردوا ، و از نظر دیگر بمعنی شر و بدی و گناه و خطا آمده است ، در قرآن مجید در معنای اول چنین است که خدایتعالی میفرماید : س ۲ ی ۲۱۶ ،
وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ چه بسا چیزی را اکراه و ناخوش داشته باشید که خیر شما در آنست .

و در جای دیگر میفرماید : س ۴ ی ۱۹ ، فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ
يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ، چه بسا از چیزی که کراهت و ناخوش دارید و خداوند در آن نیکی فرادان قرار داده است .

و در معنای دوم در سوره الاسری چنین آمده است : پس از بیان يك سلسله از آیات مترادف که مراتبی از اوامر و نواهی در آنها ذکر شده ، خدایتعالی گناه آنچه که از آنها نهی شده مکروه دانسته است ، چنانکه از مرتبه گناه شرك شروع شده و نهی از قتل نفس و اسراف و دخالت در مال یتیم و دوری از زنا و بعضی از مراتب دیگر ، که در پیرو آنها میفرماید : س ۱۷ ی ۳۸ ،
كُلِّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ... اشاره بر اینکه همه اینها که گفته شد

کناهِش نزد پروردگار تو مکروه است : یا به اعتبار دیگر همه اموری که از آنها نهی شده کناهِشان نزد خدایتعالی مکروه و ناپسند است .
 بنابراین ، اینکه امام علیه السلام عرض میکند : (وَكَمْ مِنْ مَكْرُوهٍ دَفَعْتَهُ)
 اشاره بر همان نامالایمات و ناروائیها و همچنین کناهِانیست که از آنها نهی شده ،
 و لطف خداوندی شامل گردیده که از کارهاییکه نزد اوسبحانه و تعالی ناپسند
 است ، به دور باشد .

در پایان بند مورد شرح امام علیه السلام عطف به بیانات قبل
 انتشار نیکوئیها !
 عرض میکند : وَكَمْ مِنْ ثَنَاءٍ جَمِيلٍ لِّسْتُ أَهْلًا لَهُ نَشْرَتَهُ
 در این معنا چگونه داعی مراتب لطف و محبت خداوندی را آشکار کرده ، دریافت
 و مرحمت او را بر بندگان ظاهر ساخته است ، عجب مهربان خدائست !! گذشته
 از اینکه بدیها را از مامیپوشاند و بلاهای سنگین را دفع میکند و ما را از لُزِشها
 حفظ می نماید و از بدیها دور میسازد ، ما را مشمول این عنایت فرموده ، که
 کارهای نیکوی ما را در نزد مردمان جلوه داده و ذکر خیر و خوبی ما را در میان
 آنان منتشر و شایع می گرداند (درحالیکه آن شایستگی و لیاقت در ما نیست)
 و این یکی از صفات نیکوی خدایتعالی است که در اسماء او هم آمده است :
 (يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلِ)

امام سجّاد علیه السلام هم در دعای ابو حمزه ثمالی جائی در مقام سپاس و شکرگزاری
 عرض میکند : اجمیل ما تنشر اشاره بر اینکه آیا تشکر کنم از اینکه نیکوئیهای
 بیمقدار مرا بنظر همگان می رسانی (تا در نزد مردم عزیز و محترم باشم) .
 و در این معنا چنین گفته اند ؛ که بهتر آنست که بندگان کار نیک خود را
 پنهان دارند تا خدایتعالی از نظر لطف و مرحمت آنرا بر مردم آشکار سازد .

ذکر احسان الهی

من چرا از رحمت باشم به دور
ای کریم ای سید والای من
که مرا زینسان گرفتی بروداد
تا بگیرم راه خود را بر بهشت
تا همیشه باشم دل در سرور
تا نباشد عضوی از جسم گواه
که مرا مانع شدی اندر روند
خود رهانیدی مرا از هرگزند
برطرف کردی زمن برهر نوید
شهرتم دادی میان ، در گفتگو
که نمودی نزد خلقم بی حساب
شد براین عبد گنهکار الیم
که چرا باشد مرا دل بقرار

بار الها ای رحیم و ای غفور
ای خدا ای خالق و مولای من
من چنان شکر تو را آرم بیاد
ای با پوشاندی از من کار زشت
ای با سنگین بلا کردی تو دور
ای با کردی تو دفع از من گناه
ای با کار بد و هرناپسند
ای با بودم اسیر قید و بند
ای با لغزش که از من شد پدید
ای با من را بیک کار نکو
من نبودم مستحق بر آن ثواب
اینهمه لطف و محبت از کریم
زین میان این نکته را می گفت « زار »

امام صادق علیه السلام فرمود :

بخدا هیچ بنده ای در دعا اصرار نکند
بدرگاه خدایتعالی برای حاجتش جز
آنکه حاجتش برآورده شود
از اصول کافی

اللَّهُمَّ عَظِّمْ عَلَيَّ وَأُفْطِنِي سَوْحَالِي وَقَصِّرْ لِي أَعْمَالِي وَقَعِّدْ لِي أَغْلَالِي حَسْبَنِي عَنْ نَفْعِي عِبَادَتِي
وَعَدَّتَنِي الدُّنْيَا بَغْرُورًا وَنَفْسِي حُبًّا سَيِّئًا وَمِطَالِي

خدایا بزرگ شده است بلا و مصیبت من ، و از حد گذشته است بد حالی من ، و نارسا شده است کردارم ، و زمین گیر کرده است مرا زنجیرهای علائقم و باز داشته است مرا از سود « آخرت » آرزوهای دور و دراز من ، و فریب داده است مرا دنیا بغرور و امیدواری بیهوده اش ، و نفس من کشانیده است مرا بجنایت و خیانت (در اثر) مسامحه و سهل انگاریم .

قبلا در صفحه ۹۲ و در شرح فقره : (وَكَمْ مِنْ فَادِحٍ مِنْ -

الْبَلَاءِ أَقْلَتْهُ) در صفحه ۱۷۴ در معانی بلامطالبی گذشت .

اگر بطور دقت در بیانات امام عَلَيْهِ السَّلَام توجهی حاصل شود

خواهیم دریافت که چگونه آن بزرگوار در خلال این

بلای بزرگ

در این بند از دعا

چیست ؟

دعا با لسانهای کونا کون توجه خود را بدرگاه الهی معطوف می دارد : گاهی در مقام شکر و سپاسگزاری برآمده ، و گاهی در طلب آمرزش میکوشد ، و زمانی در مرتبه توحید و تسبیح و زمان دیگری در اقرار و اعتراف بگناه و عذرخواهی در مرحله توبه وارد شده است .

و اکنون در این بند از دعا به تشریح حالات خود پرداخته ، و در اول عرض میکند : خدایا بزرگ شده است بلای من ، و گویا در پیرو این بیان علل بزرگی بلا و محنت خود را توضیح میدهد ، همچنان که عرض میکند از حد گذشته و زیاد شده است بد حالی من ، که این بیان بسیار قابل توجه است .

(۱) در متن دعا در بعضی از نسخ (بعد امالی) آمده است .

(۲) در بیشتر از نسخ (بخیانتها) آمده است .

امام سجّاد علیه السلام هم در جایی عرض میکند: **فَمَنْ يَكُونُ أَسْوَأَ حَالًا مِنِّي** که مضمون آن با فقره مورد شرح که عرض میکند: **(وَافْرَطَ بِي سُوءُ حَالِي)** در يك معنا جمع شده است، که معلوم می دارد در آدمی سوء حالانی بوجود می آید که برای رفع آن باید بسیار کوشید.

و همچنین در این بخش از دعا دیگر از علل بزرگی بلا را کوتاهی در عمل خود دانسته و اشاره به کردار نارسا می نماید، که گویا در مقابل آن همه لطف و احسان پروردگاری اطاعت خود را ناچیز شمرده و خود را در سپاسگزاری قاصر می داند، و از آن طرف اشاره میفرماید که غله‌ها و زنجیرهای هوی و هوس را بطوری دست و پا بسته و محبت و دلبستگی به دنیا چنان مرا مشغول کرده، که مانند اسیر مغلول زمین گیر شده و نمی توانم در مقام يك سالک بجانب مجاهدات و سلوک در طاعات و عبادات حرکت خود را ادامه دهم، لذا مرا برای ایصال بمطلوب و رسیدن بمقصود باز داشته است.

و نیز در مصیبت و بلای بزرگ دیگر چنین اشاره میفرماید: که آرزوهای طولانی مرا از یاد تو غافل ساخته و از سود آخرت باز داشته است، (چنانکه رسول اکرم فرمود: از ترسناکترین عوامل خطرناک برآفت من دو چیز است، یکی پیروی از هوای نفس که انسان را از راه و یاد خدا باز میدارد، و دیگری حب دنیا است.) در بیان آمال و آرزو روایات و بیانات بسیاری از ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین رسیده است که در اینجا مجالی برای گفتار آنها نیست.

اما موضوع بسیار مهمی که امام علیه السلام در این سلسله از بیانات خود بکار برده، و شاید از علل واقعی از بلای بزرگی باشد که آن بزرگوار اشاره فرموده همان عبارت آخر از بند دعاست که عطف بفقرات قبل عرض میکند: **(وَخَدَعَتْنِي الدُّنْيَا بِفُرُورِهَا وَنَفْسِي بِخِيَانَتِهَا)** و شرح این قسمت مستلزم توجهی به آیات قرآنی در همین مورد است.

دنيا چگونه آدمی را فریب می دهد؟

قبلا باید این نکته را توجه داشت ، که اصولا زندگی در دنیا يك تمتع و بهره برداری غرور آمیز است ، زیرا خدایتعالی میفرماید : س۳ ی ۱۸۵ ، وَمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ، یعنی زندگی دنیا چیزی جز سرمایه فریب نیست ، (۱) و این زندگی وعوامل سرگرم کننده آن از دور فریبندگی خاصی دارد ، اما بهنگامیکه انسان به آن نائل میگردد و از نزدیک آنرا لمس میکند معمولا چیزی تو خالی بنظر می رسد ، و معنی (متاع غرور) در این بند از دعا همین است که علی علیه السلام عرض میکند : (وخذعتنی الدنیا بغرورها) .

و از آنطرف خدایتعالی در دو مورد از قرآن مجید در يك خطاب عمومی در ذیل کریمه : (يَا أَيُّهَا النَّاسُ) پس از آنکه جهانیانرا بعقوبت رستاخیز هشدار میدهد ، چنین میفرماید : س۳۱ ی ۳۳ . إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ ، اشاره براینکه ، ای مردم بدانید : که وعده خدا راست است ، زندگی این دنیا شما را فریب ندهد ، یعنی بمتاعهای دلفریب و زشتیهای آن و بطول سلامت و کثرت نعمت و مال و ثروت فریفته نشوید که همه در معرض زوال و انتقال است ، و بهوش باشید که هیچ فریبنده ای (چه شائی از شئون زندگی باشد) و چه خصوص (شیطان) شما را گول نزند .

در موارد بسیاری در قرآن مجید است که خدایتعالی مکرر میفرماید : (وَغُرَّتْهُمُ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا) اشاره به کسانی میکند که زندگی دنیا آنها را فریب داده است و آنانرا بر وجوه گوناگون بعواقب شوم خود هشدار میدهد .

(۱) در رابطه با ترجمه این آیه شریفه در تفسیر «مجمع البیان» آورده است : یعنی ، لذات و شهوات و زینتهای دنیا جز لذتی که شما را میفریبد و خنده ای که فنا می پذیرد نیست و چون نیکو آزمایش کنید حقیقتی ندارد . زیرا از آنها لذت ببرید ولی در پی آنها مصیبات و ناگواریها بشما باز میگردد ، پس بدان میل و دلبستگی پیدا نکنید و بدان غره مشوید که لذات دنیا سراسر غرور و فریب است .

بنابر این اینکه امام علیه السلام در این بند از دعا اشاره میفرماید که :
 وَ خَدَعْتَنِي الدُّنْيَا بِغُرُورِهَا ، همان هشدار است برای اهل ایمان که بدانند :
 س ۶ ی ۳۲ ، وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ ... که زندگانی دنیا چیزی جز
 بازیچه و سرگرمی نیست و سرای آخرت برای آنان که پرهیزکارند بهتر است :
 چنانکه خدایتعالی در جای دیگر فرمود : س ۱۳ ی ۲۶ ، وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
 فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ .

و آیات بسیاری در این مورد آمده است که در اینجا مجال برای تفسیر
 آنها نیست ، و همچنین روایات بسیاری در باب نکوهش دنیا رسیده است که در
 کتاب «کافی» فصلی را بتفصیل اختصاص بر آن داده است . (۱)

موضوع مهم دیگری که آدمی را با بلای بزرگ و محنت

و مصیبت عظیمی مواجه می سازد همان پیروی از هوای

نفس است که هیچکس نمی تواند از شر این بلا خود را

محفوظ بدارد ، مگر آنکه حکمت و تسلط کامل بر نفس

خود داشته باشد و از خویشتن داری و تملک بر نفس که از مصادیق تقوای واقعی
 است بی بهره نباشد .

در اینجا که امام علیه السلام عطف به بیانات قبل عرض میکند : (و نفسی بخیانتها

و مطالبی) اشاره است بر اینکه فریب داد مرا نفس من بسبب خیانتها و مخالفتها

از اوامر و نواهی پروردگار و بواسطه مسامحه و سهل انگاری نتوانستم تسلط

کامل بر نفس خود داشته باشم .

(۱) نگارنده در کتاب (عشق و رستگاری) در شرح این فقره از بیانات امام سجّاد (ع)

که عرض میکند : (وَ أَخْرَجَ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِي) در مورد دنیا و زندگانی در آن از نظر

قرآن مجید ، و دنیا از نظر رسول اکرم ، و همچنین دنیا از نظر علی علیه السلام مطالب

بسیار گسترده و جالب آورده که طالبین می توانند برای اطلاع بیشتر به آن کتاب

مراجعه نمایند .

چقدر این معنا دقیق و قابل گسترش است ، اگر بخواهیم در باره نفس و حالات نفسانی بصحنه قرآن بیائیم مطالب بقدری زیاد است که مجالی برای ما باقی نمی گذارد ، ولی چه باید کرد که این مسئله در مرتبه عالی اهمیت است و نمیتوان در شرح بیانات امام علیه السلام از آن بطور سرسری گذشت .

در اول این معنا قابل توجه است ، که باید گفت : حقیقت هر چیز را نفس گویند و در مورد انسان گذشته از اینکه همین معنا را شامل است ؛ به جان و خون و تن و جسم (جسد) و خود ، و شخص انسان و همچنین « کس » اطلاق شده است .

اما آنچه از آیات قرآنی در معانی نفس آمده است گویای مراتبی است که بسیار دقیق میباشد ولی بطور کلی از مفاد آیات چنین برمی آید : که نفس آدمی همان حقیقتی است که از تمام جهات ماهیت جسم و جان و تن و روح را دربر گرفته است .

همچنان اگر بفهرست آیات زیر توجه داشته باشید این معنا کاملاً روشن خواهد شد .

س ۲ ی ۴۸ ، وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا بترسید از آن روزیکه کسی بجای دیگری مجازات نمیشود .

س ۲ ی ۲۸۶ ، لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا خداهیچکس را زیاده از توانائیش تکلیف نمیکند .

س ۲ ی ۲۸۱ ، وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ، بترسید از روزیکه بسوی خدا باز میگردید ، پس بھر نفسی آنچه را انجام داده بازپس داده میشود و ستم کرده نمیشوند .

س ۳ ی ۳۰ ، يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا روزی می آید که هر کس آنچه از کار نیک انجام داده حاضر می بیند .

س ۷۴ ی ۳۸ ، كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ ، هر نفسی به آنچه کسب

کرده در گرو است (یعنی بعمل خود گرفتار است) .

در معنای این چند آیه از يك جهت معنی نفس روشن گردید ولی اکنون آنچه که معنا را به فقره مورد شرح ارتباط میدهد و از طرف دیگر يك بحث کلی را از نظر اثر هر کرداری می‌رساند ، آیات دیگری را متذکر شده نادانسته شود که نفس آدمی چه نقش مؤثری در خیانت و امانت و کردار نیکو و بد را دارد .
س ۴ ی ۱۱۱ ، وَ مَنْ يَكْسِبْ اِثْمًا فَاِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلٰى نَفْسِهٖ کسیکه گناهی مرتکب شود به زیان خود کار کرده است .

س ۱۰ ی ۱۰۸ ، فَمَنْ اهْتَدٰى فَاِنَّمَا يَهْتَدِىْ لِنَفْسِهٖ هر کس هدایت یابد برای خود هدایت یافته است .

س ۲۷ ی ۴۰ ، وَ مَنْ شَكَرَ فَاِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهٖ ، و کسیکه شکر کند همانا شکر میگوید برای خودش .

س ۲۹ ی ۶ ، وَ مَنْ جَاهَدَ فَاِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهٖ و کسیکه جهاد کند همانا مجاهده میکند برای خودش .

س ۳۵ ی ۱۸ : وَ مَنْ تَزَكٰى فَاِنَّمَا يَتَزَكٰى لِنَفْسِهٖ و هر کس پاکیزه شد پس همانا که پاکیزه میشود برای خودش .

س ۴۱ ی ۴۶ ، مَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِنَفْسِهٖ وَمَنْ اَسَاءَ فَعَلَيْهَا ، هر کس کار شایسته و اعمال نیکو بجای آورد برای نفس خود انجام داده ، یعنی سود آن بر گشت بخود او دارد و هر کس عمل بد بجا آورد باز بدی بنفس خود کرده است .
س ۴۷ ی ۳۸ ، وَ مَنْ يَبْخُلْ فَاِنَّمَا يَبْخُلْ عَنْ نَفْسِهٖ هر کس که بخل ورزد همانا که بنفس خود بخل ورزیده است .

س ۴۸ ی ۱۰ ، فَمَنْ نَكَثَ فَاِنَّمَا يَنْكُثُ عَلٰى نَفْسِهٖ پس کسیکه بشکند عهد و پیمانرا ، همانا که می‌شکند آن عهد را بر نفس خود ، یعنی زیان آن بر کسی نمی‌رسد غیر خود او .

س ۱۷ ی ۷ ، اِنْ اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ لِنَفْسِكُمْ وَاِنْ اَسَاْتُمْ فَلَهَا ، اگر نیکی

و احسان کردید بخود کرده‌اید و اگر بدی و ستم کردید ، باز بخود کرده‌اید .
 بنابراین با آنکه نتوانستیم بتفسیر این آیات پردازیم ولی از مفهوم ترجمه
 چنین برمی‌آید که این خود یکی از سنن جاریه الهی است که اثر و تبعه عمل
 هر کسی را چه خوب و چه بد بخود او برمی‌گرداند .
 و چون معانی نفس در این آیات بسیار دقیق است ، به اعتباری میتوان
 گفت : که هم خود نفس آدمی است که کردار نیک میکند یا کردار بد ، و هم
 خود نفس آدمی است که خود را براه راست هدایت میکند یا بگمراهی میکشاند
 و هم خود نفس آدمی است که عهد و پیمان الهی را می شکند یا امانت او را
 نگاه میدارد .

و خلاصه همین نفس آدمی است که با خود خیانت و یا جنایت کرده
 و مصداق بند مورد شرح را می‌رساند (و نفسی بخيانتها) .

مبارزه با نفس اولین قدمی است که سالکان الی الله باید
 برای تزکیه و آراستگی خود بردارند ، و این امری بسیار
 دشوار است که يك لحظه غفلت از آن امکان هر گونه
 ارتکاب گناه و جنایت را دربردارد .

چگونه باید
 نفس را تربیت
 و مهار کرد؟!

قبلا مطالبی در باره نفس گذشت و دانسته شد ؛ که بطور کلی حالات
 نفسانی زیربنای آزمایشهای الهی است و اگر آنرا رها کرده و توجه خود را از
 آن سلب نمائیم دچار بلای عظیم شده و دنیا و آخرت ما را به تباهی میکشاند .
 پس در اول باید این توجه را حاصل کرد که نفس مراتب و درجاتی دارد
 که در هر مرتبه حالاتی از خود ظاهر می‌سازد و تمام این مراتب روی پایه نفس
 آماده قرار گرفته که این نفس آمر بکار زشت و نادر و محرک هوای و قوای غضب
 و شهوت است ، و این از نظر آزمایشهای الهی باید چنین باشد ، تا دانسته شود که
 که هر کس تا چه اندازه میتواند آخرت خود را در مبارزه با آن از این راه تأمین نماید .

بنابراین؛ آنانکه میخواهند تقویٰ پیشه گیرند و خود را بمقام انسانیت برسانند، لازم است در مرحله اول توجه خود را بزبانهاییکه از نفس آماده برخواسته میشود معطوف دارند، و کوچکترین تمایلات و رغبت خود را نسبت بهوای نفس زیر نظر بگیرند و با قوای عقلیه با آن مقابله نمایند.

برای آنکه نفس آماده شناخته شود، بد نیست نظری به داستان حضرت یوسف علیه السلام انداخته تا این معنا را از نظر قرآن درک نمائیم.

می دانید داستان یوسف علیه السلام شرحی بتفصیل دارد (۱) که در قسمتی از آن زمانیکه آن بزرگوار مواجه با علاقه و عشق زلیخا شد بعد از کشمکشهای زیاد و خویشتن داری به مبارزه با هوای نفس خود پرداخت، و قرآن مجید از او چنان نقل میکند که گفت: س ۱۲ ی ۵۳، **وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي**^ط، اشاره براینکه: من خود را مبرا نمیکم چه نفس انسانی پیوسته بگناه فرمان میدهد، مگر آنکه پروردگارم رحم کند.

در اینجا اشاره ای دارد که یوسف (ع) هیچ فرقی میانه نفس خود با سایر نفوس که بحسب طبع (آماده بسوء) و مایل بشهوات هستند، نگذاشت، بلکه گفت: من خویش را مبرا نمیکم چه نفس بطور کلی آدمی را بسوی بدیها و زشتی ها وامیدارد، سپس اضافه کرد: مگر آنکه پروردگارم رحم کند.

اینجاست که اگر برای او علیه السلام لغزش پیدا شده بود در معرض خیانت نفس قرار میگرفت، (چون نفس آدمی بسیار وادارنده بسوء و زشتی است) و طبیعتاً انسانرا بسوی مشتهیاتش که همان سیئات و گناهان بسیار و گوناگون است دعوت می نماید.

و البته اگر انسان در برابر هوای نفس مبارزه و مجاهده کند و از دستور

(۱) نگارنده در پایان کتاب (پیام حق) دانستیهای از قرآن داستان یوسف علیه السلام را با توجه به آیات قرآنی بوجه جالبی بنظم در آورده و مفهوم این داستان و تعلیمات عالیه ای که در آن بکار رفته تا حدی رسانیده است.

و دعوت نفس آماده بسوی زشتیها سرپیچی کند، رحمت خدای دستگیرش شده و او را از پلیدیها منصرف و بکردار نیک موفق می‌سازد.

در اینجا قابل توجه آنست که، باید گفت: اجتناب یوسف (ع) از خیانت نفس رحمتی از ناحیه پروردگارش بود، چنانکه فرمود: **(إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي)** و از این معنا استفاده میشود، که آدمی هر آن باید متوجه نفس خویش بوده و از لغزشهای آن پناه بخدا برد!!

هر گاه کسی بخواهد در مقام تقوی برآمده و نفس خود را تزکیه نماید و از هر گونه قید و بند خود را برهاند، باید اولین مرتبه با نفس آماده سرسختانه مبارزه کند.

چگونه میتوان با نفس آماده مبارزه کرد!

با آنکه بعضی از عرفا بر آنند که اصولا مخالفت با نفس در تمام امور خود نوعی از طریق مبارزه است ولی این رویه در مرحله عمل مواجهه با اشکالاتی میشود که مانع ایصال بمقصد است، و بهترین راه برای مبارزه و مجاهده با نفس همان مرتبه ملامت و سرزنش است، که بمجرد آنکه خطا و لغزشی از نفس احساس میشود باید درصدد نكوهش برآمده و حالت ملامت را ایجاد کرد، تا ندامت و پشیمانی کامل حاصل شود و در تغییر حال بتواند نفس بر هوای خود غالب شود.

در روایتی هم آمده است، که رسول اکرم فرمود: در روز قیامت هیچ نفس نیکوکار و بدکار نباشد مگر آنکه ملامت کند خود را، اگر عمل نیکو کرده باشد، گوید چرا زیاده نکردم و اگر کار بد از او صادر شده باشد گوید: ای کاش بجا نیآورده بودم.

بنابراین چه بهتر کسانی که در همین دنیا تحولات نفس خویش را بررسی کرده و آنرا به سرزنش و ملامت از کارهای بد و ناپسند باز دارند.

البته این موضوع در مرحله‌ای بسیار قابل توجه است، چون خدایتعالی

در قرآن مجید اهمیت آنرا متذکر شده و در جایی صاحبان نفس لوّامه را در مقام سوگند آورده است چنانکه میفرماید: س ۷۵ ی ۲، وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ و سوگند یاد نمیکنم بنفس ملامت کننده که مفسرین چنین گفته‌اند که (لا) در (لا اقسام) زائد است و معنا آنست که: البته سوگند یاد میکنم بنفس ملامت کننده، و جواب سوگند هم در سطح بسیار بالائی است که میفرماید: هر آینه برانگیخته خواهند شد مردمان در هنگامه رستاخیز.

پس کسیکه در مبارزه با نفس اماره در مرحله نفس لوّامه قرار گرفت تحولی در او ایجاد خواهد شد که او را در مراتب دیگری از مراحل نفس قرار داده و بمرتبه نفس ملهمه می‌رساند، چنانکه باز خدایتعالی از نظر اهمیت موضوع این مرحله را هم در مرتبه سوگند آورده و میفرماید: س ۹۱ ی ۷، وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهَا، فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا، و سوگند بنفس و آنچه آن را بیاراسته، پس بی‌پروائی و پروا را به آن الهام نمود، (یا بزه کاری و پرهیزکاریش را بوی الهام کرد).

در تفسیر (پرتوی از قرآن) آورده: که این الهام نخستین دریافت نفس تسویه شده است که با آن فجور و تقوا و تاحدی عواقب‌هريك را می‌شناسد، پس از چنین شناختی می‌تواند به اختیار خود طریق صعود بسوی تقوا و یا هبوط به طرف فجور را در پیش گیرد.

و جواب قسم آنست که: (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْنَاهَا)، اشاره بر اینکه آن نفس که نیکی به او الهام شد و راه نیکی برگزید دستکار شد، و در همین مرحله است که صاحبان نفس لوّامه در مرتبه نفس الهام بخش به نیکی قرار میگیرند و در اینجا نفس از آلودگیها پاک شده و استعدادهای آن رشد یافته و آمادگی برای آخرین مقام از مراتب نفس مطمئنه قرار میگیرد.

همچنانکه در ندائی بلند و مواج از طرف مقام ربوبیت چنین آمده است: س ۸۹ ی ۲۷: يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً

ای روان پاک و مقدسی که به ایمان و یقین رسیده و آرامش یافته‌ای، بسوی پروردگارت باز گرد خشنود از خدا و مورد خشنودی او. این ندا با امواجی بلند و رسا از طرف پروردگار بسوی صاحبان نفس مطمئن است، همان کسانی که با ایمان بحق و گزینش تقوی و عمل خیرشان نفس خود را مطمئن داشته‌اند، همانهایی که ذکر خدا بر قلوبشان آرام بخشیده است، همانهایی که از مرتبه نفس آماده بمرتبه نفس لواحه قدم گذاشته و از آنجا بمقام نفس الهام بخش به نیکیها رسیده و در پایان بمقام نفس مطمئن رسیده و در انتظار چنین ندائی میباشند تا بسوی رحمت و رضوان حق بشتابند.

در اینجا لازم بیاد آوری است: حدیثی را که در کتاب

«مجمع البحرین» در رابطه کمیل با امام علی علیه السلام

در باره مراتب نفس آورده متذکر شویم.

در آن کتاب بعد از آنکه در شرح معانی نفس بیاناتی

بتفصیل آورده و نفس را به اعتبار صفات به پنج قسمت

تقسیم نموده متذکر شده است هر کس این مراتب را شناخت بمصداق کلام معروف «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» پس خدای خود را شناخته است.

سپس حدیثی را از کمیل بن زیاد نقل میکند: که از مولا امیرالمؤمنین علیه السلام

تقاضا کرد که آن بزرگوار او را بر معنای نفس آگاهی دهد و آنحضرت قریب

به این مضمون اشاره فرمود: که ای کمیل بر کدام نفس میخواهی دانا شوی،

کمیل گفت: ای آقا مگر نفس یکی نیست؟ پس آنحضرت فرمود: نفس دارای

چهار مرتبه است: نفس نامی نباتی - نفس حسی حیوانی - نفس ناطقه قدسی -

و نفس کلام الهی؛ و از برای هر یک پنج خصوصیت مهم است.

اما نفس نامی نباتی عبارت از: ماسکه (۱) و جاذبه و هاضمه و دافعه و مرئیة

(۱) ماسکه بمعنای: گیرنده و نگاهدارنده و حس خودداری است.

آنچه را که کمیل
در باره نفس
از علی علیه السلام
آموخته است

است ، که در آنها خواص ازدیاد و نقصان موجود است و بروز و ظهور آنها از کبد است که شبیه‌ترین چیز بنفس حیوانی میباشد .

واز برای نفس حسی حیوانی پنج مرتبه مخصوص است که عبارت از سامعه و باصره و شامه و ذائقه و لامسه است که آنها ارتباط بمرتبه خشم و غضب و رضا و خشنودی دارد و بروز و ظهور آنها از قلب است (که از ناحیه آنها این صفات را برمی‌انگیزاند) و شبیه‌ترین چیز بنفس درندگان است .

واز برای نفس ناطقه قدسیه پنج مرتبه است : فکر و ذکر و علم و حلم و آگاهی است و آن مخصوص است به پاکیزگی و حکمت که منبعث نمیشود از چیزی و شبیه‌ترین چیز بنفس فرشتگان است .

و در نفس کلام الهی پنج مرتبه نیرومند است : بقاء در فنا و نعمت در سختی و عزت در خواری و نیاز در بی‌نیازی و شکیبائی در بلا و آزمایش است ، که در آنها خواص بردباری و بخشش موجود است و بمصداق کریمه (فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا) مبدأ آن از طرف پروردگار است و باز گشت آن به آیه شریفه است که فرمود : يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً .

و این بهترین تعریف برای مراتب نفس است که امام علیه السلام در حدیثی جداگانه به کمیل بن زیاد تعلیم داده است .

اما با آنکه نگارنده از نظر اختصار نتوانست آنچه درباره نفس و تحولات نفسانی مربوط به شرح این فقره از دعاء است اظهار نماید ، ولی چه باید کرد که ارتباط مستقیم و غیر مستقیم آیات قرآنی با بیانات امام علیه السلام تا حدی است که نمیتوان از بعضی از آنها صرف‌نظر کرد ، و تا همین حد در تفسیر مربوطه بآیات الهی در باره مراتب نفس ارتباط بیان آن بزرگوار که عرض میکند : (وَنَفْسِي بِخِيَانَتِهَا) روشن و آشکار گردید ، و دانسته شد که حقایقی از قرآن در همین يك جمله کوتاه فشرده شده است .

یا سیدی فَاَسْئَلُكَ بِعِزَّتِكَ اَنْ لَا تُحِبَّ عَنْكَ دُعَاۤیِ سُوْرَ عَلٰی وَفِعَالِی وَلَا تُفَضِّحَنِیْ نَجْوٰی مَا اَخْلَفْتَ عَلَیَّ مِنْ سِرِّیْ وَلَا تُعَاجِلَنِیْ بِالْعُقُوْبَةِ عَلٰی مَا عَلَّمْتَنِیْ حَسَلُواۤتِیْ مِنْ سُوْرِ فَعِلٰی وَاِسَاسَتِیْ وَاَمِّ تَقْرِیْبِ وَحَبِّ السَّیِّئَةِ کَثْرَةِ شَهْوَاۤتِیْ وَغَفْلَتِیْ وَکُنِ اللّٰهُمَّ بِعِزَّتِكَ لِیْ فِی الْاَحْوَالِ کَلْبًا رَّوْفًا عَلٰی جَمِیْعِ الْأُمُوْر عَطُوْفًا

ای آقای من : پس میخوانم تو را بعزت تو ، یعنی (تو را بمقام عزت سوگند) که بد رفتاری و بد کرداری من مانع نشود از اجابت دعایم ، و رسوایم نکنی بر زشتیهای پنهانم آنچه را که آگاهی از راز من ، و شتاب نکنی مرا بعذاب و شکنجه بر آنچه بجا آوردهام در خلوتها و تنهایی از بدکاری و از بد رفتاریم ، و استمرار در تقصیرم و بی کیری در نادانی و بی خریدم ، و فزونی در شهوترانیها و غفلت و نا آگاهی ، و خدا یا بحق عزت سوگند در هر حال بر من مهربان باش و در همه کار بر من توجه فرما (و نظر لطف و عنایت و محبت خود را از من بازمدار).

چگونه امام علیه السلام در این بند از دعا يك سلسله از
سوگند
بعزت خدايتعالی !
خواسته های خود را در میان دو مرتبه سوگند بعزت
خدايتعالی قرار داده در اول شروع میکند: فَاَسْئَلُكَ بِعِزَّتِكَ
و در پایان خاتمه میدهد: وَکُنِ اللّٰهُمَّ بِعِزَّتِكَ
از اینجا معلوم میشود که آن بزرگوار بمرتبه والائی دست زده همچنانکه
توسل بمقام عزت خدايتعالی جسته است .

می دانید دقت در بعضی ریزه کاریها که پیشوایان بزرگ اسلام در سخنان
خود بکار برده اند و اجد اهمیت است ، در مقدمه همین دعای شریف علی علیه السلام عرض
کرد: وَ بِعِزَّتِكَ الَّتِیْ لَا یَقُوْمُ لَهَا شَیْءٌ ، که شرح آن بتفصیل از نظر آیات

قرآنی در صفحه (۳۳) گذشت، در بند مورد شرح هم می بینید که به چه نحو براین مقام توسل جسته و در پایان همین دعا هم باز عرض میکند: **فَبِعِزَّتِكَ اسْتَجِبْ لِي دُعَائِي** و سایر ائمه هدی هم بسیار بمقام عزت خدایتعالی توجه داشته اند، همچنان امام سجّاد علیه السلام در دعای ابو حمزه ثمالی جایی عرض میکند: **فَوَعِزَّتِكَ يَا سَيِّدِي لَوْ اَنْتَهَرْتُ نَبِيَّ مَا بَرِحْتُ مِنْ بَابِكَ** یعنی بعزت سوگو کند که اگر برانی مرا از باب رحمت خود، جدانشوم از تو.

وذر بیانات دیگری که آن بزرگواران همه باین مقام توسل جسته اند و شرح آنها قبلاً گذشت، وچقدر این معنا در مرتبه اهمیت است که خدایتعالی خود توسل باین مقام را تعلیم داده است، کسی نمی داند معنی عزت در مقام پروردگاری چیست، عزت او را بهیچوجه نمی توان توصیف و معنا کرد، واین مقام بسیار شامخی است که بزرگان وائمه هدی به آن متوسل شده اند.

ولی آنچه که در این بند از دعا مورد توجه است آنست که امام علیه السلام چنین اشاره میفرماید: **خدایا بعزت و جلال سوگو کند: بدی اعمال و افعال مرا مانع استجابت دعای من قرار مده، بلکه همه را پیامرز تا حجابی میان من و تقرب بسوی تو موجود نباشد.**

این بیان در تأکید همان موضوع پرده پوشی خدایتعالی

از گناهان است، که امام علیه السلام در همین دعا اشاره فرموده:

(**وَكَمْ مِنْ قَبِيحٍ سَتَرْتَهُ**) و شرح آن قبلاً گذشت، و در

اینجا عرض میکند: **وَلَا تَفْضَحْنِي بِخَفِيِّ مَا أَطَّلَعْتَ عَلَيْهِ**

مِنْ سِرِّي، خدایا رسوا مکن مرا در گناهانی که پرده پوشی کردی از آنچه اسرار

آنها تو آگاهی، اشاره براینکه تو خود (**عَالِمُ السِّرِّ وَالْخَفِيَّاتِ**) هستی، می دانی

آنچه را که پنهان و آنچه را که آشکار است (**وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ**)

اگر ما هم چیزی را از خود پنهان بداریم، اگر گناهان خود را مخفی

چقدر

حالت رسوایی

شرم آور است!

کنیم ، حتی اگر در دلهای خود قصد گناه داشته باشیم ، تنها تو میدانی که فرمودی : س ۳ ی ۲۹ ، قُلْ إِنْ تَخْشَوْنَ مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْذَرُوهُ يَعْلَمَهُ اللَّهُ... پس حالا که امر چنین است ، و تنها تو آگاهی از کردار زشت و ناروای ما و از گناه و رفتار ناپسند ما ، همچنان تو خود هم (سَتَارُ الْعُيُوبِ) هستی .
بنابراین ای خدا : از کردار زشت ما پرده برمدار ، و ستاری خود را بر گناهان ما ادامه و بردوام دار ، و رسوا مکن ما را بر آنچه تو میدانی و بر دیگران پوشیده و پنهان است (که ما را طاقت رسوائی نیست) .

در خلال بند مورد شرح از دعا داعی چنین اشاره می -
تأخیر
در کیفر گناهان
 فرماید : خدایا با آنکه تقاضا کردم مرا از گناهان پنهان در میان مردم مفتضح و رسوا نکردانی ، همچنین چه نتیجه ای دارد !!
 استدعا دارم که شتاب در کیفر و عقوبت گناهان من فرمائی .
 چه بسیار گناهانی که در پنهانی مرتکب شدم !! چه بسیار گناهانی که مکرر بر مکرر انجام داده ام ، چه بسیار گناهانی که از روی جهالت و نادانی بجای آوردم ، خدایا بعزت سوگند که در عقوبت آنها تسریع فرما ، (شاید بتوانم خود را از کیفر آنها برهانم) شاید بتوانم از طریق توبه و کار نیکو آثار آنها را محو نمایم .

چه خوب در این مورد خدایتعالی اشاره فرموده است : س ۴ ی ۱۷ ،
 إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ که توبه برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام میدهند و سپس توبه میکنند و خدا توبه آنها را می پذیرد .

پس توبه برای من است که از روی نادانی کار بد کردم ؛ خدایا در عقوبتم تعجیل فرما که من توبه کردم ، خدایا از تو طلب آمرزش میکنم ، خدایا تو خود ، راهنمایی فرمودی : س ۴ ی ۱۱۰ ، وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ

يَسْتَغْفِرُ اللَّهُ يُجِدِ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ؛ کسی که کار بدی انجام دهد ، یاستم بر نفس خود کند ، سپس از خدا طلب آمرزش نماید خدا را آمرزنده مهربان خواهد یافت .
 خدایا : بنابراین وعده‌ای که فرمودی بحق عزّت قسم : من طلب آمرزش کردم ، بیا مرز گناهانی را که مرتکب شده‌ام تا دیگر مستوجب کیفر نباشم .

خدایا من دچار بلیه آرزوها و هوای نفس شدم ، چه کنم که پا بند بسیاری از شهوات و بر خورداریها از لذّات فانی اینجهان گردیدم ؛ شهوت و غفلت روزگار مرا باینجا کشانید (وَكَثُرَتْ شَهَوَاتِي وَغَفَلَتِي) .

خدایا با آنکه تو خود هشدار داده‌ای : س ۳ ی ۱۴ ، زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبِّ - الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ

چه کنم خدا من مشمول چنین آزمایشهائی شدم : محبّت امور مادی از زنان و فرزندان و اموال و آنچه زینت بخش این جهان است مرا بخود مشغول داشته و ظاهر این متاع دنیا مرا فریب داده و از امر آخرت باز داشته است ، دیردی از هواهای نفسانی کار مرا بجائی رسانیده که از یاد تو غافل باشم و در زمره کسانی قرار گرفته‌ام که : س ۳۰ ی ۷ ، يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ .

واکنون ای خدا بعزّت و جلالت سو کند میدهم که : وَلَا تَعْاجِلْنِي بِالْعُقُوبَةِ عَلَى مَا عَمِلْتُهُ فِي خَلَوَاتِي مِنْ سُوءٍ فَعَلَيْهِ وَإِسَاءَتِي وَدَوَامِ تَفْرِيطِي وَجَهَالَتِي
 نکند این استمرار در تفريط و تقصیر من مرا بر این ندامت بدارد که در

جائی بگویم : س ۳۹ ی ۵۶ ، يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ اِي ندامت و افسوس بر آنچه تقصیر کردم در طلب قرب و در پیشگاه پروردگارم ، پس خدایا باز تو را بعزّت و جلالت قسم میدهم ، که گذشته از اینها در تمام امور بامن مهربان باش ، با آنکه خود فرمودی : اِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ و نیز فرمودی : وَاللَّهُ رُؤُوفٌ بِالْعِبَادِ ، (خدا بر همه بندگان مهربان است) در عین حال باز تقاضای من چنین است :

وَ كُنِ اللَّهُمَّ بِعِزَّتِكَ لِي فِي كُلِّ أَحْوَالٍ رُؤُفًا وَ عَلَيَّ فِي جَمِيعِ الْأُمُورِ عَطُوفًا

کتمان گناه

ای خدا دارم گناهانی فزون
طرز رفتارم بود بسیار زشت
گر که واقف بودم از پایان کار
اینکه در پنهان نمودم بس گناه
جرم و تقصیرم برفت از حد برون
هرچه کردم چون بپوشید او نهان
پس بحق عرکش در این مراد
خواهی دارم دیگر از لطف دوست
تا نگیرد کیفرم را برشتاب
هر گناهی که زمن شد آشکار
آنچه در تقصیر من اصرار بود
آنچه در شهوت نمودم پافشار
آنچه در غفلت فروماندم بخویش !
پس تو را بر عزت نادیده گیر
هم بر این تقصیر من خود چشم پوش
ورنه غیر از این زنم نعره چنان
ای خدا بر من نگر فی کل حال
هم کنی عطف توجه سوی دزار ،

در نهان ، هم برملا و هم درون
چون ندانم که چه باشد سرنوشت
پس نمی کردم خلاقی آشکار
چون نمی دیدم کی جز او گواه
تا که خم شد پشتم و دل گشته خون
من نهان کردم که او کرد آنچنان
من به رسوایی نخواهم کن نهاد
که مرا اندر دعا در گفتگوست
آنچه کردم بر عیان و در حجاب
یا که در پنهان مرا آمد بکار
آنچه در نادانیم ، تکرار بود
آنچه را اندر هوس بردم بکار
آنچه هستم از غمش زار و پریش
چون منم در این همه شوغا اسیر
ناکه باشم راحت از جوش و خروش
ناکه گیرد عرش تو لرزش از آن
رافقت را شاملم کن در ملال
در همه حالت که گیرد دل قرار

امام صادق علیه السلام فرمود :

بر شما باد دعا کردن که دعاء درمان

هردردی است

از اصول کانی

﴿إِلَهِي وَبَنِيَّ مَنْ لِي بِغَيْرِكَ أَسْأَلُكَ كَشْفَ ضُرِّي وَالتَّظَرْنَ لِي أَمْرِي﴾

ای خدا و ای پروردگار من ، نیست کسی جز تو برای من که از او بخواهم
رفع زیان کند و توجه در کارم نماید .
یا براین معنا : خدایا من کسی را جز تو ندارم که بدیها را از من دور
کرده و بحالم نظر افکند .

اینکه داعی در اینجا اشاره میفرماید ، که خدایا کسی
غیر از تو قادر نیست که هم و غم و اندوه و ضرر و زیان
روحی و جسمی مرا مرتفع سازد ، و کسی را جز تو سراغ

کلامی
در مقام توحید

ندارم که از او بخواهم دردهای مرا درمان و نارواییهای مرا کشف و مرتفع
نماید ، این بیان در مرتبه توحید است که آن بزرگوار کلام خود ساخته‌ای را
در این مقام بقلب دعا ریخته است .

اگر توجهی به آیات قرآنی در این مورد حاصل شود ، خواهیم دریافت
که خدایتعالی در آیات بسیاری با اشاره باین معنا بامضامین گوناگون به اهل
شُرک و کفر هشدار داده است ، جائی میفرماید : س ۱۰ ی ۱۰۶ ، وَلَا تَدْعُ مِنْ
دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ ، اشاره براینکه ، بجای خدا چیزی که سود
و زبانی برای شما ندارد آنرا نخوانید ، و در اینجا شاهد کلام در پیر و این آیه
است ، که میفرماید : وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ
فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ . اگر خدا بتو زیان و ناراحتی رساند ، کسی جز او نمیتواند آنرا
بکشد و اگر نیکی رساند کسی نتواند فضل او را برگرداند .

چه تعبیر لطیفی است که خدایتعالی وقتی از (خواندن) (غیر خدا)
سخن گفته مطلب را بجمله (ما لا ينفعك ولا يضرك) بیان کرده است ، شاید

اشاره بر این باشد که چرا شما بغیر خدا توجه میکنید و برای حل مشکلات و دفع زیان و ضرر یا جلب منفعت به دیگران متوسل میشوید، چه اگر کمترین زیبایی بشما برسد برطرف کننده آن کسی جز خدا نخواهد بود؛ و اگر هم خیری بشما رساند از پر تو قدرت اوست، زیرا بر همه چیز تواناست.

نتیجه از این معنا چنین است که اراده خداوند بر همه چیز حکومت میکند اگر نعمتی را از کسی سلب کند و یا نعمتی را بکسی ارزانی دارد هیچ منبع قدرتی در جهان نیست که بتواند آنرا دگرگون سازد.

پس باید گفت: ای مردم چرا در برابر غیر خدا سر تعظیم فرود می آورید!!

و از همین جهت است که امام علی (ع) در بند مورد شرح عرض میکند:

إِلَهِيَّ وَ رَبِّيَّ مَنْ لِي غَيْرُكَ أَسْأَلُهُ كَشْفَ ضُرِّي .

و از طرف دیگر این معنا عمومیت دارد که هر گاه بر آدمی زیان و ضرری متوجه شود و ناراحتی و محنت و سختی او را در گیرد پروردگار خود را از روی اخلاص می خواند، چنانکه فرمود: س ۳۰ ی ۳۳، وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ که این يك مسئله عمومی و يك امر فطری است که چون بر آدمی زیانی متوجه شود بسوی پروردگار خود روی می آورد: و چون دفع شر از او گردد و مشمول رحمت و بخشایش شود، اگر در ایمان بخدا ثابت باشد اظهار تشکر کرده و با خدا محبت می ورزد، و اگر ایمانی سست و ناپایدار داشته مرحمت خدا را نادیده گرفته و ناسپاسی میکند.

انبیاء عظام هم هر گاه بلا و محنتی بر آنها روی می آورد از خدا برای دفع آن تقاضا میکردند.

چنانکه حضرت ایوب بعد از آنکه محنت و بلای زیادی به او رسیده بود خدایتعالی از بیان قول او اشاره میفرماید: س ۲۱ ی ۸۳، وَآيُوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، که پروردگار خود را چنین ندا داد: ای خدا به محنت دچارم و از او خواست بلاهایش را رفع نماید، پروردگارش

اجابت کرد دعای او و درد و رنج او را برطرف ساخت ؛ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ

البته چنین است که کسی جز او توانا نیست که بدیها را مرتفع سازد ، کسی جز او نیست که رفع گرفتاریها و آلام کند ، همانطور که قرآن مجید متذکر است که : س ۲۷ ی ۶۲ ، اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ آیا کسی هست که اجابت کند بیچاره و درمانده را و بدی را از او مرتفع سازد ، یعنی کسی غیر از خدا نیست که پاسخ دهد مضطر را و به اجابت رساند دعای او را و او تنها دافع بدیها و کاشف بلاها و رافع زیانهاست .

همچنانکه از نامهای مقدس اوست : يَا كَاشِفَ الْبَلَاءِ ، يَا كَاشِفَ كُلِّ مَكْرُوبٍ ، يَا كَاشِفَ الْغَمِّ ، يَا كَاشِفَ الضُّرِّ .

بنابراین باید با پیشوای خود همصدا شده و بگوئیم : إِلَهِي وَ رَبِّي مَنْ لِي غَيْرُكَ أَسْأَلُهُ كَشْفَ ضُرِّي .

غیر از خدا چاره سازی نیست

أَنْتَ لِي فِي كُلِّ دَعْوَايَ مُجِيبٌ
 کو بود بر سرِ پنهانم گواه
 ای تویی بر بی کس و بیگانه کس
 با کسی غیر از تو من را نیست راز
 چون کنی از من بدیها را تو دور
 کاشفِ ضُرِّ و زیانی در نهان
 روزگارم کرده کار بد سیاه
 غیر تو کس را ندارد در دیار

بار الها ای قریب و ای حبیب
 من بغیر از تو ندارم کس پناه
 من ندارم غیر تو فریادرس
 من بغیر از تو ندارم چاره ساز
 من ندارم غیر تو بردل سرور
 هان شنیدم دافعی بر هر زیان
 پس نظر افکن بر این حال تباه
 بگذر از جرم و گناه چو تکه «زار»

☆ الْحَيُّ وَمَوْلَايَ أَجَزْتُ عَلَى خُلُقِي أَتَبَعْتُ فِيهِ يَوْمِي نَفْسِي وَلَمْ أَحْتَرَسْ فِيهِ مِنْ تَزْيِينِ عَدُوِّي فَغَرَّبَنِي بِمَا
أَهْوَى وَأَنْعَدَهُ عَلَيَّ ذَلِكَ الْقَضَاءُ قَبْلَ أَنْ تَبْعَثَ عَلَيَّ مِنْ ذَلِكَ نَفْسَ خَدُودِكَ الْفَيْضُ الْأَمْرُ

معبودا ای مولای من : جاری و مقرر فرمودی بر من حکم و قانونی را که
پیروی کردم در آن از خواست نفسم ، و مواظبت و خودداری نکردم در آن از
آرایش دشمنم (از آنچه شیطان در نظرم جلوه داد) پس فریب داد و خدعه
کرد با من نفس من (یا فریب داد مرا دشمنم که شیطان است) و مساعدت نمود
با این هواها قضاء الهی (کمک کرد در این ماجرا بخت بد من) و در نتیجه تجاوز
کردم بر آنچه روی داد در پاره ای از مقررات و مخالفت نمودم بر برخی از دستورات.

آنچه مسلم است کسیکه این جهان را بوجود آورده
و مخلوقاتی فراهم کرده است، حتماً برای انتظام امر
و برای پایداری و زیست آنها قوانینی مقرر فرموده
است ، و این همان احکامی میباشد که پروردگار جهان
بوسیله رسولان خود در کتابهای آسمانی از نظر هدایت و ارشاد بندگان برای
برقراری عدالت اجتماعی و زندگانی آنها در دنیا و سعادت در سرای جاوید
مقرر داشته است و کسی غیر از او سبحانه و تعالی نمیتواند احکام جامعی را در
اختیار بندگان خود قرار دهد .

حکومت عالم
تنها

در دست خداست !!

از اینجهت است که هر گونه حکم و فرمان در عالم آفرینش و تکوین
و در عالم دین و تشریع بدست خداست ، چنانکه میفرماید : س ۱۲ ی ۴۰ ،
إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ ، امر و داورى مخصوص او جلّ شأنه است .

ولی شاهد کلام در اینجاست که در پیرو آیه میفرماید : أَمْرَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا
إِلَّا إِيَّاهُ یعنی بعد از آنکه فرمود تنها حکمفرمای عالم وجود خداست ، اصل

حکم خود را چنین بیان می‌دارد: امر فرمود که جز ذات پاک یکتا را نپرستید، و این خود يك برهانی بر توحید در عبادت است، که اولین اعلام حکم، (پرستش اوسبحانه و تعالی است).

بنابراین پایه حکم خدایتعالی بر این امر قرار گرفته و آنچه که مربوط به این موضوع است از آمدن انبیاء و اجرای احکام کتابهای آسمانی بر همین معنا استوار است.

و گذشته از این بتمام کتابهای آسمانی اطلاق (حکم) شده است، چنانکه درجائی خطاب بر رسول اکرم ﷺ میفرماید: س ۱۳ ی ۳۷، وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا... اشاره بر اینکه همانطور که برای انبیاء پیشین بزبان خودشان کتاب نازل کردیم یا احکامی مقرر داشتیم، کتاب تو را هم ای پیامبر که (قرآن) است بزبان خودت نازل کردیم درحالیکه مشتمل بر حکم الهی است.

و جالب اینکه خدایتعالی در ادامه این آیه شریفه در پیروی از هوی و هوسهای نابجا با لحنی قاطع بر پیامبر هشدار میدهد و میفرماید: وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ.

این خطاب بر رسول اکرم است که اشاره میفرماید: همچنانکه کتابهایی را بر اهل کتاب نازل کردیم بر تو نیز این قرآن را نازل کردیم درحالیکه مشتمل بر حکم الهی و حاکم بین مردم است و اگر تو بخواسته و هوسهای ایشان تمایل پیدا کنی بعد از آنکه حقیقت بر تو آشکار شده است به کیفر الهی مجازات خواهی شد و در آنوقت هیچکس در برابر خدا قدرت حمایت از تو و نگهداریت را نخواهد داشت.

در تفسیر «نمونه» در این مورد آورده است: گرچه انحراف مسلماً در پیامبر ﷺ با آن مقام عصمت و معرفت و آگاهی وجود نداشته، اما این تعبیر: اولاً روشن می‌سازد که خدا با هیچکس ارتباط خصوصی و به اصطلاح

خویشاوندی ندارد و حتی اگر پیامبر مقامش والا است به خاطر تسلیم و عبودیت و ایمان و استقامت اوست .

ثانیاً تأکیدی است برای دیگران ، زیرا جائی که پیامبر ﷺ در صورت انحراف از مسیر حق و گرایش بخط باطل مصونیتی از مجازات الهی نداشته باشد حساب دیگران آشکار است .

بنابراین از این معنا چنین نتیجه گرفته میشود که هیچکس در هیچ مقام نمیتواند بهیچوجه از روی تمایلات نفسانی و یا هوسهای دیگران مسیر احکام الهی را تغییر دهد ، چون بطور کلی حکم الهی حاکم میان مردم است و کسی اجازه دخالت و یا تغییر و یا تبدیل در آنرا ندارد ، بلکه همه وظیفه دارند که مو بمو احکام الهی را اجرا کنند و اگر کسانی خلافی در اجرای احکام بعمل آورند در زمره آنان قرار بگیرند که خدایتعالی درباره آنها فرمود : س ۵ ی ۴۵ ، وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ - هُمُ الْفَاسِقُونَ - هُمُ الْكَافِرُونَ اشاره براینکه کسی که حکم نکند بر آنچه خدایتعالی بحق فرستاده است ، و یا حکم برخلاف احکام قرآن صادر نماید ستمکار و فاسق و کافر است ، چون هیچ حکمی بالاتر و بهتر از حکم اوسبحانه و تعالی نیست ، همچنانکه فرمود : س ۵ ی ۵۰ ، وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ و چه کسی برای افراد با ایمان و صاحب یقین بهتر از خدا حکم میکند !!

از اینجهت باید تسلیم احکام و اوامر الهی بود و هیچگاه در اجرای آن پیروی و متابعت از هوای نفس خود و دیگران نباید کرد ، همچنانکه امام علی (ع) از تمایلات نسبت باین امر هشدار داده است و چنین اشاره میفرماید که ای خدا هوای نفس مرا از انجام وظیفه ای که برایم مقرر فرمودی باز داشت و مانع شد که بوظیفه بندگی خود عمل نمایم .



تمایلات نفسانی را
باید
در اجرای احکام الهی
کنار گذاشت

موضوعی که بسیار قابل اهمیت است و در واقع ارتباط کلی بحقایق امر دارد آنست که: اولاً باید توجه داشت که بیانات امام علیه السلام تنها بر مبنای عرض حاجات نیست، بلکه گذشته از اظهار مراتب توحید و حمد و سپاس و ذکر و شکرگزاری و بیان نعمت و اقرار بگناه و طلب عفو و ایصال برحمت و آنچه که تابحال در این دعا مورد توجه قرار گرفت، در خلال بیانات آن بزرگوار مطالب دیگری است که جنبه های مختلفی دارد و اهل تحقیق باید در آنها کاملاً دقت نمایند، اگر در همین بند مورد شرح توجهی حاصل شود خواهیم دریافت که امام علیه السلام چه مسئله مهمی را که حیات اسلامی به آن بستگی دارد در میان گذاشته، و مردم را از پیروی و تمایلات هوای نفسانی در اجرای احکام الهی بر حذر داشته است.

برای تأیید این گفتار بد نیست موضوعی را که خود آن بزرگوار در خطبه ۵۰ از نهج البلاغه بخصوص در همین مورد آورده متذکر شویم تا ارتباط آن با آیات مربوطه که گذشت و نیز اهمیت این معنا روشن گردد.

چنین اشاره میفرماید: همانا که ابتدای واقع شدن فتنه ها یعنی اشتباه و اختلاف در دین (یا آنچه که در اول سبب فساد فتنه در دین میشود) پیروی از هوای و خواهشهای نفسانی است و احکامی که برخلاف شرع صادر گردد، (قرآن مجید) با آن تمایلات و خواهشهای نفسانی در اجراء این احکام مخالف است (و قابل توجه اینکه) گروهی از مردم دیگران را بر آن تمایلات نفسانی و احکام برخلاف دین پشتیبانی و یاری میکنند؛ (و حق و باطل را در هم آمیخته مقدمات فساد را فراهم می سازند) پس اگر حق و باطل بسبب هوای و میل و بدعت درهم نمی شد، حق بر حق جویان پوشیده نمیگردید، و اگر حق در میان باطل پوشیده نمی بود دشمنان نمیتوانستند از آن بد گوئی کنند.

بینید این بیانات چگونه ارتباط خود را با بند مورد شرح حفظ کرده

که عرض میکند: **أَجْرِيَتْ عَلَى حُكْمًا إِتَّبَعْتُ فِيهِ هَوَى نَفْسِي**، همچنانکه تاریخ نشان داده است که حکومت‌های اسلامی در جهان از این راه بزرگترین ضربات را به اسلام وارد کرده‌اند. چه بسیار حکومت‌هایی خودکامه که بهمین بلیه گرفتار واحکام اسلامی را با تمایلات هوای نفسانی و برنامه‌های خود ساخته اجرا کرده که اکثر خلاف احکام قرآنی بوده است.

اینکه امام عَلَيْهِ السَّلَام در این بند از دعا درباره اجرای احکام الهی اشاره به پیروی از تمایلات نفسانی کرده است از نظر قرآن مجید موضوعی قابل توجه است، چنانکه در بسیاری از آیات خدایتعالی بطور کلی اهل

در اجرای احکام الهی
از هوای نفس
پرهیزید!

ایمان را از پیروی هوای نفس بر حذر داشته است و جایی میفرماید: س ۳۸ ی ۲۶، **وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى**.... با آنکه روی سخن در این آیه بحضرت داود عَلَيْهِ السَّلَام است و بخصوص در باره صدور حکم و اجرای داوری آمده است که میفرماید: **فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى**، ولی این معنا جنبه عمومی را از دست نخواهد داد و تمام اهل ایمان باید متوجه این امر خطیر باشند و در اجرای احکام از دخالت هوای نفس پرهیز نمایند. (۱)

و از این آیه شریفه استفاده میشود که سرچشمه مظالم و ستمکاریها هواپرستی است.

(۱) بعضی از مفسرین گفته‌اند در اینکه خدایتعالی داود علیه السلام را امر کرد باینکه بحق حکم کند و نهی فرمود از پیروی هوای نفس، تنبیهی است برای دیگران، یعنی هر کسی که سرپرست امور مردم میشود، باید در بین آنان بحق حکم نموده و از پیروی باطل بر حذر باشد و گرنه آنجناب بخاطر عصمتی که داشت هرگز جز بحق حکم ننموده و پیروی باطل نمیکرده است.

ولی مفسر تفسیر، (المیزان) چنین میگوید: صرف اینکه خطاب متوجه باو، متوجه به دیگران هم هست، دلیل نمیشود بر اینکه بخاطر عصمت اصلاً متوجه خود او نباشد، چون عصمت باعث سلب اختیار نمیکردد....

این معنا را خدایتعالی در جای دیگر بر سبیل تنبیه و توبیخ آورده تا مردم بدانند کسی که راه‌تر از پیروان هوای نفسانی نیست چنانکه میفرماید: س ۲۸ ی ۵۰، وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ يُغَيِّرْ هُدًى مِّنَ اللَّهِ، کیست که راه‌تر از آنکه پیروی کند هوس خود را بی رهبری از خدا.

این بیان معلوم میدارد تابعین هوای نفس در یک گمراهی آشکارند، و آنان که آرزو و خواست خود را در غیر منویات و خواسته‌های پروردگاری بکار می‌برند زیانکار و از دستکاری دورند، و از آنطرف خدایتعالی چه وعده نیکوئی داده است بر آنانکه مبارزه با هوای نفسانی کرده و از غلبه آن جلوگیری میکنند، چنانکه میفرماید: س ۷۹ ی ۴۰، وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ، فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى، آنکسیکه متابعت کرد از امر پروردگار خود و باز داشت نفس خود را از آرزوهای نابجا و تمناهای حرام، پس آرامگاه او بهشت است.

و این چنین است که حقاً اگر کسی در تمام موارد از غلبه هوای نفس جلوگیری نماید می‌تواند خود را از ارتکاب معاصی باز دارد.

در باب پیروی هوای نفس از نظر قرآن و هم از نظر بیانات ائمه هدی مطالب بسیار است، بخصوص در بیانات امام علی علیه السلام که این مسئله مورد توجه آن بزرگوار بوده و در کلمات قصار خود در دو جمله حق معنا را تمام کرده است، و میفرماید: أَقْوَى النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ، وَ أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ جَاهَدَ هَوَاهُ، قوی‌ترین مردم کسی است که غالب شود بر هوای خود و بهترین مردم کسی است که مجاهده با هوای خود کند، و در جای دیگر هم میفرماید: أَشَقَى النَّاسِ مَنْ غَلَبَهُ هَوَاهُ فَمَلَكَهُ دُنْيَاهُ فَافْسَدَ آخِرَتَهُ، بدبخت‌ترین مردم کسی است که هوای او بر او غالب شود پس دنیای او مالک او شود و فاسد کند آخرت او را.

بنابراین اهمیت این معنا در بند مورد شرح روشن گردید، بخصوص اینکه اشاره میفرماید که در پیروی از حکم الهی باید تمایلات نفسانی را کنار گذاشت.

چگونه شیطان
کردار زشت و ناپسند را
جلوه می‌دهد

در بند مورد شرح دیدیم که امام علیه السلام عرض میکند :
وَلَمْ أَحْتَرِسْ فِيهِ مِنْ تَزْيِينِ عَدُوِّي ، وَمَوَاطِبَتِ نَكَرْدَمِ
آنچه دشمن در نظرم جلوه داد .

در اینجا که آن بزرگوار اشاره به دشمن کرده است ،
این همان شیطان است که خدایتعالی در آیات بسیاری او را دشمن آدمی خوانده
است و در جایی میفرماید : س ۱۷ ی ۵۳ ، إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا
که شیطان برای آدمی دشمنی بزرگ و آشکار است و نیز در جای دیگر فرمود :
س ۲۵ ی ۲۸ ، وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَدُوْلًا ، یعنی ابلیس آدمی را کمراه
کننده و فروگذار است .

و جای دیگر بر سبیل آنکه خدایتعالی عهد و پیمانی بر آدمی بسته و او را
از پیروی شیطان نهی کرده است میفرماید : س ۳۶ ی ۶۰ ، اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ يَا
بَنِي اٰدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ اِنَّهٗ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ ، آیا عهد نکردم با شما ای
فرزندان آدم بر اینکه نپرستید شیطان را و پیروی او نکنید که او دشمنی بزرگ
و آشکار است .

و چقدر خدایتعالی در این مورد آدمی را بر حذر داشته است که از گامهای
این دیو رجیم پیروی نکنند و مکرر میفرماید : وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ
اِنَّهٗ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ (۱) چون از خصومت و عداوتهای اوست که آدمی را امر
به فحشاء و ناردائی می‌نماید ، همچنانکه در پیرو همین آیه میفرماید :
اِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوْءِ وَالْفَحْشَاءِ وَ اَنْ تَقُوْلُوْا عَلٰى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ که او آدمی را
فرمان میدهد به تمام بدیها و انحرافات و نیز دستور میدهد که آنچه را که

(۱) در تفسیر (نمونه) آورده است : دشمنی شیطان با انسان چیز مخفی و پوشیده‌ای
نیست ، از آغاز آفرینش آدم ، به دشمنی با او کمر بسته و سوگند یاد نموده است که
حد اکثر کوشش خود را در به ثمر رسانیدن این دشمنی بخرج دهد ، ولی چنانچه در
جای خود گفته‌ایم این تضاد و عداوت به زیان مردم با ایمان نیست بلکه رمز تکامل آنهاست .

نمی دانند به خدا نسبت دهند ، و باز در جای دیگر این معنا را بر وجه دیگر آورده و میفرماید: س ۲ ی ۲۶۸ ، الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ اشاره بر اینکه شیطان وعده فقر و تهیدستی بشما میدهد و به بدکاری و زشتیها و معصیت و گناه شما را دعوت میکند .

وجه بسیار موارد است که خدایتعالی بر این معنا اشاره فرمود که شیطان دشمن سرسخت بشر است و بجز بدبختی و شقاوت انسان هدفی ندارد .

اما باید دانست که او چگونه و از چه راه دشمنی خود را آشکار میسازد . (۱)
آنچه که مسلم است : شیطان یکی از راههایی که برای موفقیت خود انتخاب کرده ، زینت دادن کردار زشت و ناپسند آدمی است که آنرا در دیدگاهش نیکو جلوه میدهد ، چنانکه در قرآن مجید هم اشاره بر این مورد شده است و در جایی خدایتعالی این معنا را با تأیید به سو کند متذکر شده و میفرماید : س ۱۶ ی ۶۳ ، تَاللّٰهِ لَقَدْ اَرْسَلْنَا اِلٰی اُمَمٍ مِّنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمْ ، اشاره بر اینکه ای پیغمبر بخدا سو کند که بسوی امتانی پیش از تو پیمبرانی فرستادیم و شیطان اعمال زشتشانرا در نظرشان بیاراست و دوست ایشان گردید .

و در جای دیگر فرمود : س ۶ ی ۴۳ ، وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و هر کاری را که میکردند شیطان در نظرشان جلوه میداد ، یعنی با استفاده از روح هوی پرستی اعمالشانرا در نظرشان زینت داده و هر کار زشتی را که انجام میدادند زیبا و هر کار خلافی را صواب می پنداشتند .

بنابر این از این جمله که امام عَلَیْهِ السَّلَامُ عرض میکند : وَ لَمْ أَحْتَرِسْ فِيهِ مِنْ تَزْيِينِ عَدُوِّي ، باید نتیجه گرفت و هوشیاری خود را حفظ کرد و با دقت

(۱) در پیرامون این موضوع که خصومت شیطان چگونه بروز میکند و اغوا و وسوسه او از چه راه است ، نگارنده : در کتاب (عشق و رستگاری) از صفحه ۵۶۸ مطالبی از نظر قرآن مجید آورده است که میتوان برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه نمود .

و مواظبت نگهبانی نمود که شیطان با کمک هوای نفسانی در وجود ما رخنه نکند و کردار زشت و ناپسند ما را در نظرمان جلوه ندهد، و با این روش خدعه و تزویر، ما را نفریبد.

بیانات امام علیه السلام به اینجا رسید که اشاره فرمود: من

فرب هوای نفسانی در پیروی از هوای نفسانی مواظبت ننموده و در جلوه دادن شیطان بکارهای ناپسند توجه نکردم و سپس

مساعدت قضاء الهی بیانات خود را چنین ادامه میدهد: که ای خدا فَعَرَّنِي

بِمَا أَهْوَى وَأَسْعَدَهُ عَلَى ذَلِكَ الْقَضَاءُ فَتَجَاوَزْتُ بِمَا جَرَى

در این عبارت دو موضوع قابل توجه است، یکی فرب هوای نفس و دیگر

مساعدت قضاء الهی.

اما این مسئله که چه چیزهایی موجب غرور میشود که آدمی را از عبادت و بندگی خدا باز داشته و سعادت را از او سلب می نماید موارد بسیاری دارد که در اول باید گفت؛ غرور بمعنای هر چیزی است که آدمی را فرب دهد، و قرآن مجید این معنا را در چند آیه بیان داشته و جایی میفرماید: س ۳۱ ی ۳۳:

إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ، این يك خطاب عمومی است: بعد از آنکه خدایتعالی مردم جهان را دعوت بتقوی و پرهیزکاری فرمود و مسئله رستاخیز را متذکر شد سپس اشاره میفرماید: آگاه باشید، وعده خدا راست است، زندگانی دنیا و متاع زینت بخش آن شما را فرب ندهد، و بطور کلی بهوش باشید که هیچ فریبنده ای شما را نفریبد، و در جای دیگر اشاره بر همین معنا میفرماید: س ۱۷ ی ۶۴، وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا. یعنی شیطان با ایشان وعده نمیدهد مگر وعده کول و يك فرب.

قبلا هم مطالبی گذشت که یکی از موجبات غرور برداشتن و فرب آدمی هوای نفس است، اما موضوعی که قابل توجه است آنست که در صحنه رستاخیز

تمام فریب خوردگان در دنیا مشمول این خطاب عمومی میشوند : **يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ** ، ای آدمی چه چیز تو را فریب داد به پروردگار خود که جرأت بنافرمانی نمودی .

اکنون همان بیاناتی که گذشت جوابگوی این خطاب است ، یعنی گفته شود : ای پروردگار متاع زینت بخش دنیا و خدعه و وسوسه شیطان و غلبه هوای نفس ما را فریب داد .

در بعضی از تفاسیر هم علل دیگری در جواب این خطاب ذکر کرده اند ؛ ابوالفتوح رازی روایتی نقل کرده ، که رسول اکرم فرمود : آدمی را جهل بخدا مغرور میکند .

ابوبکر و راق گفته است : جواب در خود آیه است (**بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ**) یعنی (**غَرَّنِي كَرَمُكَ**) کرم خدا آدمی را مغرور میکند .

امام سجّاد علیه السلام هم در دعای ابو حمزه ثمالی در يك سلسله از علل بروز گناه عرض میکند : **وَعَرَّنِي سِتْرُكَ الْمُرْخِي عَلَيَّ** . مغرور کرد مرا ستر بی رخنه تو .

بعضی هم گفته اند : حلم خدایتعالی سبب مغرور شدن عاصیان است و در بند مورد شرح هم که **علي عليه السلام** عرض کرد (**فَغَرَّنِي بِمَا أَهْوَى**) فریب داد و غره کرد مرا هوای نفسم .

بنابراین میتوان تمام این جوابها را در پاسخ آن خطاب عمومی در آیه مورد تفسیر در آن کیرودار محشر و در آن هنگامه جوش و خروش قیامت در پیشگاه الهی عرضه داشت ولی شاید بهترین جواب همان کلام **علي عليه السلام** است .

و اما مسئله دوم که امام علیه السلام در پیرو این بیان آورده

و عرض میکند : **وَ أَسْعَدَهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ الْقَضَاءُ فَتَجَاوَزَتْ**

بِمَا جَرَىٰ این معنا عطف بهمان جمله اول است و چنین

معانی قضاء الهی
چيست ؟

اشاره میفرماید: که یاری کرد مرا در این امر قضاء الهی .

در اینجا باید دانست که معنی (قضاء) الهی چیست: آنچه که در قاموس قرآن در این معنا آمده است: قضاء در اصل بمعنی فیصله دادن به امر است، قولی باشد یا فعلی باشد از خدا، یا از بشر .

(راغب طبرسی) گفته است قضا و حکم نظیر هم اند، واصل آن بمعنی فیصله دادن و محکم کردن شیء است .

در مجمع البحرین: در معنای قضا آورده: ۱- عمل کردن، ۲- واقعه و قضا یا، ۳- انجام امر پروردگار در برابر قدر که در عالم اعلیٰ اندازه گیری میشود و در خارج محقق میگردد .

و باز - در قاموس، قضا را: حکم و صنع و حتم و بیان، معنی کرده است . این معانی در قرآن مجید در چند مورد بکار رفته که هر یک نوعی فیصله دادن و تمام کردن را میرساند: و در جائی هم بمعنای اراده آمده است، چنانکه میفرماید: س ۲ ی ۱۱۷، وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، یعنی و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر میکند، میگوید: موجود باش، و آن فوراً موجود میشود، و همچنین در جائی بمعنی حکم و الزام آمده است که فرمود: س ۱۷ ی ۲۳، وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِلَٰهَهُ و در جای دیگر بمعنی اعلام و خبر دادن است: س ۱۷ ی ۴، وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَءِیْلَ و جائی هم بمعنی تمام کردن است: س ۲ ی ۲۰۰، فَإِذَا قَضَيْتُم مَّنَاسِكَكُمْ یعنی و هنگامیکه مناسک (حج) خود را انجام دادید ذکر خدا گوئید:

در هر حال به اعتبار آیات مربوطه حکم قطعی خدایتعالی در باره مسائل شرعی را نیز قضاء خدا میگویند، لذا در هر جا که در کلام مجیدش اسمی از قضاء برده شده این حقیقت بچشم میخورد، چه قضاء تکوینی باشد و چه در آیاتی که متعرض قضاء تشریعی او است که در هر دو صورت معانی آنها گذشت .

در بعضی از تفاسیر آمده است که صفت قضاء خود یکی از صفات خداوندی

است، یکی از صفات فعلیه او است نه ذاتیه او، و روایاتی بسیار در این معنا آورده‌اند که از جمله از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمود: خداوند هر چیز را که بخواهد ایجاد کند اول تقدیرش می‌کند و وقتی که تقدیرش کرد قضایش را می‌راند و وقتی قضایش را راند امضایش می‌فرماید، و در روایت دیگر از آنحضرت آمده است که فرمود: هیچ چیزی صورت خارجی بخود نمی‌گیرد مگر آنکه مورد مشیت و اراده و قدر و قضاء خدا قرار گرفته باشد (و تفصیل این روایت بطول می‌انجامد).

و اما معنی قضا در بند مورد شرح شاید همان علم الهی باشد که مقدرات روی آن تثبیت شده است.

اینکه امام علیه السلام اشاره می‌فرماید: مساعدت نمود با این هواهای نفسانی قضاء الهی، از اینجهت است که تمام حوادث و وقایع این عالم در علم خدایتعالی گذشته است، ولی نه آنکه علم الهی باعث وجود این حوادث میشود، بلکه با لحاظ اختیار مکلفین و مقدمات آن متعلق علم حق واقع میشود.

البته این موضوع بسیار دقیقی است که غیر از خود امام علیه السلام کسی نمیتواند آنطور که شاید و باید به حقیقت آن واقف گردد، ولی گویا از فحوای کلام آن بزرگوار چنین برمی‌آید که داعی در این موقع باید این معنا را وسیله عذرخواهی بر گناه خود قرار دهد تا بلکه این خود سبب آمرزشی باشد.

در پایان این سلسله از بیانات بعد از آنکه داعی اشاره

احکام الهی
حدودی دارد!

به تمایلات نفسانی در اجرای احکام فرمود، و کمک

شیطان را در این امر مؤثر دانست و جریان قضا و قدر الهی را هم بر آن پیوست داد، سپس چنین اشاره می‌فرماید: **عَلَىٰ مِنْ ذَلِكَ بَعْضُ حُدُودِكَ وَخَالَفْتُ بَعْضَ أَوْامِرِكَ**. از این معنا چنین نتیجه حاصل میشود که میتوان گفت: تجاوز نمودم بر آنچه روی داد در پاره‌ای از مقررات و احکام تو

تا آنکه واقع شدم در معرض مخالفت اوامری که مقرر فرموده بودی، و اجرای این نافرمانی بسبب همان فریب نفسانی و اغواء و وسوسه‌های شیطانی بود که از حدود و قوانین احکام اسلامی در گذشتم و از انجام بعضی از حدود باز ماندم. این معنا چنین می‌رساند که تمام احکامی که از جانب حق تعالی صادر شده حدود و مرز مشخصی دارد که نباید از آنها تجاوز کرد چنانکه در اغلب موارد که خدایتعالی احکام خود را در قرآن مقرر داشته، می‌فرماید: **(تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ)** این مرزهای الهی است.

و در جایی هم این معنا را گسترش داده و می‌فرماید: س ۲ ی ۲۲۹، **تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا، وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.** اشاره براینکه: (احکام صادره) حدود و مرزهای الهی است از آن تجاوز نکنید هر کس از آن تجاوز کند ستمگر است.

بنابر این هیچکس حتی وجود مقدس رسول اکرم و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین هم حق دخالت و تصرف در حدود الهی را ندارند.

در تفسیر نمونه آورده است: در این آیه و آیات فراوان دیگری از قرآن مجید تعبیر لطیفی در باره قوانین الهی به چشم می‌خورد و آن تعبیر به «حد» و «مرز» است، و به این ترتیب معصیت و مخالفت با این قوانین تجاوز از مرز محسوب می‌گردد.

در حقیقت در میان کارهایی که انسان انجام می‌دهد يك سلسله مناطق ممنوعه وجود دارد که ورود در آن فوق‌العاده خطرناک است، قوانین و احکام الهی این مناطق را مشخص می‌کند، و بسان علائمی است که در این گونه مناطق قرار می‌دهند، لذا در آیه ۱۸۷ از سوره بقره می‌بینیم حتی از نزدیک شدن به این مرزها نهی شده است: **«تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا»** زیرا نزدیکی به این مرزها انسان را بر لب پرتگاه قرار می‌دهد، و نیز در روایات وارده، از طرف

اهل بیت علیهم السلام میخوانیم که از موارد شبهه ناك نهی فرموده‌اند ، و گفته‌اند : این کار در حکم نزدیک شدن به مرز است ، و چه بسا با يك غفلت انسانی که به مرز نزدیک شده گام در آن طرف بگذارد و گرفتار هلاکت و نابودی شود .

بنابراین باید توجه داشت که در هیچ مورد نباید از مرز و حدود الهی تجاوز کرد و مخصوصاً زمامداران این امر را باید در نظر داشته باشند که تابعین آنها که در پیر و شان قدم بر میدارند از حدود خارج نشوند ، مبادا خدای نکرده بدعت و حکم خلافی در دین گذارند و کم یا زیادی خلاف احکام شرع بوجود آرند که همین خروج از مرز و حدود اسلام است .

رسول اکرم ﷺ فرمود :

اگر خدا را آنطور که باید و شاید
می شناختید در اثر دعای شما کوهها

نابود می شد

از تفسیر « در المنثور »

حُکمِ الهی

ایکه برحُکمت شد عالم برقرار
 گر نبود احکام دینت آشکار
 در عبادت هر که خواهد راه راست
 نه چنان تابع شود بر نفس خویش
 هر کسی احکام حق را کرد ست
 گر گدازد بدعتی در امر دین!
 وای اگر حکمی دهد هم برخلاف
 بشنو از من این سخن از راه راست
 بر هوای نفس اگر کردی قیام
 هرگز از این ره نگیری هیچ سود
 مطلب دیگر که باشد بس عجیب
 می دهد زینت عمل بر ناپسند
 بس شود مافع تو را از کار نیک
 تا تویی در بند نفس خود اسیر
 در قضا و در قدر این بخت بد
 با چنین حالی که دارم من به پیش
 آنچه می دانم همین باشد که بود
 دیده پوشیدم ز بعضی از کلام
 کردم از مرز مسلمانی عبور
 ای خدا بر من مقتدر کن چنان
 آفچنان بر من ترحم کن که دزار،

حکم تو تنها جهان گیرد بکار
 راه حق پیدا نبودی در مدار
 می شود پیرو خدا را هر چه خواست
 که هوای دل کند حالش پریش
 بایدش از عافیت هم دست شست
 پس شود دوزخ براو واجب یقین
 تا قیامت افکند در دین شکاف
 حکم حق را هر کجا دیدی بهجاست
 یا که باشد کرده هایت خود بکام
 گرچه باشد اجتهادت در وجود
 باشد از شیطان تو را هر دم فریب
 تا چنان اندازد در قید و بند
 تا بجائی بر خدا گیری شریک
 همچنان باشد تو را شیطان امیر
 گر کند یاری بُود شر تا ابد!
 بی نبردم از قضا تقدیر خویش
 بس تجاوز شد از آن حد تا حدود
 تا بچنگ دشمن افتادم به دام
 آفچنان ماندم که از اسلام دور
 تا رهانم خود زدست این و آن
 تا نباشد خارج از مرز و حصار



نیست ، چون معنی الزام قرار دادن دو چیز با یکدیگر است بطوریکه از هم جدا نشوند ، و اگر در این مورد دقتی حاصل شود ، خواهیم دریافت که این بیان با آیانی از قرآن مجید تطبیق دارد که معنا را روشن خواهد کرد .

چنانکه خدایتعالی در جایی خطاب بر رسول اکرم فرمود که بگوید : س ۹ ی ۵۱ ، قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا ، بنابراین آنچه را که خدایتعالی برای بندگان ثبت فرموده همیشه قرین و ملازم آدمی است ، بخصوص که این معنا را در جای دیگر خدایتعالی بر وجه دیگر آورده و میفرماید : س ۵۷ ی ۲۲ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا اشاره براینکه : هیچ بلیه و حادثه‌ای بزمین نرسد و هیچ مصیبتی بنفس شما وارد نیاید مگر آنکه ثبت کرده شده است در لوح محفوظ پیش از آنکه بیاافرینیم شما را یا زمین را ایجاد کنیم .

و باز مصداق آیه دیگر این معنا را بر وجه دیگری تأیید میکند و میفرماید : س ۲۵ ی ۲ ، وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقْدَرَهُ تَقْدِيرًا ، همه چیز را او به اندازه دقیق و معینی آفرید ، و مقدرات را او خود با تدبیر بسته است .

لذا آدمی همیشه با مقدرات خود پیوسته است که از آن دور نخواهد شد . و همچنین است در مورد (بلاء) که اگر این کلمه بمعنی مصیبت باشد و یا امتحان در هر حالت با آدمی ملازم است ، همچنانکه فرمود : س ۵ ی ۴۸ ، لَيَبْلُوَنَّكُمْ فِي مَا آتَيْكُمْ آنچه از طرف خدایتعالی برای آدمی مقرر و مقدر شده از ترس و خوف و کسرتنکی و فقر و بیچارگی ، خوبی ، خوشی و مال و ثروت و همچنین استعداد و شایستگی تمام آنها در عالم معنا ملازم آدمی است ، و با توجه به اثر تحول مقدرات که آنها از جانب باریتعالی است این قبیل آزمایشها تا پایان زندگی از آدمی جدا شدنی نیست .

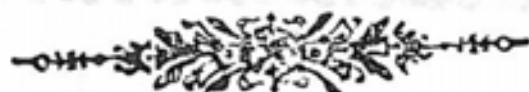
و اما استفاده دیگری که میتوان از بیان امام علی (ع) در این بند از دعا کرد ، که عرض میکند : وَالزَّمَنِي فِيهِ حُكْمُكَ وَبَلَاؤُكَ ، همان تداعی معانی به

آیه شریفه است که میفرماید: س ۱۷ ی ۱۳ ، وَ كُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا .

اشاره بر اینکه ؛ ما مقدرات و نتیجه اعمال نیک و بد هر انسانی را طوق کردن او ساختیم که ملازم و قرین همیشگی او باشد ، و روز قیامت کتابی که نامه اعمال اوست بر او بیرون آریم درحالیکه آن نامه چنان باز باشد که همه اوراق آنرا یکمرتبه ملاحظه کند .

در تفسیر ، المیزان آورده : اینکه فرمود : (ما طائر هر کسی را در گردنش الزام کرده ایم) معنایش اینست که آنرا لازم لاینفک او قرار داده ایم که بهیچوجه از او جدا نگردد (و اگر فرمود طائر او را در گردنش) برای این بود که تنها عضوی که از آدمی جدا نمیشود و انسان از آن جدا نمیکردد کردن است بخلاف اعضای دیگر از قبیل دست و پا که زندگی انسان بدون داشتن آنها امکان دارد ، ولی بی کردن کسی زنده نمی ماند چون کردن است که سر را بسینه وصل میکند و کردن عضوی است که هر چه بر آن آویخته باشد چه زیور و چه غل اولین چیزی خواهد بود که در مواجهه بچشم بیننده می خورد .

بنابراین نتیجه گرفته میشود که آنچه در دنیا از نظر علم خدایتعالی وثبیت مقدرات قرین همیشگی و ملازم آدمی است قضا و حکم و بلاء الهی است ، و آنچه در آخرت در اولین حادثه رستاخیز ملازم لاینفک هر انسان است ، آثار اعمال است که از او جدا نگردد ، همچنانکه قضاء الهی چنین رانده شده است که آن چیزیکه سعادت و شقاوت را بدنبال خود برای آدمی خواهد آورد همواره ملازم او باشد .



اتمام حجّت

خلق او جمله بمعرض در فناست چون بهر تقدیر حکمش جازم است آنچنان باشد ملازم برقرار خلق عالم را گرفته در میان تا نیستم در ره شیطان بدام آنچنان تا چون نشان دادم سبیل حکم حق دیدم در آن خیر و صواب اختیار و جبر از این معنا سواست زین میان بر من چه ها آید به پیش گرچه شد بر من ملازم در نهاده نه مرا در آزمایش غیر اوست که ندارد جز خدا، با غیر کار	آنکه را شایسته بر حمد و ثناست در همه احوال حمدش لازم است آنچه را بینی به علمش، آشکار حجّت و برهان او در این جهان از قضا شد حجّتش بر من تمام در ره ارشاد من خود شد دلیل رهنما بر من شد احکام کتاب در قضا و در قدر حکمش رواست پس ندانم من که در تقدیر خویش چون نکردم حکم او را انقیاد نه قضا از من جدا نه حکم دوست حال من در این میان چون حال «زار»
--	--

در مکارم الاخلاق؛ روایت کرده است که:

فضیلت دعاء از قرآن خواندن بیشتر است

زیرا خدا می فرماید:

(قُلْ مَا يَعْْبُوْا بِكُمْ رَبِّيْ لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ)

از تفسیر، المیزان

وَقَدْ أَتَيْتُ يَا إِلَهِي بَعْدَ تَصْغِيرِي وَإِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي مُنْتَزِعًا زَانَا دَامَتْ كِبَرُ مُسْتَقِيلًا مُسْتَقْرِبًا
مُتَزَاوِدًا مِنَّا مُتَقَرِّبًا لَا أَحِبُّ مَمَرًا مِمَّا كَانَ مِنِّي وَلَا مَمَرًا أَتَوَجَّهُ إِلَيْهِ فِي أَمْرِي غَيْرَ قَبُولِكَ عُذْرِي وَ
إِذْ خَالِكَ إِنَّمَا مَيِّ فِي سَعَةِ رَحْمَتِكَ

و همانا که جداً بسوی تو آمدم ای خدای من ، بعد از آنکه تقصیر کردم
و اسراف بر نفس خود نمودم (زیاده روی کردم در کوتاهی به انجام وظائفم
و بر نفس خود بسیار ستم روا داشتم) .

اکنون پوزش می طلبم ، پشیمانم ، شکسته حالم (شکسته دلم) خواهان
عفو و گذشتم (۲) آمرزش می طلبم ، توبه کننده و بازگشت کننده بسوی توأم ،
اقرار دارنده و تصدیق نماینده و اعتراف کننده (به گناهان خود هستم) درحالی که
نمی یابم گریز گاهی که خود را از شر ماجراهایم و از آنچه از من سرزده است
برهانم ، و نمی یابم پناهگاهی که در این امر و از آنچه از من صادر شده است
به آن روی آورم (جز اینکه چاره ای نیست ای خدا) که عذر مرا بپذیری و مرا
در رحمت بی پایانیت درآوری .

در شرح بند قبل در مورد تثبیت مقدرات و الزام حکم الهی مطالبی گذشت
و در اینجا امام علی (علیه السلام) این معنا را روشن می سازد که آنچه در تقدیرات از علم
الهی گذشته و آنچه که در رفتار و کردار آدمی جاری است ناشی از اختیار خود
انسان است ، لذا ، زبان عذرخواهی گشوده و تمام آنچه که از وسائل مغفرت
است در بند مورد شرح یادآور شده است .

- (۱) در پایان فقره مورد شرح در بیشتر از نسخ « فَبِ سَعَةٍ مِنْ رَحْمَتِكَ » آمده است .
(۲) در ترجمه : « مستقیل » از استقاله و طلب اقاله و گذشت است (یا تفضای برداشتن
بار گناه است)

اینکه امام علیه السلام در این فقره از دعا در اول اقرار بتقصیر کرده : باید گفت که تقصیر در عمل عبارت است از ترك عمل و سستی و کوتاهی در آن که مرتبه بالاتر از آن خطا کردن و مرتکب گناه شدن است .

عذر خواهی
از خدایتعالی
واقرار بتقصیر !

در جلد سوم (اصول کافی) روایتی از امام کاظم علیه السلام نقل است ، که یکی از فرزندان فرمود : ای پسر جانم بر تو باد بکوشش ، مبادا خود را در عبادت و طاعت خدا عزوجل بی تقصیر دانی ، زیرا خدا چنانچه شایدش پرستش نشود . و روایات دیگری در این باب قریب بهمین مضمون آورده است .
بنابراین هر کس در هر مقام باشد از اینکه نمی تواند آنطور که شاید و باید وظیفه بندگی را بجا آورد مقصر است .

و اما اینکه امام علیه السلام در اینجا عرض میکند : وَ قَدْ آتَيْتَكَ يَا إِلَهِي بَعْدَ تَقْصِيرِي وَ إِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي گویا قصور در عمل را از يك جهت مترادف با اسراف و ستم بر نفس آورده و شاید میخواهد معنای گسترده تری را برساند که مسئله یأس و ناامیدی را از داعی بر طرف نماید ، چنانکه خدایتعالی با اشاره بر این امر میفرماید : س ۳۹ ی ۵۳ ، قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا ... (۱) که این خطاب بر رسول اکرم است ، و میفرماید ، بگو : ای بندگان من که اسراف کردید به جان

(۱) در ذیل این آیه شریفه در تفسیر ، المیزان از نظر لطف و احسان خداوندی روایت جالبی از رسول اکرم (ص) نقل کرده است که فرمود : (اگر شما گناه نمیکردید خدایتعالی خلقی می آفرید تا گناه کنند و او بیامزد) .

نگارنده گوید : البته این معنا نباید موجب تجرّی بندگان و ارتکاب بنافرمانی و گناه گردد چون با آنکه خدایتعالی بمصداق آیه شریفه تمام گناهان را مورد عفو و آمرزش قرار میدهد ولی شرمساری از معصیت و گناه ، خود امری سرزنش آمیز است ، گرچه ماخذ آنرا نمیدانم ولی از یکی از بزرگان شنیدم : که آدم ابوالبشر (ع) يك ترك اولائی کرد و پس از طلب آمرزش دیگر شرم داشت از آنکه روی خود را بر عالم بالا بلند کند .

خویش (و در گناهکاری راه افراط را پیمودید) از رحمت خدا نا امید نباشید که او همه گناهان را می آمرزد .

و آیات دیگری در این مورد آمده است که قبلاً در باب وسعت رحمت الهی تفسیر آنها گذشت .

اکنون بعد از آنکه آن بزرگوار حالت یأس و ناامیدی را از داعی برطرف می نماید ، در مقام عذرخواهی بر آمده و از اعمالی که در اثر تقصیر و کوتاهی و سستی و زیاده روی و ستم بر نفس روی داده پوزش می طلبد و اقرار بر تمام خطاها و نادرثیها می نماید .

این نکته قابل توجه است : که تنها در این جهان است که میتوان از نظر اقرار و اعتراف به گناهان از خدایتعالی معذرت خواست و الا در دار آخرت هیچگونه عذرخواهی از کسی پذیرفته نیست چنانکه قرآن مجید منذر شده است : س ۷۵ ی ۱۵ ، بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ ، که آدمی بر حال خود آگاه و بر نفس خود بینا است ، هر چند که بر گناه خود عذر انگیزد ، و در جای دیگر در باره گروهی میفرماید : س ۷۷ ی ۳۶ ، هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ ، که در آن روزیکه اجازه سخن گفتن بکسی داده نمیشود رخصت عذر آوردن هم بکسی داده نخواهد شد .

و باز در جای دیگر میفرماید : س ۳۰ ی ۵۷ ، فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ روزیکه سود ندهد ستمکاران را بر عذر آوردن از ستمکاری خود .

با اینکه این آیات شریفه درباره اهل کفر است ولی از عمومیت معنا چنین برمی آید که در صحنه رستاخیز جای هیچگونه عذر آوردن نیست و اگر کسی بخواهد کاری بکند باید در همین دنیا عذرخواهی کند ، در همین جا بگوید : ای خدا از آنچه تقصیر کردم و از آنچه بنفس خود ستم روا داشتم و از آنچه اسراف در گناه کردم معذرت میخواهم نفهمیدم ، هوای نفس بر من غالب شد ، شقاوت

بر من یاری کرد ، پرده پوشی تو مرا جرأت داد ، فریب خوردم ، عذر می‌خواهم ، پوزش می‌طلبم .

البته احتمال پذیرفته شدن و امکان عفو و بخشش در این دنیا بسیار است ولی در آخرت بهیچوجه عذرخواهی پذیرفته نخواهد شد .

امام علیه السلام در تعلیمات عالیه بیانات خود را چنین
ادامه میدهد : اکنون که چنین است ، آمدم بسوی تو
ای خدا و از کار خود نادم و پشیمانم ، شکسته حال
و پریشانم ، شکسته دل و ناآرامم (۱) تقاضای عفو
و گذشت دارم ، در حالیکه بر گشت بسوی تو کرده و از تقصیر و گناهان خود
توبه مینمایم .

اقرار و اعتراف
بگناهان
و تقاضای عفو

شاید این اشاره به آیه شریفه باشد که فرمود : س ۳۹ ی ۵۴ ، **وَإِنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُم وَاسْلُمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ...** که بازگشت کنید بسوی پروردگار خود و امر او را اطاعت کنید ، پیش از آنکه عذاب الهی شما را دریابد . در اینجا گویا راز و نیاز داعی بر این منوال باشد .

پس من آمدم و بسوی تو باز گشتم ، اکنون مرا راهنمایی فرما ، که خود فرمودی : س ۴۲ ی ۱۳ ، **وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ** ، ارائه طریق میفرمائی آنکس را که بسوی تو باز گردد . (و همچنین اشاره بر اینست) .

و از اینجهت من آمدم و طلب آمرزش مینمایم ، با اینحال که :
مُعْتَذِرًا - نَادِمًا - مُنْكَسِرًا - مُسْتَقْبِلًا - مُسْتَغْفِرًا - مُنِيبًا - مُقِرًّا - مُذْنِبًا - مُعْتَرِفًا ، با چنین حالانی به در گاهت رو آورده‌ام ، چگونه امکان دارد که توبه مرا نپذیری و مرا نیامرزی ، که خود فرمودی : س ۳ ی ۱۳۵ ، **وَالَّذِينَ إِذَا**

(۱) در حدیث قدسی آمده است که خدایتعالی فرمود : (انا عندالقلوب المنكسره) من در نزد دل‌های شکسته هستم .

فَعَلُوا فَاِحْشَةً اَوْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللّٰهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ ، وَمَنْ يَغْفِرِ اللّٰهُ فَاِنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ... آنانکه مرتکب عمل زشتی شوند یا بخود ستم کنند ، بیاد خدا افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش کنند ، کیست جز خدا که گناهانشان را ببخشد ؟ و باز هم فرمودی : س ۴ ی ۱۱۰ ، وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا اَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ يَجِدِ اللّٰهُ غَفُورًا رَحِيْمًا . (۱)

کسیکه کار بدی انجام دهد یا بخود ستم کند ، سپس از خداوند طلب آمرزش نماید ، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت .

اکنون خدایا من چنینم ، بد کردم ، بنفس خود ستم روا داشتم ، و الحال طلب آمرزش مینمایم : الحال بدستور تو ، توبه میکنم که فرمودی : س ۲۴ ی ۳۱ ، وَ تَوْبُوا اِلَى اللّٰهِ جَمِيعًا اَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ .

(توبه کردم همان توبه نصوح) در آنحال که : مُنِيبًا مُّقِرًّا مُّذْنِبًا مُّعْتَرِفًا ، اقرار و اعتراف بتقصیر و گناه خود دارم و این را هم میدانم که گریز گاهی جز بسوی تو ندارم (لَا اَجِدُ مَفْرَأً مِّمَّا كَانَ مِنِّي) .

چه خوب امام سجاد هم عرض میکند : وَ اِلَى مَنْ الْفِرَارُ مِنَ الذُّنُوبِ ، بسوی چه کس فرار کنم از گناهان ، (و خدایا تو خود فرمودی) بسوی من فرار کنید ؛ (فَفِرُّوا اِلَى اللّٰهِ) .

اکنون بسوی تو فرار کرده و باز گشت نمودم ، و میدانم و میگویم : يَا مَنْ لَا مَفْرَأَ اِلَّا اِلَيْهِ ، و يَا مَنْ لَا مَفْرَعَ اِلَّا اِلَيْهِ ، ای کسیکه گریز گاه و پناهگاهی جز بسوی تو ندارم ، چه می توان کرد ، وَ اِلَى مَنْ يَلْتَجِئُ الْخَاطِئُونَ ، وَ اِلَى مَنْ يَفْزَعُ الْمَذْنِبُونَ ، به چه کس پناهنده شوند خطاکاران ، و کجا روکنند گناهکاران ، غیر از بسوی پروردگارشان .

پس ای خدا آمدم بسوی تو عذرم را بپذیر ، توبه ام را قبول کن ، مرا

(۱) خدای تعالی در قرآن مجید متجاوز از ۹۰ مورد خود را بنام : غفور رحیم - غفور حلیم - عزیز غفور - غفور شکور - غفور الودود ، معرفی کرده است .

بیمارز و در رحمت واسعه خود جایگزین فرما .

از آنچه در این مورد از بیانات ائمه هدی علیهم السلام
 و شواهدی که از قرآن مجید بدست می آید ، چنین
 آشکار است : اقرار بگناه فقط در این عالم مؤثر است
 مؤثر و سبب آمرزش شود ، و در جهان دیگر کوچکترین
 اثری بر آن مترتب نیست و هیچگونه اقرار و اعتراف و عذر بر گناه پذیرفته
 نخواهد شد .

قرآن مجید در چند مورد اشاره بر این امر کرده است و بیان قول گروهی را
 که در جهان آخرت اقرار بگناه میکنند و برای فرار از عذاب تلاش مینمایند
 فاش می سازد .

در جایی میفرماید : س ۴۰ ی ۱۱ ، فَأَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ
 مِنْ سَبِيلٍ . یعنی پس اعتراف کردیم بگناهان خود ، آیا برای بیرون آمدن از
 دوزخ راهی هست ،

و در جای دیگر بر وجه دیگر میفرماید : س ۶۷ ی ۱۱ ، فَأَعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ
 فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ ؛ که در آن کیهودار آخرت و مهلکه عذاب گروهی از
 کفار اقرار بگناهان خود کرده ، سپس خدایتعالی رحمت خود را از ایشان دور
 گرداند و آن اعتراف در آنوقت هیچگونه فایده ای بآنها نرساند .

بنابراین ، اقرار و اعتراف بگناه زمانی ثمربخش است که تکلیف ساقط
 نشده باشد ، یعنی در این دنیا تا نفس آخر باقی است می توان از روی خلوص
 و عجز و ندامت اقرار بگناه نمود و از خدایتعالی طلب آمرزش کرد .

امام سجّاد علیه السلام در دعای ابو حمزه ثمالی با توجه به دوران پایان عمر
 عرض میکند : فَقَدْ جَعَلْتُ الْإِعْتِرَافَ إِلَيْكَ بِذَنْبِي ، اشاره براینکه ، ای خدا
 اگر نزدیک شده باشد اجل من و نزدیک نگردانیده باشد مرا کردار من بتو ،

پس اقرار بگناه خود را وسیله تقرّب و عذرخواهی بسوی تو قرار داده و آمرزش می‌طلبم.

در کتاب کافی: روایتی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است، که آن بزرگوار فرمود: بخدا از گناه رها نشود جز کسی که بآن اعتراف کند.

و نیز روایت دیگر از امام صادق علیه السلام آورده است، که فرمود: راستش اینست که هیچ بنده‌ای به اصرار از گناه بیرون نیاید، و هیچ بنده‌ای از گناه بدر نیاید، جز به اقرار و اعتراف.

در کتاب *عدة الدّاعی*: آورده که حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید که در دعا اول ستایش کردن حق سبحانه است و بعد از آن ثناء بر او و سپس اقرار بگناه و بعد از آن طلب حاجت است: بخدا قسم که بیرون نمی‌آید بنده از گناه الا به اقرار بآن.

اینست که امام علی علیه السلام در بند مورد شرح از دعا عرض میکند: خدایا بسوی تو آمدم در حالیکه: *نَادِمًا ، مُنْكَسِرًا ، مُسْتَقْبِلًا ، مُسْتَغْفِرًا ، مُنْجِبًا ، مُقِرًّا ، مُذْنِبًا ، مُعْتَرِفًا .*

شاهکاریکه امام علیه السلام در پایان بند مورد شرح بکار برده بسیار قابل توجه است، یعنی بعد از آنکه تمام وسائل مغفرت را در میان گذاشته، و پس از عذرخواهی در کوتاهی از انجام وظیفه و ارتکاب گناه و همچنین با حالت

تقاضای پذیرش
در
عذرخواهی

ندامت و پشیمانی و دل شکستگی اقرار و اعتراف خود را در مرتبه شایسته‌ای بیان فرموده، گویا در اینجا دیگر در مقام اتمام حجت بر آمده لحن کلام را تغییر داده است که این بیان فقط در شأن گفتار همان بزرگوار است که چنین اشاره می‌فرماید: ای خدا (با این حالات بسوی تو آمدم) و از آنچه از من سرزده

است (مِمَّا كَانَ مِنِّي) که ذره‌ای از آن بر تو پوشیده نیست کاملاً پوزش طلبیده و معذرت می‌خواهم.

چون پناهگاه و مقری جز تو بذات پاك تو ندارم (اکنون دیگر چاره‌ای نیست جز آنکه عذر مرا بپذیری و داخل کنی مرا در رحمت و اسعه خود).

عجب رشادتی امام عَلَيْهِ السَّلَام در این کلام بکار برده است، که گویا بازبانی ملاطفت آمیز، چاره را منحصر بفرد کرده و راه دیگری از نظر تلاش خود در مقام عذرخواهی باقی نگذاشته است، همچنانکه عرض میکند: غَيْرَ قَبُولِكَ عُذْرِي وَإِدْخَالِكَ إِلَيَّ فِي سَعَةِ رَحْمَتِكَ. (۱)

اشاره براینکه: دیگر برای خود حتمی دانسته و یقین حاصل کرده است که مشمول کریمه: (وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا) شده و این پیام را دریافت کرده است که: (ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ) !!!

امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

بخدا سوگند هیچ بنده بدرگاه خدا
اصرار نرزد جز اینکه خدا برای او
اجابت کند
از اصول کافی

عذرخواهی و اقرار بگناه

ای خدا باز آمدم با صد نیاز
آمدم با حالتی پرسوز و ساز
آمدم با جرم و تقصیر و گناه
معدرت خواهم من از کردار خویش
تالیم از آنچه کردم پیش از این
می‌کنم بر هر خطایم اعتراف
با دلی افرده و بشکسته حال
آمدم تا خود کنم از جرم پاک
این بود اقرار من در هر پیام
ضمن عرض معدرت از کردگار
اینهمه آواز و گفتار و بیان
تا ببخشد آنچه رفت از من خطا
من ندارم ره بسوی در فرار
شاید او را هم نباشد غیر از این
چونکه خود گفتا کنم نعمت تمام
زین سبب من ره گرفتم سوی دوست
پس اشاره شد مرا از لطف یار

آمدم تا پس زخم از پرده راز
آمدم با ناله‌های جانگداز!
آمدم بر در گهت گیرم پناه
آنچنان عذری گزآن شد دل پریش
توبه کردم توبه‌ای روی یقین
اعتراف از آنچه کردم برخلاف
چهره‌ای غمگین پر از درد و ملال
قبل از آن تاره سپارم زیر خال
که بنا فرمائیش کردم قیام
خواهم آمرزش از او در اصل کار
بر سر این ماجرا آمد میان
چون ندیدم غیر او صاحب عطا
جز بوسع رحمتش گیرم قرار
که مرا بر رحمتش سازد قرین
رحمتم باشد رسا بر خاص و عام
زانکه دیدم وعده‌های او نکوست
تا نگیرم راه خود جز راه «زار»

امام رضا علیه السلام فرمود:

يك دعای پنهانی با هفتاد دعای آشکار

برابری می‌کند

از کتاب «بحار»

* اللَّهُمَّ قَبْلِ عَذْرَى وَارْحَمْ شِدَّةَ ضُرِّي وَفُكْنِي مِنْ شِدَّةِ ثُمَاقِي

پروردگارا: پس بپذیر عذر مرا، و رحم کن بر شدت بد حالی و سختی زیانم، و آزاد کن مرا از بند محکم یعنی: از بند اسارت نفس، مرارهایی بخش.

عذرخواهی بر وجه دیگر !!
این بند از دعا عطف بفقرات قبل است: بعد از آنکه امام علیه السلام در مقام تعلیمات عالیه اقرار و اعتراف بتقصیر و ناردائیها کرد و جز در پیشگاه مقام ربوبیت جایی و پناهگاهی برای خود نیافت با حالتی رشادت انگیز چنان نمودار کرد که حتماً باید عذرش پذیرفته شود و در رحمت و اسعه الهی قرار گیرد.

سپس در این فقره از دعا لحن کلام را تغییر داده و گویا بر وجه دیگری عذرخواهی مینماید، همچنان با حالتی التماس آمیز همان خواسته قبلی را بلسان دیگر تکرار فرموده، و چنین اشاره میفرماید: خدایا پس بپذیر عذر مرا و رحم کن بر شدت سختیهای من.

در جمله (وَارْحَمْ شِدَّةَ ضُرِّي) در معنای کلمه (ضَرَّ) قبلاً مطالبی در صفحه ۱۹۸ از نظر قرآن مجید گذشت.

اما در متمم این کلام که عرض میکند: (وَفُكْنِي مِنْ شِدَّةِ وَ ثُمَاقِي) در این جمله ایماء و اشاره ای است که خواننده را بحقایقی آشنا می سازد، و آن چنین است که در کلام دیگر قریب باین معنا آمده است: خدایا، کردار و رفتار ناپسند و ناشایسته من دست و پای مرا محکم بسته، و تار و پود هوای نفس من چون طنابهای محکمی در اطراف و جوارحم پیچیده شده است، حال من چون حال مجرمی است که زنجیر اسارت بگردن او درآمده، و برای رهایی خود بسیار تلاش میکند، و همچنین گویا رشته محکمی مرا بعلاقه نفسانی مقید ساخته و از صعود

بمدار ج‌عالیه باز میدارد ، و دیگر آنچه مراد خود بسته‌بندی کرده غلها و زنجیرهای آهنینی است که شیطان مرا به آن پیوست داده و از طاعتم باز داشته است .
 پس ای خدا ، از این قید و بندها و از این غلها و زنجیرها مراد هائی بخش ، پاره کن رشته‌هائیکه مرا در کمند اسارت افکنده و آزاد کن مرا از تمام علائق جسمانی و هوای نفسانی ، چون اکنون من تنها بتو روی آوردم ، و در پیشگاه تو ، به (عروۃ الوثقی) چنگ زده‌ام ، به دستگیره محکمی دست آویز شدم که کسستنی نیست ، پس بنابراین ای خدا (وَفُكِّنِي مِنْ شَدِّ وَثَاقِي) .

عذرخواهی در مقام دیگر

تا مرا گیرد برحمت در پناه
 که شدم دیوانه سر برکوه و دشت
 نه مکانی در سکونت برقرار
 تا ز رحمت آوری بر من نوید
 آنچنان تا از نهان آهم برون
 دردم از این ، طالب درمانیم
 دست و پایم را هوئی محکم به بست
 پای بندم فارغ از هر کس و بیم
 که رها سازد زمن این بند و بار
 تا کمر بندم بر آن جبل‌المتین
 همچنان افتاده‌ام اندر کمند
 غیر او کس چاره ساز چاره نیست
 پیروی کردم خود از دستور « زار »

پوزشی خواهم دیگر باز از اَلله
 جرم و تقصیر من از حد در گشت
 نه رهی جویم ، کنم ز آن ره فرار
 ای خدا باشد مرا بر تو امید
 شدت خسر و زیانم شد فزون
 تخته بند از علقه جسمانیم
 در هوای نفس خود خوردم شکست
 در غل و زنجیر آن دیو رجیم
 حالا دارم امید از کردگار
 پاره سازد رشته‌های آهنین
 حاصل آن باشد که من در قید و بند
 در نجات من کسی را کاره نیست
 زین سبب جز او نکردم اختیار



★ یارب ارحم ضعیف بدنی و زخم جلدی و دقت عظمی

ای پروردگار : رحم کن بر ناتوانی و سستی بدنم و نازکی پوستم و باریکی استخوانم

امام علی (ع) در این دعای شریف در چند مورد اظهار ضعف و ناتوانی کرده و از جهتی تواضع و فروتنی خود را در مقام عظمت و قدرت الهی آشکار کرده است ؛ جایی عرض میکند : **أَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفِي عَنْ قَلِيلٍ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا** جای دیگر : **وَ أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الذَّلِيلُ** جای دیگر : **وَ أَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفَهُ ...** و در اینجا عرض میکند : **يَا رَبِّ اَرْحَمْ ضَعْفَ بَدَنِي**

بنابر این چقدر این اظهار ضعف و ناتوانی در پیشگاه خداوندی واجد اهمیت است ، همچنانکه داعی باید بداند در برابر عظمت و مقام ربوبیت الهی بسیار ناتوان و ناچیز است و هیچگونه تاب و طاقتی در مقابل کیفر او ندارد و گذشته از ناتوانی روحی در برابر حوادث سخت و ناگوار از نظر جسمی هم ناتوان و ضعیف است حتی در پیش آمدهای جزئی و اتفاقات کوچک هم امکان مقاومت برای بدنهای از پوست و گوشت و استخوانها بسیار کم است و گاهی از پشه کوچکی معذب و مورد چهای او را برنج می اندازد .

مسئله ای که در بند مورد شرح قابل توجه است آنست که این موضوع را میتوان از دو جهت از نظر قرآن مجید مورد بررسی قرار داد یکی آنکه از نظر امر تکوین ، ماهیت خلقت آدمی از يك جهت بر این تقدیر است که ضعیف آفریده شده ، چنانکه خدایتعالی فرمود : **س ۴ ی ۲۸ ، وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا ،** که آدمی ناتوان آفریده شده است .

و همچنین در جای دیگر می‌فرماید: س ۳۰ ی ۵۴ ، **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً** اشاره بر اینکه خدا شما را بر ضعف و ناتوانی آفرید و از پس ناتوانی نیرو به شما داد و دوباره ناتوانی و پیری آورد ، که این معنا می‌رساند : که اصل خلقت آدمی هم بر سستی و ناتوانی پایه گذاری شده و هم خدایتعالی می‌تواند هر گونه نیرو و قدرتی به آدمی عطا کرده و از او سلب نماید .

اما مسئله دوم ، آنکه این موضوع توجه داعی را از جهت دیگر بناتوانی در مقابل کیفر و شکنجه در امر آخرت جلب می‌نماید ، چنانکه عرض میکند : خدایا رحم کن بر ناتوانی بدن و پوست و استخوانم ، چگونه این بدن ضعیف و پوست لطیف و استخوان ظریف که در این دنیا تاب مقاومت در برابر هیچگونه حوادث ناگوار را ندارد میتواند شکنجه و عذاب الهی را تحمل نماید .

مگر نشنیدید که خدایتعالی در شأن گروهی که انحراف از فرمان او حاصل کردند فرمود : س ۴ ی ۵۶ ، **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ** اشاره بر اینکه : آنانکه منکر آیات الهی شدند بزودی وارد کنیم ایشانرا در آتشی که هر گاه پوست بدن آنان بسوزد و بریان گردد ، پوستهای دیگری بجای آن قرار دهیم تا بچشند کیفر را .

اکنون باید گفت : خدایا این بدن ناتوان و پوست رقیق و لطیف ما را در معرض شکنجه قرار مده که ما به آیات تو ایمان داریم و گذشته از این طاقت چنین شکنجه‌ای هم در ما نیست !! (رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَأُطَاقَتْ لَنَا بِهِ) .

قابل توجه در بند مورد شرح که امام علیه السلام عرض میکند : **يَا رَبِّ ارْحَمْ ضَعْفَ بَدَنِي وَ رِقَّةَ جِلْدِي** ، در اهمیت این معنا که پوست آدمی چه نقش مهمی را در دار آخرت بعهده دارد قرآن مجید اشاره ای دارد بر اینکه همان پوست لطیف مقام و منزلتی دارد که بر رفتار و کردار آدمی گواهی داده و شهادتش مورد

پذیرش است، چنانکه در باره گروهی از مجرمین میفرماید: س ۴۱ ی ۲۰،
 حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهُمْ شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
 اشاره بر اینکه در صحنه دستاویز که مجرمین و اهل فساد بطرف آتش
 محشور میشوند در آنجا گوش و چشم و پوست بدنشان به آنچه کرده‌اند شهادت
 میدهند، سپس آنها بر سبیل توبیخ یا از روی تعجب به اعضاء و پوست بدن خود
 که گواهی بر جرمشان دادند میگویند: از برای چه گواهی دادید بر ما، آنها
 در جواب میگویند: ما را ملامت نکنید که سخن آورد خدا ما را آنخدائی که
 سخن آورد هر چیز را (وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدَتْهُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ
 الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ).

در تفسیر، المیزان آورده: این جمله عتاب و اعتراضی است از کنه کاران
 به پوست بدنشان که چرا علیه ما شهادت دادید، بعضی از مفسرین گفته‌اند:
 اعتراض نیست، بلکه استفهامی عجب انگیز است، و میخواهند برای رفع تعجب
 خود از اینکه پوست بدن هم زبان دارد سبب آنرا بپرسند و اگر این سؤال را
 تنها از پوست بدن خود میکنند، نه از گوش و چشم خود، با اینکه آن دو نیز
 علیه ایشان شهادت داده‌اند برای اینست که شهادت دادن چشم و گوش خیلی
 تعجب آور نیست چون عیناً نظیر شهادت دادن گواهان علیه دیگران است،
 چشم و گوش هم علیه سایر اعضا شهادت میدهند، این عجب است که پوست بدن
 علیه خودش شهادت دهد و آن گناهی را که بوسیله خودش ارتکاب شده
 بر ملا بسازد.

اکنون که بحث در موقعیت پوست آدمی و نقش آن
 در دنیا و آخرت بمیان آمد بی‌مورد نیست که اشاره‌ای
 که خدایتعالی در باره حساسیت آن در مسئله ایمان
 آورده متذکر شویم تا دانسته شود که چرا امام علی (ع)
 تقاضای رحم و رحمت بر آن نموده است.

جائی که
 پوست بدن آدمی
 به لرزش در می‌آید

خدایتعالی در جایی در مورد آنانکه در تلاوت یا شنیدن آیات قرآنی از خوف و عیدی که در آن است خائف میشوند ، اشاره میفرماید که : بطوری خشیت و ترس بر آنان مستولی میشود که : س ۳۹ ی ۲۳ ، **تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ** ، پوستهای ایشان بلرزه در می آید و سپس نرم میشود و آرام میگیرد پوستها و دلهای ایشان بسوی یاد کردن خدا ، یعنی چون آیات رحمت و مغفرت را می شنوند ، پوستها از لرزش افتاده و دلهاشان نرم میشود و آن خوف از آنها برطرف میگردد .

پس ببینید که چه موقعیت حسّاسی پوست بدن آدمی هم در دنیا و هم در آخرت دارد که امام علیه السلام در بند مورد شرح تقاضای رحم بر حسّاسیت آن دارد . در بعضی از تفاسیر هم ، روایتی نقل کرده اند که رسول اکرم فرمود : هر گاه که بلرزد پوست بنده از ترس خدا ، ریزان شود از او کناهان ، همچنانکه ریخته شود بر گها از درخت خشک .

آدمی ناتوان است

رحمت آور برضعیف ناتوان
بند هرعضوم بی باشد نحیف
نه توان باشد مرا امر حساب
پس بدوزخ کی توان مادام زیست
قلبم آرامش پذیرد سوی دوست
چون کند یادش مرا دل بیقرار
چونکه هر جا رحمتش در گفتگوست
یا شوم در کوره آتش مذاب
از چنین کیفر که باشد دردناک
تاب يك سختی ندارد در گزند
کی توان از خود کنم دفع زیان
زین سبب برعشق او دل باختم
در تخلص خوش گرفتم نام «زار»

ای تویی پروردگار انس و جان
من ندارم جسم و جانی جز ضعیف
نه بود طاقت مرا زجر عقاب
طاقتم از سوزشی برجلد نیست
اینکه باشد لرزشم در جان و پوست
خوفم از دل می رود در ذکر یار
بس امید و آرزویم سوی اوست
وای اگر سوزد تنم در پیچ و تاب
من نباشد طاقتم اندر هلاک
استخوانم بس بود چون نیمه بند
با چنین حالی که هستم ناتوان
من کز اول ضعف خود را یافتم
چونکه دیدم ناتوانم نزد یار

یا مَنْ بِدَخْلَتِی وَذِکْرِی وَتَرْبِیَّتِی تَنْزِیْهِیْ لَایْسَ دَاکِرِکَیْ سَالِفِ بَرِکَیْ

ای آنکه آغاز کردی آفرینش مرا ، و از ابتدا بیاد من بودی و از همان اول تربیتم فرمودی و پرورشم دادی ، و از نخست نیکی و احسانت را بر من روا داشتی : و از روزی و ارزاق خود مرا بهره مند ساختی ، (اکنون) ببخش مرا (همچنانکه) از اول مرا مورد لطف و نیکی و کرم خود قرار دادی و مشمول احسان دیرینه خود فرمودی .

بعد از آنکه امام علیه السلام از ضعف و ناتوانی و سستی اعضاء از پوست و استخوان خود از خدایتعالی طلب رحم نمود ، اکنون از نظر سپاس و ستایش اشاره بمراتبی مینماید که بهمان خلقت بدن ضعیف بستگی داشته و یاد آور

بنای آفرینش
بر امر خدایتعالی
استوار است !!

میشود از مراحل را که طی کرده است .

همچنانکه اشاره میفرماید : ای کسیکه بنای خلقت من از اول بر امر تو استوار بوده ، و مقدمات بوجود آمدنم را تو خود فراهم کردی و بر من توجه داشتی و بیاد من بودی و آنچنان پرورشم دادی که تا کنون نیکی و احسانت از من سلب نشده است .

نگارنده نمیداند که خواننده از این کلمات چگونه برداشت می نماید ، آیا این توجه را حاصل کرده است : که چه بسیار دورانهای گذشته و او در دیار عدم بوده و اثری از وجودش در این عالم نبوده است ، قرآن مجید میفرماید :
س ۷۶ ی ۱ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا ،

آری این اشاره بر آدم ابوالبشر و تمام ذریه او میباشد (۱) که خدایتعالی آفرید آنها را بعد از آنکه دورانهای روزگار اثری از آنها نبود ، همچنانکه آدم را از کل آفرید و نسل او را از نطفه ۱۱ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ و در جای دیگر فرمود : س ۲۲ ی ۵ ، فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ که انسانرا از خاک آفرید آنگاه از نطفه و خون بسته شده و از پاره‌ای از گوشت (و بمراحل تکامل آدمی یکی پس از دیگری اشاره فرموده است) .

اکنون از بحث خود دور نشویم که امام علیه السلام در بند مورد شرح عرض میکند : يَا مَنْ بَدَأَ خَلْقِي این نه تنها اشاره بآفرینش فردی است بلکه می بینیم در بسیاری از موارد در قرآن مجید آمده است : س ۱۰ ی ۴ ، إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ : س ۲۷ ی ۶۴ ، أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ : س ۳۰ ی ۱۱ ، اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ، اشاره براینکه ابتداء آفرینش خلق از او و بازگشت همه بسوی اوست .

و از طرف دیگر همانطور که امام علیه السلام فرمود گذشته از آغاز آفرینش او از همان نخست هم بیاد خلق خود بوده است ، معلوم است که اگر صانعی بخواهد مصنوعی را بوجود آورد باید تمام جزئیات کار آنرا مورد نظر قرار داده و بمرحله تکامل برساند چگونه ممکن است که خدایتعالی خلقی را ایجاد کرده و دیگر او را رها سازد ؛ البته بیاد اوست : يَا مَنْ بَدَأَ خَلْقِي وَ ذِكْرِي وَ تَرْبِيَّتِي ذکر او همان باشد که از اول نعمت وجود را بر خلق خود ارزانی داشت و شاید کریمه : فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ ، اشاره بهمین معنا باشد که از ابتداء خلقت بیاد خلق خود

(۱) در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است که مراد به انسان علی بن ابیطالب علیه السلام است و استفهام در معنی نفی یعنی : هیچ زمانی بر این انسان نگذشت که او در آن زمان مذکور نبود بلکه همیشه مذکور و معروف بود ، و چگونه چنین نباشد آنکس که نامش با نام خدا و رسول (ص) پیش از خلق عالم بر ساق عرش و بر درهای بهشت نوشته بودند .

بوده و بر بهترین وجهی آنها را پرورانیده و مشمول هر گونه نعمت واحسان فرموده است .

یعنی همانطور که ابتداء به آفرینش نمود ، ابتداء بهر گونه لطف واحسان هم از جانب اوسبحانه و تعالی مقرر گردید .

امام سجاد علیه السلام هم در دعای ابو حمزه ثمالی عرض میکند : **تُبْدِي بِالْإِحْسَانِ نِعَمًا** ، که ابتدا میکنی باحسان خود نعمتها را و در جای دیگر اشاره بر همین معنا عرض میکند : **إِلَهِي رَبِّتَنِي فِي نِعَمِكَ وَإِحْسَانِكَ صَغِيرًا** ، خدا یا پرورشم دادی بنعمت واحسانت در دوران کودکی . و این بیان با بند مورد شرح بسیار نزدیک است ، همچنانکه در پیرو آن عرض میکند : پس ای کسیکه در این دنیا پروریدی مرا به احسان و فضل و نعمت خود ، در آخرت هم مرا بعفو و کرم خود بدار .

علی علیه السلام هم در بند مورد شرح اشاره بر همین معنا فرموده ؛ و عرض میکند : ای کسیکه آغاز کردی آفرینش مرا و بیاد من بودی و تربیتم کردی و بر من احسان و انعام فرمودی ، پس همچنان مرا ببخش و از یاد خود دور مدار و لطف واحسان دیرینهات را سلب مفرما .

امام صادق علیه السلام فرمود :

دعاء پیوسته در حجاب است ، تا داعی

بر محمد و آل محمد درود فرستد

از « مکارم الاخلاق »

آغاز آفرینش

این جهان شد از وجود او پدید
 یکه و تنها خدا بودش وجود
 در عدم بودم، ولی بودم نهان
 ذکرش اول اینچنین آمد بکار
 تا شناسم خالق خود را یقین
 سر بگویم بس بود جای شگفت
 هم نعیمش شد مرا بوجد کمال
 تا رسانم خود برحد کمال
 تا از این معنا برم هرگونه سود
 ایکه کردی شاملم لطف عمیم
 تا به رحم و بخشش باشم مدام
 در نکولی هم شد از تو گفتگو
 من هم این راه و روش بردم بکار

آنکه جمله عرش و افلاک آفرید
 قبل از آن تا هیچ در عالم نبود
 من هم آن بودم، نبودم در جهان
 پس بامرش خلقتم شد آشکار
 که مرا برتریت سازد قرین
 آنچنان لطفش مرا در برگرفت
 نیکی و احسان او در هر مقام
 روزی و رزقم رسانید از حلال
 آنچه گفتم برسر این نکته بود
 یعنی آن باشد که گویم ای کریم
 بعد از آن هم آنچنان کن بردوام
 چون گرفتم خو براین رسم نکو
 جالب این باشد که قبلا گفتم «زار»

رسول اکرم ﷺ فرمود:

هر کس در دعا برویش باز شود درهای
 رحمت برویش گشوده شود

از تفسیر «الدر المنثور»

یا اَللّٰهُمَّ سَيِّدِي وَرَبِّي اَتُرَاكَ مُعَذِّبِي بِبَارِكٍ بَعْدَ تَوْحِيدِكَ وَبَعْدَ مَا اَنْطَوٰى عَلَيَّ قَلْبِي مِنْ مَنَافِكَ
وَلَجَّ بِرِسَالَتِي مِنْ ذِكْرِكَ وَاعْتَقَدْتُ ضَمِيرِي مِنْ حُجَّتِكَ بَعْدَ صِدْقِ اعْتِرَافِي وَخَافُضًا لِرُبُوبِيَّتِكَ

ای خدا و ای آقا و ای پروردگار من : آیا بینم تو را که عذاب کنی مرا
به آتش (آیا دیده شوی که مرا شکنجه کننده باشی به آتش خود) یا براین
اشاره آیا چگونه باور کنم که عذابم میکنی به آتش ، بعد از آنکه اقرار
بیکانگی تو دارم و بعد از آنکه احاطه شده است بر آن دلم از شناسائی تو
و گویا گردیده به آن زبائیم از یاد تو ، و اعتقاد نموده نهادم از دوستی تو (و آیا
چگونه عذاب کنی مرا بر آتش) پس از اعترافات صادقانه ام و راستی اقرارم
و دعا کردنم در کمال فروتنی در برابر بنده پروریت . (هَیْهَاتَ)

بعد از آنکه امام علی (ع) اشاره به احسان و لطف و نعمتهای
الهی درباره خود فرمود و تقاضای ادامه الطاف و بخششهای
او نمود ، در اینجا با لسان دیگر بیانات خود را ادامه
داده و اشاراتی بسیار لطیف کرده است که میتوان معانی
آنها را در سطح دیگری آشکار کرد و بگوئیم که ای خدا :
چگونه ممکن است ! : شکنجه کنی کسی را که کاملاً بوحدائیت تو
قائل است !!

چگونه ممکن است ! : عذاب کنی کسی را که خانه دل را بنور توحیدیت
روشن ساخته و میگوید : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ .
چگونه ممکن است ! : شکنجه کنی کسی را که اعتقاد دارد : إِنَّمَا هُوَ
إِلَهُ وَاحِدٌ ، که تنها تو خود خدای یگانه ای .

چگونه ممکن است ! : در آتش افکنی کسی که امر تو را اجرا کرده و نپرستیده است جز خدای یکتا و یگانه را : **وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ...**

چگونه عذاب فرمائی کسی را که اعتقادش در مرحله ای است که میگوید **إِلَهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ** ، خدا خالق همه چیز است و او یگانه و مقتدر است .

چگونه عذاب کنی بر آتش کسی را که ایمان بوحدانیت تو و اعتقاد بروز بازپسین داشته است : **مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** ، نه تنها ایمان بزبان بلکه ایمان او از دل و جان است ، چه خوب عرض کرد : آقا امام سجاد علیه السلام در این مورد : **وَإِنَّا آمَنَّا بِكَ بِالسِّنِينَ وَ قُلُوبِنَا لَتَعْفُو عَنَّا ...** خدایا ایمان آوردیم بتو از زبان و از قلب که ما را عفو فرمائی و برهانی از عذاب دوزخ **(وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ)**

چگونه ممکن است ! : عذاب کنی کسی را که بتو شناخته است تو را ، **بِكَ عَرَفْتِكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ ...** و قلب او بطومار معرفت تو پیچیده شده است و تو را در مقام رحمت و رأفت خوب شناخته است که : **مَعْرِفَتِي بِسَعَةِ رَحْمَتِكَ وَ عَظِيمِ عَفْوِكَ** ، و با این شناسائی و این حسن ظن چگونه این قلبها را در آتش در آوری **(وَ بَعْدَ مَا انْطَوَى عَلَيْهِ قَلْبِي مِنْ مَعْرِفَتِكَ)** .

چگونه عذاب و شکنجه کنی آنکسی را که ایمان بتو آورده و زینت و آرامش داده است دل خود را بذکر تو ، و زبان خود را هر آن بیاد تو به اذکار گویا ساخته است که : **الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ...**

چگونه دلهای آرام گرفته و قلبهای سلیم (که مملو و سرشار از محبت تو است) و بر حله اطمینان رسیده به آتش نزدیک میفرمائی !!
چگونه آن احساسات شود انگیزی که از دل برخاسته و بر زبان بیاد

محبت تو جاری شده است آنرا بی اثر گذاری، (ولهج به لسانی من ذکرک) .
 چگونه ممکن است ! : کسی را که در مقام ایمان بمرحله عالی عشق
 رسیده و محبت تو را در قلب خود جای داده و به آخرین درجات در مسیر سالکین
 بسوی تو قرار گرفته، و دیوانه وار خواهان وصال و لقای تو بوده است، او را
 در آتش افکنی، مگر آنکه او خود در آتش شوق و محبت تو خود را بسوزاند،
 مگر آنکه از شدت علاقه و ایصال بمقام قرب خود را محو و نابود سازد ! ، که
 خود فرمودی : س ۲ ی ۱۶۵ ، وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ

کجا ممکن است !! محب و محبوب چنین معامله ای با هم داشته باشند، آن
 محبتی که در تار و پود وجودش و در اعماق قلبش بذکر یا حبیب در فریاد است،
 چه خوب فریادی از نهاد، امام سجاد علیه السلام بر آورد : يَا حَبِيبَ مَنْ تَحَبَّبَ إِلَيْكَ ،
 ای دوست کسیکه دوستی ورزید با تو .

چگونه ممکن است کسی را در آتش افکنی که (وَاعْتَقَدَهُ ضَمِيرِي مِنْ
 حُبِّكَ ...) مملو است قلب او از محبت تو .

و چگونه ممکن است ای خدا : بعد از آنکه صدق گفتار و اعترافاتم را
 در ایمان بیکانگیت دانستی و خضوع و خشوع را در مقام دعا و مرتبه ربوبیت
 و پروردگاریت دیدی !! مرا عذاب کنی یا به آتش کشانی . و حال آنکه خود را
 آنچنان ناچیز و خوار و بی مقدار شمردم و در مقابل عظمت و جلال و جبروت تو
 سر تعظیم فرود آوردم ، و برستی و حقیقت با دل و زبان بیکانگی و یکتائی تو
 خالص و بدون شك و تردید اعتقاد و ایمان آوردم .

با تمام این احوال خدایا ، چگونه ممکن است که مرا شکنجه فرمائی یا
 بر آتش دوری از رحمت خود بسوزانی (وَبَعْدَ صِدْقِ اعْتِرَافِي وَدُعَائِي خَاضِعًا
 لِرُبُوبِيَّتِكَ ، هَيْهَاتَ) . در بند مورد شرح مطالبیکه در پیرو جمله

(چگونه ممکن است ؟) ذکر شد این در مقام استفهام انکاری و مابعدش واقع
 نخواهد شد یعنی (هَيْهَاتَ) از کرم تو دور است ای خدا که با چنین حال مرا معذب فرمائی .

خدا با موحد چه میکند ؟

بر خدا باشد چنینم ، اعتقاد
 واحد و یکتا خدائی ، بيمثال
 آنچه در وصفش بیاید کویکست
 معرفت حاصل نمودم اینچنین
 یاد او کردم بتوحیدش مدام
 من چنین اقرار دارم بر لسان
 کای خدا دارم تو را بسیار دوست
 عاشقم من واله و شیدا چنان
 با چنین حالی ندارم این گمان
 این بود از رسمِ رحمانی بعید
 با خدا عهد محبت هر که بست
 هر کسی از عشق او جانش بسوخت
 پس خدا هرگز نباشد سخت کوش
 چون نباشد در خور شان کریم
 من همی دانم خدا با عبد خویش
 خاصه آنکس که برد نقشی بکار

که بود این اعتقاد از نهاد
 در مقام حکمت و عز و جلال
 هم زهر عیب و زهر نقصی برست
 چون یکتائی بر او کردم یقین
 ذکرش آمد بر زبانم صبح و شام
 بلکه گویم هم بفاش و هم نهان
 راست گویم گو که خود اینهم از اوست
 حُبّ کس در دل ندارم جز همان
 که رساند بر مَحَبَّاتش ، زیان
 که بیار خود دهد آتش ، وعید
 معرفت جوید بدل در آنچه هست
 مهر تسلیم و رضا بر لب بدوخت
 بر حبیب خود که از عشقش خموش
 که بسوزد آنکه گوید ، یا رحیم !
 با مَحَبَّانِ رحمتش آرد به پیش
 ادعا در گفته اش باشد چو « زار »

رسول اکرم ﷺ فرمود :

خدا را بخوانید در حالیکه یقین با جابت
 دارید

از کتاب « عدة الداعی »

هَيْهَاتَ أَنْتَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ تُضَيَّعَ مِنْ رَبِّيَّةٍ أَوْ تُبْعَدَ مِنْ أَدْنِيَّةٍ أَوْ تُشْرَدَ مِنْ أَوْيَّةٍ أَوْ تُسَلَّمَ إِلَى الْبَلَاءِ مِنْ كَيْفَةٍ وَجَرَّةٍ ۝

بسیار بعید است، ای خدا، تو بزرگتر و کریمتر از آنی که ضایع و تباه کنی آنکه را که خود پروریده‌ای، و یا دور کنی کسی را که نزدیک کرده‌ای، و یا برانی آنکه را که خود مأوی و پناهِش داده‌ای، یا در بلا و سختی افکنی کسی را که خود از او کفایت و دفع شر کرده و بر وی رحمت آوردی.

این بند از دعا عطف به بیانات قبل است که امام علیه السلام اشاره فرمود: ای خدا آیا شکنجه میکنی مرا بعد از آنکه با دل و زبان اعتقاد بیگانگی تو کردم و بعد از آنکه شناختم تو را از جان و دل، و زبانم بذکر تو گویا و دلم از عشق و محبت تو مملو گردید با این صدق گفتار خدا یا ممکن است که مرا به آتش خود معذب فرمائی!!

سپس در اینجا امام علیه السلام با حالتی جدی و امیدوار عرض میکند: (هَيْهَاتَ) اینچنین نیست، هیچگاه مرا عذاب نخواهی کرد و از کرم و پروردگاری تو دور است: (أَنْتَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ تُضَيَّعَ مِنْ رَبِّيَّةٍ).

چقدر بیان امام علیه السلام در سطحی عالی است، چون این صفت «اَكْرَم» را که در این جمله بکار برده، افزایش مقام ربوبیت و کرامت را می‌رساند تا اشاره باشد بر آنکه مربی حقیقی ذات مقدس پروردگاری است که هم از نظر تربیت خلقی و تکوینی و هم از نظر تربیت خلقی و تشریعی کسی جز او دست اندر کار نیست.

چنانکه خدایتعالی برای نعمت خلق و تسویه و تعدیل و تصویر و ترکیب

متّصف به (کریم) شده است و در جائی از قرآن مجید میفرماید : س ۸۲ ی ۶ ،
 مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ، الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ ، چه چیز تو را نسبت به
 پروردگار کریمت فریفته ، همانکه تو را بیافرید ، پس راست آوردت و بیاراستت .
 در اینجا توصیف ربّ به کریم که بخشنده بی منت و بیش از استحقاق
 است ، اشعار باین دارد ، که فیض و امدادش پس از ربوبیت و بیش از آن انسانرا
 فرا گرفته است .

بنابراین در بند مورد شرح از دعا امام علی (علیه السلام) از آن جهت که مقام شامخ
 ربوبیت را برساند جمله را بر صفت « اکرم » ترکیب نموده همچنان که تطبیق
 این معنا بر نخستین آیاتی است که بر پیغمبر گرامی نازل شده و پس از ذکر :
 اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ، میفرماید : اِقْرَأْ وَرَبُّكَ
 الْأَكْرَمُ بعد از آنکه بنام خود مراتب خلقت آدمی را یادآور شده میفرماید :
 (بخوان و پروردگار تو کریمتر است)

لذا : امام علی (علیه السلام) در بند مورد شرح از دعا عرض میکند : أَنْتَ أَكْرَمُ مَنْ
 أَنْ تُضَيِّعَ مَنْ رَبَّيْتَهُ ، تو کریمتر از آنی که ضایع کنی آنکه را خود پروراندیدی .
 اگر خوب در این معنا دقت شود خواهیم دریافت که چگونه خدایتعالی
 ما را از همان مرحله اول در مسیر تربیت قرار داده و بمراحل از مراتب تکامل
 رسانیده است ، امام سجّاد علی (علیه السلام) در ذکر نعمتهای الهی در یک سلسله از بیانات
 خود در پیرو این جمله که عرض میکند : (سَيِّدِي أَنَا الصَّغِيرُ الَّذِي رَبَّيْتَهُ)
 مراتب و مراحل تربیتی الهی را متذکّر شده ، چنانکه در صفحه ۱۶۶ مطالبی
 در همین مورد گذشت لذا از این جهت است که علی (علیه السلام) در بند مورد شرح
 اشاره میفرماید : خدایا از کرم تو دور است ، کسی را که مشمول آنهمه نعمت
 فرمودی و لطف و احسان خود را در تربیت او مبذول داشتی ، پس او را ضایع
 و بدست شکنجه و عذاب سپاری ، هیّهات ، هیّهات این درخور شأن تو نیست !!

در بند مورد شرح امام عَلَیْهِ السَّلَامُ بیانات خود را چنین ادامه
 میدهد: خدایا تو بزرگتر از آنی که دور گردانی از
 ساحت مقدس خود کسی را که نزدیک نموده‌ای بخود.
 خدایتعالی نهایت پیوستگی و قرب و ارتباط با بندگان را
 در آیه شریفه مجسم ساخته که میفرماید: س ۲ ی ۱۸۶، وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي
 عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ، اشاره براینکه من بر بندگان نزدیکم و چون بخوانند مرا
 خواسته‌های آنها را اجابت میکنم در حالیکه آنان هم باید ایمان آورده
 و پیروی کنند دستورات مرا.

البته این نزدیکی نه قرب زمانی و مکانی است زیرا او آفریننده و محیط
 بر زمان و مکان است و نه قرب وجودی و قیمومی است که با همه موجودات دارد،
 و نه قرب مقامی، چه صاحبان این قرب در عرض همند.

و همچنین است در آیه شریفه که میفرماید: س ۵۰ ی ۱۶، وَ نَحْنُ أَقْرَبُ
 إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ، یعنی ما نزدیکتریم بر آدمی از رگ جان او بر او، که
 این اقریبیت نه از نظر نزدیکی مکانی است بلکه علم او از هر جهت بر آدمی
 نزدیک و محیط است.

بعضی چنین گفته‌اند که «حبل الوريد» اقرب اجزای نفس است و در این
 کلام اشاره‌ای است به آنکه حق سبحانه و تعالی از آن اقرب، اقرب است بر آدمی،
 پس همچنانکه انسان هر گاه که خود را طلبد یابد، هر گاه که حق را جوید
 نیز یابد و حدیث قدسی «أَلَا مَنْ طَلَبَنِي وَ جَدَنِي» که از احادیث قدسی زبور
 است مخبر این معنی است.

محققان را در این آیه کریمه کلامی بلند و سخنی ارجمند است و آن
 اینست که هر گاه که کیفیت قرب جان را که پیوسته است به تن در نتوان یافت،
 قرب حق را که از جمیع کیفیات مقدس و منزّه است چگونه ادراک توان کرد.
 در تفسیر، المیزان؛ در رابطه با تفسیر این آیه شریفه آورده است: این

جمله میخواهد مقصود را با عبارتی ساده و همه کس فهم اداء کرده باشد و گرنه مسئله نزدیکی خدا بانسان مهمترین و خدای سبحان بزرگتر و بزرگتر از آنست، برای اینکه خدایتعالی کسی است که نفس آدمی را آفریده و آثاری برای آن قرار داده، پس او سبحانه و تعالی بین نفس آدمی و خود نفس، و بین نفس آدمی و آثار و افعالش واسطه است، پس خدا از هر جهتی که فرض شود و حتی از خود انسان بانسان نزدیکتر است، و چون این معنا معنای دقیقی است که تصورش برای فهم بیشتر مردم دشوار است، لذا خدایتعالی باصطلاح دست کم را گرفته که همه بفهمند، و باین حد اکتفا کرده که بفرماید: ما از ریسمان ورید باو نزدیکتریم) و یا در جای دیگر قریب به این معنا را آورده بفرماید:

(أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ) خدا بین انسان و قلبش واسطه و حائل است. اکنون با اینحال که مسئله قرب و نزدیکی میان خالق و مخلوق برقرار است و چنان معلوم است که خدایتعالی هیچگاه از بندگان خود دور نیست، و این معنا می رساند که بندگانش را خود بخود نزدیک کرده است، لذا بیان امام علیه السلام را میتوان کاملاً درك کرد که با عطف بجمله قبل عرض میکند: **أَوْ تَبَعِدَ مَنْ أَدْنَيْتَهُ**، یعنی بعید است از کرم تو که دور گردانی آنکه را که خود نزدیک کرده ای و شاید اشاره معنا براین باشد که خدایا تو بزرگتر از آنی که آنکس را که از نخست برحمت خود آشنا کردی از فیض قرب عنایت خود محروم سازی.

موضوع دیگری که امام علیه السلام در بند مورد شرح اشاره

تقاضای

فرموده و مترادف بجملات قبل است آنست که عرض

پناهندگی دائم !!

میکند: **أَوْ تُشْرِدَ مَنْ آوَيْتَهُ**: خدایا تو گرامی تر از

آن که آنکس را که جای و مأوی و پناه دادی از خود طرد کرده و برانی، و یا آنکه دور سازی و منع کنی کسی را که در رحمت و اسعه خود جای دادی،

و این معنا اشاره بر اینست که داعی تقاضای پناهندگی دائمی را دارد ، همچنان آن رانده شده سرگردانی که بجز در بارگاه الهی هیچ پناهگاهی ندارد و در حال اضطراب و ناآرامی بسر میبرد .

چه خوب امام سجاد علیه السلام با توجه باین معنا در ذکر نعم الهی عرض میکند :
(وَ أَنَا الطَّرِيدُ الَّذِي آوَيْتَهُ) یعنی منم آن رانده شده که در پناه خود جایم دادی ، یا براین معنا که منم آن سرگردانی که بسامانش رسانیدی .

اکنون با توجه به بند مورد شرح میتوان گفت : پس خدا یا چگونه ممکن است کسی را که پناه داده ای از پناه خود خارج سازی و دور افکنی (هیئات هیئات) از کرم تو دور است .

در پایان بند مورد شرح امام علیه السلام چنین اشاره می -

فرماید : خدایا از کرم تو دور است که تسلیم کنی	تنها خدا
بسوی بلا و آفات کسی را که خود از او کفایت کرده	کفایت کننده امور
و دفع شر نموده و در رحمت خود جای داده ای	است !!

(أَوْ تَسْلِمَ إِلَيَّ الْبَلَاءُ مَنْ كَفَيْتَهُ وَرَحِمْتَهُ)

در این معنا خدایتعالی خود در چند مورد بکفایت امور بندگان در قرآن مجید اشاره کرده و جایی میفرماید : س ۳۹ ی ۳۶ ، أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ ... آیا خدا بنده اش را کفایت نمیکند (که این استفهام تقریری است) یعنی البته خدا کفایت کننده است بنده خود را ، همچنانکه در متمم بسیاری از آیات این معناراً تأیید فرموده است : وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا - وَ كَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا - وَ كَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا - وَ كَفَى بِاللَّهِ عَلِيْمًا - وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا - وَ كَفَى بِاللَّهِ كِبَالًا - وَ كَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَ نَصِيرًا - وَ كَفَى بِهِ إِذْنُوبٍ عِبَادَةَ خَبِيرًا .

اشاره بر اینست که خداوند برای محاسبه کافی است ، برای یاری و نصرت شما کافی است ، کفایت میکند دانائی او از حال بندگان ، بس است گواهی او ،

کفایت میکند یاری و کارگزاری او ، کافی است اطلاع او بر همه امور ، و خلاصه بس است علم و تدبیر و رأی و حکمت و مصلحت او برای افاضه رحمت بر بندگان خود .

و از اسماء صفات او جلّ شأنه است : **يَا كَافِي مَنِ اسْتَكْفَاهُ ، وَيَا كَافِيَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ** ، ای کفایت کننده کسیکه از او کفایت طلبد و از همین جهت است که امام سجاد علیه السلام از او سبحانه و تعالی میخواهد ، **وَ اكْفِنِي مَا اَهَمَّنِي مِنْ اَمْرِ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي** ، یعنی و کفایت کن مهمات مرا در امر دنیا و آخرت ، اشاره براینکه آنچه که مرا در دنیا به اندوه افکند و آنچه را که در آخرت مایه غصه و غم من است آنرا از میان بردار (چه شاهکار عجیبی در دعا بکار رفته است شاید همین يك جمله از دعا برای عموم کافی باشد) که دیگر هیچ چیز از خدا درخواست ننماید .

بنابراین در پایان بند مورد شرح امام علیه السلام چنین اشاره میفرماید : که ای خدا چگونه ممکن است بنده موحد و دوست دار و ذا کر بحمد و ثنای تو که طالب دخول در رحمت واسعه است ، و تو خود امور دنیا و آخرتش را کفایت فرمودی ، او را از درگاه خود برانی و از مرتبه قرب دور سازی ، حاشا و کلا نه چنین است (و هیئات) که از کرم تو دور است .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود :

راستی خدای عز و جل اجابت نکند دعا را

از روی دل سخت و با قساوت

از اصول کافی

مرئی با پرورده خود چه می کند؟

ایکه پروردی مرا برهر خصال من نبودم هیچ از اول در جهان تربیت کردی مرا هرروز و شام که مرا چون آن مرئی پرورید خارج از امکان بود راند بدور نیست ممکن تا مرا سازد تباه از کجا برآفتم سازد قرین من که از روی تضرع در بلا عهد او با من چنین بود از الست پس چنان بر من رساند او عذاب دور باشد دور از این وهم و خیال من یقین دارم که رحم او مدام چون مکرر می شنیدم این کلام	پرورش دادی چنان سوی کمال دادیم تو از عنایت جسم و جان معرفت شد حاصلم از این پیام پس نازد ضایعم براین امید آنکه را خود خوانده باشد برحضور آنکه را خود داده بررحمش پناه آنکه شد امرش کفایت اینچنین خوانم او را آنچه خواهم در دعا خود کفایت کرده بر من آنچه هست که مرا داده نویدش بر ثواب چون رساند او مرا رفیع و ملال می رسد برجملگی از خاص و عام از بیان «زار» و از قول امام
---	---

امام صادق علیه السلام فرمود:

هر کس از فضل خدا یتعالی خواستار نشود
محققاً نیازمند و فقیر گردد
از اصول کافی

وَلَيْتَ بُعِثَ بِسَيِّدِي إِلَى مَوْلَايَ أَسَلِّطُ النَّارَ عَلَى وَجْهِ خَرَّتْ لَطْفَتِكَ سَاجِدَةً وَعَلَى أَسْنِ
نَطَقَتْ بِتَوْحِيدِكَ صَادِقَةً وَبِشُكْرِكَ مَادِحَةً وَعَلَى قَوْلِ عَمَّتِ بِقِيَمَتِهَا لِمَيْتِكَ مُحَقِّقَةً وَعَلَى صَمَائِرِ حَوْتِ مِنْ الْعِلْمِ
بِكَ حَقِّ صَارَتْ خَاشِعَةً وَعَلَى جَوَارِحِ سَعَتْ إِلَى أَوْطَانِ تَعَبَّدِكَ طَائِعَةً وَأَشَارَتْ بِاسْتِخَارِكَ نَزِيمَةً
مَا مَكَدَ أَنْظَرُ بِكَ وَلَا أَخْبَرَ بِفَضْلِكَ عَنكَ يَا كَرِيمَ

ای کاش می دانستم : ای آقای من و معبودم و مولایم : آیا مسلط میکنی
آتش را بر چهره هائیکه در آستان بزرگی و عظمت تو بسجده در افتاده اند ،
(آیا چیره میکنی آتش را) بر زبان هائیکه بر راستی و حقیقت بیگانه و یگانگی
تو گویا شده و بشکر گزاری ثنا گویند ، (آیا مسلط کردانی آتش را)
بر دل هائیکه از روی واقعیت و تحقق بحقیقت پروردگاری تو اقرار و اعتراف کرده
و ایمان آورده اند ، (آیا غلبه دهی آتش را) بر نهاد و خاطره هائیکه اعتقاد
و یقین بوحدانیت تو حاصل نموده و از پر تو دانش تو بخود آمده خاشع گردیده اند ،
(یا بر این معنا) آیا مسلط کنی آتش را بر دل هائیکه از روی دانائی مملو از
معرفت تو شده و در پیشگاهت خاشع گردیده اند ، (و آیا رها کنی آتش را)
بر اعضاء و جوارحیکه شتافته اند بسوی مقام پرستش و بندگی و اطاعت از تو ، و در
کمال اعتقاد و اقرار ، از تو طلب آمرزش نموده اند .

نیست اینچنین گمانی بر تو (از کرم تو دور است) و ما از چنین خبری در
باره فضل تو اطلاعی پیدا نکرده ایم ، (اشاره بر اینکه از مقام فضل و کرم تو
چنین کاری بعید است) .



آتش

بچهره‌های نیکوکاران
مسلط نخواهد شد!!

بعد از آنکه امام علیه السلام اشاره فرمود: که ای خدا از کرم تو دور است که ضایع کنی آنکسی را که پروریدی، در اینجا بر وجه دیگر این بیان را قریب بهمان مضامین ادامه میدهد، و در اول با کمال فروتنی برای جلب لطف و عنایت پروردگاری، خدا را بنامهای مقدسه او که جلوه گر مقام عطوفت و مهربانی است می‌خواند، بر این وجه که: ای آقا و معبود و مولای من: سپس بیان خود را (بحالت استفهام تقریری که ما بعدش واقع نمیشود) شروع کرده، که این اظهارات در سخنان او علیه السلام لطف کلام را در مناجات با پروردگار می‌رساند، یعنی چنین اشاره می‌فرماید: که ای کاش می‌دانستم: آیا تسلط و غلبه دهی آتش را بر چهره و صورتهائی که از جهت عظمت و بزرگی تو بخاک در افتاده و ساجد بوده‌اند.

البته جواب این سؤال استفهامی منفی است، هیچگاه خدایتعالی چنین کاری نخواهد کرد و از کرم او دور است.

اما موضوع قابل توجه آنست که امام علیه السلام در این بند از دعا چگونه روش عبادت و بندگی را به داعی آموخته است، آنانکه شرح زندگانی آن بزرگوار را مطالعه کرده متوجه شده‌اند که او علیه السلام چه شب زنده داریها داشته و مشغول عبادت بوده است، همچنانکه در برابر عظمت و عزت و سلطنت پروردگاری با شور و عشق و هیجان با کمال تضرع بسجده در افتاده و خود را محو آثار جلال و جبروت الهی می‌دید است، و بمصداق آیه شریفه: س ۳۵ ی ۲۸، إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ... خشیت و توجه او بقدری بوده است که گاهی از خود چنان بیخود بوده است که دیگر از خود خبری نداشته است!! (۱)

(۱) در مجمع البیان. در ذیل آیه شریفه آورده است: از امام صادق علیه السلام روایت شده، که فرمود: (منظور خدایتعالی از علماء آنکسی است که عملش مصدق قولش باشد) کسیکه عملش مصدق قولش نباشد او عالم نیست.

و نیز در حدیثی آمده که فرمود: از همه شما عالم تر بخدا ترسنده تر از خدا است.

چون آنانکه دانش آنها در معارف الهی بیشتر است در مقام عبادت و بندگی، خوف و خشیت آنان افزونتر است و از همین جهت است که آن بزرگوار در این بند از دعا اشاره بحالات خود کرده، و عرض میکند: **أَتَسَلِّطُ النَّارَ عَلَى وُجُوهِ خَرَّتْ لِعَظَمَتِكَ سَاجِدَةً**.

نکارنده این معنا را چنین دریافته است: که اگر موسی بن عمران علیه السلام در داستان طور در میعاد گاه و در ظهور جلوه پروردگاری بر آن کوه، در يك لحظه مدهوش و بر زمین افتاد (و خَرَّ مُوسَى صَعِقًا) علی علیه السلام در مقام تجلی گاه عشق هر روز و هر شب مدهوش و آنی از تأثیرات جلوه حق غافل نبوده است. و یا باعتبار دیگر میتوان گفت که آن بزرگوار همانند بعضی از انبیا که چون آیات الهی برایشان خوانده میشد، گریه کنان بسجده می افتادند، پس حالات او علیه السلام هم اینچنین بوده است، چنانکه خدایتعالی میفرماید: س ۱۹ ی ۵۸، **إِذَا تَنَلَّى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا**.

بنخصوص آنکه خود آن بزرگوار هم قاری آیات الهی بوده است و بمصدق آیه شریفه در سجده های ممتد و طولانی روی خود را بخاک افکنده و سپس با چهره ای سفید و نورانی سر از سجده بر می داشته است، که: **سَيَمَاهُمُ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ**...

اکنون با ارتباط بفقره مورد شرح، چگونه خدایتعالی چهره های سفید و نورانی را در آتش می افکند، و حال آنکه خود فرموده است: س ۳ ی ۱۰۷، **وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**، که این چهره های نورانی باید تا ابد در رحمت و اسعه او جاوید بمانند، چگونه این وجوه که در اثر طاعت و بندگی بخاک و سجده در افتاده آتش بر آنها مسلط می گردد (نه چنین است).

در اینجا نکته ای قابل توجه است که اهل دقت باید بدانند: این علی علیه السلام است که میتواند به پیشگاه الهی عرض کند، که آیا مسلط میکنی آتش را

بر رویهائی که از سطوت عظمت تو بسجده در افتادند ، البته این کلام باید از لسان مبارک آن بزرگوار بیرون آید که ذکر سجده‌های ممتدش زمین و آسمان را با هم متصل می‌کرده است !!

موضوع مهم دیگری که در بند مورد شرح از دعا
چهره بدکاران را
آتش
در خواهد یافت !!

هر فردی را دارد : همچنانکه در پیر و این بیانات آمده است
اتسلط النار علی وجوه خرت لعظمتك ساجدة
در اینجا امام علیه السلام با ارتباط بر آن معنا که گذشت چنان آگاهی داد که باب عذاب و شکنجه از برای خلافکاران گشوده است ، و همانطور که در اول دعا عرض کرد : **اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ** و اشاره به سبقت رحمت خدایتعالی بر غضبش نمود ، در اینجا هم از نظر مرتبه خوف و رجاء توجه داعی را به مواردی از حقایق قرآنی جلب نموده که اگر خوب دقت شود رمز ارتباط آنرا به بیان آن بزرگوار روشن می‌دارد ، خدایتعالی جایی می‌فرماید :
س ۲۷ ی ۹۰ ، **وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ ...** کسانی که خصلت بد داشته و عمل ناشایسته انجام دهند ، بر رو در آتش افکنده شوند .

بینید این معنا چگونه در مقابل اشاره ای که امام علیه السلام فرموده برابری میکند ، یعنی میتوان گفت بمصداق آیه شریفه چهره‌های بدکاران را آتش باید دریابد ، و با توجه بمفاد آیات دیگری که قبلاً تفسیر آنها گذشت چهره‌های نیکوکاران و اهل طاعت و رویهائی که از خوف خدا بسجده در افتاده باید از آتش دور و در رحمت الهی جایگزین باشند .

و باز خدایتعالی در این معنا درباره گروه دیگر که نفس خود را در زیان افکنده‌اند و وزن اعمالشان سبک باشد می‌فرماید : س ۲۳ ی ۱۰۴ ، **تَلْفَحُ**

وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَالِحُونَ ، آتش دوزخ صورتهای آنانرا میسوزاند و در دوزخ زشت منظر خواهند زیست . (۱)

و بسیار آیات دیگر است که این معنا را بر وجوه گوناگون تصریح کرده است ، چنانکه جایی در باره اهل کفر و عصیان میفرماید : س ۳۳ ی ۶۶ :
يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ ،
روزی که رویه‌هایشان در آتش دگر کون شود ؛ و بگویند : ای کاش خدا را اطاعت
نموده و از پیمبر فرمانبرداری کرده بودیم .

و همچنین است نقش وجوه کسانی که خود را در ضلالت و گمراهی انداخته‌اند ،
در رستاخیز محشور شوند بر رویه‌هایشان در حالیکه کور و کنگ و کر باشند
و جایگاهشان در آتش باشد ، چنانکه فرمود : س ۱۷ ی ۹۷ ، وَ نَحْشُرُهُمْ
يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمِيًّا وَ بُكْمًا وَ صُمًّا ...

در تفسیر (الدر المنثور) از انس روایت کرده که گفت : شخصی از رسول
خدا ﷺ پرسید ؛ چطور مردم بر روی خود محشور میشوند ؟ آنحضرت فرمود :
آنکس که مردم را بر دوش برآید و برآید و بر روی برآید .

مفسر « المیزان » هم می گوید در این معنا روایات دیگری نیز هست .

و نیز خدایتعالی در باره نقش وجوه دو دسته از مردم یکی نیکوکاران
و دیگری بدکاران چنین میفرماید : س ۱۰ ی ۲۶ ، لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَ زِيَادَةٌ
وَ لَا يَرْحَقُ وُجُوهُهُمْ قَتْرٌ وَ لَا ذِلَّةٌ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ،
کسانی که نیکی کنند پاداش نیکو و افزون دارند و چهره‌هایشان را دود سیاه
و ذلت نپوشاند ، یعنی روی آنها در کمال نضارت و لمعان است ، آنان اهل بهشت
و در آنجا جاودانند و در پیرو این معنا در باره دسته دیگری میفرماید : وَ الَّذِينَ
كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ ...

(۱) در تفسیر المیزان ؛ در معنای این آیه آورده است : لیب و هرم آتش آنچنان
بصورتهایشان میخورد که لبهایشان را میخشکند ، بطوریکه دندانهایشان نمایان میشود مانند
سر گوسفندی که روی آتش گرفته باشند .

کسانی که بدی میکنند جز با اندازه بدی کیفر نمی بینند و ذلّت چهره هاشان را خواهد پوشانید که گوئی چهره هاشان با پاره تاریکیهای شب پوشیده شده است . و کسی از عذاب خدا آنانرا حفظ نخواهد کرد .

البته این آیات و آیات دیگر براین مضامین بیشتر درباره اهل کفر است ، و اهل ایمان و آنانکه اطاعت امر خدا کرده بلکه از خوف خدا بسجده در افتاده اند مشمول کریمه ای هستند که فرمود : س۸۳ ی ۲۴ ، تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ که در سیمای ابرار و نیکوکاران بقدری آثار طراوت و نضارت ظاهر باشد و تازگی نعمتهای بهشت بر آنها چنان ارزانی شود که هر بیننده ای آنها را به نیکوکاری بشناسد .

بنابراین با شرح و تفسیر این آیات شاید خواننده متوجه شده باشد که چرا و چگونه امام عَلَیْهِ السَّلَام با این بیان استفهام آمیز عرض کرد :
اَسْلَطُ النَّارَ عَلَى وُجُوهِ خَرَّتْ لِعَظَمَتِكَ سَاجِدَةً .

در بند مورد شرح ادامه بیان امام عَلَیْهِ السَّلَام چنین است که :

ای خدا ؛ آیا مسلط کنی آتش را بر زبانهاییکه گویا
بوحداثیت تو بر راستی و حقیقت بوده است اشاره بر اینست
که زبانهاییکه براین کلام گویا باشند که :

زبان
گویای بتوحید را
هرگز
آتش در نیابد !!

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ، زبانهاییکه
بیگنائی تو قائل شده و می گویند : لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ، که غیر از تو
معبود و شایسته پرستشی نیست و تو بخشنده مهربانی ، چگونه ممکن است در
آتش در آیند ؟

خدایا چگونه ممکن است این زبانها را به آتش کشانی و حال آنکه خود
اشاره فرمودی که راستگویان در رستاخیز از راستی گفتار خود سود خواهند
برد و از برای آنان آماده است باغهایی از بهشت که آب از زیر (بنگاه) آنها

جریان دارد و جاودانه و برای همیشه در آن می ماند ، خدا از آنها راضی و آنان هم از خدا خشنودند ، چنانکه فرمودی : س ۵ ی ۱۱۹ ، قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ...

چه گفتاری صادق تر از این که زبان گویا باشد : إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ که براستی او پروردگار یکتا و یگانه است ، پس جزای این گفتار همان است که فرمود : س ۳۳ ی ۲۴ : لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ حتماً پاداش آن دخول در رحمت واسعه او سبحانه و تعالی است .

لذا امام عَلَیْهِ السَّلَام چنین اشاره میفرماید که ای خدا : آیا مسلط کنی آتش را بر زبانهاییکه بر راستی گویا بیگفتائی تو باشند (وَ عَلَى السُّنَنِ نَطَقَتْ بِتَوْحِيدِكَ صَادِقَةً) و سپس برای تأیید این معنا کلام را بجمله (وَ بِشُكْرِكَ مُادِحَةً) ادامه میدهد که این هم خود بحثی بتفصیل دارد .

شاید اشاره بر این باشد که ای خدا چگونه آتش را غلبه دهی بر زبانهاییکه بشکر گزاری و ثنا گوئی تو گویا بوده در حالیکه خود بسیار امر بشکر گزاری کرده و مکرر فرمودی : وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ ، وَ اشْكُرُوا لِي ، وَ اشْكُرُوا لَهُ پس چگونه ممکن است کسیکه اطاعت امر تو کرده و شکر گزار باشد ، زبانه آتش بر زبانش غلبه پیدا کند .

با آنکه زبان ما هرگز از عهده شکر تو بر نیاید ، همانطور که امام سجاد عرض کرد : (وَ مَا قَدْرُ لِسَانِي يَا رَبِّ فِي جَنْبِ شُكْرِكَ) چه لیاقتی دارد زبان من که از عهده شکر تو بیرون آید (۱) ولی در هر حال لسان من در حد معرفتم بشکر گزاری تو مشغول بوده و بمصداق کریمه : لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ انتظار دارم مرا پاداش نیکو و افزون بخشی .

(۱) نگارنده در کتاب « عشق و رستگاری » از صفحه ۴۳۷ درباره شکر از نظر قرآن مجید مطالبی بتفصیل آورده است .

در کانون محبت
آتش بی اثر است !!

در قسمت دیگر از بند مورد شرح امام علیه السلام عطف به بیانات قبل عرض میکند: (وَ عَلٰی قُلُوبٍ اُعْتَرَفَتْ بِالْهِيمَتِكَ مُحَقَّقَةً) اشاره براینکه: خدایا من در مقام فضل و کرم و چنین کمائی بر تو ندارم که در آتش افکنی دلهایی را که مملو از عشق و ایمان بتو بوده و براسستی و حقیقت به پروردگارت اعتقاد داشته‌اند.

در ادامه این کلام آن بزرگوار گفتار خود را از مرحله زبان بقلب کشانیده و اهمیت دیگری بموضوع داده است، همچنانکه گفته‌اند قلب کانون محبت الهی و مرکز تثبیت ایمان و عقاید است، و در اینجا شاید اشاره بیانات او علیه السلام بر این باشد: که ای خدا نه تنها من بزبان بیگانه‌گی و یگانگی تو ایمان آوردم، بلکه باقلب و با تمام وجود به پروردگاری تو ایمان و اعتقاد حاصل کردم. چه خوب این معنا را امام سجاد علیه السلام در بیان خود آورده و با اشاره به آیات مربوطه قرآنی، عرض میکند: فَإِنَّ قَوْمًا آمَنُوا بِالسِّنَتِهِمْ لِيُحَقِّنُوا بِهِ دِمَائِهِمْ فَأَدْرَكُوا مَا أَمَلُوا وَإِنَّا آمَنَّا بِكَ بِالسِّنَتِنَا وَقُلُوبُنَا لَتَعْفُو عَنَّا

یعنی گروهی گرویدند بزبانهای خود تا جان و مال و خون خود را حفظ کنند، پس به آرزوی خود رسیدند و جان بسلامت در بردند (ولکن ای خدا) ما گرویدیم بتو بزبان و بردلهای خود (براساس حقیقت) تا آنکه عفو کنی و ببخشی ما را پس برسان ما را به آنچه آرزو کردیم.

این معنا با بند مورد شرح تطبیق کامل دارد که عرض میکند خدایا آیا غلبه دهی آتش را بر زبان و دلهاییکه از روی حقیقت و تحقیق، اعتقاد و ایمان بیگانه‌گی تو آورده و غیر تو را مؤثر در امور نمی‌دانند.

البته این بیان هم در مورد خود جنبه تعلیماتی دارد تا دانسته شود که ایمان بخدا تنها بزبان کافی نیست و پا برجائی آن بردل استوار است، چنانکه در قرآن مجید آمده است که خدایتعالی اشاره بما فی الضمیر گروهی کرده است که رسول اکرم از حال آنان چنین آگاهی میدهد؛ س ۴۸ ی ۱۱. يَقُولُونَ

بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ ۚ كَذَلِكَ أَتَتْهُمُ آيَاتُ اللَّهِ وَكُذِّبَتْ عَنْهَا آلُفُ قُلُوبٍ مُّسِيءَةٍ ۚ
 آنها نبود.

بنابر این با توجه به بند مورد شرح میتوان عرض کرد: خدایا ما از آن گروه نیستیم که برای حفظ جان و رسیدن بآمال و آرزوی خود تنها بزبان ایمان آورده باشیم بلکه ایمان آوردیم بر زبانها و دلهای خود تا ما را در رحمت واسعہ خود جایگزین فرمائی.

امام علی (علیه السلام) در ادامه سخنان خود در این فقرات باز
 عطف به بیانات قبل به دو مورد دیگر اشاره فرموده
 یکی بحالات درونی و نامرئی که بستگی بعالم روحانی
 دارد و دیگری بحالات جسمانی که در اعمال و افعال
 نقش ظاهری و باطنی دارد.

اعضاء و جوارح

خداشناسان

از آتش مصون است

همچنانکه در اول اشاره میفرماید: وَ عَلَىٰ ضَمَائِرِ حَوْتٍ مِنَ الْعِلْمِ بِكَ
 حَتَّىٰ صَارَتْ خَاشِعَةً ۚ خدایا آیا مسلط کنی آتش را بر نهاد و خاطره‌هاییکه با
 توجه کامل از روی علم و دانش بوحدانیت تو معرفت حاصل نموده و در کمال
 اعتقاد و یقین در پیشگاه تو خاضع و خاشع بوده‌اند.

و سپس ادامه میدهد: وَ عَلَىٰ جَوَارِحَ سَعَتْ إِلَىٰ أَوْطَانِ تَعْبُدُكَ طَائِفَةً
 آیا غلبه دهی آتش را بر اعضاء و جوارحیکه بسوی مقام و مکان پرستش تو شتافته
 و در کمال بندگی از تو اطاعت کرده و بوحدانیت تو اعتقاد داشته و اعتراف و اقرار
 به خطاهای خود کرده طلب آمرزش نموده‌اند.

این معنا چنان می‌رساند که خدایتعالی هیچگاه، چیره نمیکند آتش را
 بر قدمه‌هاییکه در حقیقت بسوی اماکن مقدسه عبادات و مساجد و محافل و اجتماعات
 دینی شتافته‌اند و یا بسوی حج و جهاد کام برداشته‌اند و همچنین آتش در نمی‌یابد

دسته‌ای را که دست مستمندان را گرفته و گاهی هم بسوی جود و کرم خدایتعالی بر آسمان بلند بوده است .

و باز امری مسلم است که هیچوقت آتش غلبه پیدا نخواهد کرد بر زبان‌هایی که بنام شریف (الله) گویا بوده و بتسبیح و تقدیس او ثنا گو بوده است و از کارهای ناروا و خطاهای خود طلب عفو و آمرزش نموده است که :
(وَ أَشَارَتْ بِاسْتِغْفَارِكَ مُذْعِنَةً) چگونه آتش دریا بد زبان‌هایی که گویا بر این امر بوده اند : رَبَّنَا فَاعْفُرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا و اعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا ، پروردگارا بیامرز گناهان ما و بپوشان بدیهای ما را و در گذر از خطاهای ما و رحم فرما بر ما .

در بحار : روایتی قریب باین مضمون آورده : که در رستاخیز خدایتعالی به مالك دوزخ امر فرماید که نسوزد پاهای گنه کاران را ، زیرا براه مساجد گام برداشته اند و نسوزد دسته‌های آنانرا زیرا که بلند میکردند بجانب من در وقت دعا و نسوزاند زبان‌های آنانرا که به این زبانها تلاوت قرآن مینمودند و نسوزد چهره‌های آنانرا چه اینکه در دار دنیا وضوی شاداب می گرفتند ؛ پس مالك دوزخ بگناهکاران گوید چگونه بوده است حال شما در دنیا ، آنان گویند کردار های ما برای غیر خدا بوده است ، سپس بآنان گفته شود بگیری پاداش عمل خود را از آنها که برایشان عمل کردید .

حسن ظن بخدایتعالی !! نتیجه حاصله در پایان بخش مورد شرح از این

دعا چنین است : که داعی بعد از آنکه مراتب

اعتقاد و ایمان خود را آشکار ساخته و ذکر و ثن و اعتماد خود نسبت بفضل و رحمت الهی در میان آورده و اشاره بانجام وظائف خود در عبادات نمود بایمان استفهام آمیزی این سؤال را مطرح میکند ، که آیا چگونه آتش بر اعضا و جوارحی که در مقام عبادت کوشیده‌اند مستولی خواهد شد ، سپس خود در

جواب این سؤال عرض میکند: **مَا هَكَذَا الظَّنُّ بِكَ وَ لَا أُخْبِرُنَا بِفَضْلِكَ عَنْكَ يَا كَرِيمٌ**، چنین گمانی بر تو نیست و ما از چنین چیزی در باره فضل تو خبردار نشدیم.

این بیان چنان می‌رساند که بندگان باید در تمام حالات بخدایتعالی گمان نیکو داشته باشند، بخصوص اینکه ارتباط این معنا بفضل و کرم خدایتعالی داده شده و خود بابتی از مقام تفضل الهی را گشوده است.

قرآن مجید در بسیاری از موارد در باب فضل خدایتعالی سخن رانده است جائی می‌فرماید: **وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ**، و در جای دیگر: **إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ**، همانا که خدا صاحب فضل بزرگ است که بیشتر از مردم از سپاسداری آن غافلند، و در جائی هم این معنا را تعمیم داده و می‌فرماید: س ۲ ی ۲۵۱، **وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ**، ولی خدا صاحب فضل است بر تمام جهانیان یعنی فضل او بر تمام عالم عرضه شده است.

و این موضوع از نظر قرآن مجید بسیار شایان اهمیت است که فقدان

فضل خدایتعالی را بزبانکاری عموم ارتباط داده و می‌فرماید: س ۲ ی ۶۱، **قُلُوا لَا فَضْلَ لِلَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُمْ تَمُّ مِنَ الْخَاسِرِينَ**، اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود هر آینه از زیانکاران بودید، یا به اعتبار دیگر بر این معنا که اگر فضل و رحمت خدایتعالی نبود اثری از عشق و محبت در عالم موجود ظاهر نمیشد که خود فرمود: **ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ** که آن از فضل خداست افاضه میکند بهر کس که بخواهد، و اگر فضل او نبود هیچکس بخیر دنیا و آخرت نمی‌رسید.

امام سجّاد علیه السلام در سخنان خود با عطف به مقدمه‌ای عرض میکند: **إِنَّ فَضْلَكَ الْعَظِيمُ وَ إِنَّ كَرَمَكَ يَا كَرِيمٌ**، کجاست فضل بزرگ و کرامت با ارزش تو، گویا همانند کم کرده‌ای که در جستجوی کوهری بس ارزنده است، و شرح این معنا در کتاب «عشق و دستکاری» بنحوی بسیار جالب آمده است.

از این جهت است : با توجه بفضل و کرم و رحمت الهی باید همیشه و در هر حال حسن ظن بخدای تعالی داشت و در این بند از دعا هم که امام علیه السلام عرض میکند : **مَا هَكَذَا الظَّنُّ بِكَ** شاید اشاره بر این باشد که داعی باید همیشه گمان نیکو بخدای تعالی داشته باشد ، چون این خود یکی از شرایط استجابات دعاء است ، همچنانکه روایات بسیاری در این مورد آمده است که این معنا را تأیید می نماید .

در کتاب کافی : از امام باقر علیه السلام است که فرمود : در کتاب علی (ع) یافتم که رسول خدا بر منبر خود فرموده است : سو کنند بر آنکه نیست شایسته پرستشی جز او بهیچ مؤمنی هرگز خیر دنیا و آخرت داده نشده جز بوسیله حسن ظن بخدا و امیدواری او ، و خوش خلقی او ، و خودداری از غیبت و بد گوئی مؤمنان .

و سو کنند بر آنکه جز او شایسته پرستشی نیست ، خدا هیچ مؤمنی را پس از توبه و استغفار عذاب نکند جز بخاطر بد گمانی او بخدا و تقصیر در امیدواری و بد خلقی و غیبت از اهل ایمان .

و سو کنند بر آنکه جز او شایسته پرستشی نیست ، هیچ بنده مؤمنی خوشگمانی بخدا نکند جز آنکه خدا باندازه آن با او رفتار کند زیرا خدا کریم است و هر چیزی بدست اوست و شرم دارد که بنده مؤمنش گمان خوبی به او ببرد و او گمان و امیدش را بر نیارد (بخدا خوشگمانی کنید) و به او رغبت نمائید .

و نیز در کافی آمده است : امام رضا علیه السلام فرمود : **بخدا خوشگمان باش** زیرا خدا عزوجل میفرماید : من با گمان بنده مؤمن خود همراهم اگر خوب است خوب پیش آید و اگر بد است بد پیش آید .

و در حدیث قدسی است (**أَنَا عِنْدَ حُسْنِ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ**) من نزد گمان نیکوی بندگان مؤمن هستم .

بنابر این با توجه به بند مورد شرح از دعا باید گفت : که ای خدا گمان ما بر تو اینست که هیچگاه شکنجه و عذاب بر ما روا نداشته بلکه در سعه رحمت خود جایگزین فرموده و از فضل و رحمت و کرم خود ما را بهره مند می سازی .

شکنجه برای کیست ؟

آتش سوزان خود را بر حبیب
 آنکه دل از لوٹ شرکت کرده پاک
 آنکه باشد خاشع از امر عتاب
 شکرت آرد در نهان و بر لسان
 در محبت پا بجا باشد درست
 بس بیگنالی تو را بپند ستود
 خشیتی اندر نهادش شد پدید
 گوید او : اِلَّا اِلَه ، لَا شَرِيكَ
 غرق احسان تو شد در زندگی
 عفو تو خواهد بهر جرم و خلاف
 آنکه می داند خدا را خالق اوست
 هرگز بر تو نباشد این گمان
 یا بقر دوزخ ساز دچار
 چون یقین دارم که صاحب فضل اوست
 بر عطا و عفو او ، پیوسته ام
 چون بکردارم نباشد جز گناه
 مزده رحمت مرا آمد به گوش
 هر چه هستی بر تو باشد این نوید
 ما گنهکاریم و او ، آمرزگار

لَيْتَ شِعْرِي يَا اِلَهِي اَنْ تُصِيبَ
 آنکه از خوفت گذارد رو به خاک
 آنکه بر سجده نهد سر بر تراب
 آنکه بر ذکرت بُود گویا چنان
 آنکه قلبش مملو از احسان تست
 آنکه بر مدحت زبان دل گشود
 آنکه را در منزلت قدر تو دید
 آنکه رو بر طاعت آورده نیک
 آنکه بگزید او وطن در بندگی
 آنکه دارد بر گناهش اعتراف
 آنکه آمرزش طلب دارد ز دوست
 با چنین وصفی که آمد در بیان
 که کنی بر من مسلط سوز نار
 باشد این معنا بعید از رحم دوست
 اینکه من بر فضل او دل بسته ام
 و نه من را بس بُود حال تباه
 حسن ظنم آنچنان باشد که دوش
 که بَدَل کن یاس خود را بر امید
 زین جهت گفتم چنین از قول « زار »



يَا رَبِّ أَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفِي عَنْ قَلِيلٍ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَعُقُوبَاتِهَا وَمَا تَخْرِجُ فِيهَا مِنَ الْمَكَارِهِ عَلَى أَهْلِهَا عَلَى
 أَنَّ ذَلِكَ بَلَاءٌ وَكَرَاهَةٌ قَلِيلٌ كَثِيرَةٌ تَعْبَاهُ قَصِيرَةٌ فَلَيْفَ اِحْتِمَالِي بِبَلَاءِ الْآخِرَةِ وَجَلِيلٍ وَقَوُّعِ الْمَكَارِهِ فِيهَا
 وَهُوَ بَلَاءٌ تَطُولُ دَرَّتُهُ وَيَدُومُ مَقَامُهُ وَلَا تَخْفَعُ عَنْ حَسْبِهِ لَأَنَّهُ لَا يَكُونُ إِلَّا غِنًى غَضَبِكَ وَانْتِقَامِكَ وَتَحْكَمُ
 هَذَا مَا لَا تَقُومُ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ

ای پروردگار ، و تو میدانی ضعف و ناتوانی مرا (در برابر) کمترین
 مصیبت و بلا در دنیا و کیفرهای آن ، (همچنین می دانی ای خدا) از آنچه جاری
 میشود در این جهان بر مردمش از ناملایمات و ناخوش آیندهای آن ، با آنکه
 این بلاء و ناگواریهها (در دنیا) بسیار اندك و ناچیز و بی دوام است ، و مدتش هم
 کوتاه ، پس ای خدا : چگونه تحمل کنم بلای آخرت و بزرگی ناملایمات
 و ناپسندیهای آنرا (در حالیکه) آن بلائی دراز مدت و دوران اقامت در آن
 همیشگی و دائم است (و شکنجه در آن تخفیف پذیر نیست) یعنی سبک نمیشود
 از اهل آن شدت شکنجه (از آنان که سزاوار دوزخند) زیرا که نیست آن
 مگر از خشم و انتقام و عذاب تو ، و این چیز است که ایستادگی نکند در برابر
 آن آسمانها و زمین (این امری است که آسمانها و زمین تاب مقاومت و تحمل
 آنرا ندارند) .

قبلا امام علیه السلام در همین دعای شریف از ناتوانی جسمی
 خود از خدایتعالی تقاضای رحم نمود و عرض کرد :
 (يَا رَبِّ ارْحَمْ ضَعْفَ بَدَنِي) و مطالبی در شرح این
 موضوع در ذیل آیه شریفه (وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا) در
 صفحه ۲۳۰ گذشت .

تحمل امر عقاب
 در آخرت
 دشوار تر است !!

اکنون در اینجا هم آن بزرگوار در مورد ضعف خود با تأیید بعلم الهی چنین عرض میکند: **يَا رَبِّ وَاَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفِي عَنْ قَلِيلٍ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَعُقُوبَاتِهَا** با توجه بمراتب سلسله بیاناتی که در پیرو این بند از دعا آمده، چنین اشاره شده است: که ای خدا؛ من با این ناتوانی که تحمل بلا و مصیبت‌های زودگذر این دنیا را ندارم، چگونه میتوانم تحمل کنم کیفر و عقوبات امر آخرت را که درائر نارواییهای امر دنیا با آن مواجه میشوم!!

در این بخش از دعا که فقرات آن در معنا بهم پیوسته است، اشاراتی بکار رفته که کاملاً مورد دقت و قابل توجه است، همچنانکه در همین قسمت در چهار مورد اشاره به بلاء دنیا و آخرت شده که يك اهميت خاصی را آشکار می‌نماید. قبلاً در معنای بلا در فقره: **(اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَنْزِلُ الْبَلَاءَ)** مطالبی در صفحه ۹۲ گذشت، و دانسته شد که بلا از نظر قرآن مجید هم بمعنی آزمایش و هم بمعنای درد و رنج و مصیبت آمده است همچنانکه خدایتعالی اشاره فرمود: می‌آزمائیم شما را در مواردی از خوف و فقر و بیماری و نقص اموال و کاهش بهره‌مندیه‌ها.

البته این خود گذشته از نقش آزمایش‌های الهی مشمول معنای دوم بلاء که مصیبت و رنج و غم و اندوه است میباشد و بهر کس در دنیا برسد زودگذر و حد اکثر تا پایان عمر گریبانگیر خواهد بود، و گاهی هم خدایتعالی از نظر لطف و عنایت مخصوص بعضی از مصائب را دور کرده و برطرف می‌نماید، چه بسیار بیمارانی که از حیات خود مأیوس شده و خداوند آنها را شفا داده است. در هر حال هر يك از بلا و مصائب دنیوی موقت است اگرچه در تمام عمر گریبانگیر باشد و حتی در مسئله مقدمه ارتحال از این عالم که شدائد و مکاره و سختی‌هایی بسیار در سكرات موت دارد، آنهم از همین بلاهای دنیوی و زودگذر است، و آنچه باقی و بردوام است عقوبات بعد از آن که شامل عالم بعد از مرگ وبرزخ و عالم رستاخیز و قیامت است میباشد.

و بنا بر آنچه که قرآن مجید متذکر است : بلاهای آخرت و مصیبت‌هایی که از نظر کیفر و سزای اعمال آدمی در صحنه قیامت واقع میشود قابل مقایسه با عقوبت دنیوی نیست ، چنانکه شدت بلا و مصیبت در آخرت دائمی و در دنیا موقت است ، و میتوان گفت بلاء آخرت همان فقدان رحمت و محرومیت از حظ و بهره آن کرامات‌یست که برای نیکوکاران آماده شده است .

آنچه در بیانات امام علیه السلام در بند مورد شرح از دعا مشهود است ، در قسمت اول اشاره به بلای دنیوی و عقوبات آن شده که در مورد بلا قبلا شرحی گذشت ، اما مسئله عقوبت در دنیا از نظر تأدیب الهی است که گریبانگیر مجرمین و ستمکاران میشود .

عقوبت
در دنیا وسیله تأدیب
و در امر آخرت
از نظر کیفر است

همچنانکه امام سجّاد علیه السلام در آغاز دعای ابو حمزه ثمالی عرض میکند :
إِلَهِی لَا تُؤَدِّبْنِی بِعُقُوبَتِکَ ، که ای خدا مرا بعقوبت خود تأدیب مفرمای (ای پروردگار : ادب مکن مرا بشکنجهات چون مرا طاقت و توانائی بر شکنجه نیست اگرچه مستحق آن باشم) و این امریست که خود یکی از پایه‌های مهم عدالت اجتماعی بر آن استوار و لازمه امور انتظامی است ، چنانکه تاریخ برایین معنا گواه بوده و می بینیم در هر دوران هر فرد یا گروه نابخاری که بنای ستم و تبه کاری گذاشتند و از فرمان الهی سر باز زدند ، دچار عقوبت‌های کوتاه‌کون شده تا بجائی که بهلاکت هم رسیده‌اند .

قرآن مجید این معنا را بخوبی روشن داشته و در بسیاری از موارد اشاره به امر عقاب و شدت عقوبت کرده است .

آنانکه حدود و احکام الهی را مراعات نکرده و نمیکنند ، کسانیکه نعمت‌های خدا را تبدیل کرده و یا کفران می‌ورزند ، آنانکه دروغ و افترا بخدا می‌بندند ، آنانکه مبادرت بر گناه و معاونت بر ستمکاری میکنند ، کسانیکه خلاف

حکم حق رأی میدهند، و خلاصه آنانکه مخالفت به امر خدا و رسول مینمایند، همه بمجازات خود خواهند رسید، و خدایتعالی در نوزده مورد از قرآن مجید در کیفر آنان فرموده است: **إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ**، که هم مربوط به امر تأدیب در دنیا و هم از نظر سزا و پاداش در آخرت است و این عقوبات بیشتر ناشی از همان عصیان و نافرمانی از امر خدا و رسول است، چنانکه علی عليه السلام در کلمات قصار خود هم آورده است: **الْمَعْصِيَةُ تَجْلِبُ الْعُقُوبَةَ وَالْعِقَابُ ثَمَارُ السَّيِّئَاتِ**، که معصیت و نافرمانی از امر خدا جلب کننده عقوبت است، و عقاب میوه گناهان است، در عین حال آن بزرگوار در بند مورد شرح از این دعا اشاره میفرماید که خدایا تو می دانی که من تحمل عقوبت تو را نه در دنیا و نه در آخرت ندارم.

بعد از آنکه امام عليه السلام ناتوانی خود را در برابر بلا

حوادث ناگوار

دنیا و عقوبات آن اشاره فرمود بیان خود را باین عبارت

در دنیا

معطوف می دارد: (**وَمَا يَجْرِي فِيهَا مِنَ الْمَكَارِ**

قَابِلِ تَحْمَلٍ نِيسْت!!

عَلَى أَهْلِهَا) خدایا تو نیز می دانی که من ناتوانم از

تحمل و ناگواریها و ناملایماتی که در امور جاری دنیا برقرار است، از شدت

سختیهاییکه لوازم امور اینجهان است از درد و ناراحتی و سختی و گرفتاریهای

گوناگون که مردم دنیا بر آن مواجه هستند، همچنان از ماجراهاییکه در اثر

تحوّل اوضاع طبیعی بوقوع می پیوندند، از حرارت گرمای طاقت فرسا و از بردت

سرمای غیر قابل تحمل، از پی آمدهای زمین لرزه ها و آتش فشانیها، از بر و ز صاعقه

و جریان سیل های خانمان بر انداز، و بسیاری دیگر از مکاره و نارواییها و آنچه

که در جهت مشکلات و ناملایمات زندگانی جریان دارد، برای من بر هیچ کدام

طاقت و تحمل میسر نیست.

سپس در پیرو این معنا عرض میکند: (**عَلَى أَنْ ذَلِكَ بَلَاءٌ وَمَكْرُوهٌ قَلِيلٌ**

مَكْثُهُ يَسِيرٌ بِقَائِهِ قَصِيرٌ مُدَّتُهُ) این بلاهای دنیوی و عقوبات و ناملایمات آن

بسیار اندک و ناچیز و بی دوام است و دوران آن کوتاه است (در حالیکه) من تاب مقاومت در برابر آنها را هم ندارم ، و چنین ادامه میدهد : فَكَيْفَ احْتِمَالِي لِبَلَاءِ الْآخِرَةِ وَ جَلِيلِ وَقُوعِ الْمَكَاَرِهِ فِيهَا وَ هُوَ بَلَاءٌ تَطْوُلُ مَدَّتُهُ پس چگونه تحمل کنم بلاء آخرت و ناملايمات آنرا در حالیکه مصیبتی بزرگ و دائمی است .

این قسمت از بیان امام عَلَیْهِ السَّلَام شرح گسترده‌ای دارد که گویا آن بزرگوار اسراریرا در داستان رستاخیز و مسئله قیامت آشکار کرده و از کیفر بدکاران و عقوبت مجرمین در آن صحنه پرده برانداخته است ، که در اینجا از نظر اختصار مقدور نیست که بتوان این معنا را گسترش داد ولی از آنجهت که تاحدی حق این کلام ادا شده باشد توجه خواننده را بنکاتی چند در این مورد جلب مینمائیم . (۱)

موضوعیکه در خلال این بند از دعا مورد توجه است
و عده خدایتعالی
در باره
وقوع رستاخیز !!
چگونگی تحمل داعی نسبت به بلا و مصیبت‌های آخرت
است ، که با تمهید مقدمه عطف به بیانات قبل عرض
میکند : (وَ جَلِيلِ وَقُوعِ الْمَكَاَرِهِ فِيهَا وَ هُوَ بَلَاءٌ
تَطْوُلُ مَدَّتُهُ وَيَدُومُ مَقَامُهُ) ؛ که چگونه است صبر و تحمل من بر سختیها و
ناملايمات امر آخرت و رسیدن به بلاهای بزرگ آن (در حالیکه) آن دوران
دراز مدت و اقامت در آن دائمی است .

اگر در این بند از دعا خوب توجه شود خواهیم دریافت که مقدمه
(وَ جَلِيلِ وَقُوعِ الْمَكَاَرِهِ ...) همچنان است که خدایتعالی وقوع آنرا پس از
سو کند به شش مورد از امور عظیمه چنین یاد کرده است : س ۵۲ ی ۷ ، إِنَّ

(۱) نگارنده در کتاب (سرنوشت انسان) داستان رستاخیز را از نظر قرآن مجید بعد توانائی خود تشریح کرده و تفسیر صدها آیات قرآنی را برشته تحریر در آورده است ، که بیان امام علیه السلام در بند مورد شرح ارتباط مستقیم ببعضی از آن آیات داشته و شرح آنها بطول می انجامد .

عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ، حتماً عذاب پروردگاری و شکنجه الهی بوقوع خواهد پیوست و هیچ مانع و دافعی نخواهد داشت ، و این وعده‌ای است که خدایتعالی در باره مجرمین از آمدن قیامت و آنچه متعلق به آنست بر کیفر و عقاب ایشان داده است .

و در جای دیگر هم از نظر تأیید میفرماید : س ۷۷ ی ۷ ، إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ ، همانا وعده خدا در آینده بوقوع خواهد پیوست ، البته بیان این آیات با تطبیق بکفتار امام علیه السلام در شرح همین موضوع است ، و الا وعده خدایتعالی در باره وقوع رستاخیز هم از نظر وقوع عقاب و شکنجه و هم از نظر افاضه رحمت بر بندگان است ؛ که در هر دو حالت بعد از آنکه قیامت بوقوع پیوست و مراحل کونا کون آن از مرحله حساب و میزان و صراط طی گردید و نتیجه سزاو پاداش آشکار شد ، هر کس در زندگانی ابدی در جایگاه خود مستقر خواهد گردید ، اهل توحید و سعدا در بهشت جاودان و اهل کفر و مجرمین در دوزخ قرار خواهند گرفت تا هر زمان که اراده خدایتعالی تعلق گرفته است : چنانکه فرمود : س ۱۱ ی ۱۰۷ ، خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ ...

و در تأیید این معنا در متمم آیات بسیاری چنین آورده است : هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ - خَالِدِينَ فِيهِ أَبَدًا - فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ - ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ - لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ - يَدْخُلُوهَا نَارًا خَالِدًا فِيهَا .

از این معانی کاملاً معلوم است که زندگانی جاوید در عالم آخرت است چه در بهشت و جنات عدن و چه در دوزخ و عذاب الیم ، در هر حالت این چند روزه زندگی در دنیا موقت و اگر تمام آن در سختی و مشقت گذرد ناپایدار است ، و از همین جهت است که امام علیه السلام اشاره میفرماید براینکه چگونه ممکن است کسی که تاب تحمل ناملایمات جزئی و زود گذر را در دنیا ندارد بتواند تحمل بلائ سنگین آخرت را داشته باشد ، درحالیکه : (وَ هُوَ بَلَاءٌ تَطُولُ مُدَّتُهُ وَ يَدْوُمُ مَقَامُهُ) آن بلا مدتش طولانی و دوامش در جایگاهی دائمی است . و از

طرف دیگر بلاء و شکنجه آخرت شدیدتر از بلاء دنیوی است چنانکه فرمود:
 س ۲۰ ی ۱۲۷ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى، هر آینه شکنجه آخرت سخت‌تر
 و پاینده‌تر است.

حاصل آنکه میتوان گفت: آنانکه مقدمات زندگی آخرت را در این
 دنیا فراهم نکرده‌اند و برای مواجه شدن با ناملایمات خود را آماده نساخته‌اند
 و سرمایه وجود خود را از دست داده‌اند و عمل صالحی انجام نداده‌اند، بلکه
 مخالفت امر الهی را کرده‌اند در آخرت زندگی فلاکت بار و ناروایی داشته و در
 زمره زیانکاران قرار خواهند گرفت که فرمود: س ۱۱ ی ۲۲، لَأَجْرَمَ أَنَّهُمْ
 فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخِرُونَ، مسلماً آنها در سرای آخرت از همه زیانکارترند
 بخصوص اگر انکار مقام ربوبیت کرده باشند.

نمیدانم که چگونه است که در موافق قیامت بعد از
 آنکه حکم الهی در باره مجرمین و گناهکاران صادر
 شود بهیچوجه قابل نقض و تخفیف نیست و آن حکم
 قطعی و بمرحله اجرا در خواهد آمد.

حکم الهی استیناف
 و فرجام خواهی
 ندارد!!

ببینید، بعد از آنکه امام علی (ع) اشاره فرمود که مصیبت و بلای آخرت
 دائم و پردوام است عرض میکند: وَلَا يَخْفُفُ عَنْ أَهْلِهِ لِأَنَّهُ لَا يَكُونُ إِلَّا عَنْ غَضَبِكَ
 وَ إِنْ تَقَامِكَ وَسَخَطِكَ.... اشاره براینکه حکم الهی در باره اهل دوزخ تخفیف
 داده نمیشود، یعنی شکنجه آنها سبک نمیکردد!! زیرا این عذاب از غضب و سخط
 و شعله سوزان انتقام سرچشمه گرفته است که آسمانها و زمین تاب مقاومت در
 برابر آنرا ندارند.

اکنون خوب است توجه دقیقی به این امر معطوف گردد که این بند از
 دعا چگونه حقایقی از آیات الهی را روشن کرده است.

خدایتعالی درجائی از قرآن مجید درباره گروهی از ستمکاران و کسانی که

آخرت را بزندگی دنیا فروخته‌اند می‌فرماید: کیفر آنها چنین است که در رستاخیز؛ **فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ** ... مجازات آنها تخفیف داده نمی‌شود. و همچنین در جای دیگر در مقام فرق میانه روز جزا در رستاخیز و سایر ظروف جزاء در دنیا اشاره‌ای فرموده: براینکه (جزاء روز قیامت مانند جزاهای دنیا نیست که با عذرخواهی یا ملامت کردن تغییر بپذیرد) و در پیر این معنا می‌فرماید: س ۱۶ ی ۸۵، **وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ** و چون ستمکاران عذاب را مشاهده نمایند نه عذاب بر آنان سبک گردد و نه مهلت یابند.

این آیه در مقام بیان فرق میانه عذاب رستاخیز با عذابهای دنیوی است که گریبانگیر ستمکاران می‌شود؛ چه عذابهای دنیائی ستمکاران هم تخفیف پذیر است و هم تأخیر پذیر، ولی عذاب آخرت نه تخفیف پذیر و نه تأخیری در آن روی می‌دهد؛ همچنان وقتی که بحساب اهل محشر رسیدگی شود و حکم بر کیفر مجرمین صادر گردد دیگر نه تجدید نظر و نه پژوهش و نه فرجام خواهی دارد، و حکم در باره آنها اجرا شده و خلاصی و رهایی از آن میسر نیست.

اینست که امام علیه السلام در بند مورد شرح صراحتاً عرض می‌کند:

وَلَا يُخَفَّفُ عَنْ أَهْلِهِ

با توجه به بیانات قبل امام علیه السلام علل آنکه چرا تخفیفی در عذاب مجرمین و ستمکاران داده نمی‌شود عرض می‌کند:

لَأنَّهُ لَا يَكُونُ إِلَّا عَنْ غَضَبِكَ وَإِنْتِقَامِكَ وَسَخَطِكَ ...

از اینجهت است ای خدا که از نظر خشم و انتقام تو در برابر ستمگرها و نافرمانها و کیفری که موجب

چرا
مجازات محکومین
در رستاخیز تخفیف
داده نمی‌شود !!!

شکنجه و عذاب شده، مجرمین را مشمول چنین سزائی می‌دارد.

در این جمله از بیانات امام علیه السلام سه موضوع مهم گنجانیده شده که در

هر يك از نظر قرآن مجید اشاره بیک عالم معنا شده است و آن (غضب و انتقام و سخط) الهی است .

همچنان در مورد غضب الهی کافیت که بتفسیر کوتاهی در این آیه شریفه توجه شود که میفرماید : س ۲۰ ی ۸۱ ، وَ مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى ؛ بر این اشاره که هر کس غضب من متوجه او شود سقوط میکند (و این سقوط بهلاکت تفسیر شده است) و چنین گفته اند که غضب یکی از صفات خدایتعالی است که البته صفت فعل او و مصداق اراده او است . (۱)

اما در مورد دوم که اشاره به امر (انتقام) شده است میتوان گفت : که خدایتعالی اغلب در همین دنیا از ستمکاران انتقام گرفته و آنهاییکه مستوجب عقوبت آخرت باشند در اینجهام بی بهره نگذاشته و به سزای اعمالشان می رساند ، چنانکه در جائی میفرماید : س ۳۰ ی ۴۷ ، فَأَنْتَقِمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا ؛ پس ما انتقام کشیدیم از آنانکه مستوجب عقوبت شدند . (و این خود حقی است که از ناحیه پروردگار برای ستمدیدگان قرار داده شده است که ستمکارانرا بکیفر رساند) و در جای دیگر از نظر اصول کلی میفرماید : س ۳۲ ی ۲۲ ، إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ ، ما از مجرمین و ستمکاران انتقام گیرنده ایم ، و این معنا را جائی بر سبیل استفهام تقریری آورده و میفرماید : س ۳۹ ی ۳۷ ، أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ ؛ آیا خدا غلبه کننده و انتقام گیرنده نیست ؟

و در موضوع سوم : که امام عَلَیْهِ السَّلَام اشاره (بسخط) خدایتعالی فرموده ، میتوان گفت : هر کس هر عملی انجام دهد که موجب غضب حق تعالی قرار گیرد

(۱) در کتاب توحید : در ذیل این آیه شریفه در مورد اینکه غضب خدایتعالی چگونه غضبی است روایتی آورده قریب به این مضمون که امام ابی جعفر علیه السلام فرمود : غضب خدایتعالی عقاب است و هر کس پندارد که خدای عزوجل از حالی بحالی دیگر منتقل میشود و حال قبلی را از دست میدهد ، او را بصفته مخلوق توصیف کرده است ، چه خدایتعالی دستخوش و تحت تأثیر هیچ عاملی قرار نمیگیرد و چیزی او را دگرگونه نمیسازد .

در معرض سخط و عذاب او قرار خواهد گرفت، همچنانکه در شأن گروهی که کراهت بر ایمان داشتند و به آیات ادسبحانه و تعالی کفر می ورزیدند میفرماید: س ۴۷ ی ۲۸، ذَلِكْ بِاَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا اسَخَطَ اللّٰهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ... این از آن جهت است که آنان متابعت کردند آنچه را که بغضب آورد خدای را و همچنین بسبب آنکه کراهت داشتند خشنودی خدا را، یعنی نخواستند کار را که موجب رضای او باشد. (۱)

و چنان است کسی که مورد سخط خدایتعالی قرار گرفت یعنی مورد غضب شدید او واقع شد در عذاب خالد خواهد بود چنانکه فرمود: س ۵ ی ۸۰، لَيْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لِنَفْسِكُمْ اَنْ سَخِطَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ. چه بد اعمالی از پیش برای معاد خود فرستادند که نتیجه آن خشم خداوند بود و در عذاب الهی خواهند ماند.

حاصل از این کلام که امام علی (ع) در پایان بند مورد شرح در (غضب و انتقام و سخط) خدایتعالی آورده شاید اشاره بر آن باشد: ماجراهایی که در این موارد سه گانه بوقوع می پیوندد چنان با اهمیت و با عظمت است که آسمانها و زمین تاب مقاومت در برابر آن را ندارند، چنانکه در پیر و این معنا عرض میکند: وَ هَذَا مَا لَا تَقْوَمُ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ.

اگر توجه دقیقی بر این جمله اخیر شود این آیه شریفه را بیاد می آورد که میفرماید: س ۳۰ ی ۲۵، وَ مِنْ آيَاتِهِ اَنْ تَقْوَمَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ اِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ اِذَا اَنْتُمْ تَخْرُجُونَ.

که از جمله آیات او اینست که آسمان و زمین را به امر خود سر پا نگه داشته پس چون شما را با يك دعوت بخواند از زمین خارج میشوید.

از این معنا میتوان چنین استفاده کرد: که اولاً در واقعه رستاخیز و در آن

(۱) در تفسیر، المیزان آورده است: کلمه (سخط) و (رضا) نام دو صفت از صفات

فعلی خدا است، و مراد به اولی عقاب و به دومی ثواب او است.

تحوّل عظیم مقاومت و ایستادگی از آسمانها و زمین سلب شده، و در ثانی خروج انسانها از زمین بعد از این قیام است و وقتی است که دیگر آسمان و زمین قائم نیستند یعنی ویران شده‌اند، چنانکه آیات بسیاری در این مورد آمده است که شرح آنها بطول می‌انجامد.

اکنون با توجه به اینکه این دعوت عمومی برای تمام جهانیان است و پایان این عالم اعلام می‌گردد خواهیم دریافت که در بند مورد شرح اشاره بر همین معنا شده است که دیگر امر خدایتعالی و فرمانی که باید بوقوع پیوندد کسی جلوگیر از آن نیست بخصوص اگر اراده برخشم و انتقام و غضب نماید که دیگر آسمانها و زمین هم تاب مقاومت در برابر آنرا ندارند؛ وَ هَذَا مَا لَا تَقُومُ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ.

امام صادق علیه السلام فرمود:

هر کس را که خوش آید در حال سختی

دعایش به اجابت رسد

باید در حال راحتی بسیار دعا کند

از اصول کافی

ناتوانی بنده تا چه حد است؟

ایکه دانی من ضعیفم ناتوان
من که در دنیا ندارم هیچ تاب
پس چنان باشد مرا در آنجهان
کیفرم باشد در این دنیا قلیل
هان شنیدم آخرت را کیفریت
صحبت از نار و عذابی بس الیم
مدّش در آن شکنجه تا ابد!
گر چنین باشد عقوبت برائیم
آنچه باشد از مکاره در جهان
از بلا و درد و اندوه عقاب
من توان آن ندارم در وجود
از کجا باشد مرا طاقت براین
گر شود عقبی عذابش آشکار
کی توان برخشم او تاب آورم
تا زمین و آسمانش برقرار
این بود ناشی هم از خشم و عقاب
شک نباشد که زمین و آسمان
من بحال ناتوان و «زار» خویش

من هم آن دانه گوی نیرو نشان
که بگیرم رنج محنت در عذاب
تا بگیرم استقامت در توان
مدت کیفر بود بر آن دلیل
که نه چون دنیا عقابش سرسریست
آنکه شد داخل در آن باشد مقیم
وای از این حال خلود و حال بد
پس کجا گیرد مرا لطف عمیم
چه به تکوین و چه در امر مکان
از مصیبتها و از رنج عذاب
گویی از اول مرا طاقت نبود
که شوم بر آتش دوزخ قرین
در سخط گیرد انیم و زشتکار
گر نباشد رحم و عفویش یاورم
همچنان باشد عذابش پایدار
که بود در انتقامش بس عذاب
این تحمل را ندارد در میان
خاطر من زین ماجرا باشد پریش

از امام کاظم علیه السلام است:

دعا کردن پس از نازل شدن بلاء سودی ندارد

از اصول کافی

* یَا سَيِّدِي فَلَيْفَ بِي وَأَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الذَّلِيلُ الْمُتَخَيِّرُ الْمُسْكِينُ الْمُسْتَكِينُ

ای آقای من: پس چگونه خواهد بود بر من، (و حال آنکه) من بنده توام (در حالیکه) ضعیف و ناتوان، خوار و ذلیل، بیمقدار و ناچیز، بینوا و درمانده خاضعی هستم.

امام علیه السلام در این دعای شریف تا کنون در سه مورد اظهار ضعف و ناتوانی در برابر عظمت الهی کرده و این بیان عطف بیک سلسله از بیانات قبل است که اشاره میفرماید: ای خدا در حالیکه آسمانها و زمین تاب مقاومت در مقابل بروز خشم و انتقام تو ندارند چگونه من با این ضعف و ناتوانی در حالیکه خوار و بیمقدار و بینوا و درمانده هستم میتوانم آنرا تحمل کنم.

در ترجمه بند مورد شرح که «مستکین» بمعنی گدای خاضع و بینوا آمده است، مراد از عدم ثروت و مال نیست بلکه بمعنی نیازمندی و احتیاج در تمام حالات و امور است.

اما موضوع جالب در این فقره از دعا آنست که امام علیه السلام در عین حال که مراتب ضعف و ناتوانی خود را ابراز مینماید مقام بندگی خود را هم به پیشگاه پروردگاری عرضه می دارد، و این مقام «بندگی» مرتبه والا نیست که همه کس نمی توانند این ادعا را داشته باشند، کسی نمیرسد به آن مقام مگر صاحب قلب سلیم باشد و خود را در هر حال در مرتبه رضا و تسلیم قرار دهد.

این علی علیه السلام است که میتواند عرض کند: **أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ** ما کجا می توانیم ادعای بندگی کنیم و حال آنکه شرایط بندگی را بجای نیاوردیم.

نشنیدید که امام سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه ثمالی عرض کرد: **إِلَى مَنْ يَذْهَبُ الْعَبْدُ إِلَّا إِلَىٰ مَوْلَاهُ**، یعنی کجا برود بنده غیر از در خانه آقای

خود و سپس بلافاصله متوجه این امر شده که شاید در مقام بندگی قصوری حاصل شده باشد در پیرو گفتار خود عرض میکند : **وَإِلَىٰ مَنْ يَلْتَجِيُ الْمَخْلُوقُ إِلَّا إِلَىٰ خَالِقِهِ**، و بکجا پناه برد مخلوق جز بدرگاه خالق خود.

اشاره براینکه، خدایا اگر شایستگی مقام بندگی در من نیست و حق بندگی را بجای نیاوردم و مرا به بندگی خود نپذیری پس خدایا؛ من از مخلوقیت تو خارج نیستم.

اهل عرفان در این معنا بیان گسترده‌ای دارند و برای مقام بندگی اهمیت شایانی قائلند، همچنانکه میگویند: خدایتعالی شایستگی این مقام را اشاره بوجود مقدس رسول اکرم کرده است، همچنان در مرتبه مخصوصی که در داستان معراج فرمود: **سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ**.... و شهادت بندگی را برای او **وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** مقرر فرمود که: **أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ**، البته عمومیت معنا در (بندگی) بر اهل ایمان و بر تمام انسانها شامل میشود ولی در خصوصیت، کیفیت (بندگی) همه را شامل نیست، همچنانکه باز در داستان معراج فرمود: س ۵۳ ی ۱۰، **فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِي مَا أَوْحَىٰ**، اشاره براینکه: خدایتعالی وحی کرد به بنده اش آنچه را وحی کرد، یا بنا بر تفسیر دیگر: جبرئیل آنچه را که خدا بوی وحی کرده بود، بسوی بنده خدا وحی کرد.

در هر حال میتوان از این معنا کیفیت «بندگی»، آن بزرگوار را در مقام خصوصیت درک نمود، و اینکه خدایتعالی در این دو آیه وجود مقدس رسول اکرم را در مرتبه «بندگی»، آورده است خود دلیلی بر اهمیت این مقام است. بنابراین در بند مورد شرح امام **عَلَيْهِ السَّلَام** با اظهار بمقام عبودیت و با اطمینان بمرتبه بندگی خود ابراز ضعف و ناتوانی و خواری و بینوایی کرده و شدت نیازمندی خود را اشاره بحالت مسکین **خَاكٍ نَشِينٍ** و خاکساری کرده است که تمام قدرت خود را از دست داده و از کار باز مانده است، همچنان بینوایی که **(أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ)** درمانده‌ای که صاحب احتیاج است.

و این از شدت نیازمندی است نه از نظر فقر و ناداری، که بطور کلی میتوان گفت بیانات آن بزرگوار از اظهار ضعف و فقر و بینوائی از همان مرتبه نیاز است که عمومیت این معنا را خدایتعالی در قرآن مجید آورده و میفرماید: س ۳۵ ی ۱۵، **يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ**، ای مردم جهان شما همه محتاج و نیازمند بسوی خدا هستید و تنها او بی نیاز و ستوده است، و در جای دیگر هم این معنا را بر وجه دیگر آورده و میفرماید: س ۴۷ ی ۳۸، **وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ** خدا احتیاج بشما ندارد و این شما هستید که سراپا در فقر و نیاز هستید.

و از این جهت است که در این فقره از دعا فقر و مسکنت بمعنای احتیاج و نیازمندیهای بندگان بخدا در تمام مراحل زندگی دنیا و آخرت آمده است، بلکه مراد از همان فقر حقیقی که کسی فعلی و صفتی و حتی وجودی رانست بخود ندهد، و بلسان حال و قال بگوید: **(لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ)** که این در همان معنائیست که داعی اشاره فرموده: **أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الدَّلِيلُ الْحَقِيرُ - الْمِسْكِينُ الْمُسْتَكَينُ**.

حال ناتوان چگونه است؟

تا کنم بر طرح آن دفع ملال
از بلای تو نباشد در جهان!
که ندارم جسم و جانی جز نحیف
که فقط تنها خدا را بنده‌ام
که ندارم تاب و طاقت در سزند
که مرا قدری نباشد در جهان
خواهم از او هر چه می‌داند نکوست
که برو در رحمتش بنشین کنار

ای خدا دارم به دل من يك سوال
اینکه طاقت در زمین و آسمان!
من چه سازم با چنین حالی ضعیف
ای خدا من بنده‌ای شرمندۀ ام
من فقیری ناتوانم دردمند
من همان خوار و ذلیل و ناتوان
من گدایم من گدای لطف دوست
نیکی او را بمن میگفت «زار»

یا الٰهی و ربی و سیدی و مولای لای الٰه الا انور الیک اشکو و لیا منسا اضح و ابکی لایلم العذاب و شدتیه
 ام طول البلاء و مدتی فلن صیرتنی للعقوبات مع اعدائک و جمعت منی و من اهل بلائک و قرقت منی
 و من احبائک و اولیائک

ای معبودم و پروردگارم و آقایم و مولایم : برای کدام يك از کارها بسوی
 تو شکایت کنم ، و برای کدام يك از آنها بنالم و گریه کنم ، (آیا ناله و گریه کنم)
 برای عذاب دردناك و سختی آن (یا شیون کنم) از طولانی بودن بلاء و مدت آن
 (پس چکنم) اگر بگردانی مرا برای شکنجه ها در صف دشمنان ، و جمع
 گردانی میان من و میان سزاداران بلا و کیفرت ، و جدائی افکنی میان من و
 میان دوستان و محبان خاص .

از آغاز دعا تا این قسمت از شرح فقرات دیدید که در
 هر بخشی از آن چگونه امام علی (علیه السلام) توجه محبوب خود را
 جلب کرده و تا چه حد خالق خود را به اسماء مقدسه او
 میخواند و مکرر بر مکرر عرض میکند : ای خدای

از چه چیز
 باید شکایت
 داشته باشیم ؟ !!

من ، ای پروردگار من ، ای آقای من ، ای مولای من ، نمیدانم با چه حالت آن
 بزرگوار پروردگار خود را بدینسان می خوانده است ولی از نحوه کلام معلوم
 است که آن آقا با يك حالت سوز و گداز ، با دیده گریان با کمال خضوع
 و خشوع ، با عوالمی که از خود بیخود بوده است با محبوب خود راز و نیاز
 میکرده که گویا هیچکس را جز او در مقابل نمی دیده است ، چگونه می توان
 حالت آن بزرگوار را در این مقام مجسم ساخت .

ای کاش محضر او را درك کرده بودیم ، و ای خوشا بحال آنان که در زمان او بفیض حضورش رسیده‌اند .

اکنون یکی از موارد شکایت ما از همین محرومیت است که دستمان بدامن مبارکش نرسیده است ، و اینکه خود آن بزرگوار در این بند از دعا عرض میکند : **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَشْكُو** شاید شکایات او از همان دلخونی‌هایی بوده که در دوران حیات بآن مواجه بوده است : چه خلافت‌ها ، چه دسته بندی ، و نفاقها ، چه ناروایی‌ها که بعد از فقدان رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در جامعه آن روز حکمفرما بوده ، و آن بزرگوار از نظر مصالح دین خاموش و ساکت بوده است !!

و شاید شکایت دیگرش از فقدان رسول اکرم بوده است ؛ چنانکه امام ولی عصر (عج) هم این شکایت را در پیشگاه مقام ربوبیت عرضه کرده است : **اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو لَيْكَ فَقْدَ نَبِيِّنَا صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَغَيْبَةَ وَلِيِّنَا وَكَثْرَةَ غَدُونَا وَقِلَّةَ عَدَدِنَا وَشِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا وَتَظَاهِرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا** ، اشاره بر اینکه خدایا بدرگاه تو شکایت میکنیم از فقدان پیغمبر خود (از نیافتن و نبودن رسول اکرم) که رحمت تو بر او و آل اطهارش باد . (و شکایت داریم) از بسیاری دشمن و از اندکی تعداد خودمان (و شکایت داریم) از شدت و سختی فتنه‌ها و آشوبها (که بر ما وارد میشود یا در انتظار ماست) .

(و شکایت داریم) از تظاهراتی که علیه ما انجام میشود (هم اکنون چقدر رسانه‌های گروهی کفار در جهان علیه اسلام تبلیغ می‌کنند !) (یا شکایت داریم از غلبه محیط روزگار بر ما) .

جای رسول اکرم و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین بسیار خالی است !! (۱)
اکنون ما از بیان امام عَلَيْهِ السَّلَام که در بند مورد شرح عرض میکنند که ای خدا برای کدام يك از امور بسوی تو شکایت کنم ، یکی از موارد شکایت خود را

(۱) نگارنده این شکایت را (در کتاب بیان حقیقت) بیانات ولی عصر بطور گسترده‌ای مطرح کرده است .

مطرح کرده و عرض میکنیم : خدایا ما انتظار داریم که امام غائب ما را هر چه زودتر برسانی ، همچنانکه یوسف علیه السلام را برپدر بزرگوارش رسانیدی بر همان شکایتی که به پیشگاه تو عرضه داشت و گفت : س ۱۲ ی ۸۵ ، **إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ ، پس جا دارد که ما هم از فقدان امام زمان خود بگوئیم :**
اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُوا لَيْكَ فَقْدَ نَبِيِّنَا وَ غَيْبَةَ وَلِيِّنَا .

امام علیه السلام در پیرو اظهار شکایت خود بمقام ربوبیت
 برای چه گریه کنیم ؟!!!

اشاره میفرماید که برای کدام يك از مراحل نارواییها ناله و گریه كنم و گویا یکی از آن مراحل را مرحله (عذاب الیم) یاد آور شده است همچنانکه عرض میکند : **لَا يَلِي الْأُمُورَ إِلَيْكَ أَشْكُو وَ لِمَا مِنْهَا أَضِجُ وَ أَبْكِي لِأَلِيمِ الْعَذَابِ وَ شِدَّتِهِ .**

در این بیان دو موضوع مورد توجه است ، یکی ناله و گریه کردن
 امام علیه السلام و دیگر اشاره او علیه السلام (بعذاب الیم) .

همانطور که می دانید ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین بمصداق کریمه :
 س ۹ ی ۸۲ ، **فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَ لْيَبْكُوا كَثِيرًا** (پس باید خنده کم کنید و گریه بسیار) از نظر بی اعتنائی به امر دنیا و اشتیاق بسوی لقاء الله ، آن بزرگواران بیشتر در عوالم حزن و اندوه و گاهی هم گریان بوده اند تابعندی که در حالات آنان شنیده اید که چه شب زنده داریها داشته و در نماز و دعا و اکثر در سجود ضجه و ناله ها سر می دادند ، و با آنکه تمام متوجه مقام رحمت و اسعه الهی بوده ، در عین حال مرتبه خوف را از دست نداده ، و یا شاید بوسیله گریه آبی بر آتش شعله های شوق بر نهاد خود فرو می ریختند ، و یا باعتبار دیگر میتوان گفت که در مقام خشیت که مخصوص آن بزرگواران بوده بالذات ریزش اشکهای چشم ، خود را بمرتبه قرب نزدیکتر می ساختند .

در هر حال برای موارد گوناگون و بسیاری ، هم از دشواریهای امر دنیا

از نظر پیشبرد اسلام و هم از مراحل سخت عقبی که در پیش است می گریستند .
 شنیدید که امام سجّاد علیه السلام در سخنان خود به حالانی چند از موارد گریه
 اشاره کرده ، و جایی عرض میکند : (وَ اَعِنِّي بِالْبُكَاءِ عَلَيَّ نَفْسِي) یاری کن مرا
 که گریه کنم به حال خود ، و در جای دیگر عرض میکند : مَا لِي لَا اَبْكِي وَلَا اَدْرِي
 اِلٰى مَا يَكُونُ مَصِيرِي یعنی چیست مرا که گریه نمیکنم ، و چگونه است که
 نمی دانم پایان کار و باز گشتم بکجا خواهد بود .

و همچنین در يك سلسله از بیانات خود در پیرو این فقره عرض میکند :
 فَمَا لِي لَا اَبْكِي ، اَبْكِي لِخُرُوجِ نَفْسِي اَبْكِي یعنی پس چیست مرا که گریه
 نمیکنم ، یا بر این اشاره که چرا گریه نکند کسیکه شاهین مرگ بر بالای سر او
 بال و پر گسترده است ، یعنی باید گریه کنم و ناله سر دهم و بی تاب باشم برای
 مراحل که در پیش دارم ، گریه کنم از سكرات جانگداز مرگ ، گریه کنم
 برای تاریکی و حشت زای کور ، گریه کنم برای تنگی طاقت فرسای لحد ، گریه
 کنم از پرسشهای پی در پی و بازخواستهای نکیر و منکر ، گریه کنم برای آن
 موقع که از قبر بیرون آمده برهنه و خوار در حالیکه بار سنگین گناهان خود را
 بدوش گرفته بطرف راست و چپ خود می نگریم

و این بیانات می رساند که در مراحل زندگی دنیا و آخرت بسیار مواردی
 است که جای ضجه و ناله و گریه دارد : و چه بسا که مردم از آن غافل و بی خبرند ،
 و یا اگر هم آگاهی دارند نسبت به آن بی اعتنا هستند .

ولی آقا علی علیه السلام برای اینکه توجه کاملی برای داعی حاصل شود بیک
 گوشه از امر آخرت در این مورد اشاره فرموده و در این بند از دعا عرض میکند :
 وَ لِيَا مِنْهَا اَضْحُجْ وَ اَبْكِي لِاَلِيمِ الْعَذَابِ وَ شِدَّتِهِ .

نگارنده از نظر اهمیت موضوع و شرح این بند از دعا و تطبیق آن با آیات
 قرآنی به مطالب مهمی برخورد کرده است که توجه خواننده را بر آن جلب مینماید .
 قبلا باید گفت که اهل لغت (عذاب) را بچند معنا آورده اند :

(راغب) گفته است که اصل آن از «عذب» یعنی گوارا میباشد ولی بعضی گفته‌اند که «منع» یکی از معانی «عذب» است، همچنانکه آنچه بر انسان دشوار است و از مرادش منع میکند آنرا عذاب دانسته‌اند.

اما در قاموس قرآن عذاب را بمعنی شکنجه و عقوبت و استمرار در الم آورده است.

اکنون اگر کسی بخواهد کاملاً این معنا را دریابد که چگونه امام علیه السلام در موضوع عذاب دردناک الهی و شدت و دوام آن ضربه و ناله پیاکرده و گریان بوده است، باید اقلای سیصد آیه از آیات قرآنی را در این مورد مطالعه و بررسی نماید، همچنانکه در متجاوز از دویست آیه از آنها خدایتعالی در باره (عذاب الیم) خود متمم آیات را بر وجوه گوناگون چنین آورده است.

عَذَابٌ عَظِيمٌ - عَذَابٌ مُّهِينٌ - عَذَابٌ الْحَرِيقِ - عَذَابٌ مُّقِيمٌ - عَذَابٌ الْهُونِ - عَذَابٌ الْخُلْدِ - عَذَابٌ غَلِيظٌ - عَذَابُ النَّارِ - عَذَابُ الْحَمِيمِ - عَذَابُ السَّمُومِ - عَذَابٌ مُّسْتَقِرٌّ - عَذَابُ جَهَنَّمَ - عَذَابُ الْأَكْبَرِ - عَذَابٌ وَاصِبٌ - عَذَابٌ قَرِيبٌ - عَذَابٌ غَيْرُ مُرْدُدٍ - عَذَابُ اللَّهِ - عَذَابُ الْجَحِيمِ - عَذَابُ الْآخِرَةِ - عَذَابُ بَئِيسٍ - عَذَابُ الْخِزْيِ - عَذَابُ السَّعِيرِ - عَذَابٌ يُخْزِيهِ - عَذَاباً مُّهِيناً - عَذَاباً عَظِيماً - عَذَاباً أَلِيماً - عَذَاباً نَّكَراً - عَذَاباً صَعَدَأً - عَذَابٌ شَدِيدٌ - وَخِلَاصُهُ: أَشَدُّ الْعَذَابِ وَسُوءُ الْعَذَابِ، که در متمم آیات مربوطه این کلمات مکرر بر مکرر تکرار شده است.

خوب توجه کنید که چقدر این موضوع تکان دهنده است که علی علیه السلام با توجه باین آیات قرآنی و حقایقی که در تفسیر آنها نهفته شده است در این فقره از دعا این مسئله مهم را که مردم هیچ توجهی به آن ندارند آشکار کرده است.

اکنون اگر بتفسیر آیات که عطف بفقرات قبل در این دعا در مورد (غضب و انتقام و سخط) باریتعالی آمده است و همچنین بتفسیر آیات دیگر که درباره سبقت رحمت الهی بر غضبش که در اول همین دعا در شرح: وَ بِرَحْمَتِكَ -

الَّتِي وَسَّعَتْ كُلَّ شَيْءٍ آمده نظر افکنیم می توانیم مقام خوف و رجاء را در خود تعدیل کرده بلکه از فضل و رحمت الهی آمیدواری کامل حاصل نمائیم ، و الا بمصداق بیان امام ولی عصر (عج) که عرض میکند : وَ أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَالنَّقِمَةِ (یعنی خدایا تو سخت ترین عقوبت کنندگانی در جای شکنجه و انتقام) این معنا ما را بر آن می دارد که هر آن ناله و گریه سر داده و عرض کنیم : وَ لِمَا مِنْهَا أَضِجُّ وَ أَبْكِي لِأَلِيمِ الْعَذَابِ وَ شِدَّتِهِ أَمْ لِيَطُولَ الْبَلَاءِ وَ مَدَّتِهِ که در باره طول بلاء و مدت آن در همین کتاب در صفحه ۲۶۷ در شرح فقره : (و هو بلاء تطول مدته و يدوم مقامه) مطالبی گذشت .

ای دوستان خدا ! : بخدا قسم بدانید که علی عليه السلام این بیانات داسر سری نگرفته است ، اگر بخواهید از آن بزرگوار پیروی کنید و علی گونه باشید ، باید در تمام حالات با او همصدا و همکام باشید ، همان علی عليه السلام که در جنگها در راه اسلام شمشیرها می زد و از شجاعت و دلادریهای او داستانها شنیده اید ، همان آقا که در برابر کفر و طغیان ایستادگی میکرد و از مبارزات و مجاهدات او آگاهید ، همان آقا که در اول همین دعا از وسعت رحمت الهی سخن بمیان آورد ، اکنون ببینید که در مقام خوف و یا در مرتبه شوق در پیشگاه عظمت الهی چگونه ناله و ضجه و گریه سر داده است و اشاره میفرماید که برای کدام يك از موارد که مرا از مرتبه قرب دور می سازد گریه کنم !!

در پایان بند مورد شرح امام عليه السلام با توجه بعبارت

قبل که اشاره فرمود برای کدام يك از مراحل عذاب

دردناك ناله و گریه کنم سپس چنین ادامه میدهد :

فَلَيْتَن صَيَّرْتَنِي لِلْعُقُوبَاتِ مَعَ أَعْدَائِكَ وَ جَمَعْتَ بَيْنِي

وَ بَيْنَ أَهْلِ بَلَائِكَ ، اشاره براینکه : ای خدا : در

آنروزی که باز گشت همه بسوی تو است که (وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ) و روزیست که

دوستان و دشمنان
خدا

هر يك در جمع خود
محشور می شوند

خود فرمودی: س ۶۴ ی ۹، **يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّفَافِينِ**،
 روزیکه روز جمع آوری خلایق به گردهم است چگونه می توانم در جمع دشمنان
 تو قرار گیرم، چگونه می توانم همجوار اهل بلا و مردودین در گاه تو باشم.
 گویا در مقدمه این معنا چنین اشاره شده است، که خدایا اگر از نظر
 کیفر مورد عقوبت قرار گیرم، چگونه می توانم تحمل کنم که در صف دشمنان
 تو واقع شوم و در ردیف آنان که مورد غضب و انتقام تو میباشند قرار گیرم،
 و این خود برای من بلائی عظیم و عذابی دردناک است که با اهل کفر و عصیان
 محشور باشم، در حالیکه من بیگناهی و ربوبیت تو اعتقاد و ایمان دارم، شاید
 باز معنا چنین باشد: چگونه میتوانم در صف مشرکین و کفار قرار گیرم در
 روزیکه خود فرمودی: س ۴۱ ی ۱۹، **وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ
 يُوزَعُونَ** (حشر کنند و به گردهم آیند دشمنان خدا بسوی آتش و بازداشت شوند)
 پس چگونه من در جمع کسانی باشم که دشمن تو و تو خود دشمن آنان
 و فرمودی: س ۲ ی ۹۸، **فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ** و همچنین می دانم که خود فرمودی
 اهل کفر با اهل ایمان برابر نیستند !!

و از طرف دیگر ای خدا اگر مرا در زمره مجرمین و دشمنان خود قرار
 دهی چگونه می توانم تحمل کنم: **وَفَرَّقْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَجْبَائِكَ وَ أَوْلِيَّائِكَ** جدائی
 از دوستان و اولیاء را، در آن هنگام که فرمودی: س ۳۰ ی ۱۴، **وَيَوْمَ
 تَقُومُ السَّاعَةُ يُومَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ** در آن روزیکه در میان مردم تفرقه افتاده و از هم
 جدا میشوند دوستان و محبان خدا در بستانی مسرور و شادان و دشمنان او در مسیر
 دیگر گریبانگیر بر عذابند، که **فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ** شاید اشاره
 بر این باشد: که خدایا من خود را یکی از دوستان تو می دانم و یقین دارم که
 تو هم خود دوستدار کسی هستی که از راه دوستی با تو روی می آورد (**يَا حَبِيبَ
 مَنْ تَحَبَّبَ إِلَيَّ**) ای دوستدار آنکس که دوستی کرد بسوی تو، و من شیرینی
 محبت تو را چشیده و دوستدار تو هستم و ستایش میکنم تو را که دوستی می ورزی

با آنکس که تو را دوست دارد : وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَحَبَّبَ إِلَيَّ وَهُوَ غَنِيٌّ عَنِّي .
 پس چگونه است که مرا از دوستداران خود جدا سازی و در صحنه محشر
 از محبتان و اولیاء خود دور سازی ، حاشا و کلاً چنین انتظاری را نداشته و تحمل
 درد فراق را ندارم .

از چه شکایت کنیم !!

شاکیم من از گشت روزگار
 این شکایت نزد نیکان بس نکوست
 هم دشمن شاکیم ، هم از نفاق
 چون مرا بر آن نباشد هیچ تاب
 کی رسانی خود بهر قلب سلیم
 می رود بالا اگر کردی چنان
 که به نزد مجرمین آیم فرود !
 اهل آتش را بگیرم در کنار
 تا ابد این ره بمانم بی پناه
 همسفر باشم بجمع دشمنان
 آنکه را باشد بدوزخ سرنوشت
 که من و یاران زهم منزل جداست
 من در آتش نزد بدخویان مقیم
 دور هم جمعند و من غالب از آن
 پس بعقبی در کجا یابم حضور
 تا شود محشور بر نیکان و یار

ای خدا ای خالق لیل و نهار
 من شکایت دارم از هجران دوست
 باز دارم شکوه از درد فراق
 برچه گریم از چه نالم بر عذاب
 آن عذابی را که گفתי بس الیم
 ناله و فریاد من بر آسمان !!
 طاقتی بر من نباشد در وجود !
 در عذاب دوزخ و در سوز نار
 ناله زارم بود از طول راه
 یک شمع دیگر بود من را عیان
 تا شوم محشور بر بدکار و زشت
 گریه و شیون دگر بر این رواست
 دوستان در جنت و خلد نعیم
 گلرخان نازنین در یک مکان
 گر شوم از جمع نیکویان بدور
 از خدا با سوز دل می خواست « زار »



۷ قَبْنِي يَا إِلَهِي وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَرَبِّي صَبَرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ هَبْنِي يَا إِلَهِي
صَبَرْتُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَيْكَ إِنْ كَرِهْتَ أَنْ تُنْفِئَنِي فِي السَّارِ وَرَجَائِي عَفْوُكَ

بر فرض گمان بردم : ای خدای من ، و آقای من ، صاحب من و پروردگار من .
گیرم شکیبائی نمودم بر شکنجه تو ، پس چگونه شکیبائی و بردباری کنم
بر جدائی و دوری از تو ، (و ببخش مرا ای خدا) گیرم که تحمل و شکیبائی
کردم بر سوز آتش ، پس چگونه شکیبائی کنم بر چشم پوشی از کرامات و
بزرگواریت ، یا چگونه ساکن شوم در آتش و حال آنکه امیدم بعفو و گذشت
تو است .

اهل عرفان بر آنند که درد فراق و بلای حجاب عذابی
شدیدتر از شکنجه های سخت و ناگوار بلکه شدیدتر
از سوز آتش است .

دوری
از مرتبه قرب الهی
از هرالمی
ناگوارتر است

امام عَلَیْهِ السَّلَام قبل از ایراد این فقره از دعا اشاره فرمود
که خدایا چگونه جدائی افکنی میان من و میان
دوستان و اولیاء و در اینجا عطف بهمان کلام فراق دوستان را با دوری از مقام
قرب مترادف کرده و گویا دوری دوستان حق را همان فراق از مقام قرب او
دانسته است ، و این اشاره بهمان مرتبه ای است که سالکان الی الله ، از فرط محبت
الهی بالمره از وجود و هستی خود غافل شده و برای خود وجودی مشاهده
نمی نمایند ، و این مقام را عرفا تعبیر بعشق کرده اند ، و چنین گفته اند کسیکه
خدا را باین طریق دوست دارد با دوستان او هم اینچنین محبت می ورزد ، همانطور
که در زیارت جامعه آمده است : مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ .

بنابراین فراق و جدائی از دوستان خدا مقرون با دوری از مقام قرب الهی است و محبت با اولیاء خدا در مرتبه محبت با اوسبحانه و تعالی است، و چون منشأ عشق و محبت ذات اقدس باری تعالی است، بنابراین آنانکه در مرتبه کمال ایمان هستند عشق و محبتشان به خدا شدیدتر است چنانکه فرمود: س ۲ ی ۱۶۵ . وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ . و این محبت الهی که نتیجه معرفت است از همه لذتها بهتر و بالاتر است؛ و از اینجهت فراق و دوری او از هرالم و دردی سخت تر و دشوارتر است .

در تفسیر «نمونه»: در ذیل آیه شریفه چنین آورده است: کسانی که ایمان بخدا دارند مردم اندیشمند و دانائی هستند که هرگز محبت و عشق بخدا و کمال مطلق را از دست نداده، دنبال این و آن نمی روند، و هر میل و محبتی در برابر عشق بخدا و دریافت حق در نظر آنان ناچیز و بی ارزش است .

مؤمنان بخوبی دریافته اند که او از هر جهت سزاوار عشق و محبت است، و لذا در دریای بیکران عشق به خدا آنچنان غوطه ورنند که همچون علی عَلَيْهِ السَّلَام میگویند: فَهَبْنِي يَا إِلَهِي صَبَرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ ، زیرا عشق واقعی همیشه متوجه نوعی از کمال است، انسان هرگز عاشق «عدم و نقایص و کمبودها» نمی شود، بلکه همواره دنبال یکنوع هستی و کمال میگردد، لذا آنکس که هستی و کمالتش بی پایان است، از همه بعشق سزاوارتر است .

بنابراین اشاره امام عَلَيْهِ السَّلَام در بند مورد شرح از دعا براینست که: ای خدا درد فراق و دوری از مقام قرب و لقاء تو برای من سخت تر و گرانبار تر از هر عذابیست، یا به اعتبار دیگر محرومیت لقاء تو و بی بهره ماندن از لذت مقام قرب برای من بدترین شکنجه است، و اگر چنین باشد، گویا از من رو برگردانیده ای و مرا از چشم خود انداخته ای، همچنان که باید به آتش حرمان بسوزم که این از هر عذابی برای من دردناکتر و ناگوارتر است، چون تونهایت آرزوی من و غایت آمال محبان هستی، يَا مُنْتَهَى طَلَبِ الطَّالِبِينَ وَيَا غَايَةَ

آمالِ الْعَارِفِينَ . چگونه به آتش فراق و دوری مبتلا سازی کسی را که آتش محبت خود را بردل او انداخته‌ای ، ای نهایت آرزوی آرزومندان .

در قسمت دوم از بند مورد شرح امام عَلَیْهِ السَّلَام اشاره‌ای

شکیبائی بر آتش
آسانتر

فرموده که مترادف با جمله قبل است ، همچنانکه

عرض میکند : وَهَبْنِي يَا إِلَهِي صَبْرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكَ

بر محرومیت از

فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَى كَرَامَتِكَ ، کیرم که

کرامات الهی است !

بتوانم حرارت سوزان آتش را تحمل کنم چگونه

میتوانم شکیبائی کنم و نظر افکنم در حالیکه چشم بیوشم بر کرامتها و مرحمت‌هایی

که آماده افاضه بر بندگان است .

چگونه تحمل کنم که مقام نیکان را در بهشت جاودان ببینم و شاهد

محرومیت خود از آن کرامات باشم .

در این بند از دعا دو موضوع قابل اهمیت است ، یکی آنکه اگر در آیات

الهی در قرآن مجید توجهی حاصل شود خواهیم دریافت که خدایتعالی تا چه حد

بندگان خود را از امر آخرت و دخول در آتش بر حذر داشته که این معنابقدری

گسترده است که مقدور نیست در این مختصر گنج‌آید شود ، مگر آنکه خواننده

خود به چند صد آیه قرآنی در این مورد مراجعه کند تا آنکه مفهوم بیانات

امام عَلَیْهِ السَّلَام را در این بند از دعا دریابد .

در اینجا می‌توان بر دو آیه از آیات قرآنی در این مورد توجه کرد شاید

موضوع تا حدی روشن گردد ، خدایتعالی جایی می‌فرماید : س ۲ ی ۲۴ ،

فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ، بترسید از آتشی

که هیزم و آتش گیرانه آن بدنهای مردم و سنگ‌هایی باشد ، که برای کافران

آماده شده است ، و در جای دیگر اشاره باهل ایمان کرده که در کارهای خود

متابعت از کفار نکنند تا مبادا از نظر عقوبت در جایی قرار گیرند که برای

کافران آماده شده است: س ۳ ی ۱۳۱، وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ،
بپرهیزید از آتشی که برای اهل کفر مهیا شده است.

اکنون از نظر اختصار کاری بتفسیر این آیات نداریم ولی تا همین اندازه
باید توجه داشت که کیفر و سزای مجرمین و ستمکاران آتش دوزخ است که
امام علیه السلام ارتباط معانی بسیاری از آیات را در این بند از دعا فشرده است،

اما در مورد شکیبائی و صبر بر سوز آتش که میفرماید چگونه می توان
تحمل کرد؛ شاید این معنا اشاره به آیه شریفه ای باشد که میفرماید: س ۵۲
ی ۱۶، إِصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا، یعنی در آئید بدوزخ
پس اگر صبر کنید بر کشیدن عذاب یا صبر نکنید یکسان است بر شما شکیبائی
و عدم شکیبائی، و در رابطه با همین معنا که امام علیه السلام عرض میکند، (صَبَرْتُ عَلَى
حَرِّ نَارِكَ) توجه داعی به آیه شریفه جلب میشود که میفرماید: س ۹ ی ۸۱،
قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا... و این خود تذکری است که اهل دوزخ چه بردباری
کنند و چه نکنند دوزخ قرارگاه ایشان است همچنانکه در جای دیگر هم فرمود:
س ۴۱ ی ۲۴، (فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ) پس اگر صبر کنند آتش مقامی
برای ایشان است.

موضوع دوم که امام علیه السلام به این بند از دعا ارتباط

داده چنین است که عرض میکند: (فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنْ-

النَّظَرِ إِلَيَّ كَرَامَتِكَ) از آنجا که آن بزرگوار تمام

مراتب رحمت الهی را در نظر داشته و در سخنان خود

توجه داعی

بسوی

رحمت و کرامت الهی

بسیار از سبقت رحمت او بر غضبش و پیشی گرفتن و عفو او بر انتقامش سخن رانده
است، در اینجا توجه داعی را بر روح کلام جلب کرده و بسوی رحمت و کرامت
الهی معطوف داشته است، و چنین اشاره میفرماید: که چگونه تحمل و خودداری
کنم بر اینکه دیگران مورد عنایت و کرامت تو قرار گرفته و بانواع نعم در بهشت

جاودان مستقر باشند و من از این فیض عظمی محروم باشم (درحالیکه رحمت بقدری گسترده است که همه جا را فرا گرفته است) .

در این معنا میتوان گفت : خدایا تو کریمتر از همه کریمان و کرامی تراز هر کرامی هستی همچنانکه در وصف خود فرمودی : (وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ) و از اسماء مقدسه تو است : (يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ) .

و این زبان حال داعی است که چنین گویا باشد : پس خدایا چگونه ممکن است وعده‌هاییکه در باب کرامت خود باهل ایمان دادی ما را از آن محروم سازی که فرمودی : س ۸ ی ۴ ، لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ، پس اگر ما را نرسانی بر آن کرامات و پاداشی که به دوستان خود وعده فرمودی کجایمی توانیم صبر و بردباری نمائیم ، و آیا این بشارت برای کیست ؟ که فرمودی : س ۳۶ ی ۱۱ ، فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ .

در پایان بند مورد شرح امام علی^{علیه السلام} بعد از اشاره بمقام

امیدواری بعفو

کرامت و رحمت خدایتعالی باز از نظر مرتبه خوف

مانع دخول در آتش

و رجاء و هم از نظر مقام حسن ظن بخدایتعالی عرض

است !

میکند: اَمْ كَيْفَ اَسْكُنُ فِي النَّارِ وَ رَجَائِي عَفْوُكَ ، یعنی

آیا چگونه ساکن شوم در آتش و حال آنکه امیدم بعفو تو است .

میدانید ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین در اغلب از سخنان خود اشارات

زیادی بطلب عفو نموده‌اند از جمله امام سجّاد علی^{علیه السلام} در صحیفه خود عرض میکند :

اَنْتَ الَّذِي سَمَّيْتَ نَفْسَكَ بِالْعَفْوِ فَاعْفُ عَنِّي ، یعنی پروردگارا توئی آنکه خود را

بعفو و گذشت نام برده‌ای ، پس مرا ببخش ، و چنین هم باشد که خدایتعالی در

بسیاری از موارد در قرآن مجید میفرماید : (اِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ) و گذشته از

این از آنجا که حق تعالی خود صاحب این صفت نیکو بوده ، بر سولان خود و بعموم

بندگان توصیه میکند که از جرم و خلاف یکدیگر در گذرند و عفو نمایند و با هم

ملاطفت داشته باشند .

در تبیان : از حضرت رسول ﷺ روایت کرده : که چون روز قیامت شود منادی ندا کند که هر کس او را بر خدای اجری هست برخیزد و اجر خود را از او بستاند ؛ پس جماعتی برخیزند و ملائکه بایشان گویند که شما را بر خدا چه اجر است ؟ ایشان گویند : ما جماعتی هستیم که عفو کردیم از کسانی که ظلم کردند بما ، پس بایشان گویند : (ادخلوا الجنة بغير حساب) داخل شوید در بهشت بدون حساب اعمال .

در این باب هم آیات بسیاری آمده است که در اینجا مجالی برای تفسیر آنها نیست همینقدر تنها بیک آیه اشاره میشود که فرمود س ۴۲ ی ۴۰ ،
وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ...
 در اینجا به کسانی که ستمی بر آنها رسیده توصیه میکند : که پاداش کردار بد را همانند آن بدهید و هر کس در گذرد از ستمکار خود و او را عفو کند و ترك انتقام کند ، پس پاداش این عفو و گذشت نزد خداست .

لذا این توصیه نشان میدهد که خدایتعالی که خود صاحب این صفت عالی است ، کسانی را که ستم بر نفس خود کرده اند یا از امر او سر باز زدند در شرایطی مورد عفو قرار می دهد ، و بنده نباید هیچگاه از لطف و عنایت او مأیوس و ناامید باشد !! .

این معنارا امام سجاد علیه السلام در سخنان خود خوب آورده است و عرض میکند:
**اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَ فِي كِتَابِكَ الْعَفْوَ وَ أَمَرْتَنَا أَنْ نَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمْنَا وَ قَدْ ظَلَمْنَا
 أَنْفُسَنَا فَأَعْفُ عَنَّا فَإِنَّكَ أَوْلَى بِذَلِكَ مِنَّا ،** یعنی خدایا : براستی که تو فرستادی
 در قرآنت عفو و گذشت را و فرمان دادی ما را که در گذریم از آنکه ستم کرد
 بر ما ، و همانا که ما ستم کردیم بر خود ، پس در گذر از ما زیرا تو سزاوارتری بر آن .
 بنابراین خدایا چگونه ممکن است با این همه امیدواری که ما بلطف
 و عفو و احسان و کرم تو داریم ما را در آتش در آوری !!

شکیبائی بر شکنجه و درد فراق!

بارالها بس تو را احسان رواست
 گر شکیبائی کنم من بر عذاب
 گر تحمل بشدم برسوز نار!
 گر محبان را نیابم نزد خویش
 درد هجران بدتر از هر مائیت
 در فراق اولیا باید گریست
 چه توان کردن که درد اشتیاق
 مطلبی بالاتر از هجران دوست
 همچنان بینم کراماتش قرین
 در بهشت جاودان فیض تمام
 چه شود گر من شوم محروم از این
 از همه بگذشته دارم این امید
 حسن ظنم باشد از او همچنان
 من ندارم سوی دوزخ هیچ کار
 در امید خود چنین میگفت «زار»

نیکیت از هر تکوینها سواست
 بر فراق تو چه سازم در حجاب
 از غم هجران کجا گیرم کنار!
 حالتی باشد بسی زار و پریش
 غم نباشد هر بلا این خود غمیت
 بس مهمتر دوری یکتا ولیست
 صبر و آرامم رباید در فراق
 آنکه بینم هر تکتور و نزد اوست
 بر تکتو رویان و یاران امین
 میرسد براهل ایمان خاص و عام
 که نباشم نزد یاران همنشین
 چون عفو خود مرا داد این نوید
 تا بجمع گلرخان باشم میان
 چون در آن صبرم نباشد برقرار
 که منم مشمول عفو کردگار

امام صادق علیه السلام فرمود:

راستی دعا در حال آسایش و عافیت
 نیازمندیهای حال بلا را برمی آورد
 (یعنی مانع نزول بلا می شود)

از اصول کافی

فَبِعِزَّتِكَ يَا سَيِّدِي وَمَوْلَايَ أَقْسَمُ صَادِّقًا لَّنِّي كُنْتُ نَاطِقًا لَّا تَحْتَرِنَ إِلَيْكَ بَيْنَ أَهْلِهِمَا بَصِجُ الْإِيمَانِ
وَلَا تُضَرُّنِي إِلَيْكَ ضَرَاخُ الْمُسْتَضَرِّينَ وَلَا يَكْمُنُ عَلَيْكَ بِكَا، الْفَاقِدِينَ وَلَا نَادِيكَ أَشْنُ كُنْتُ يَا وَلِيَّ
الْمُؤْمِنِينَ يَا غَايَةَ آمَالِ الْغَارِبِينَ يَا غَايَةَ اسْتَعِينِ بِأَصْبَابِ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ وَيَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ

پس بعزت تو ای آقای من و مولای من سو کند یاد میکنم، براستی که
اگر من در قیامت زبانم گویا باشد هر آینه بخروشم در پیشگاهت و ناله و شیون
در میان دوزخیان سر دهم، همچنان ضجه و ناله آرزومندان، و فریاد برآورم
بسوی تو همچنان فریاد فریادرس خواهان، و هر آینه گریه کنم در پیشگاه تو،
چون گریه کم کردگان. و هر آینه ندا کنم و فریاد زنم تو را که کجائی ای
کار گزار و نگهدار مؤمنان، ای منتها آرزوی خداشناسان، ای فریادرس یاری
جویان، (ای دادرس دادخواهان) ای دوست دلهای راستگویان و ای خدای جهانیان.

در مقدمه این بخش از دعا امام عَلَیْهِ السَّلَامُ بعزت خدایتعالی

سو کند یاد میکند، که در همین کتاب شریف درباره

اهمیت سو کند بعزت خدایتعالی در دومورد اشاره

شد یکی در فقره: بِعِزَّتِكَ أَنْ لَا يَحْجُبَ عَنْكَ دُعَائِي...

در صفحه ۱۹۲ و دیگر در کلام، وَ بِعِزَّتِكَ الَّتِي لَا

يَقُومُ لَهَا شَيْءٌ که شرح آن بتفصیل از نظر آیات قرآنی گذشت.

اکنون با توجه بمقام عزت خدایتعالی و مرتبه سو کند به او در اینجا معلوم

می دارد که آن بزرگوار میخواهد موضوع مهمی را عرضه بدارد همچنانکه در

پیرو آن سو کند اشاره میفرماید: که ای آقای من (اگر من در زمره اهل

چگونه

دوستان خدا

در اجتماع دشمنان او

سخنرانی می کنند!!

دوزخ باشم) و براستی زبانی گویا باشد یا اجازه سخن گفتن بمن داده شود ، هر آینه در میان آنان شور و هیجانی برآید و چنان ضجه و ناله سر دهم همانند ضجه و ناله امیدواران که آرزوی غفران و آمرزش دارند و امید لقاء تورا در دل می‌پرورانند .

در این قسمت کوتاه در شرح این بند از دعا دو موضوع مهم مورد توجه است ، یکی آنکه در ایراد این کلام شجاعت و رشادتی بکار رفته که این فقط در شأن گفتار امام علیه السلام است ، و کسی را یارای اینگونه سخن گفتن با پروردگار عالم نیست !!

البته می‌دانید که اولیاء خدا بخصوص ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین مقام آنان در جهان دیگر در عالیت‌ترین مراتب جنات عدن و بهشت جاودان است و این گونه بیاناتی که از ایشان صادر میشود از نظر تعلیمات عالیه و همچنین برای آشنائی اهل ایمان به داستان رستخیز است .

ببینید ، امام سجّاد علیه السلام بیانی قریب بهمین مضمون دارد که در دعای ابو حمزه ثمالی عرض میکند : وَلَئِنْ اَدْخَلْتَنِي النَّارَ لَاخْبِرَنَّ اَهْلَ النَّارِ بِحُبِّي لَكَ اشاره براینکه : ای خدا : اگر مرا داخل کنی در آتش هر آینه فریاد برآورم و اهل دوزخ را آگاه سازم که بدانید من خدا را دوست می‌دارم (یا براین معنا که ای دوزخیان بدانید که من محبت خدا را در دل داشته و به اینجا آمده‌ام !!) و این معنا چقدر هیجان انگیز است و مضمون آن با فقره مورد شرح مترادف است . البته این رشادت در کلام از نظر همان مقام اخلاص و کمال محبت آن بزرگواران است که تمام رموز و نکات مرتبه محبت خود را بکار برده تا بتوانند توجه محبوب خود را در بیانات گوناگون جلب نمایند و از آن‌طرف چنین گفته‌اند : که این گونه کلمات و مکالمات با حق تعالی کاشف از اظهار کمال رجا و امیدواری بر رحمت الهی است .

امام علیه السلام پس از ادای سوگند عطف به بیانات قبل عرض
 میکند : لَئِنْ تَرَكْتَنِي نَاطِقًا لَا ضِجْنَ إِلَيْكَ بَيْنَ أَهْلِهَا
 ضَجِيجَ الْأَمَلِينَ .
 در رستاخیز
 چگونه میتوان
 سخنرانی کرد !!

این معنا با تطبیق به آیات قرآنی در این مورد چنان
 می‌رساند که در صحنه محشر، هم امکان سخن گفتن و هم امکان جلو گیری از
 سخنرانی است ، همچنانکه خدایتعالی جایی میفرماید : س ۷۷ ی ۳۵ ، هَذَا يَوْمٌ
 لَا يَنْطِقُونَ ، این روز ، روزیست که سخن نگویند و این در یکی از مواضع قیامت
 است که کسی را یارای سخن گفتن نیست ، ولی چون مواقف و مواضع قیامت
 متعدد است در جای دیگر چنین آمده است که گروهی بسخن در آیند و زبان
 بخصوصیت کشایند : س ۳۹ ی ۳۱ ، ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ
 و در بعضی مواقع است که مهر سکوت بر لبها زده شده و کسی نتواند بر کلامی
 زبان بگشاید : س ۳۶ ی ۶۶ ، الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ
 تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ، ولی اعضاء و جوارح ، خود گواهی باعمال
 و کردار آنها دهند (۱) همچنانکه باعضاء خود بگویند چرا گواهی دادید
 بر ما ، در جواب گویند : س ۴۱ ی ۲۱ ، قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ
 اشاره بر آنکه ما را ملامت نکنید که باختیار خود ناطق نشدیم ، بلکه بسخن
 در آورده است ما را آنخدائی که بقدرت کامله خود بسخن آورد هر چیز را .

والبته در جای دیگر است که با اذن و فرمان پروردگار اجازه سخنرانی
 صادر میشود ، که فرمود : س ۱۱ ی ۱۰۵ ، يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ ،

(۱) در کافی : از امام ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که در ضمن حدیثی فرمود :
 اینکه در روز قیامت اعضای بدن علیه آدمی شهادت میدهند مربوط به آدم مؤمن نیست
 بلکه این راجع بکسانی است که عذاب خدا بر آنان حتمی شده باشد و اما مؤمن نامه
 عملش را بدست راستش میدهند ، همچنانکه خدایتعالی فرمود ، (فمن اوتی کتابه بیمینه ،
 فاولئك يقرؤن کتابهم ، و لا یظلمون فتیلا) یعنی کسیکه نامه اش بدست راستش دهند
 اینگونه اشخاص خود کتاب خویشان را بخوانند و ذره ای ظلم نمیشوند .

روزی بیاید که سخن نگوید هیچکس مگر بفرمان او .
مسئله دیگر اینست که قرآن منجید اشاره صریح دارد که اگر دوزخیان بخواهند بدون اجازه در داخل خود دوزخ هم زبان بگفتار گشایند ، بر سبیل توبیخ بر آنان گفته شود که دور شوید و لب فرو بندید و خاموش باشید که جای دم زدن نیست :
س ۲۳ ی ۱۰۸ ، قَالَ اخْسَوْا فِيْهَا وَ لَا تَكْلِمُوْنَ .

بنابراین از تفاسیر آیات شریفه در این مورد چنین نتیجه گرفته میشود که بیان امام علیه السلام خود توجهی به احوال و اوضاع قسمتی از حالات رستاخیز است و ضمناً داعی را بحقایق از آیات قرآنی آشنا می سازد .

در پیرو بند مورد شرح امام علیه السلام عطف به بیان قبل

فریادرسی جز

چنین اشاره میفرماید : بعزت و جلال تو ای آقای من

خدایتعالی نیست !!

اگر در صحنه محشر مرا رها سازی و گویا کنی مرا

و لَا صُرْخَنَ اِلَيْكَ صُرَاخُ الْمُسْتَصْرِخِيْنَ (۱) هر آینه چون درماندگان صرخه
زنم و فریاد بر آورم همچنان صرخه و فریاد (فریادرس خواهان) گویا این معنا
اشاره به آیه شریفه است که در حالات اهل دوزخ آمده است : س ۳۵ ی ۳۷ ،
وَهُمْ يَصْطَرِّخُوْنَ فِيْهَا رَبَّنَا اَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا فریاد بر آورند که
ای پروردگار ما را بیرون آور تا کار نیکو انجام دهیم .

شاید زبان حال داعی چنین باشد : همچنان من یقین و اطمینان دارم که

در این حال بفریادم خواهی رسید ، چون از اسماء مقدسه تو است (يَا صَرِيْخَ

مَنِ اسْتَصْرَخَهُ) ای فریادرس آنکه طلب فریادرسی کند از تو ، (وَيَا صَرِيْخَ -

الْمُسْتَصْرِخِيْنَ) ای فریادرس فریاد زنان .

چه خوب خدایتعالی در این باره ایماء و اشاره ای فرموده که در موارد خطر

(۱) در تفسیر (المیزان) آورده کلمه (صریخ) بمعنای آنکسی است که صرخه و ناله

آدمی را بشنود و استغاثه او را جواب دهد و در « مجمع البیان » گفته کلمه (اصطرّاخ)

بمعنای شیون و فریاد و استغاثه است .

هیچ فریادرسی جز او بفریاد نخواهد رسید ، همچنانکه مصداق آنرا در باره حالت غریبی آورده که دست از جان خود شسته است ، و در جایی از قرآن میفرماید : س ۳۶ ی ۴۴ ، **وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ** ، اشاره براینکه اگر بخواهیم غرقشان میکنیم ، پس هیچ فریادرسی برای ایشان نباشد که از فرو رفتن در تلاطم امواج و غرق شدن آنرا نجات بخشد و از خطر مرگ برهاند ، و در پیرو این معنا میفرماید : **الْأَرْحَمَ مِنَّا ... مَكَرَ أَنَّهُ رَحِمْتِي** از ما بفریادشان برسد .

بنابراین شاید در این بند از دعا اشاره براین باشد که داعی عرض کند : ای فریادرس درماندگان ، و ای دادرس دادخواهان ، در آنروز که معلوم نیست اجازه فریاد خواهی بیا دهند از هم اکنون رحمتت را شامل ما فرما و در صحنه محشر بفریاد ما برس .

در پایان بند مورد شرح ادامه کلام اشاره براینست که :

ای خدا اگر گرفتار گیرودار صحنه‌های محشر باشم :

آنچنان بکسیریم همانند کسریه سوخته دلان و داغ -

دیدگان و افسرده حالان ، همچنان کسریه سوزناکی

سر دهم چون کسیکه اندوه بزرگی بر او روی آورده است همانند کسی که عزیز

دلبندش را از دست داده و بدرد هجران سخت مبتلا گردیده است .

یا آنچنان کسریه کنم بر محرومیت از رحمت تو چون کسریه کسیکه دوستان

عزیز خود را کم کرده و یا چیز بسیار نفیسی را از دست داده است (**وَلَا بُكَيْنَ**

عَلَيْكَ بُكَاءُ الْفَاقِدِينَ) چکنم اگر در زمره کسانی باشم که فرمودی : س ۸۳

ی ۱۵ ، **كَأَلَا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ** ، آنانکه از پروردگارش باز

پوشیده و در پرده‌اند .

در ادامه این معنا داعی اشاره میفرماید : اگر چنین گریان باشم و اجازه

خدا یتعالی

دوست و سرپرست

اهل ایمان است !!

سخنرانی داشته باشم آنچنان از خود بیخود شده ، ندا در دهم ، و فریاد بر آورم :
 که حبیب من کجاست ؟ ولی و صاحب من کجاست ؟ فریاد رس درماندگان
 کجاست ؟ ، و هر کجا بوده باشی (که همه جا هستی) ندایم را بسویت رها کنم :
 وَلَا نَادِيَنَّكَ آيُنْ كُنْتَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ ، کجائی ای آقا و ای کارگزار مؤمنان !!
 و این خود کلامی است که اشاره بتعلیمات عالیه قرآنی است ، همچنانکه

خدایتعالی میفرماید : س ۲ ی ۲۵۷ ، اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا خداوند سرپرست
 و یار کسانیست که ایمان آورده اند ، و باز در جای دیگر صراحتاً میفرماید :
 س ۳ ی ۶۸ ، وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ و خداوند ولی و کارگزار مؤمنان است . و باز
 در جای دیگر در این معنا فرموده : س ۴۷ ی ۱۱ ، ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ
 آمَنُوا و این بر آن جهت است که خدا تنها سرپرست مردم با ایمان است .

پس امام علیه السلام با اتکاء بهمین کلام و پشت گرمی بر همین معنا عرض کرد :
 وَلَا نَادِيَنَّكَ آيُنْ كُنْتَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ و سپس در پیرو آن عرض میکند :
 يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ ، و ای نهایت آرزوی خداشناسان و ای انتهای امید عارفان .
 چگونه میتوان این کلام را تشریح کرد ، چگونه می توان شأن عارفین را
 بقبال الفاظ در آورد ، همینقدر گفته میشود : که این از کلام جواهر آسای
 علی علیه السلام است که خود قطب العارفین است و نهایت آرزوی خداشناسان را در یافته است .
 و در ادامه این کلام عرض میکند : يَا غَايَةَ الْمُسْتَغِيثِينَ يَا حَبِيبَ قُلُوبِ -
 الصَّادِقِينَ وَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ . ای فریادرس بیچارگان ، ای دادرس دادخواهان ،
 ای دوستدار راستگویان و ای خدای جهانیان .

و در جمله اخیر در معنای (يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ) مطلب را تمام کرده است ،
 و خدای کائنات و عالم هستی را با ندائی رسا و هیجان انگیز خوانده است ، شاید
 اینجا داعی خواسته است خود را در برابر مقام ربوبیت در کمال تواضع و فروتنی
 قرار داده و کاملاً در مرتبه تسلیم باشد ، همچنانکه عارفان و سالکان الی الله همه
 حقایق را بچشم باطن مشاهده کرده و خود را آماده برای ایصال بمطلوب مینمایند .

سوگند برای امری بزرگ

ایکه امر تو بود بر عدل و داد
که اگر گویا شوم یوم النشور
برزنم فریاد کی ربّ جلیل
آنچنان صیحه بر آرم از نهاد
اهل محشر را بگویم ای عباد
از چه رو گیرم ره اهل عناد
پس کنم فریاد خود را بس بلند
اهل دوزخ را کنم آگه بر این
نال و شیون کنم بس آشکار
نال آنکس که محروم از بهشت
صرخه و فریاد خود بالا کنم
گویم ای فریاد رس ، فریاد رس
از غم هجران بگیرم زار زار
پس ندالی در دهم پرسوز و ساز
گویم ای آقا ، ولی المؤمنین
ای نهایت آرزوی اهل راز
ای تویی فریاد رس بر داد خواه
ایکه هستی ناظر دلهای پاک
ای خدای عالم و عرش و زمین
اینکه من گفتم تویی پروردگار

عزت را در قم گیرم بیاد
همچنان غوغا کنم غوغای طور
در کجالی تا مرا باشی دلیل
تا بگیرم آنچه خواهم در مراد
من ندارم اینچنین امری بیاد
منکه خاطر باشم از عشق هاد
که چرا گیرم در این ماوی سزند
گر ببینم وضع خود را اینچنین
نالا آن آرزومند کبار !
آنکه بی پروا شد از هر کار زشت
رو بسوی حضرت والا کنم
غیر تو من را نباشد هیچ کس
همچنان آنکس که گم کردست یار
تا بگویم آنچه باشد در نیاز
تو کجالی حال من بینی چنین
ای نباشد جز تو بر غیری نیاز
هم رسی بر داد و هم باشی گواه
از فراق میزنم بر سینه چاک
وصف خود کردی بر ب العالمین
خود مرا تعلیم از این ره کرد « زار »



۱۴ أَفْرَاكَ بُجَانِكَ يَا إِلَهِي وَبِحَمْدِكَ تَتَمَعُ فِيهَا صَوْتُ عَبْدٍ مُسْلِمٍ سَجِنَ فِيهِ الْبُخَالْفِيَّةَ وَذَاقَ طَعْمَ عَذَابِ
بَعْضِيَّةٍ وَجُسَّ بَيْنَ أَطْبَاقِهَا بِخُرْمِهِ وَبَرِيرَتِهِ وَهُوَ يَصْخُرُ الْيَكْبَجُجُجُ مُؤَمِّلٌ لِرَحْمَتِكَ وَيُنَادِيكَ
بِلِسَانِ أَهْلِ تَوْحِيدِكَ وَيَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ

پس آیا دیده شوی : ایکه منزّه و پا کیزه ای ، و تورا سپاس گویم ، که
بشنوی صدای ناله بنده مسلمانیرا که بجهت مخالفت و نافرمانی تو در دوزخ
زندانی شده است و چشیده باشد مزّه عذاب و شکنجه آنرا بسبب گناهکاری و
خلافکاریش ، و محبوس شده در میان طبقات آن به انتقام جرم و جنایتش ، در
حالیکه می خروشد و می نالد بدر گاهت چون کسیکه آرزومند برحمت تو است
و ندا میکند تو را بیگنا پرستی بزبان اهل توحیدت و توسل می جوید بسوی تو
بمقام پرورد گاریت .

در فقرات قبل که شرح آنها گذشت بیانات امام علی (علیه السلام)
بر سبیل تعلیماتی بود که داعی را بنکاتی بر امر آخرت
آشنائی میداد و در این سلسله از بند دعا گویا لحن
کلام از زبان حال کسانی است که در اثر مخالفت و

جلب
توجه رأفت الهی
بحال دوزخیان !!

نافرمانی و سر باز زدن از امر الهی در دنیا خود را مستوجب عذاب الهی کرده
و دوزخی شده اند ، و بدینوسیله اکنون شاید در این دنیا بتوانند برای رهایی خود
زبان معذرت گشوده و از خدایتعالی طلب رحمت نمایند :

همچنانکه ، در اول در مقام تنزیه و تقدیس بر آمده و بسپاس و ستایش
حق تعالی پرداخته ، و سپس عرض میکند : خدایا ، آیا دیده شوی ؟ یا آنکه : آیا
بینی خود را ، یا براین اشاره ، که آیا ذات مقدّس تو چنین روا می دارد که

بشنوی صدای بنده مسلمانیرا که در اثر نافرمانی و مخالفت با تو در دوزخ زندانی شده است .

گویا جواب این سؤال منفی باشد ، یعنی چگونه ممکن است !! بنده موحد که انتظار وعده آمرزش و عفو الهی را بر گناهان خود دارد ، بعد از گرفتار شود ، که خود فرمود : **إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ** . چگونه است بنده مسلمانی که یقین بعفو و رحمت خدا دارد درسیاه چال ظلمانی دوزخ صدای ناله و فریاد او را خدایتعالی بشنود و آنرا ناشنیده بگیرد ، درحالیکه خود در قرآن فرموده است : **إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ، وَ سَمِيعُ عَلَيْهِمْ ، وَ سَمِيعُ بَصِيرٍ ، وَ سَمِيعُ قَرِيبٍ** که شنوای دانا و بینا و نزدیک است و اجابت میفرماید خواسته داعی را زمانی که بسویش زبان دل را بگشاید .

و در ادامه کلام : اشاره دیگری شده است بر اینوجه : که خدایا چگونه ممکن است کسیکه بوحدایت تو اعتقاد داشته و در نزد تو ادعای بندگی و اسلامیت نماید همچنان در اثر گناهکاری دچار عذاب دوزخ گردد .

این معنا مصداق آیه شریفه را می رساند که در شأن گروهی آمده است که حقیقت ایمان بخدا را درک نکرده اند ، و خدایتعالی بر سول خود از حال آنان خبر میدهد که به ایشان بگوید : **س ۴۹ ی ۱۴ ، قُلْ لِمَ تَقُولُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا** که آن گروه ایمان نیاورده اند و لکن باید بگویند که اسلام آورده ایم . (۱)

در اینجا اشاره کلام بر اینست که گفته شود ، خدایا نکند که ما در زمره کسانی باشیم که تنها ایمان بزبان آورده و بنام مسلمانی دل خوش داشته اند ، ولی شاید زبان حال داعی چنین باشد که ای خدا ما از لسان اهل توحیدت عرض میکنیم : **وَ إِنَّا آمَنُ بِكَ بِالْإِسْنَتِنَا وَ قُلُوبِنَا لَتَعْفُو عَنَّا** که هم با زبان و هم با

(۱) در خصال : از امام جعفر بن محمد علیه السلام روایتی آورده که در ضمن حدیثی فرمود : اسلام غیر از ایمان است و هر مؤمنی مسلمان هست ، لکن هر مسلمانی مؤمن نیست .

قلب بتو ایمان آوردیم تا شامل عفو و احسان تو باشیم .

بیان قول زندانیان در دوزخ !!

کفتار دیگری که امام علیه السلام در این بند از دعا از زبان
حال کنه‌کاران به آن اشاره فرموده است ، چنانست : که‌ای
خدا چگونه طاقت چشیدن طعم عذابی را داشته باشم
که در طبقات فشرده آتش دوزخیان را در بر گرفته است ، و چگونه می‌توانم در
اثر جرم و خطای خود در دوزخ زندانی شده و طعم آن شکنجه‌ها بر من چشیده شود :
و ذَاقَ طَعْمَ عَذَابِهَا بِمَعْصِيَّتِهِ وَ حُبْسَ بَيْنِ أَطْبَاقِهَا بِجُرْمِهِ وَ جَرِيرَتِهِ .

و این اشاره بقول حق تعالی است که فرمود : س ۷ ی ۳۹ ، فذوقوا العذاب
بما كنتم تكسبون ، بچشید عذاب الهی را بر آنچه انجام داده‌اید ، و بر بیان
دیگر فرمود : س ۱۰ ی ۵۲ ، ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ
بچشید عذاب ابدی را ای ستمکاران بسزای آنچه در دنیا می‌کردید : (ذُوقُوا
مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) که این بسبب همان جرم و جنایاتی است که انجام می‌دادید
و باز اشاره بهمان اطلاعیه‌ایست که فرمود : س ۴۳ ی ۷۴ ، إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي
عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ، همانا مجرمین و گناهکارانی که این عذاب را از روی
عناد تکذیب می‌کردند و باور نمی‌داشتند در عقوبت دوزخ جاودان میمانند که :
هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ .

پس خدایا چگونه است کسیکه اعتقاد و ایمان بر این آیات دارد ، در آن
محبس مخوف و آتش زای دوزخ قرار گیرد ، و حال آنکه بعفو و رحمت تو
امیدوار است : وَ هُوَ يَضِجُ إِلَيْكَ ضَجِيجَ مُؤَمِّلٍ لِرَحْمَتِكَ .

و چگونه ممکن است این بنده امیدوار بر رحمت تو در زمره تبه‌کارانی قرار
گیرد که به زندان ابد محکوم شده‌اند که فرمودی : س ۸۳ ی ۷ ، كَلَّا إِنَّ
كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ ، چنین نیست !! این از برای بدکارانی است که دیوان

شرآنهار در چنین مکتوبی ثبت شده و در زندانی بسیار سخت و تنگی در دوزخ
محبوس میگردند.

ای پناه بر خدا !! از آن جایگاهی که خوراك در آنجا بس ناسازگار است که:
لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ ، خوراکی تلخ و ناگوار که نه فربه کند و نه از
گرسنگی جلوگیری کند و سودی بر آن مترتب نیست ، خوراکی که طعام گناهکاران
است ؛ ان شجرت الزقوم طعام الایم از درخت زقوم که چون فلز کداخته در
شکمهها می جوشد همچنان آب جوشان ، در جایگاهی بس مخوف !!

بعد از آنکه داعی اشاره میکند که خدایا چگونه

ممکن است بشنوی ناله بنده مسلمان خطاکاری را که

در اثر نافرمانی تو طعم عذاب را در طبقات دوزخ

می چشد ، و حال آنکه بر رحمت تو امیدوار است ، سپس

باز بر سبیل جلب مراتب رأفت و رحمت الهی به مورد دیگری اشاره نموده ،

و عرض میکند : وَ يُنَادِيكَ بِلِسَانٍ أَهْلِ تَوْحِيدٍ چگونه ممکن است بنده ای

را که بزبان اهل توحیدت تورا ندا میکند او را معذّب فرمائی .

بنده ای که تورا می خواند بیکتائی بزبان تمام انبیا و با لسان پیامبر اسلام

همچنانکه گویا میباشد : قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ، و یقین دارد که : إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ ،

همانا نیست خدائی مگر خدای یکتا و یگانه و تمام اعضاء و جوارح او شهادت

و گواهی میدهند بر اینکه : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، و چگونه

معذّب فرمائی بنده ای را که بردل و جان و بر زبان قائل است که : اللَّهُ لَا إِلَهَ

إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ، جز خدای یکتا که زنده و بی پای دارنده است خدائی نیست .

چه خوب اعتقاد ما بر وحدانیت و یکانگی تو ثابت است ای خدا ، که خود

مکرر فرمودی : وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ و این انحصار

الوہیت را که شایسته ساحت مقدس تو است جداً پذیرفته و بردل باور داشته ایم .

گناهان

اهل توحید

مورد عفو الهی است

پس با اینحال که با تمام انبیا اقتدا کرده و با لسان اهل توحید و خدا پرستان تو را می خوانیم چگونه ممکن است ما را معذب و در آتش دوزخ مغلد فرمائی !!

بهترین مقام توسل
در پایان بند مورد شرح امام علیه السلام از نظر عطف توجه به لطف الهی باز از زبان سزاداران کیفر و عقاب بمورد دیگری اشاره می فرماید که آنهم بنوبه خود در مرتبه اهمیت است ، همچنانکه عرض میکند : **وَيَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ** ، یعنی گذشته از اینکه بنده مسلمان گرفتار در دوزخ امیدوار بر رحمت تو بوده و تو را بوحداثیت و بزبان اهل توحید می خوانده است ، اکنون متوسل پروردگاری تو شده و طلب عفو می نماید .
شاید اشاره این معنا بهمان مرتبه ای است که خدایتعالی خود فرمود :
س ۵ ی ۳۵ ، **وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ** که برای تقرب بسوی خدا وسیله ای انتخاب نمایند .

و در اینجا زبان حال داعی گویا چنین باشد که بهترین وسیله را انتخاب کرده و مقام ربوبیت پروردگاری را که عظمت جهان آفرینش بر آن استوار است مورد توسل قرار داده و اگر در کلمه « رب » که یکی از اسماء مقدسه الهی است توجه کرده باشیم این معنا برای ما روشن خواهد شد که عظمت مقام ربوبیت در چه مرتبه است و بعداً بشرح این موضوع بتفصیل خواهیم پرداخت .

امام رضا علیه السلام فرمود :

بچسبید به اسلحه پیغمبران که سلاح

پیامبران دعاء است

از اصول کافی

ناله گناهکاران در دوزخ

ای تویی پاک و منزّه بقیاس
 تو خدائی عالم و حی و دود
 هرکجا رو آورم مدحت بیاست
 آنکه باشد بر تو در این اعتقاد
 هم مسلمان است و هم آگه بر این
 آن خدائی که سمیع است و بصیر
 گر صدا و ناله ای از قعر چاه
 بشنود هر ناله فریاد خواه
 چه شود آنکس که باشد در عذاب
 آنکه امیدش بغفو و رحمت است
 یا چنان بیند که در اقشار نار
 همچنان زندانی و زنجیر بند
 می کشد زجر عذاب از جرم خویش
 میچشد طعم عذاب دردناک
 بنده مسلم چرا باشد دچار
 گرچه باشد جرم او از حد فزون
 برلسان اهل توحیدش چنان
 در توسل دل گرفته برقرار
 تو حلیم و برد باری هم غفور
 من امیدم بس بود در غفو دوست
 چون بگفتا پس نباشد هیچ چیز
 یعنی از آن هرچه باشد در جهان
 پس بدوزخ رحمتش باشد قرین
 همچنان گر این بود از کردگار
 من ندارم بیمی از دوزخ که «زار»

من تو را با این بیان گویم سپاس
 که ندارد بی تو این عالم وجود
 در دل هر ذره تسبیحت بجاست
 هم بود مخلوق تو هم از عباد
 که نباشد جز خدائی اینچنین
 بر امور بندگان باشد خبیر
 آید از بالا برون، باشد گواه
 که ندارد غیر او کس را پناه
 ناله زارش بماند، بی جواب
 از کجا بیند که او در رحمت است
 جای خود بگیرفته در دوزخ کنار
 ناله و افغان و فریادش بلند
 از غم هجران و بیمهری پریش
 در دل آتش نه در انبوه خاک
 همچنان زندانی اندر قشر نار
 لیکن از امرش نیارد سر برون
 خواند او را هر زمان و هر مکان
 گوید او هر لحظه ای پروردگار
 هم رحیم و مهربانی هم شکور
 آنچه خود بر رحمتش در گفتگوست
 از پناه رحمت من در گریز
 رحمتم آنرا گرفته در میان
 من بود حسن گمانم اینچنین
 که بهرجا رحمتش باشد قرار
 گفتم جویم رحمتش در قعر نار

﴿يَا مَوْلَايَ فَكَفِّ يَدَيَّ فِي الْعَذَابِ وَهُوَ يَرْجُو مَا سَلَفَ مِنْ جَلَمِكَ فَرَأَيْتَكَ وَرَحْمَتَكَ﴾^(۱)

ای آقای من ، پس چگونه بماند (این بنده مسلمان) در عذاب و حال آنکه امید بر سابقه برد باری و مهربانی و رحمت تو دارد .

نمیدانم چگونه است : امام علیه السلام در این دعا که بهجناب تذکر بعذاب دوزخ
کمیل تعلیم فرموده ، بسیار داعی را متوجه امر آخرت
کرده و مکرر با لسانهای گوناگون صحنه های
برای آگاهی بیشتر
از رحمت الهی است

شکنجه زای دوزخ و حالات دوزخیان را آگاهی
می دهد ، همچنانکه در این بند از دعا بقای در عذاب دوزخ را یادآور شده و
گویا اشاره به آیه شریفه می نماید که خدایتعالی فرمود : س ۲۰ ی ۱۲۷ ،
وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى که شکنجه آخرت سخت تر و پاینده تر است .

با آنکه نگارنده بسیار بر رحمت الهی امیدوار است و چندان مایل نیست
که در این معنا موشکافی کند ، از آنجهت که روح اکثر خوانندگان بر مطالعه
و شنیدن مسائلی که مربوط به امر دوزخ است چندان سازگار نیست ولی چه باید
کرد کلام از گفتار علی علیه السلام است که تمام آن بیانات هم ریشه قرآنی داشته ،
و برای عموم بخصوص آنانکه ادعای ایمان بخدا و روز جزا دارند آگاهی آن
بسیار لازم و ضروری است .

ببینید ، در شرح فقرات قبل چگونه آن بزرگوار اشاره بمراتب دوزخ
و علل ورود مجرمان را در آن تشریح فرموده و اکنون باز در ادامه همان کلام
با لسان دیگری اشاره میفرماید : ای آقای من چگونه می تواند این بنده ضعیف
تو در آتش بماند و پایداری کند با آنکه سوابق حلم و رأفت و رحمت تو را دارد

(۱) در بعضی از نسخ در متن دعا (رَأَيْتَكَ وَ رَحْمَتِكَ) ندارد .

و مراتب بردباری تو را بسیار درك کرده و از افاضه رحمت تو بهره مند شده است .
از این معنا میتوان برداشت دیگری کرد که شاید نظر مبارك آنحضرت
در ایراد این فقرات و اشاراتی که مربوط بعذاب دوزخ است ، برای آگاهی
بیشتری باشد که اهل ایمان در مقام خوف و رجاء کاملاً متوجه مراتب حلم
و رأفت و رحمت الهی شده و هم اکنون خود را برای دخول در رحمت و برای
سرای آخرت آماده سازند ، و در این مورد مطالبی است که در پیرو همین معنا
نظر خواننده بآن جلب خواهد شد .

همانطور که در تفسیر آیات قرآنی گذشت معلوم گردید
که مجرمین و گناهکاران در مقامی آتش زا بعذاب
الیم گرفتار و در آنجا خالد و جاوید می مانند .
اکنون در بند مورد شرح در باره این معنا چنین اشاره
شده است که خلود در عذاب منافی با رجاء و امیدواری

رحمت الهی
موجب امیدواری
برای دخول در
جنت است

بر رحمت و رأفت و بردباری خدایتعالی میباشد ، همچنانکه از نظر وسیله تقرب
بدرگاه الهی این امیدواری برای بندگان مورد توجه است که داعی عرض میکند :
ای پروردگار : بنده تو از سابقه بردباری و مهربانی و رحمت واسعه تو در دار
دنیا آگاه است چگونه در عذاب دوزخ در دار آخرت باقی بماند !!

در این مورد اگر به آیات مربوطه قرآنی توجه حاصل شود این معنا کاملاً
روشن خواهد شد .

خدایتعالی همانطور که آیات بسیاری در مورد عذاب الیم و شکنجه های
دوزخی ذکر فرموده در برابر آنها آیات بسیار دیگری در باره حلم و رحمت و
بردباری خود آورده که بسیار امیدوار کننده است و با آنکه در اینجا مجالی
برای تفسیر کامل آنها نیست ولی برای روشن شدن موضوع بچند مورد اشاره
خواهد شد ، اگر خواننده ، توجه کرده باشد ، جمله های کوتاهی که در پایان

بعضی از آیات قرآنی ذکر شده است معمولاً بیانگر صفاتی از صفات خدایتعالی است، و با آنکه اغلب بخود آیه مربوط است ولی عمومیت معنا در تمام موارد آشکار است، همچنانکه در باره حلم خدایتعالی در متمم بسیاری از آیات آمده است: **وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ - وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ - وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ - وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ** - که این معانی کاملاً آگاهی میدهد که خدایتعالی بردبار و مهربان است، بی نیاز و حلیم است و این خود موجب امیدواری و دل گرمی عمومی بندگان است.

همچنین در باره رأفت خدایتعالی، قرآن مجید این معنا را شامل عموم کرده و میفرماید: س ۲ ی ۱۴۳، **إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَّؤُفٌ رَحِيمٌ**. و در جای دیگر: س ۲ ی ۲۰۷، **وَاللَّهُ رَّؤُفٌ بِالْعِبَادِ**، که خدایتعالی نسبت به تمام بندگان رحیم و مهربان است.

و در جای دیگر این معنا را چنین تأیید میفرماید: س ۱۶ ی ۷، **إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَّؤُفٌ رَحِيمٌ**، همانا که پروردگار شما مهربان و بخشنانده است.

اما در موضوع رحمت الهی که داعی در پایان بند مورد شرح عرض میکند: **وَهُوَ يَرْجُو مَا سَلَفَ مِنْ جِلْمِكَ وَرَأْفَتِكَ وَرَحْمَتِكَ**، چنین امیدوار بخش است که تمام تذکرات الهی را در باره عذاب و شکنجه از خاطر محو می نماید، و از این بالاتر داعی را به این تمنا و آرزو میکشاند که گذشته از رهایی از عذاب، خود را برای دخول در رحمت واسعه الهی آماده سازد، بخصوص اگر توجه خود را بگفتار الهی در همین مورد جلب نماید که فرمود: س ۶ ی ۵۴، **كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ - وَهَمَّ بِهَا لَكُمْ وَرَءَاكُمْ تَذَكَّرُونَ - وَاللَّهُ عَلِيمٌ ذُو الْإِرَادَةِ** و با بیان دیگر: س ۴۰ ی ۷ **رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا**، و با بیانی محکمتر، **وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ**....

اشاره این آیات براینست که: خدایتعالی نوشته است بر ذات بزرگوار خود رحمت و بخشایش را، یعنی عرصه پهناور رحمتش همه اشیاء را در جهان

آفرینش فرا گرفته است ، که در سر آغاز همین دعا امام عَلَيْهِ السَّلَام عرض کرد :
 وَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَ سِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ
 که شرح آن در صفحه ۱۶ گذشت .

بنابراین باید گفت : پروردگارا ، چگونه ممکن است بنده مسلمان
 کنه‌کار را معذب فرمائی در حالیکه او چنین چشم داشتی بر رحمت واسعه تو دارد .

خلود در عذاب آسان نیست !

تا برحمت گیردم جایی کنار رحمتش خواهم شود بر من حجاب گرچه می دانم عقابش هم نکوست چه بجنّت رهنماید یا جحیم که تحمل من ندارم در قرار یا بسوزاند مرا در سوز نار با گنه‌کار محبی رو بروست می‌کند عقوم ولی من شرمسار رحمتی توأم که با هر نعمت است تا مرا در بر نشاند حور عین چه کند خواهش بنزد کردگار	از خدا باشد مرا این انتظار طاقت ماندن ندارم در عذاب من امیدم بعد از این بر عفو اوست چونکه هرکاری کند باشد حکیم لیکن این معنا بود در اصل کار گر مرا باقی بگذارد در فشار آنچه می دانم همین باشد که دوست خوشدل از آنم که باشد بردبار چون امیدم بر مقام رحمت است رافتش را آرزو دارم چنین این طبع را در توقع بین که « زار »
--	---

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام فرمود :

هرگاه دعا کردی دل را متوجه کن و
 پندار که حاجت بر در خانه آمده است
 از اصول کافی

* اَمْ كَيْفَ تُوَلِّدُ السَّارِ وَهُوَ يَأْتِي فَضْلَكَ وَرَحْمَتَكَ اَمْ كَيْفَ تُجَرِّدُ لِحَبِيبَا وَانْتَ تَسْمَعُ صَوْتَهُ وَتَرَى مَكَانَهُ
كَيْفَ يَسْتَلِ عَلَيْهِ رَفِيعًا وَانْتَ تَعْلَمُ ضَعْفَهُ اَمْ كَيْفَ يَتَغَلَّظُ مِنْ اَطْبَاقِهَا وَانْتَ تَعْلَمُ صِدْقَهُ اَمْ كَيْفَ
تُجَرِّدُ زَبَانَهُ وَهُوَ يَأْتِيكَ يَا رَبِّ اَمْ كَيْفَ يَرْجُو فَضْلَكَ فِي عَمِقَةِ سَهْمٍ قَتَرْتَهُ فَمَيِّتًا

یا چگونه به درد در آوردش آتش و حال آنکه او آرزوی فضل و رحمت
تورا دارد، یا چگونه بسوزاندش شعله‌های فروزان آتش و حال آنکه می‌شنوی
صدای او و می‌بینی جایگاهش را، یا چگونه در بر گیردش شراره آتش و حال
آنکه تو میدانی ناتوانی و بی‌تاییش را: یا چگونه داخل شود و جست و خیز
کند (یا در حالت تب و تاب باشد) در میان قشرها و طبقات دوزخ و حال آنکه
تو میدانی راستی او را، یا چگونه زجر و آزار دهد او را زبانیه دوزخ و حال آنکه
او صدا می‌زند تو را، که ای پروردگار من، یا چگونه امید فضل تو را داشته
باشد در آزادیش از دوزخ و حال آنکه تو او را واگذاری در آن.

امام عجلیه در ادامه بیانات خود باز رشته کلام را بحقایق
و نکاتی از اصول عقاید در امر دستاخیز کشانیده و
رحمت الهی!
ولی وانمود گفتار آن بزرگوار زبانه‌حال آنکسی است
که گویا دچار بلیه دوزخ شده و برای رهایی خود بفضل و رحمت الهی متوسل

(۱) در بعضی از نسخ (يَتَغَلَّظُ) (يَتَقَلَّلُ) آمده است که در اول بمعنی درآمدن و
داخل شدن و شتاب نمودن است و معنی دوم که با (قاف آمده است) بمعنی اضطراب
و جنبانیدن است و هر دو معنا در این بند از دعا مصداق دارد.

گردیده است ، همچنانکه در اول عرض میکند : آم (۱) کَيْفَ تُؤْلِمُهُ النَّارُ وَ هُوَ يَأْمُلُ فَضْلَكَ وَ رَحْمَتَكَ ، اشاره براینکه : خدایا چگونه مجرمی که محکوم بدوزخ شده است می تواند درد و المی را که ناشی از سوزش آتش است تحمل کند درحالیکه او امیدواری بفضل و رحمت تو داشته و چنین انتظاری را ندارد . همانطور که قبلا گفته شد این معنا در خاطر نگارنده قوت دارد که بیانات امام عَلَیْهِ السَّلَام و پافشاری آن بزرگوار در مسئله عقوبت و انتقام و غضب الهی ، شاید بیشتر بر مبنای آن باشد که بخواهد توجه داعی را بمراتب فضل و عفو و رحمت الهی جلب نماید و او را همچنان امیدواری دهد تا از این طریق مقام خوف و رجاء را در خود تعدیل نماید .

اکنون اگر در بند مورد شرح دقتی بعمل آید خواهیم دریافت که چگونه آن بزرگوار در برابر مسئله عقوبت و کیفر الهی در دوزخ متکی بفضل و رحمت او شده همچنانکه در سر آغاز همین دعا هم اشاره بر آن فرمود (و بطور تفصیل در شرح رحمت الهی مطالبی گذشت) و تکرار آن در اینجا موردی ندارد ، ولی قابل توجه آنست که اگر بمراتب فضل الهی و ارتباط آن به آیات قرآنی توجهی حاصل شود این معنا روشن خواهد شد که امام عَلَیْهِ السَّلَام چه ریزه کاریهایی در بیانات خود بکار برده و چه رموزی را در این دعا آشکار کرده است .

قبلا باید توجه داشت که کلمه (فضل) بمعنای عطا کردن بدون استحقاق گیرنده است .

و از آنجا که خدایتعالی میفرماید : س ۲ ی ۲۴۳ ، اِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلٰی النَّاسِ ... یا آیه شریفه دیگر : س ۲ ی ۲۵۱ ، وَلٰكِنَّ اللّٰهَ ذُو فَضْلٍ عَلٰی الْعَالَمِیْنَ از این معانی چنین استفاده میشود : که خدایتعالی بهمه بندگان بخشنده و مهربان

(۱) کلمه « آم » که عطف بجملات گوناگون در این فقرات آمده ، از جهت تردید یا تسویه است که داعی مجسم میکند یا خود را معذب تصور مینماید و در پایان نتیجه گیری میکند که گمان او بخدا اینچنین نیست !!

است یا به اعتبار دیگر: پروردگار عالم بتمام جهانیان لطف و احسان دارد. و از طرف دیگر خدایتعالی در باره فضل خود مزیت دیگری قائل شده است که میفرماید: س ۳ ی ۱۵۲، **وَإِلَهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ**؛ که در اینجا خصوصیتی برای اهل ایمان یادآور شده و حتی این معنا را در جای دیگر بر سبیل مرده‌ای با اهل ایمان گوشزد میفرماید: س ۳۳ ی ۴۷، **وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنْ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا** که خطاب بر رسول اکرم است: تا بشارت دهد اهل ایمان را (آنانکه سالک طریق حقند) که از برای آنان فضل و بخششی بزرگ از طرف خدا در پاداش اعمال ایشان آماده است، همچنانکه اوسبحانه و تعالی صاحب بخشش و فضل عظیم است (**وَإِلَهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ**).

و از همین جهت است که امام علیه السلام از لسان اهل دوزخ برای رهائی از عذاب اشاره بفضل اوسبحانه و تعالی کرده و شاید هم این معنا ارتباط مستقیم بر این آیه شریفه داشته باشد که فرمود: س ۴۴ ی ۵۷، **وَوَقَّيْهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ**... که نگاهدارد خدایتعالی اهل ایمان را از عذاب آتش سوزان از جهت فضل و عطائی از جانب خود که آن مرحمت و تفضلی از جانب اوسبحانه و تعالی است.

ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین در باره فضل خدایتعالی در سخنان خود مطالب بسیاری آورده‌اند، از جمله امام سجّاد علیه السلام بیانات گوناگونی در دعای ابو حمزه ثمالی آورده و جایی عرض میکند: **وَفَضْلٌ مِنْ أَوْ، مِلَّ أَنْ عَدِمْتُ فَضْلَكَ يَوْمَ فَاقَتِي**، اشاره براینکه امیدم بفضل چه کسی باشد اگر در روز سختی و بینوائی فضل و کرم تو مرا در نیابد و از رحمت تو بی بهره باشم.

در اینجا می‌توان گفت چه روزی سخت‌تر از آن روز که دست آدمی از همه جا کوتاه شده و گرفتار و مواجه با حساب و کتاب و پاداش یا کیفر اعمال خود باشد، که باز بفرموده همان بزرگوار در آن روز باید عرض کرد: (**إِنَّ فَضْلَكَ الْعَظِيمُ**) کجاست ای خدا فضل بزرگ تو.

بنابر این علی علیه السلام در بند مورد شرح اشاره میفرماید: که خدایا چگونه ممکن است تحمل آتش سوزان را داشته باشد کسیکه امیدواری بفضل و احسان تو را دارد و تو را بوسعت رحمت شناخته است.

در ادامه کلام امام علیه السلام چنین عرض میکند: **أَمْ كَيْفَ يُحْرِقُهَا لَهَايِبُهَا يَا (لَهَايِبُهَا) وَأَنْتَ تَسْمَعُ صَوْتَهُ وَتَرَى مَكَانَهُ،** در دوزخ چه می‌گذرد !!
اشاره براینکه: یا چگونه می‌سوزاند شعله آتش دوزخ

(بنده موحد و مسلمانی را) در حالیکه تو می‌شنوی صدای ناله او را و می‌بینی جایگاه پرسوز و سازش را، شاید اشاره بر آن جایگاهی باشد که فرمود: س ۷۷ ی ۳۱، **لَا ظِلِيلٌ وَلَا يُغْنِي مِنَ الْهَبِّ.** که در حرارت آن شعله‌های سوزان در آنجا سایه آرامی نباشد که دفع کند گرمای پر حرارت را از ساکنین آن.
اینست که آن بزرگوار اشاره میفرماید: که ای خدا از فضل و کرم تو دور است و من چنین کمانی بر تو ندارم که صدای ناله گنهکاری را بشنوی که او را در این حرارت سوزان آتش می‌بینی !!

و سپس از نظر جلب رأفت و رحمت الهی باز عرض میکند: **أَمْ كَيْفَ يَشْتَمِلُ عَلَيْهِ زَفِيرُهَا وَأَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفَهُ،** یا چگونه احاطه می‌نماید خروش و شعله‌های آتش بر کسیکه ناتوانی او را تو خود میدانی.

در اینجا شاید ارتباط کلمه (زفیر) در بند دعا متوجه آیه شریفه باشد که میفرماید: س ۱۱ ی ۱۰۶، **فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهيقٌ** پس بیچارگان بدبخت در آتشند و آنجا صدای ناله و فریاد بم و زیری دارند، و در جای دیگر هم فرمود: س ۲۱ ی ۱۰۰، **لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ** که آنان ناله و فریادشان بطوری بلند است که چیزی نمی‌شنوند.

در مجمع البیان، در معنای کلمه «زفیر» آورده که زفیر بمعنای ابتداء عرعر الاغ و شهیق بمعنای صدای آخر آن است.

در کشف، آورده: زفیر بمعنای کشیدن نفس و شهيق بمعنی برگردانیدن آنست.

راغب در مفردات گفته: زفیر بمعنی نفس کشیدن پی در پی بنحوی که قفسه سینه بالا بیاید.

در هر حال این معانی در بند مورد شرح مصداقش بسیار روشن است که امام علیه السلام اشاره میفرماید: خدایا این گمان بر تو نیست و از فضل تو دور است که صدای ناله و فریاد ضعیفی را در دوزخ بشنوی و حال آنکه از ضعف و ناتوانی او آگاهی.

چگونه امام علیه السلام مناظر عذاب الهی را در دوزخ با

منظره های ناروا

بیانات گوناگون آشکار کرده است، همچنانکه در

و شکنجه انگیز

ادامه کلام عطف بفقرات قبل عرض میکند: أَمْ كَيْفَ

در دوزخ !!

يَتَغَلَّغُلُ بَيْنَ أَطْبَاقِهَا وَأَنْتَ تَعْلَمُ صِدْقَهُ، اشاره بر اینکه

خدایا چگونه می‌تواند بنده کنه‌کار در طبقات آتش (که همانند مواد کداخته و مذاب در جوش و انقلاب است در آید) و الم و اضطراب خود را تحمل کند و حال آنکه تو از صدق گفتار او آگاهی و میدانی که زبان بتوحید تو گشاده و براستی تو را بیگتائی و یگانگی پرستیده است.

شاید زبان حال داعی بر این باشد: خدایا خود وعده فرمودی که راست -

گویانرا در روز موعود پاداش دهی، چه کلام راستی بالاتر از این که من گویا

بکلمه (لا اله الا الله) باشم، پس بمصداق کلام خود پاداش این راستی گفتار مرا

عطا فرما، که فرمودی: س ۵ ی ۱۱۹، هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ،

و در جای دیگر: س ۳۳ ی ۲۴، لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ، که در روز

موعود راستگویان را از صدق گفتار خود بهره مند سازی و پاداش دهی ایشانرا

براستی گفتار خودشان اکنون خدا تو می‌دانی که من براستی گویا بوحدانیت

تو بودم (وَأَنْتَ تَعْلَمُ صِدْقَهُ) چگونه امکان دارد که در میان آتش جوشان و خروشان مضطرب باشم !! یا چگونه ممکن است از طعام گناهکارانی در طبقات دوزخ چشاییده شوم تا مشمول این کلام باشم که : س ۴۴ ی ۴۵ ، إِنَّ شَجَرَتَ - الزَّقُومِ ، طَعَامُ الْآثِمِينَ ، كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ ، كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ .
همچنان طعامی که در درون گناهکاران چون آب جوشان غل می زند (کمانم بر تو چنین نیست !!) چون من تو را برستی و درستی ، بیگانه‌ی و یگانگی پرستش کرده ، و تو خود بر صدق گفتارم آگاهی .

در پایان این بند از دعا داعی بازیکی دیگر از صحنه‌های

دوزخ را مجسم ساخته و عرض میکند : أَمْ كَيْفَ تَزَجُّرُهُ زَبَانِيَّتُهَا وَهُوَ يُنَادِيكَ يَا رَبَّ .

اشاره بر اینکه آیا چگونه زجر مینماید زبانیه دوزخ

یا چگونه مانع خروج آنکسی از آتش باشد که تو را

بنام اعظمت میخواند یعنی ندائی در می دهد که تمام انبیا و اولیاء تو را به آن

نام کرامی (یا رَبِّ) ندا کرده‌اند ، و می گوید : ای پروردگار !

در بیشتر از تفاسیر درباره (زبانیه) چنین گفته‌اند : که مقصود فرشتگان

کماشته بر آتش دوزخ و ملائکه غلاظ و شدادند ، همچنانکه در تفسیر آیه شریفه :

س ۹۶ ی ۱۸ ، سَنَدُّعُ الزَّبَانِيَّةَ ، اشاره شده ، که زود باشد ما بخوانیم زبانیه

دوزخ را که مأمور شکنجه‌اند .

در پیرو این بیان هم امام عَلَیْهِ السَّلَام اشاره به آزادی و خلاصی دوزخیان از چنگ

موگ‌لان شکنجه و عذاب کرده و عطف بفقرات قبل عرض میکند : أَمْ كَيْفَ يَرْجُو

فَضْلَكَ فِي عِقَابِهِ مِنْهَا فَتَتَرَكُ فِيهَا اشاره بر اینکه خدا یا چگونه بنده‌ایکه

امید بفضل و رحمت تو دارد و آرزوی آزادی و خلاصی خود را از آتش در سر

می‌پرورداند او را در دوزخ بحال خود وا میگذاردی و بدست موگ‌لان شکنجه

مأمورین
شکنجه در آتش
مانع خروج از
دوزخند !!

و عذابش می‌سپاری : (خدا یا از کرم تو دور است و من چنین گمانی بر تو ندارم)
 ای دوستان خدا : ببینید ، چگونه علی عليه السلام در این فقرات از دعا در مقام
 خوف بر آمده و امیدواری خود را بفضل و رحمت و عنایت پروردگاری یاد آور
 شده است .

عذابی دردناك !!

خود بر آن رحمت مرا دادی نوید رحمتیکه در جهان گسترده است یا بگیرم در بر دوزخ مکان تا تو باشی سرپرست و یاورم بشنوی بینی مرا بر آن دچار که بجرم خود گرفتم سرنوشت که کشد شعله بسوی مجرمین که ندارم تاب آتش در میان بینیم بر حال و زاری بس پریش بینیم جایی ندارم برقرار که توئی بر صدق گفتارم گواه گیردم بر حال ضعف و ناتوان که ندایت می‌کنم از سوز دل بر سرم آید بر این حال زبون آنکه بر خلق جهان تنها ولیست فضل او شامل شود بر مجرمان رحمتش بر عالمی باشد قرین دوزخی هم پس نبود اندر وجود همچنان باشد که دایم گفت « زار »	ای خدا بر رحمتت دارم امید رحمتی ظاهر که هم در پرده است چه شود گر من شوم محروم از آن یا چگونه برالم تاب آورم یا چگونه ناله‌ام در سوز نار یا چگونه بینیم برجای زشت یا چگونه در مکانی آتشین یا چگونه بینیم بس ناتوان یا چگونه مضطرب در کار خویش یا چگونه در میان قشر نار یا چگونه بینیم بس بی‌پناه یا چگونه شعله آتش بجان یا چگونه کرده‌ای من را بهل حاصل این معنا نمی‌دانم که چون ليك می‌دانم سر و کارم به کیست نکته دیگر که بالاتر از آن !! يك سخن گویم دگر بالاترین گر که عفو و رحمت و فضلش نبود من امیدم بعد از این از رحم یار
---	--

بَيْنَاتٍ مَا ذَلِكَ الظَّنُّ بِكَ وَلَا الْمَعْرُوفُ مِنْ فَضْلِكَ وَلَا مُشِيرًا غَاثًا لِمَنِ الْمُؤَجِّلِينَ مِنْ بَرِّكَ وَأَحْسَنَ

بسیار دور است ، چنین کمائی بر تو نیست و از فضل تو شناخته نشده است ،
و وجه شباهتی ندارد به آنچه رفتار کردی بایگانه پرستان از نیکوئی و احسانت .

باید
همیشه گمان نیکو
بخدا داشت !!

قبلا در صفحه ۲۵۸ در شرح فقره : مَا هَكَذَا الظَّنُّ بِكَ
وَلَا أُخْبِرُكَ بِفَضْلِكَ مطالبی گذشت ، اکنون در
اینجا درباره حسن ظنّ بخدایتعالی مطالب دیگری
یادآور میشویم تا دانسته شود که چگونه امام عَلَيْهِ السَّلَام
بعد از آنکه مراتب و مراحل از حالات دوزخیان را نمودار کرد ، توجه داعی را
بحسن ظنّ بخدایتعالی معطوف داشته و باز بر وجه دیگر عرض میکند :
مَا ذَلِكَ الظَّنُّ بِكَ وَلَا الْمَعْرُوفُ مِنْ فَضْلِكَ ، چنین کمائی بتو ندارم و از فضل
و رحمت تو دور است که بنده گنهگار مسلمانی را در شعله های سوزان آتش و در
غرش جانکداز دوزخ و در نعره های طوفان انگیز افشار آتشین بسوزانی در حالیکه
جایگاه او را می بینی و ندای « یا ربّ » او را می شنوی و او همچنان بفضل و
رحمت تو امیدوار است ، حاشا و کلا از کرم تو دور است و چنین کمائی
بر تو نیست !!!

شاید سرّ تکرار در بیانات امام عَلَيْهِ السَّلَام در باره حسن ظنّ بخدایتعالی از آن
نظر باشد که داعی را تشویق و ترغیب نماید به آنکه بر پروردگار خود گمان
نیکو داشته باشد ، چون در این معنا از ائمه هدی علیهم السلام روایات بسیاری
نقل شده که ذکر آنها بطول می انجامد ، ولی در اینجا بی مورد نیست روایتی را
که در تفسیر منهج الصادقین آورده متذکر شویم .

امام صادق علیه السلام فرمود: بنده مؤمن باید بروجهی از خدای ترسد که گوئیا مشرف است بردوزخ، و بر نهجی برحمت او امیدوار باشد که گوئیا از اهل بهشت است.

و اضافه میکند: سپس امام علیه السلام این آیه شریفه را بعد از این بیان تلاوت فرمود: س ۴۱ ی ۲۲، وَ ذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَيْكُمْ فَأَصْبَحْتُم مِّنَ الْخَاسِرِينَ. «این آیه شریفه در شأن گروهی است که گمان میکردند خدایتعالی از اعمال و افعال آنان آگاه نیست، همچنان که معنی آیه چنین است: این پندار شما که، سوء ظنّ بخدایتعالی است و به پروردگار خود چنین گمان بردید نابود کرد شما را و بزیانکاری کشانید».

در ادامه این کلام در آن تفسیر آورده: که بعد از آن امام صادق علیه السلام فرمود: خدایتعالی نزد ظنّ بنده خود است، اگر ظنّ او بخیر است خیر به او می‌رساند و اگر بد است او را سزای بد می‌دهد.

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت است «إِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ مِنْ حُسْنِ الْعِبَادَةِ» نیکوئی گمان، از نیکوئی عبادت است، و نیز فرمود: إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ، از گمان بد دور باشید که گمان بد دروغترین سخن است، و نیز فرمود: که هیچکس از شما نمیرد مگر که بخدا گمان نیکو برد، چه گروهی که بخدا گمان بد برند خدایتعالی ایشانرا هلاک گرداند.

واحادیث بسیاری در باب نهی سوء ظنّ بخدا و اهل ایمان واقع شده که در این مختصر گنجانیده نخواهد شد.

در پایان بند مورد شرح چنین نتیجه گرفته میشود که خدایتعالی بر طبق گمان بندکان خود به آنان رفتار میکند، هر گاه گمان آنها بخدا نیکو باشد جز نیکی نخواهند دید.

فضل الهی
شناخته شده است!

در اینجا که امام علیه السلام عرض میکند : **مَا ذَلِكَ الظَّنُّ بِكَ** چنین کمانی بر تو نیست ، گویا در این جمله آن بزرگوار استناد میکند براینکه : **وَلَا الْمَعْرُوفُ مِنْ فَضْلِكَ** از فضل تو شناخته نشده است که کمان ما بر تو نیکو نباشد یعنی مشهور و معروف در نزد دوستان خدا نیست که اهل ایمان معذب شوند ، بلکه آنچه معروف است گشودن ابواب فضل و احسان تو بسوی آنهاست (هر قدر هم که گناهکار باشند) .

با آنکه در مورد فضل خدایتعالی مطالبی در صفحات قبل گذشت ، ولی در اینجا بخاطر نگارنده رسید که چگونه می توان از فضل و رحمت او قطع امید کرد در حالیکه خود بر اهل ایمان وعده فرموده : **س ۴ ی ۱۷۵ ، فَسَيَدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ** که بزودی اهل ایمانرا در سعه رحمت و فضل خود داخل خواهد کرد ، و این همان مقام شناسائی فضل الهی است که در قرآن مجید یاد آور شده است .

و از طرف دیگر در پایان این بند از دعا امام علیه السلام منطق عالیتری بکار برده و عرض میکند : **وَلَا مُشَبِّهٌ لِمَا عَامَلْتَ بِهِ الْمُوَحِّدِينَ مِنْ بَرِّكَ وَإِحْسَانِكَ** ... اشاره براینکه تعذیب گناهکاران شباهتی ندارد به آنچه معامله فرمودی باموحدان و یگانه پرستان از نیکوئی و احسانت .

یا به اعتبار دیگر : می توان گفت خدایا چگونه حسن ظنّ بتو نداشته باشم و حال آنکه بر اهل ایمان بشارتها دادی که همه حاکی از افاضه رحمت و بخشایش و احسان و فضل تو است .

بنابراین ، ای پروردگار ، چنین کمانی بر تو نیست که در آتش افکنی بنده موحد ولی (گناهکاریرا) که امید بعفو و فضل و رحمت تو داشته و چشم بمراتب احسانت دوخته است ، چون همواره فضل عمیم تو نسبت به اهل ایمان شامل نیکوئی و احسان بوده و کمان نمی رود این مواهب را از آنان سلب فرمائی .

حسن ظنّ بخدایتعالی

رحمتت شامل بهرغیب و شهود تا مرا باشی بجنّت ، رهنمون آنچه دیدم آیه از وهم و عذاب چونکه باشد برتو ام نیکو قیاس گر بر آتش سوزدم دانم نکوست فضل و عفوش بر کسی مستور نیست در نهان نیکو گمان آرد پدید که نبیند بنده خود را حزین برزبان و دل کند او را سپاس که به برگیرد در اول مؤمنین تا در ایمان بوده باشم پایدار	ای بفضلت عالم آمد در وجود من امیدم بر تو باشد پس فزون هرچه از دوزخ شنیدم در عقاب پس بتشویشم نیفزود این هراس حسن ظنّم آنچنان باشد که دوست لیک هرگز اینچنین دستور نیست در شناسائی ز فضلش این امید گوئیا شد در شباهت این قرین خاص اگر باشد کسی یکتا شناس لطف و احانش روا باشد چنین پس نمود اول مرا تعلیم «زار»
---	--

امام صادق علیه السلام فرمود:

راستی دعا برمی گرداند قضائی که از
آسمان فرود شده و بسختی ابرام
گردیده است
از اصول کافی

فَبِالْيَقِينِ أَقْطَعُ لَوْ لَمْ أَكُنْتُ بِمِنْ تَعْدِيبِ جَاحِدِيكَ تَقْنِيتِ بِمِنْ جَنْدِ مُعَانِدِيكَ تَحْلُوتِ
النَّارَ كُلَّهَا بَرِّدًا وَسَلَامًا وَمَا كَانَ لِأَحَدٍ فِيمَا مَقَرَّ أَوْلَاؤُنَا

پس یقین قطع دارم اگر نه حکم فرموده بودی که عذاب نمائی منکرانت را
و قضاوت نکرده بودی خلود دشمنانت را در دوزخ هر آینه آتش را سرد و سلامت
می گردانیدی و برای احدی در آن قرار گاه و جای ماندن نبود .

در این بند از دعا امام علیه السلام بیاناتی عرضه داشته است

حاکی از اینکه داعی حسن ظنّ خود را بمقام ربوبیت

در کمال اعتقاد جازم در آورده و چنین اشاره می نماید

که ای خدا گمان نیکوی من بر تو ثابت است ، و یقین

قطع دارم که اگر حکم نافذ تو دایر بر خلقت آتش

و شکنجه اهل کفر و خلود دشمنانت در دوزخ نبود آتش را سرد و سلامت قرار

می دادی و هیچکس را در آن ، مکان و منزل نمی دادی .

یا به اعتبار دیگر معنا چنین است که اگر حکم نکرده بودی که عذاب کنی

منکران خداوندی خود را و در مقدرات ثبت نشده بود و فرمان حتم صادر نکرده

بودی که مخلّد گردانی معاندین خود را در آتش هر آینه آنرا سرد و بدون آفت

قرار می دادی ،

و این کمال حسن ظنّ بخدایتعالی است که امام علیه السلام با لسانی اسرار آمیز

آنرا ابراز داشته است .

همانطور که می دانید آنچه که خدایتعالی در باره عذاب و دخول در

دوزخ در قرآن مجید آورده است بیشتر در باره اهل کفر و شرک و عناد

هیچگاه

یگانه پرستان

در آتش

معدّب نخواهند شد

است (۱) که مورد مخالفت خصوصی و انکار بمقام ربوبیت است حکم بتعذیب آنان صادر فرموده و گذشته از این صدها آیات دیگر که درباره مشرکین و معاندین است در قرآن مجید آمده که ذکر آنها بطول می انجامد ، و شاید بیان همین يك آیه کافی باشد که میفرماید : س ۴۱ ی ۲۸ ، ذَلِكْ جَزَاءُ اَعْدَاءِ اللّٰهِ النَّارُ لَهُمْ فِيْهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءُ بِمَا كَانُوْا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُوْنَ .

اینست جزای دشمنان خدا که عذاب آتش دوزخ است ، و این پاداشی است که در آن خالد بمانند بسبب آنکه به آیات الهی انکار می ورزیدند و از عذاب و دشمنی خود باز نمی ایستادند .

بنابر این آتش دار اقامت ایشان است ، همچنانکه در جای دیگر هم فرمود : س ۱۴ ی ۲۹ ، جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بِئْسَ الْقَرَارُ ، در دوزخ در آیند در حالیکه بد قرار گاهی برای ایشان است .

در اشاره دیگری که تطبیق آن با فقره مورد شرح متناسب است آنست که می فرماید : س ۲۵ ی ۶۶ ، اِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا ، همانا که دوزخ برای اهل کفر بد قرار گاه و مقامی برای زیست کردن است .

اما موضوع دیگری که امام علی (علیه السلام) در این بند از دعا اشاره فرموده آنست که عرض میکند : لَجَعَلْتُ النَّارَ كُلَّهَا بَرْدًا وَ سَلَامًا چنین احتمال می رود که این بیان ارتباط غیر مستقیمی بر آیه شریفه دارد که میفرماید : س ۲۱ ی ۶۹ ، قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰى اِبْرٰهِيْمَ ، با آنکه این آیه شریفه در داستان حضرت ابراهیم آمده است که بطلان الوهیت اصنام را بر بت پرستان ثابت نمود ، تا آنجا که معاندین برای انتقام از او آن بزرگوار را در خرمن آتش افکندند و خدایتعالی بر سبیل اعجاز امر فرمود بر آتش که بر ابراهیم سرد و

(۱) البته در قرآن مجید آیاتی است که در باره گناهکاران و منافقین و سایر ستمکاران از اهل ایمان است که آنان یگانه پرست بوده ولی معصیت کارند ، آنان چنانچه تحت شرایطی توبه کرده و اعمال نیکو انجام دهند از دخول در دوزخ برکنار خواهند بود .

سلامت باشد، ولی در بند مورد شرح اشاره لطیفی بکار رفته تا دانسته شود چنانچه اراده خدایتعالی تعلق گیرد تمام آتش دوزخ سرد و سلامت و براهلش گلستان می شود.

اکنون در این بیان تعبیری است که گفته میشود: همانطور که خدایتعالی در قرآن مجید متذکر شده است: س ۴ ی ۴۸، **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ**، که تمام گناهان بندگان آمرزیده میشود غیر از گناه شرک، و قبلاً هم متذکر شدیم که بطور کلی دوزخ جایگاه و مأوای اهل شرک و کفر و عناد و ستمکاران است، لذا چون حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام بنیانگذار مقام توحید است همچنانکه او را (ابوالمؤحدین) میخوانند و بگفته خدایتعالی یگانه پرستان در آتش معذب نخواهند شد (بر همان شرایطی که در قرآن است) لذا تأثیر این معنا درباره ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در حدی بوده است که حتی (در این دنیا هم) آتش اثری بر وجود آن یکتا خدا پرست نگذاشت، و اشاره بیان امام عَلَيْهِ السَّلَام در این بند از دعا هم شاید بر همین مبنی باشد که اگر حکم خدایتعالی و اراده او تعلق بر آن نگرفته بود که دوزخ را برای مجاهدین و معاندینش بوجود آورد هر آینه دنیا و آخرت گلستان و همه مکانها سالم و روح افزا بوده، اثری از عذاب و آتش در میان نمی بود!!

رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

هرگاه یکی از شما دعا کند، برای همه

دعا کند

زیرا که آن مستجاب تر است

از اصول کافی

یقین قطع

الحق انصاف این بود برگردگار
در یقین قطع من باشد چنین
همچنین بر من بود حتم این بیان
گر نبودی حکمش از روزالت!
یا بود تنها در آتش، جایگاه!
یا که گیرد جاحد و فاسق قرار
من نبود این باورم در اصل کار
گر قضا در این قضا ره نداشت
اینکه فضل و عفو او باشد عمیم
لیکن آن آتش که باشد در نهاد
شد امیدم بعد از این بر فضل دوست
همچنین باشد مرا برحق یقین

که کند کافر بدوزخ رهسپار
که نمی سازد معذب مؤمنین
که بود یکتا خدائی مهربان
هر که شد محکوم دوزخ مجرم است
آنکه را باشد بکفرش خود گواه
در مقامی آتشین در سوز نار
که نباشد کافر از دوزخ کنار
از کجا این ماجرا غوغا گماشت
می کند آتش سلامت برائیم
بر گنهکاران زند هر لحظه باد
تا دهد مأوی مرا هر جا نکوست
آنچه می گوید به من «زار» حزین

امام باقر علیه السلام فرمود

دعائی که بیشتر در معرض اجابت است
و زود مستجاب می شود دعا کردن برای
برادر دینی است در غیاب او .
از اصول کافی

كُنْتُ تَقَدَّسْتُ اسْمَاؤُكَ أَقْسَمْتُ أَنْ تَعْلَمَ بِمَنْ الْكَافِرِينَ مِنْ بَنِي إِسْخَةَ وَالنَّاسِ جَمْعِينَ أَنْ تُخَلِّدَ فِيهَا الْمَعَانِدَ

اما تو که منزّه و مقدّس است نامهایت سو کند یاد کرده ای که پر کنی دوزخ را از کافران جنّ و انس تماماً و جاودان سازی در آن دشمنان و عناد و رزائرا .

در این بند از دعا در اول بنامهای مقدّس الهی اشاره شده

سو گند خدایتعالی
برای دخول کفار
در دوزخ !!
الْقُدُّوسُ اوست خدائی که نیست خدائی مکر او پادشاه
پاک و منزّه از هر عیب و نقص .

در تفسیر ، المیزان آورده : (ملك) بفتحه میم و کسره لام بمعنای مالک تدبیر امور مردم ، و اختیاردار حکومت در آن است و کلمه (قدّوس) مبالغه در قدس و نزاهت و پاکی را افاده میکند .

و از جهت دیگر نام ، الله مخصوص ذات اقدس واجب الوجود است ، و اسماء و صفات حسنی او در ضمن لفظ الله مندرج است و بنا بر این بعضی آنرا اسم اعظم و اکبر شمرده اند . (۱)

پس تمام نامهای الهی که در تحت نام شریف « الله » قرار دارند مقدّس بوده همچنانکه در جائی هم خدایتعالی از نام مقدّس خود تجلیل کرده و میفرماید : س ۵۵ ی ۷۸ ، تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ، یعنی فرخنده باد نام پروردگار تو آن خداوندی که جامع جمیع صفات کمالیه است .

(۱) نگارنده در کتاب (معارف الهی) در شرح بندی از دعای سحر : اَللّهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ مِنْ اَسْمَائِكَ بِاَكْبَرِهَا در باره نام مقدّس و اسماء حسنی الهی مطالبی گسترده از نظر قرآن مجید آورده که برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه شود .

اما با آنکه این بند از دعا عطف بعبارت قبل است که داعی اشاره نمود :
 خدایا اگر حکم تو دائر بر عذاب کردن کافران و خلود دشمنانت در آتش نبود
 هر آینه آتش را سرد و سلامت می کردانیدی ، در اینجا آن بزرگوار متمم
 این معنا را چنین آورده : در اول تنزیه و تقدیس از ذات مقدس پروردگاری
 کرده که شاید این خود اشاره بر این امر باشد که : ای خدا ذات مقدس تو
 مبرا و منزّه است از آنکه بنده موحد و مسلمان (ولی گناهکار) را در آتش افکني
 در حالیکه خود بارها فرمودی : دوزخ جایگاه اهل کفر و شرک و نفاق است .

سپس داعی اشاره میکند بر آنچه که در قضا و قدر از علم اوسبحانه و تعالی
 گذشته است و عرض میکند : اَقْسَمْتُ اَنْ تَمْلَأَهَا مِنَ الْكَافِرِينَ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ
 اَجْمَعِينَ ، اشاره بر اینکه خدایا قسم یاد کردی که جهنم را از کافران جن و انس
 تماماً مملو و انباشته سازی و دشمنانت را در آتش قهر برای همیشه مخلد گردانی .
 این فقره از دعا ارتباط مستقیم بچند آیه از قرآن مجید داشته که تفاسیر
 آنها این معنا را کاملاً روشن خواهد کرد .

جائی میفرماید : س ۳۲ ی ۱۳ ، وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى وَلَٰكِنْ
 حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ . یعنی اگر می -
 خواستیم همه کس را هدایت عطا میکردیم ولی این سخن از من مقرر شده که
 جهنم را از دیوها و آدمیان جملگی پر کنم .

اشاره این آیه شریفه بر اینست که : زمام اختیار کفر و ایمان به دست خود
 بندگان داده شده ، همچنانکه در جای دیگر میفرماید : س ۱۸ ی ۲۹ ، فَمَنْ شَاءَ
 فَلْيُؤْمَرْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ هر کس خواهد ایمان آورد و هر کس خواهد
 کافر شود ، ولیکن ثابت شده است آن گفتار که مشتمل بر وعید است (از علم
 باری تعالی گذشته است) هر آینه مملو شود دوزخ از کفار آدمیان و پریان .
 بعضی از مفسرین گفته اند : ایراد لام قسم در کلمه (لَأَمْلَأَنَّ) بجهت آنست
 که قول حقه تعالی بمنزله سوگند است .

حاصل کلام آنست که خدایتعالی بندگان را از روی الباء واضطرار بر ایمان نداشته بلکه آنان را در هر حالت با اختیار گذاشته است .

و نیز در ارتباط با بند مورد شرح آیه دیگری منطبق است که میفرماید :
 س ۱۱ ی ۱۱۹ ، وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ .
 براین اشاره که : تمام شد سخن پروردگار تو (یا کلمه خدایتعالی تحقق یافت)
 که هر آینه پرسیازد دوزخ را از دیوها و آدمیان همه از اهل کفر و عصیان .

چنین گفته اند : اصل این کلمه آن وعده ای است که خداوند به ابلیس در جواب گفته او داد ، که آن رانده شده از درگاه ربوبیت بعزت خدایتعالی سو کند یاد کرد که تمام بندگان را اغوا کند غیر از آنان که خالص و مخلصند ، سپس خدایتعالی در جواب فرمود : س ۳۸ ی ۸۵ ، قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ، فرمود حق اینست و من حق می گویم که جهنم را از تو و از هر کس که پیرویت کند مملو سازم و این قضاء حتمی است .

بنابراین در اینجا مصداق آیه شریفه ظاهر میشود که میفرماید : س ۵۰ ی ۳۰ ، يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ ، خدایتعالی این خطاب را بدوزخ کند ، در حالیکه بر سول اکرم یاد آور میشود : که ای محمد ﷺ یاد کن آن روزی را که خداوند بدوزخ ندا کند که مملو شدی از کفار جن و انس و از اهل کفر و عصیان ؛ دوزخ گوید : آیا هیچ زیادتیه هست (مفسرین در این معنا مطالب بسیاری آورده اند) .

در هر حال اینکه در بند مورد شرح امام علی (ع) عرض میکند : أَقَسَمْتُ أَنَّ تَمْلَأُهَا مِنَ الْكَافِرِينَ این معنا نشانگر آنست که دوزخ برای اهل کفر و جاحدین و معاندین بمقام ربوبیت آماده شده است ، همچنانکه گذشته از تفاسیر آیات قبل قرآن مجید این معنا را بر وجه دیگر آشکار کرده و جایی میفرماید :
 س ۲ ی ۲۴ ، فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْجِبَارُ أَعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ،
 برسید از آتشی که هیزم آن بدنهای مردم (گناهکار) و سنگها است . که برای

کافران آماده شده است .

و در جای دیگر باز میفرماید : س ۱۸ ی ۱۰۲ ، **إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا** : ما آماده کردیم دوزخ را برای کافران که در آن محل فرود آیند . (۱)

و نیز در جای دیگر شدت این امر را چنین رسانیده است : س ۷۶ ی ۴ ، **إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا** ، همانا که آماده کرده ایم از برای اهل کفر زنجیرهایی که آنانرا بدوزخ کشانند و غلله‌هایی که بر گردن ایشان نهند و آتش افروخته‌ای که همیشه در آن بسوزند ، و در متمم آیه‌ای در همین معنا بر سبیل تهدید اهل کفر فرمود : س ۲۹ ی ۶۸ ، **الَّذِينَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ** آیا در دوزخ جایی برای کفار نیست ؟

بنابر این معلوم شد که دوزخ بیشتر جایگاه اهل کفر و شرک و نفاق است ، و نگارنده در شرح فقرات قبل تا آنجا که توانست نظر خواننده را بفضل و رحمت الهی در مورد اهل ایمان جلب نمود و حسن ظنّ داعی را نسبت به عطا و مهر بانی پروردگاری معطوف داشت تا یقین حاصل شود که اهل ایمان از آتش بدورند ، اما نکته دیگری بجا مانده است که تذکر آن بسیار واجد اهمیت است ، و آن اینکه نکند ، آنانکه ادعای ایمان دارند ، و یگانه پرست هستند ، نهادشان مملو از شرک و کفر باشد و خود توجهی نداشته باشند ، نکند که کفر و شرک خفی در دلهای آنان رخنه و رسوخ پیدا کند و آنان خود بی اطلاع باشند ، که گاهی شیطان چنان در دلهای اهل ایمان رخنه میکند تا آنانرا از طریق حق باز داشته و دیگران و یا چیزهای دیگری غیر از خدا را در امور مؤثر بدانند ، و چه بسا خیال و توهماتی را از دل بگذرانند که آنانرا اهل سلوک کفر باطن گفته‌اند !!

(۱) در تفسیر ، المیزان در معنای آیه شریفه آورده ، جهنم را آماده کرده ایم تا برای کفار در همان ابتداء ورودشان بقیامت وسیله پذیرائیشان باشد ، تشبیه کرده خانه آخرت را به خانه ای که میهمان وارد آن میشود و جهنم را به (نزل) یعنی آن خوردنی و هر چیزی که میهمان در اول ورودش با آن پذیرائی میشود و این تشبیه چقدر تشبیه لطیفی است کانه کفار غیر از ورود به جهنم دیگری ندارند .

چه کسانی به دوزخ رهسپارند !!

ای مقدّس نام تو ورد زبان نام تو هر يك ظهور از جلوه ایت کرده ای در طرح خود سوگند یاد هم پری برمنکران نقشی بکار کافرانرا در مقامی آتشین کلمه حق شد در این مطلب آسم جن و انس و کافران از اولین باشدم براهل ایمان این پیام در بهشت جاودان گیرد قرار زار، هم در این میان خواهد چنین	نام اعظم شد تو را امری نهان این همان امری که در آن ذروه ایت که کنی دوزخ پر از اهل فساد تا برایشان دمار از روزگار همچنان سازی مغلّد جانشین پر شود دوزخ ز کافر خاص و عام تا به آخر در جهنّم ، خالدین که بشارت بادشان در يك کلام آنکه در ایمان برد توبه بکار که کند خود را قرین بر تالبین
---	---

امام صادق علیه السلام فرمود:

راستی هرگاه بنده دعا کند پیوسته
خدایتعالی در کار حاجت اوست تا آن
بنده شتاب نکند .
از اصول کافی

وَأَنْتَ جَلَّ شَأْنُكَ قُلْتَ قَبْلَ تَبْدِئِنَا وَطَوَّلْتَ بِالْإِنْعَامِ مُتَكْرِمًا أَفْمِنْ كَانَ مُؤْمِنٌ كُنَّ كَانٍ فَارِحًا لَا يَسْتَوِي

ثنا و ستایش تو بزرگ است (که زبان از وصف آن قاصر است) در اول فرموده‌ای و از روی کرم و بخشش خود ادامه باحسان نموده‌ای ، پس آیا آنکس که ایمان آورده مانند کسی باشد که نافرمانی کرده است (البته چنین نیست) باهم یکسان نیستند .

امام علی (ع) عطف به بیانات قبل اشاره میفرماید : که ای

خدا تو بالاتری از آنکه کسی بتواند وصف تو را گوید

یا توصیف کننده‌ای مدح و ثنای تو را نماید ، این معنا

چنان می‌رساند که همینقدر که ثناگوی درمقام ثنای او

بر آید کافی است و الا ممکن نیست کسی بتواند از عهده این امر بر آید ، چون

ثنای او بالاتر است از آنکه کسی بتواند آنرا احاطه نماید ، همچنانکه رسول

اکرم فرمود : لَا أَحْصَى ثَنَاءَ عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ ، قدرت ندارم بر تو

ثنا گویم جز آنکه خود ثنا گوئی خودت را . (۱)

مؤمن و کافر

یکسان نیستند !!

در پیر و بند مورد شرح با اشاره بفقرات قبل که حالات

اهل کفر و جاحدین بمقام ربوبیت عرضه گردید و مقام

خلود آنان در دوزخ در مراحل گوناگون تذکر داده

شد ، در اینجا کلام را بیک گریز ادبی ادامه داده و اشاره میفرماید : که ای

خدائیکه بزرگ است ثنای تو از همان اول که بکرم خود ادامه احسان دادی ،

(۱) درباره ثنا و ستایش الهی نگارنده در کتاب (بیان حقیقت) در شرح : (اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ

اَفْتَتِحُ الثَّنَاءَ بِحَمْدِكَ) مطالبی بتفصیل آورده است .

در قرآن چنین فرمودی : س ۳۶ ی ۱۸ ، اَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ .
و این از نظر اهمیت معنا میباشد که عین آیه قرآنی بقلب دعا ریخته شده
است تا مطالبی را که قبلا در باره اهل کفر و خلود آنانرا در دوزخ بیان داشته
کاملا روشن گردد و از طرف دیگر امتیاز اهل ایمان با اهل کفر آشکار گردد .

در منهج الصادقین در تفسیر این آیه آورده : آیا آنکس که گرویده
است بخدا مانند کسی است که بیرون رفته از دایره ایمان و خارج شده است از
فرمان (اینطور نیست) برابر نیستند ، و اضافه میکند : نظم کلام در این آیه
دلالت صریح دارد بر آنکه فاسق در آیه بمعنی کافر است زیرا جمع میان ایمان
و فسق ممکن است ولی میان کفر و ایمان صحیح نیست چون یکفردی میتواند
هم مؤمن باشد و هم فاسق ، اما نمی تواند که هم مؤمن باشد و هم کافر .

و از طرف دیگر کلمه فسق بمعنی بیرون شدن است که در اینجا بر گشت
بمعنایش به بیرون شدن از زی بندگی است .

و جالب آنکه در پیر و همین آیه شریفه در رابطه با همین معنا میفرماید :
أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ ... وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا
فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا ...

اشاره بر اینکه : اما کسانی که ایمان آورده و کارهای نیکو انجام داده اند
اقامتگاه آنان در بهشت است بپاداش آنچه را که بجای آورده اند .

و اما کسانی که عصیان ورزیده و از اطاعت الله سر باز زدند جایگاه آنان
در آتش است که هر چه بخواهند از آن خارج شوند بر گردانیده شوند بسوی
آن ، پس این دو کرده (اهل ایمان و اهل فسق) با هم یکسان نیستند .

در این موضوع خدایتعالی از نظر اهمیت معنا تمثیلهائی در مورد یکسان
نبودن مؤمن با کافر در قرآن مجید آورده که در واقع با بند مورد شرح در این
دعا ارتباط مستقیم دارد ، همچنانکه بچند آیه بمضامین گوناگون اشاره فرموده :
س ۳۵ ی ۲۲ ، وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ وَلَا الظِّلُّ

وَلَا الْحَرُورُ ، وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ ... یکسان نمیباشد نابینا (که در تاریکی کفر گرفتار است) با آنکه بینا و پرستنده خدا است ، و همچنین برابر نیست تاریکیهای شرك و انکار با نور روشنی توحید و معرفت . (که در هر دو بیان اشاره بکافر و مؤمن است) .

و نیز یکسان نیست سایه مطبوع ، با حرارت مسموم و برابر نیستند زندگان با مردگان ، یعنی زندگان که دل ایشان زنده بمعرفت توحید است ، یکسان و برابر نیستند با کافران که دل ایشان مرده است بشرك !!

اما باز در تأیید این معنا خدایتعالی در چند مورد دیگر مثلهای بلیغتری زده است همچنانکه جائی میفرماید : س ۵ ی ۱۰۰ ، قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ ... بگو مساوی نیستند پلید و پاک اگر چه بشکفت آورده باشد تورا بسیاری پلیدان .

و در جای دیگر بر وجه آگاهی و اطلاع میفرماید : س ۳۹ ی ۹ ، قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ... بگو آیا یکسانست آنانکه می - داند و آنانکه نمی دانند ، آنکس که معرفت به یگانگی خدایتعالی دارد و آنکس که این معرفت را حاصل نکرده است (برابر نیستند) .

حاصل آنکه خدایتعالی در يك آیه در این مورد مطلب را تمام کرده و میفرماید : س ۵۹ ی ۲۰ ، لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ ، أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ . اهل دوزخ با اهل بهشت برابر نیستند ، اهل بهشت رستگار هستند .

در تفسیر ، المیزان در ذیل آیه شریفه آورده است : سیاق آیه یعنی زمینه آن شهادت میدهد باینکه مراد باصحاب نار همان کسانی هستند که خدا را از یاد برده اند و مراد باصحاب جنت آنانند که بیاد خدا و مراقب رفتار خویشند . و این آیه شریفه حجتی تمام بر این معنا اقامه میکند که بر هر کس واجب

است بدسته یاد آوران خدا و مراقبین اعمال پیوندد ، نه به آنان که خدا را فراموش کرده اند .

بیان این حجت آنست که : این دو طایفه یعنی یاد آوران خدا و فراموشکاران خدا سومی ندارند و سایرین بالاخره باید یکی از این دو دسته ملحق شوند و این دو طایفه یکسان نیستند تا پیوست بهر يك نظیر پیوستن بدیگری باشد و آدمی از اینکه بهر يك ملحق شود پروائی نداشته باشد ، بلکه یکی از این دو گروه راجح و دیگری مرجوح است و عقل حکم میکند که انسان طرف راجح را بگیرد که آن طرف یاد آوران خداست و تنها ایشان دستگارانند .

بنابراین همانطور که در يك سلسله از فقرات این دعا شرح آن گذشت امام علی (علیه السلام) در باره اهل کفر و جایگاه آنان در دوزخ بسیار اشاره فرمود و در بند مورد شرح هم این موضوع روشن گردید که هیچگاه اهل کفر با اهل ایمان برابر نیستند کافران در دوزخ مخلد و مؤمنان در بهشت عدن در زمره دستگاران جاویدانند .

از ابی الحسن علیه السلام است
که علی بن الحسین (ع) فرمود :
دعاء بلائیرا که نازل شده و نازل نشده
دفع می کند .
از اصول کافی

مؤمن و کافر با هم یکسان نیستند!

ایکه وصف قابل توصیف نیست
آنچه را بروصف خود گفتی عیان
گر گشاید کس زبانش بر سپاس
این همان باشد که در اصل بیان
ابتدا ظاهر شد از تو این کلام
در کتابت شد چنین امر آشکار
هم نه چون ظلمت بود یکسان بنور
هم نه آنکس زنده در قید حیات
هم نباشد کافر و مؤمن ردیف
هم نه دانا مثل نادان عامی است
پس نتیجه شد چنین کاندر جهیم
مؤمنان در صدر جنت در رفاه
من همین جا عرض خود کردم تمام
خواهم او را در کوسل بریقین
گیرد او دستم بره سوی بهشت
نه که من تنها طمع دارم بر این

مدح تو در هر لنا تعریف نیست
کس نگوید آنچنان یا به از آن
جز ثنای تو نباید در قیاس
بس بزرگ آمد ثنایت در جهان
قبل از آن تا نیکیت گیرد دوام
که بود مؤمن ز کافر برکنار
هم نباشد فرد بینا مثل کور
مثل آن باشد که در بند ممات
کافران ناپاک و با ایمان شریف
هم نه فاسق مثل زاهد نامی است
کافر و فاسق عذابش بس الم
بر سریر زر نهاده تکیه گاه
تا بدانی که چه خواهیم از امام
که شود شافع مرا در واپسین
با همان عهدی که او پیمان نوشت
آرزوی «زار» هم باشد چنین



اَلْهِیَ وَ سَیِّدِیْ فَاسْئَلْ بِالقُدْرَةِ الَّتِیْ تَقْدِرُهَا وَ بِالْقَضِیَّهِ الَّتِیْ حَتَمَهَا وَ حُكْمَهَا وَ غَلَبَتْ مِنْ عَلَیْهِ اَخْبَرَتْهَا

ای خدا و ای آقای من ، پس درخواست میکنم از تو بحق آن قدرت و نیروئیکه مقدر فرمودی آنرا و بر آن حکم قطعی صادر نمودی و ثابت کردی آنرا و غالب شدی بر آنکه علیه او آنرا اجرا کردی !!

بعد از آنکه امام علیه السلام داعی را متوجه این معنا نمود
 که مؤمن و کافر نزد خدایتعالی یکسان نیستند ، سپس
 در مقام توسل بقدرت الهی مقدمات خواسته های اهل
 ایمانرا فراهم می سازد و چنین اشاره میفرماید : که
 خدایا سوال میکنم از تو به آن قدرتی که جهان آفرینش را بر آن ایجاد فرمودی
 و اندازه گیری کردی تمام مخلوق خود را از تمام جهات با مهندسی دقیق و
 مقدار معین .

قدرت الهی چیست ؟
 و مقدرات
 بر چه وجه است ؟

آنچه که در این بند از دعا مورد اهمیت است ، بحث در قدرت خدایتعالی
 و تعیین مقدرات میباشد که همه چیز در مقابل آن سر تسلیم فرود آورده است ،
 همچنانکه در اسماء صفات او آمده : یَا مَنْ اَسْتَسَلِمُ کُلَّ شَیْءٍ لِّقُدْرَتِهِ ، و یَا ذَا الْقُدْرَةِ
 الْکَامِلَةِ ، که این قدرت ذاتی او دلیل بر حاکمیت مطلق او سبحانه و تعالی است .
 بحث در مورد قدرت خدایتعالی بسیار گسترده است ، نگارنده در کتاب
 معارف الهی در شرح یکی از فقرات دعا مطالبی فشرده از نظر قرآن مجید آورده
 است که ارتباط مستقیم به بند مورد شرح در این دعا دارد ، آنجا که عرض میکند :
 اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ مِنْ قُدْرَتِكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِیْ اَسْتَطَلْتَ بِهَا عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ ،
 و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین در تمام حالات توجه داعی را بمقامات حساس
 از مراتب قدرت و عظمت الهی جلب نموده و در مقام سوگند متوسل میشوند .

قبلا در این باره مطالبی در صفحه ۱۴۵ در شرح فقره (وَجَرَتْ قُدْرَتُكَ) گذشت که خدایتعالی در ۴۵ مورد بمضامین مختلف و بر وجوه گوناگون بعد از ذکر توانائی خود در هر امری میفرماید: **إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**، یعنی خدا بر هر کار و هر چیز توانا است.

اهل معنا چنین گفته اند که (قدیر) صیغه مبالغه است و کسی غیر از حق تعالی به آن موصوف نمیشود، و خدایتعالی هر چیز که در مرتبه تصور ما گنجایش داشته باشد برای انجام آن توانائی داشته و عجز برای او نیست، چنانکه فرمود: **س ۳۵ ی ۴۴ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا**. این آیه شریفه چنین می رساند: قدرت ذاتی توأم با علم ذاتی فقط مخصوص پروردگار عالم است، که ادسبحانه و تعالی می داند هر چیز را تا چه حد و تا چه اندازه نیرو بخشد و افاضه نیرو را بر هر چیز تا چه اندازه متوقف سازد.

اینکه امام علیه السلام در بند مورد شرح عرض میکند:

فَاسْئَلْكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي قَدَرْتَهَا، اشاره مستقیم بر این معنا دارد که خدایتعالی بقدرت کامله خود هر چیز را برای هر منظوری با تناسب بموقعیت و حدود و بهره گیری از آن آفریده و یا بعبارت دیگر مقدرات هر چیز را از هر جهت به اصول حکمت و مصلحت تطبیق داده بدون کم و زیاد آنرا تثبیت فرموده است، شاید معنای کریمه: **س ۲۵ ی ۲، وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقْدَرَهُ تَقْدِيرًا**، همین باشد که ادسبحانه و تعالی بیا فرید همه چیز را بر وجهیکه مقدر ساخت بر اندازه های دقیق و پا بر جا: و یا بر معنای دیگر که فرمود: **س ۵۴ ی ۴۹، إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ**، هر چیز را به اندازه خود و بمقدار و مرتبه ای که لایق آن باشد آفریدم.

پس معلوم شد که هر گونه تقدیر و مقدرات بستگی بقدرت کامله او داشته و هر گونه اوامری که صادر فرماید حد و اندازه مثبتی دارد که آن تثبیت شده

نقش مقدرات

در

جهان آفرینش !

واز حکم او گذشته و یا به اعتبار دیگر بتصویب رسیده است : چنانکه در جای دیگر میفرماید : س ۳۳ ی ۳۸ ، وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا ، اشاره بر اینست که او امر الهی اندازه گیری و بررسی شده است ، همان او امریکه مکتوب و مقدر در لوح محفوظ است و حکم ازلی بدون زیاده و کم به آن تعلق گرفته و یا به اعتبار دیگر هر چه مقدر فرموده واقع خواهد شد .

قبلا باید این نکته را توجه داشت که (قَدَر) بفتح قاف و سکون دال بمعنی اندازه و برابر و نیز بمعنی طاقت و قوه و احترام و وقار آمده است .

گفتاری
در پیرامون قدر
و مقدرات

و (قَدَر) بفتح قاف و دال ، بمعنای طاقت و نیرو و توانائی و فرمان الهی آمده است و همچنین آن سر نوشتی که خدایتعالی بر بندگان مقدر فرموده است .

در مورد معنی « تقدیر » هم (راغب) گفته است تقدیر خداوند بر دو وجه است یکی اعطاء قدرت بر اشیاء و دیگر اینکه اشیاء را بر مقدار مخصوص قرار بدهد باقتضاء حکمت .

در تفسیر ، المیزان در معنای قدر مطالبی قریب به این مضمون آورده : که (قدر) عبارت است از هندسه و حد و جودی هر چیز و اضافه میکند که قدر از کلماتی است که ذکرش در کلام خدایتعالی مکرر آمده است ، از جمله اشاره به آیه شریفه کرده که میفرماید : س ۱۵ ی ۲۱ ، وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ ، یعنی : هیچ چیز نیست مگر آنکه نزد ما خزینه های آنست و ما نازلش نمیکنیم مگر با اندازه معین و معلوم ، از ظاهر آیه چنین برمی آید که قدر امری است که جز با انزال از خزائن موجود نزد خدایتعالی صورت نمی گیرد و اما خود خزائن که لابد از ابداع خدایتعالی است محکوم بقدر نیست و تقدیر ملازم با انزال است (هر چیزی که از خزینه غیب نازل و در

خور عالم ماده می گردد بعد از تقدیر و اندازه گیری نازل میشود) و نازل شدن عبارت است از همان درخور کشتن برای عالم ماده و مشهود.

حاصل آنکه تقدیر الهی موجودات عالم ما را که عالم مشهود است بسوی آنچه در مسیر وجودش برایش تقدیر و قالب گیری کرده هدایت میکند، همچنانکه فرمود: س ۸۷ ی ۳، **الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ، وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ**، اشاره براینکه هر چه را که خدایتعالی آفرید بدون نقص آفرید و هر چه را خلق کرد نخست قالب گیری و سپس هدایت نمود، یعنی آنچه را که خلق کرد بسوی آنچه که برایش مقدر نموده هدایت فرمود و همین تقدیر و هدایت را با امضاء قضاء تمام و تکمیل کرد.

بنابراین: در بند مورد شرح که امام علیه السلام عرض میکند: **فَأَسْأَلُكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي قَدَّرْتَهَا ...** مراتب اهمیت این توسل را می توان در تفسیر آیاتی که گذشت کاملاً درك نمود و این توجه را حاصل کرد که قدرت الهی چیست و مقدرات او بر چه وجه است.

در قسمت دوم از این توسل عطف بمراتب قدرت الهی

آمده است: که خدایا قسم می دهم تو را بقضاء و فرمانی

که مقرر فرمودی و بر آن حکم قطعی صادر نمودی

و تثبیت نمودی آنچه در عالم کائنات از حیات و مرگ

حتمی و آنچه از مقدرات که بوقوع می پیوندد همه تسلیم امر تو اند،

(**وَ بِالْقَضِيَّةِ الَّتِي حَتَمْتَهَا وَ حَكَمْتَهَا**).

در اینجا باید توجه داشت که قرآن مجید چه قضیه و حکمی را امری مسلم

و حتمی دانسته است (در حالیکه تمام احکام او ثابت و محکم است) شاید مصداق

آیه شریفه: س ۱۷ ی ۲۴، **وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِلَٰهًا ...** این معنا را

روشن سازد که میفرماید: پروردگار تو حکم قطعی صادر فرموده: به آنکه

حکم
قطعی خدایتعالی
چیست؟

پرستش ننمایند مگر او را که خداوند بحق است .

در تفسیر این آیه بعضی از مفسرین گفته اند : پروردگارت امر حتمی کرده است ، و بعضی دیگر هم اشاره کرده اند بر اینکه : پروردگارت لازم و واجب کرده ، و برخی هم بر این معنا آورده اند : که پروردگارت سفارش کرده است که او را پرستش کنند و جز او را نپرستند ، و در جای دیگر مضمون آیه بر وجه دیگر آمده است و میفرماید : س ۱۲ ی ۴۰ ، **إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ** که در قضای الهی چنین حکم شده است : امر فرموده که جز ذات پاک یکتا را نپرستید (و این امری محکم است) .

این معنا در واقع همان مصداق بند مورد شرح را می رساند که عرض میکند : **وَالْقَضِيَّةُ الَّتِي حَتَمْتَهَا وَحَكَمْتَهَا** ، هیچ قضایا و حکم و فرمانی از این محکم تر و بالاتر نیست که در اینجا در مقام توسل آمده ، و این همان نتیجه امر آفرینش در پرستش و اعتقاد به یگانگی خدایتعالی است .

و اینکه در پایان بند مورد شرح عرض میکند : **وَوَغَلَبْتَ مَنْ عَلَيْهِ أَجْرَيْتَهَا** شاید اشاره بر همین باشد که اوسبحانه و تعالی غالب است بر آنکسیکه حکم پرستش و بندگی را بر او جاری ساخته است !! گسرچه او جلّ شأنه بر همه کار مسلط و پیروز است چنانکه فرمود : س ۱۲ ی ۲۱ ، **وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ** ... اما در قسمت اول بند مورد شرح که عرض میکند : **بِالْقُدْرَةِ الَّتِي قَدَرْتَهَا** احتمالی در این بیان است که شاید این توسل اشاره به آن نیرو و قدرتی باشد که خدایتعالی بمجرد اراده کردن بر امری آنرا بوجود می آورد ، چنانکه در چند مورد از قرآن مجید آمده است : س ۲ ی ۱۱۷ ، **وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** ، که قدرت اوسبحانه و تعالی بر وجهیست که هر گاه چیزی را مقدر و مقرر فرماید ، فرمان هستی او را صادر کرده فوری بوجود می آید .

در هر حال سوگند و توسل امام عَلَيْهِ السَّلَام بمراتبی عالی از صفات خدایتعالی است و باید توجه داشت که در ادامه این توسل مهم از خدایتعالی چه چیز درخواست کرده است .

مقدرات تثبیت شده است

هرچه را برقدر خود دادی قرار چون نباشد کس از آنقدرت برون کز ازل آن امر را تقدیر بست حکم او جاری چه در فاش و نهان چون بود برهر قضا یا در کمین تا بخواهم از خدا آن چاره ساز تا به نیرویش کشم طرح و داد پس بخواهم حاجت خود را عیان که بود دست از تو ، هم دامن زیار	ای به نیروی تو عالم استوار قدرت باشد زهر نیرو فزون در قضا باشد مقدر آنچه هست پس همه محکوم امرش در جهان همچنان امرش بود غالب براین پس مرا باشد توسل در نیاز هم بتقدیرش کنم سوگند یاد ! قدرتش را پا بگیرم در میان بعد از آن این تکتہ را گویم به « زار »
---	--

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود :

دعاء بهترین موضوع است ، و دعاء باب

رحمت الهی است

از کلمات قصار

أَنْ تَهَبَ لِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ كُلَّ حَرَمٍ أَجْرْتُهُ وَكُلَّ ذَنْبٍ أَنْفَسْتُهُ وَكُلَّ قَسِيحٍ أَسْرَرْتُهُ
وَكُلَّ حَبْلٍ عَمَلْتُهُ كَتَمْتُهُ وَأَعْلَنْتُهُ أَخْفَيْتُهُ أَوْ أَظْهَرْتُهُ

که ببخشی مرا در این شب و در این ساعت (در این لحظه) هر گناه سنگینی را که مرتکب شده‌ام و هر معصیت و نافرمانی که از من سرزده است ، و هر کار زشت و ناروایی که در نهانی بجای آورده‌ام و هر کرداری که از روی نادانی انجام داده ، پنهان یا آشکارش ساخته‌ام (مخفی داشته یا هویدایش نمودم) .

همانطور که در مقدمه کتاب گفته شد ، امام عَلَيْهِ السَّلَام این
دعای شریف را تعلیم بکمیل فرموده که در شبهای نیمه
شعبان یا شبهای جمعه بخواند ، و انتخاب این موقعیت
از آن نظر است که این شبها امتیازی نسبت بلیالی دیگر
دارند که شرح آن بطور مفصل در کتب مربوطه آمده است .

امتیاز
شبهای جمعه
بر سایر شبها !

از جمله در فضیلت شبهای جمعه اشاره به داستان حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام کرده‌اند که پدر آن بزرگوار حضرت یعقوب که می‌خواست برای طلب آمرزش جهت فرزندانش که در حق یوسف ستم روا داشتند و او را بچاه انداخته بودند از خدایتعالی تقاضای عفو نماید .

قرآن مجید در این مورد از قول یعقوب متذکر شده است که فرمود :
س ۱۲ ی ۹۸ ، سَوْفَ أَسْتَغْفِرُكُمْ رَبِّي ... گفت بزودی آمرزش خواهم برای
شما از پروردگار خود .

در تفاسیر آمده است ، اینکه آنحضرت در همان موقع طلب آمرزش نکرد و فرمود که زود باشد این کار را انجام دهم ، این تأخیر را به شب جمعه و اوقات

مخصوص آن اختصاص داده بود ، که گفته اند : در آن شب بخصوص در ساعات آخر آن (هنگام سحر) دعای مقرر و باجابت است .

همچنین در باره شب پانزدهم شعبان اشاره بر روایتی از امام باقر علیه السلام شده است که فرمود ، آن شب افضل شبها بعد از لیلۃ القدر است ، در آن شب عطا می فرماید خداوند به بندگان از فضل خود و می آمرزد ایشان را به من و کرم خویش ، پس سعی و کوشش کنید در تقرب جستن بسوی خدایتعالی در آن شب که اوسبحانه و تعالی قسم یاد فرموده بذات مقدس خود که دست خالی برنگرداند سائلی را از درگاه خود مادامیکه سؤال نکنند معصیت را ، پس کوشش کنید در دعا . و از جمله برکات این شب آنست که ولادت با سعادت حضرت ولی عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه در سحر این شب در سال دویست و پنجاه و پنج در (سرمن رای) واقع شده و باعث مزید شرافت این شب عزیز گردیده است . از اینجهت است که امام علیه السلام هم بکمیل توصیه کرده که این دعا را در این دو شب بخواند و هم در خلال دعا در همین بند مورد شرح اشاره بفضیلت و موقعیت این شبها نموده عرض میکند ؛ اَنْ تَهَبَ لِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَفِي هَذِهِ السَّاعَةِ که خدایا مرا ببخش در این شب و در این ساعت که با تو راز و نیاز دارم و از گناهان و خطاها و زشت کاریم در گذر .

امام علیه السلام در تعلیمات خود تقاضای بخشش از انواع

گناهان را نموده و چنین ادامه میدهد : كُلُّ جُرْمٍ أَجْرَمْتُهُ وَكُلُّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ وَكُلَّ قَبِيحٍ أَسْرَرْتُهُ ...

طلب آمرزش
برای انواع گناهان

با آنکه اهل لغت بر آنند که جرم و ذنب هر دو بمعنای گناه آمده است ولی از فحوای کلام در این بند از دعا چنین برمی آید که مراتبی در معانی آنها موجود است که هر يك مفهومى را آشکار می سازد ، همچنانکه گفته اند در زبان فارسی « جرم » بمعنی گناه است که دنبال ندارد ، و ذنب گناه دنباله دار است .

اما از نظر قرآن مجید اطلاق جرم بیشتر بگناه بزرگ شرک شده است و گاهی بکسانی مجرم گفته میشود که انکار آیات الهی را داشته و در پرستش خدایتعالی تکبر می‌ورزند، چنانکه خدایتعالی جانی در کیفر مشرکین میفرماید س ۳۲ ی ۲۲، **إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ**، همانا که ما از مشرکان انتقام گیرنده‌ایم و در جای دیگر بمقام خلود آنان در دوزخ اشاره فرموده که: **هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ**، این است دوزخی که تکذیب مینمودند آنرا کناهکاران.

و نیز در جای دیگر هم مرتبه «ذنوب» را در شأن مجرمین آورده و میفرماید: س ۲۸ ی ۷۸، **وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ**! سؤال نخواهد شد از گناه کناهکاران (چه ایشانرا از سیماهاشان خواهند شناخت) و همچنان بسوی دوزخ. لب تشنه روانه خواهند شد، که فرمود: س ۱۹ ی ۸۵، **وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا**. و آیات دیگری در قرآن مجید است که صراحت «جرم» بگناه کافران و مشرکین اطلاق شده است.

و شاید سر آنکه امام علی (علیه السلام) تعلیم میفرماید که داعی عرض کند: **(كُلَّ جُرْمٍ أَجْرُمْتُهُ)** اشاره بر این باشد که چون مسئله شرک تنها بآن مراتبی نیست که کسی برای خدا شریک قائل باشد، بلکه چه بسا اهل ایمان دچار بلیه شرک خفی شده و در نهاد آنان عوالمی خطور کند که غیر از خدا کس دیگر را در امور مؤثر بدانند و در رفتار آنان حرکاتی مشاهده شود که در خور مقام یکتا پرستی نباشد و حتی گاهی در گفتار آنان مطالبی شنیده شود که حاکی از کفر و شرک نهاد باشد و خود آنان هم متوجه نباشند.

بنابراین شاید این تعلیماتی باشد که داعی تقاضای عفو و بخشش از این قبیل گناهان که مخفی و مستور است از خدایتعالی بنماید.

اما موضوع دیگر که معنی (ذنوب) را از معنای جرم جدا می‌سازد همان تفسیر آیه شریفه است که فرمود: **إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا**، در حالیکه

در جای دیگر میفرماید: لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ که در اول آمرزش ذنب را تصریح فرموده و در ثانی شُرک را که جرم و گناهی سنگین است غیر قابل عفو قرار داده است.

در هر حال امام عَلَیْهِ السَّلَام در این بند از دعا داعی را متوجه تقاضای عفو بهر نوع از گناه کرده است.

موضوع دیگری که در این بند از دعا به داعی تعلیم داده شده است طلب عفو از گناهانی است که در عالم جهالت و نادانی انجام شده است همچنانکه عرض میکند:

ارتکاب هر گناهی
در اثر
نادانی است !!

و کُلُّ جَهْلٍ عَمَلُهُ كَتَمْتُهُ أَوْ أَعْلَنْتُهُ أَخْفَيْتُهُ أَوْ أَظْهَرْتُهُ، (۱) و این خود بسیار قابل توجه است که قرآن مجید این معنا را کاملاً روشن کرده است، و جایی در امر توبه از نظر ارتکاب گناه از روی نادانی میفرماید: س ۴ ی ۱۷، إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ....

یعنی توبه کسانی که کار بدی از روی جهالت انجام می دهند و سپس توبه میکنند پذیرفته میشود.

در تفسیر نمونه اشاره بر این معنا آورده است: گناهانی که از روی نادانی و بی خبری انجام میشود و یا آنکسانی که گناهانی با عدم آگاهی از اثرات شوم و عواقب دردناک آن مرتکب میشوند، این در اثر طغیان غرائز و تسلط هوسهای سرکش بوده که در نتیجه چیره شدن این عوامل بر عقل آدمی به ارتکاب گناه وادار میشود.

(۱) چنین گفته اند: کتمان بعضی از گناهان عبارت است از گناهانی که از آدمی صادر میشود بدون دخالت اعضاء او مانند فساد در عقیده - کبر - حسد - عجب - ریاء - بغض اولیاء - محبت دنیا - حب ریاست - تفکر در راه ظلم - حيله و تزویر، و امثال اینها که بیشتر ناشی از جهالت و نادانی است؛ بعضی هم بر آنند که کتمان گناه شامل هر گناه میشود، چه گناهی که اعضاء دخالت داشته باشد یا اعضاء دخالت نداشته باشد.

در تفسیر مجمع البیان آورده : اهل علم ، جهالت را در این آیه بوجوه متعدد تفسیر کرده اند ؛ بعضی گفته اند : هر معصیتی که بنده میکند بر سبیل جهالت است اگر چه عمداً از او صادر شده باشد زیرا جهل داعی او شده است .
 بعضی دیگر گفته اند : هر گناهی که بنده میکند اگر چه عالم باشد بر آن ، او حقیقتاً جاهل است چه نفس خود را بخطر می اندازد از نافرمانی کردن بخدا !!
 در هر حال تعلیمات عالیه امام بر اینست که تقاضای داعی بر این باشد : که خدا تمام گناهانش را بیا مرزد اعم از صغیره یا کبیره یا گناهان زشت و نادر او که آنرا پنهان داشته ، یا گناهانی که از روی جهل و نادانی در نهان و یا آشکار انجام داده همه مورد عفو و بخشش قرار گیرد .

چه موهبتی نیکو !

ای خدا باشد مرا چندان گناه	که تولی بر جملۀ آنها گواه
هر گناهی حاکی از نوعی خطاست	چشم عفو م جملۀ بر تو در عطاست
هر گناهی از من از نادانی است	جهل من دردی که پی درمانی است
من چه سازم خود ندانم در گناه	جز ندارد برهوی ^۱ قسم پناه
بخشی کن بر من از احسان خویش	چون گناهم باشد از اندازه بیش
کردم از روی جهالت کار زشت	غافل از عقبی ^۲ و امر سرنوشت
در نهان یا در خفا یا آشکار	غیر بد کاری نیاوردم بیار
پس بخواهم از تو آمرزش تمام	در همین ساعت همین شب در پیام
من نه تنها آرزو دارم چنین	بس تمناً ^۳ باشم از بعد از این
آنقدر پیرو شوم در خط زار ،	تا بگیرم دامنش در هردیار



وَكُلَّ سَيِّئَةٍ أَمَرْتُ بِإِثْبَاتِهَا الْكَرَامَ الْكَاتِبِينَ الَّذِينَ كَلَّمْتُمْ سَخِطَ مَا يَكُونُ مِنِّي جَعَلْتُمْ شُؤْدًا عَلَيَّ مَعَ
جَوَارِحِي وَكُنْتُمْ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيَّ مِنْ دَوْلَتِكُمْ وَالشَّاهِدَ لِمَا خَفِيَ عَنْكُمْ وَرَحِمْتُكَ أَنْفِيَةً بِفَضْلِكَ تَتَرْتَرُ

(و ببخشی بر من) هر گناه و بدی را که به ثبت و ضبط آنها امر فرمودی
نویسندگان بزرگوار را ، و کماشتی آنها را برای حفظ و نگهداری آنچه از من
صادر میشود ، و قرارشان دادی گواهانی بر من به همراه اعضاء و جوارحم (و غیر از این)
خود مراقب و دیدبان بر من بودی در دنبال نظارت آنها و شاهد و گواه بر آنچه
پوشیده و پنهان بوده است از آنان ، و برحمت خود نهانداشتی و بفضل خود
پوشیدی آنها را .

بعد از آنکه امام علیه السلام از خدایتعالی تقاضای خود را

برای بخشش و آمرزش از هر نوع گناهان ابراز داشت ،

سپس در بند مورد شرح در ادامه همان تقاضا اشاره

میفرمايد : خدایا ببخش بر من هر گناهی که امر فرمودی

بفرشتگان خود که مأمور ثبت آن هستند و در الواح

عالیه و صحائف نورانیه ثبت میکنند : (وَكُلَّ سَيِّئَةٍ أَمَرْتُ بِإِثْبَاتِهَا الْكَرَامَ الْكَاتِبِينَ)

این فقره از دعا ریشه قرآنی دارد که توجه به آن اسرار مهمی را از

داستان رستاخیز آشکار می سازد ، چنانکه خدایتعالی در جائی میفرماید : س ۸۲

ی ۱۱ ، وَ إِنَّا عَلَيْنَا لِحَافِظِينَ ، كِرَامًا كَاتِبِينَ ، يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ، که در

واقع قسمتی از همین آیات شریفه بقبال دعا ریخته شده ، و اشاره بر اینست که :

محققاً بر شما حافظان و نگهبانانند نویسندگان بزرگوار ، نویسندگان روزنامه

مأمور
ثبت و بایگانی
پرونده های آدمی
کیست ؟

کردار و گفتار شما که می‌دانند آنچه بجا می‌آورد از نیک و بد، و از روی دانش ثبت میکنند.

عالم ربّانی استاد طالقانی در ذیل آیه شریفه در تفسیر خود آورده است :
(این حافظین) فرشتگان قدرتهای مافوق و محیط بر انسانند که اعمال و آثار را حفظ و ثبت میکنند و بصورت ثابت نگهدارند، آنچنانکه صفات و خواص ثبت و متراکم شده و در صفحه‌های ذرات هسته یاخته‌های نسلی و نطفه‌درسر اسر ساختمان انسان از نظرهای نافذ و علمی نهان است، اوصاف و چگونگی این مبادی ثبت و نگهداری پنهان‌تر است و جز از طریق وحی اوصاف آنها را نمی‌توان دریافت.

در قسمت دوم از بند مورد شرح داعی عرض میکند :

(الَّذِينَ وَكَلْتَهُمْ بِحِفْظِ مَا يَكُونُ مِنْهُ) ، با آنکه این جمله عطف بهمان مأموریت (کرام الکاتبین) است ولی قرآن مجید وجود موکلان دیگری را بر اعمال و افعال

بر تمام افراد عالم
نگهبانانی گمارده
شده است !!

و اقوال آدمی تصریح میکند که بی ارتباط بشر این فقره از دعا نیست، همچنانکه جائی می‌فرماید : س ۵۰ ی ۱۸ ، مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ اشاره بر اینکه : هر کلامیکه از آدمی صادر میشود و هر گفتاری که از زبان او خارج می‌گردد چه خوب و چه بد از طرف مأموران الهی ثبت میشود یعنی ضبط صوتی بسیار قوی در نزدیکیترین و حسّاسترین مرکز صوتی آدمی کار گذاشته شده، درحالیکه مأمورانی مسئول نظم و ترتیب و ثبت و نگهداری آن هستند !!

این نوار عظیم و این دستگاه ثبت و ضبط پرونده‌های آدمی را در دوران عمر کاملاً تکمیل کرده و برای حصول نتیجه و صدور حکم بصحنه‌های آخرت ارجاع می‌دهند، و شاید بصورت مکتوب درآمده و در رستاخیز بدست او داده شود و چنان گویند که بخوان کتاب و نامه اعمال خود را.

در هر حال چنین گفته‌اند که (رقیب و عتید) که در آیه مورد تفسیر است :

دو فرشته‌ای هستند که حافظ بندگان و کاتب اعمال ایشانند تا زمانی که دوران زندگی آنان در دنیا پایان رسد ، چنانکه قبل از آیه مورد بحث میفرماید :

إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ، اشاره براینکه : کافی است بیادآوری این معنارا که دو مأمور ، در طرف راست و چپ او نشسته و موکل اعمال او هستند و آنچه از او صادر میشود ثبت و ضبط می نمایند . (۱)

و باز در جای دیگر خدایتعالی این معنا را بوجه دیگری آورده که معلوم می دارد تمام بندگان و صاحبان نفوس نگهبانهای بر آنان گمارده شده که مأموریت آنها را خدا می داند چنانکه میفرماید : س ۸۶ ی ۴ ، إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ، نیست هیچ نفسی مگر آنکه بر آن نگهبانی است .

در تفاسیر آمده است : بر هر نفسی نگهبانی است که در همه ادوار او را نگهدارند و اعمالش را ثبت می نمایند و بکمالات متناسبش می رسانند ، اما مأمورانی که در موقف رستاخیز آدمی را بصحنه حساب و کتاب میبرند دو فرشته اند ، که قرآن میفرماید : س ۵۰ ی ۲۱ ، وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ ، که یکی از فرشتگان آدمی را بموقف حساب می راند و دیگری گواه بر کردار او بوده و شهادت میدهد آنچه را که در دنیا بکار برده است .

در هر حال مضمون این آیات بخوبی مفهوم قسمت اول و دوم بند مورد شرح را می رساند که داعی عرض میکند : الَّذِينَ وَكَلْتَهُمْ بِحِفْظِ مَا يَكُونُ مِنْي .



(۱) در بعضی از تفاسیر در ذیل آیه شریفه روایتی قریب باین مضمون از رسول اکرم (ص) نقل شده است ، که آنحضرت فرمود : نویسنده حسنات دست راست آدمی و نویسنده سیئات دست چپ قرار دارند و دست راستی بردست چپی فرماندهی دارد ، اگر انسان عمل نیکی انجام دهد دست راستی ده برابرش را ثبت میکند و اگر عمل زشتی مرتکب شود بدست چپی توصیه میکند تا هفت ساعت مهلتش دهد شاید تسبیحی گوید و استغفاری کند ، اگر نکرد گناهایش را مینویسد .

گواهان دیگر برای تکمیل پرونده آدمی در رستاخیز!!
در قسمت سوم از بند مورد شرح امام علی (ع) در يك جمله کوتاه واقعیت بزرگی را از حقایق امر آخرت آشکار کرده است، همچنانکه عرض میکند: وَجَعَلْتَهُمْ

شُهُوداً عَلَيَّ مَعَ جَوَارِحِي، اشاره بر اینکه گذشته از نگهبانان و موکلانی که گواه بر کردار و رفتار و گفتار هر فردی در رستاخیز هستند اعضاء و جوارح آدمی هم خود شاهد و گواه بر این معنا هستند.

و این موضوع شاید برای تأیید محکومیت گناهکاران باشد، همچنانکه آن بزرگوار در مقام تعلیم اشاره میفرماید: (قرار دادی گواهی مشهود را با همکاری و شهادت اعضاء و جوارح).

در شرح این موضوع يك احتمال ضعیف دیگری هم موجود است که می توان گفت: (موکلان را قرار دادی که شاهد اعمال همه اعضا باشند) و باز در این حال هم معنا بهمان اصل اول بر میگردد که ارتباط آن با آیات قرآنی نزدیکتر است، چنانکه خدایتعالی جایی درباره اهل کفر که در روز محشر بطرف آتش محشور میشوند میفرماید: س ۴۱ ی ۲۱، حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، وَقَالُوا لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ.... تا آنکه نزدیک آتش آیند آنجا گوش و چشم و پوست بدنشان به آنچه کرده اند شهادت میدهند، سپس آنان بیوست بدن خود گویند چرا علیه ما شهادت دادید. در جواب گویند: خدائیکه هر چیز را بر زبان می آورد ما را بر زبان آورد!!

و نظیر همین آیه است که خدایتعالی در جای دیگر میفرماید: س ۲۴ ی ۲۴، يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ السَّيِّئَةُ وَآيُدُهُمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، اشاره بر اینکه: روزی بیايد که گواهی دهد بر گناهکاران زبان و دست و پاهاى ایشان به کارهائی انجام می دادند.

اما در موقف دیگر است که مهر سکوت بر لبهای دوزخیان زنند و مانع

سخنرانی آنان شوند همچنانکه میفرماید: س ۳۶ ی ۶۵ ، **الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** . گفته میشود : امروز مهر می‌نهم بر دهنهای ایشان (چون انکار کنند آنچه از کفر و عناد و اعتقادی که بشرك داشتند) و سخن گویند با ما دستهای ایشان و کواهی دهند پاهایشان از آنچه در دنیا کسب کرده‌اند (واینکه سخن گفتن و کواهی دادن اعضاء و جوارح چگونه باشد ، خدا عالم است) .

در قسمت آخر از بند مورد شرح بعد از آنکه امام **عَلَيْهِ السَّلَامُ**

تقاضای بخشش گناه

در باره شهود و کواهان و کردار و گفتار از موکلان

از آنچه غیر از خدا

و نگهبانان الهی اشاراتی فرمود ، سپس بموضوع

کسی نمی‌داند !!

مهمتری پرداخته و عرض میکند : **(وَكُنْتَ أَنتَ الرَّقِيبَ**

عَلَىٰ مَنْ وَرَائِهِمْ وَالشَّاهِدَ لِمَا خَفِيَ عَنْهُمْ) این معنا چنین می‌رساند : گذشته از

اینکه کواهان و موکلان الهی که ناظر بر اعمال و افعال بند گمان بوده و باتفاق

اعضاء و جوارح شهادت خود را در رستخیز اعلام می‌دارند ، ولی گناهان دیگری

از آدمی سر زده است که از آنها پوشیده و پنهان است و غیر از خدایتعالی هیچکس

بر آنها آگاهی ندارد ، و این همان گناهانی است که در حالات نفسانی بوجود

می‌آید ، همچنان اگر ما قصد معصیتی در دل کرده باشیم و آنرا بجا نیاورده

باشیم نه اعضاء و جوارح از آن مطلع شده و نه موکلانی که مأمور ثبت و

ضبط اعمالند .

و همچنین حالات دیگری که در نهاد است از قبیل بخل ، کینه و حسد و غیره

که تا به مرحله عمل در نیامده باشد کسی بر آن آگاه نیست .

بنابر این تنها خدایتعالی بر آنچه در دلها پنهان است شاهد و کوا می‌باشد ،

همچنانکه میفرماید : س ۲ ی ۲۰۴ : **وَ يُشْهِدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قُلُوبِهِ** و در جای

دیگر از جهت کلی میفرماید : س ۴ ی ۳۳ ، **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا**

همانا که خدا بر همه چیز شاهد و ناظر است .

و از آن گذشته تنها خدایتعالی مراقب بر تمام احوال همگان است ، چون خود فرمود : س ۴ ی ۱ ، **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا** و باز در همین رابطه در جای دیگر فرموده است : س ۳۳ ی ۵۰ ، **وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا** ، که خدا بر همه چیز مراقب و نگهبان است .

پس شاید اشاره به همین معانی باشد که امام علیه السلام در این بند از دعا عرض میکند :
وَكُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَى مَنْ وَرَائِهِمْ وَالشَّاهِدَ لِمَا خَفِيَ عَنْهُمْ .

از اینجهت است که اگر خواننده باز گردد بمطالعه صفحات این کتاب از آنجا که امام علیه السلام خدا را در این سلسله از تقاضای خود برای عفو و آمرزش گناهان سوگند بقدرت اوست سبحانه و تعالی داده است خواهد دریافت که او علیه السلام چه رموز و اسرار را بعنوان تقاضای عفو و بخشش از انواع گناهان آشکار کرده است . و در پایان همین بند از دعا باز امیدواری خود را بر رحمت و فضل او پیوست داده و تقاضای عفو و بخشش از همه گناهان نموده است ، همچنانکه عرض میکند : **(وَبِرَحْمَتِكَ أَخْفَيْتَهُ وَبِفَضْلِكَ سَتَرْتَهُ)** که شرح آن قبلا گذشت .

وسیله ثبت گناه

باز دارم خواهشی از کردگار	تا ببخشد هر گنه بردم بکار
هر گناهی که مرا شد سد راه	روزگارم را نگون کرد و تباہ
هر بدی در نامه ام باشد عیان	کار زشتم هر چه باشد در نهان
آنچه شد ثبت از کرام الکاتبین	آنچه شد امرش بخیر الحاسبین
هر گنه از من فرشته کرده ضبط	هرستم از من نگهبان داده ربط
آنچه را کردم نهان قصد گناه	آنچه خود بوده مرا بردل گواه
آنچه اعضايم بود شاهد بر آن	هر گنه سر زد زمن در هر زمان
جمله خواهم از تو ای رب غفور	بخشیم تا باشم از کیفر به دور
چون مرا بر رحمت باشد امید	لب فرو بندم ز هر گف و شنید
بارها دیدم که «زار» از فضل دوست !	بس سخن گفتا که بخشها از اوست

وَأَنْ تُوفِّرَ حَظِّي مِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَنْزَلْتَهُ إِذَا احْسَانَ فَضْلَهُ أَوْ بَرَّ شَرَّهُ أَوْ رَزَقَ بَطْلَهُ أَوْ ذُنِبَ نَفْسَهُ أَوْ خَطَأَ شَرَّهُ

و اینکه زیاد کنی بهره مرا از هر نیکی که فرو فرستادی آنرا (فرو می فرستی آنرا) یا خوبی و احسانی که تفضل کردی آنرا (تفضل می کنی آنرا) یا هر نیکی که پراکنده کردی آنرا (پراکنده می کنی آنرا) یا هر سفره نعمتی که گسترانیدی آنرا (یا بگسترانی آنرا) یا گناهی که می آمرزی آنرا یا خطائی که بپوشانی آنرا.

و چون این بند از دعا در نسخ مختلف بر دو وجه آمده است لذا باعتبار وجه اول شاید ترجمه صحیح تر باشد، بر این وجه: و اینکه فرادان و کامل کنی بهره مرا از هر چیزی که فرو فرستادیش، یا احسانی که بر تو فروزون کردیش: یا نیکی پهنادری که گسترادیش، یا روزی فرادانی که پهن کردیش، یا گناهی که می آمرزیش، یا خطائیکه می پوشیش.

این بند از دعا عطف بسلسله مترادف از بیانات قبل است

که پیوستگی بر قول شریف (أَنْ تَهَبَ لِي) دارد،

همچنانکه بعد از تقاضای بخشش از انواع گناهان در اینجا

عرض میکند: وَأَنْ تُوفِّرَ حَظِّي مِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَنْزَلْتَهُ ...

در رابطه با این معنا هم امام سجّاد علیه السلام در دعای

ابو حمزه ثمالی عرض میکند: وَأَجْعَلْنِي مِنْ أَوْفَرِ عِبَادِكَ عِنْدَكَ نَصِيبًا فِي كُلِّ خَيْرٍ أَنْزَلْتَهُ وَتُنْزِلُهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ

اشاره بر اینکه مرا از جمله بندگانت قرار ده که از آنچه نزد تو است

بهره و افری به آنان عطا فرمودی، از هر خیری که فرو ریختی آنرا (یعنی از

بهترین خیریکه

خدایتعالی

نازل کرده است

چیست؟

بهترین خیریکه نازل فرمودی (واز آنچه که فرو ریزی و نازل فرمائی درماه رمضان ، در شب قدر .

اکنون باید در گفتار هر دو بزرگوار توجه داشت براینکه : آن خیری که خدایتعالی نازل فرموده چیست ؟ و امکان بهره برداری از آن بحدّ وافر چگونه است .

بدون تردید این معنا برهیچکس پوشیده نیست که بهترین خیری که تاکنون از طرف خدایتعالی نازل شده کتاب آسمانی او قرآن مجید است ، همچنانکه خود خطاب بر رسول اکرم فرمود : س ۷۶ ی ۲۳ ، **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَیْكَ - الْقُرْآنَ تَنْزِیْلًا** ما فرستادیم قرآن را بر تو فرستادنی بتدریج ، حافظ و نگهبان آن هستیم ، آن قرآنی که با برکت و کثیرالخیر است ، و بیان کننده تمام چیزها و جدا کننده حق و باطل و رافع هر گونه اختلاف است .

اکنون باید دید که بیان امام عَلَيْهِ السَّلَام در این فقره از دعا چگونه ارتباط با بهترین خیری دارد که تاکنون از طرف خدایتعالی نازل شده است .

چگونه می توان از این موهبت بزرگ بهره کافی و لذت وافر گرفت ؟ این خیر بزرگ یعنی کتابیکه راهنمای بندگان بسوی سعادت و خوشبختی است ظاهرش حکم و دستور و باطنش علم و دانش است شگفتیه های شماره نشوند و تازه های کهنه نگردند ، شفا بخش است و شفای آن لذت بخش !! سبب آرامش دلها و بشارت دهنده اهل ایمان بمقام جادوانی و دستکاری است ، چراغ هدایت و روشنی بخش دلهای تاریک است .

آیا چگونه کسیکه ازظلمت و تاریکی خارج شده و قدم در صحنه نورانی می گذارد حظّی وافر نمیرد !!

چه بسیار می توان از این خیر بزرگ الهی که نازل شده است بهره گیری کرد ، بهر يك از دستوراتش که عمل نمایند دری از درهای رحمت الهی را بسوی خود می گشایند ، هر کلمه ای از کلامش را که گویا شوند مقامی در مرحله عشق

و ایمان کسب مینمایند ، چه آموزشهای علمی و اخلاقی و تربیتی که از توجه بآن حاصل میگردد ، چه حسنات و ثوابهاییکه از تفکر و تدبیر در آن آدمی را برخوردار میسازد ، چقدر این کتاب آسمانی سازنده و لذت بخش است که نمیتوان در این مختصر حق معنا را ادا کرد .

آنانکه این معنا را دریافته اند می دانند که چگونه باید بهره وافر و حفظ کامل از تمام جهات و از این خیر بزرگ که نازل شده است بر گرفت .
 شاید در این بند از دعا اشاره داعی بر این باشد : خدایا برداش و بینش ما برای درك حقایق قرآنی بیفزای و از ثواب و حسناتی که از برکات آن برپروانش افزونی یافته ما را بهره مند فرما .

تنها آیه ای که قرآن در آن تعبیر به «خیر»
 در آن تعبیر به «خیر»
 شده است

همانطور که می دانید قرآن در باره نام خود تعبیرات گوناگونی دارد که جائی بنور و هدایت و مواردی بفرقان و سراج و شفاء و حدیث و حکمت و رحمت ، و شاید زیاده از ۴۰ مورد بر این گونه تعبیرات نامگذاری شده است که در مقدمه تفسیر ابوالفتوح رازی آیاتی را که بر این نامها اشاره شده یکایک بیان داشته است .

اما تنها آیه ای که قرآن در آن تعبیر به «خیر» شده است آیه ۳۰ از سوره نحل است که میفرماید : **وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ ، قَالُوا خَيْرٌ...**
 یعنی و هنگامیکه پرهیزکاران گفته می شد پروردگار شما چه نازل کرده است ؟ می گفتند «خیر» و سعادت .

در تفسیر، المیزان آورده : اینک که از قول مسئولین حکایت کرد که در جواب سائل گفتند «خیر» معنایش این است که خدا خیر نازل کرده ، چون قرآنی نازل کرده که متضمن معارف و شرایعی است که در اخذ به آن خیر دنیا و آخرت است ، و در اینک گفتند «خیر» اعترافی به دو چیز است ، یکی اینکه

قرآن کریم نازل از طرف خدای عالم است و دوم اینکه متضمن سعادت دنیا و آخرت بشر است.

در تفسیر «نمونه» در ذیل آیه شریفه در معنای «خیر» آورده است: چه تعبیر رسا و زیبا و جامعی!! (قَالُوا خَيْرًا) آنهم چه خیر مطلق که مفهوم گسترده‌اش همه نیکیها، سعادت‌ها و پیروزیهای مادی و معنوی را در بر می‌گیرد، خیر در رابطه با دنیا، خیر در رابطه با آخرت، خیر برای فرد و خیر برای جامعه، خیر در زمینه تعلیم و تربیت و در زمینه سیاست و اقتصاد و امنیت و آزادی، خلاصه خیر از هر نظر (زیرا می‌دانیم هنگامیکه متعلق يك کلمه را حذف کنیم مفهوم آن عمومیت پیدا خواهد کرد).

لذا از این بیانات معلوم میشود که خدایتعالی همه گونه خیر و نیکی را بسوی بندگان خود نازل فرموده و خوبیها همه از نزد اوست، همچنانکه امام سجّاد (علیه السلام) اشاره فرمود که: خَيْرُكَ إِلَيْنَا نَازِلٌ.... خدایا احسان و نیکیهای تو بسوی ما فرود آورده است.

بنابراین علی (علیه السلام) در این بند از دعا گویا با توجه بتمام مراتب خیر و رحمت و احسان و نعمتها عرض میکند: وَ أَنْ تُوفِّرَ حَظِّي مِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَنْزَلْتَهُ خدایا بهره مرا زیاد کن از هر خیری که فرو فرستادی و هر نیکی که بر بندگان خود افاضه میفرمائی.

همانطور که قبلاً اشاره شد در بعضی از نسخ درسیاق کلام در این فقره از دعا آمده است: (أَنْ تُوفِّرَ حَظِّي مِنْ كُلِّ خَيْرٍ تُنَزِّلُهُ) یعنی بجای (انزله) بر سبیل مضارع (تنزله) استعمال شده است.

بهره‌گیری
از
ثوابهای آینده!

با آنکه خیر نازل قرآن هم در این معنا مستقر است ولی چون این جمله عطف بهمان قول شریف (أَنْ تَهَبَ لِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ) آمده است، چنین احتمال

می‌رود که چون در شبهای جمعه وساعات اجابت دعا در آن فضیلت‌هایی است و خدایتعالی در این امر امتیاز و خصوصیت‌هایی مقرر داشته که از عبادات و کردارهای نیکو در آن اوقات بهره‌ها و لذت‌های وافر گرفته میشود و ثواب طاعات چندان مضاعف میگردد و گناه بسیاری از گناهکاران بخشیده شده و دعاها در آن شب بیشتر به اجابت مقرون میگردد ، لذا شاید تقاضای داعی بر آن باشد که : خدایا آنچه از خیرات در شبهای جمعه گذشته نازل فرمودی و آنچه در آینده نازل فرمائی بهره مرا از آنها زیاده فرما .

در ادامه این بند از دعا امام علیه السلام عرض میکند :

أَوْ إِحْسَانٍ فَضْلَتَهُ أَوْ بِرِّ نَشْرَتَهُ أَوْ رِزْقٍ بَسْطَتَهُ ...

بهره‌گیری

از

تمام نیکوئیهها !!

در اول باید توجه داشت که « او » در این جملات بمعنی

جمع است نه تردید چون شامل همه خواسته‌ها میشود

و تمام عطف بر (خَيْرِ أَنْزَلْتَهُ) میباشد ، اشاره بر اینکه خدایا از تمام خیرات نازله

از آنچه بر بندگان از نیکوئیهها و خوبیها ارزانی فرمودی و میفرمائی بهره‌ام را

زیاد فرما و از خوان احسان عطا‌های خود که مرحمت کرده و میکنی برخوردارم نما

و از سفره نعمتهای خود و روزی فراوانی که بر بندگان گسترده و می گسترانی

حَظَّ و لذت مرا مضاعف گردان ، که خود فرمودی : س ۱۳ ی ۲۶ ، يَبْسُطُ الرِّزْقَ

لِمَنْ يَشَاءُ ، برای هر کس که خواهی روزی را گسترش میدهی .

چه آن روزی که مربوط به رزق و نعمتهای دنیوی و ارتباط بقوای جسمانی

دارد و چه آن رزق که مربوط بقوای نفسانی و حالات روحانی و افاضه علوم

و حکمت باشد .

و در هر حالت بهره وافر بمن عطا فرما بخصوص از آن رزقی که در باره‌اش

فرمودی : س ۲۰ ی ۱۳۱ ، وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى و این شاید همان رزقی باشد

که در آخرت نصیب و بهره کسانی است که چشم پوشی از متاع و برخورداریهای

ارزاق دنیوی و مادی کرده‌اند، که آن روزی و رزق بهتر و پاینده‌تر است.

حاصل آنکه امام علیه السلام خواهان بهره‌برداری کامل است از بهترین خیریکه خدایتعالی نازل کرده و میکند. و در پایان همین فقره از دعا عرض میکند:

أَوْ ذَنْبٍ تَغْفِرُهُ أَوْ خَطْئٍ تَسْتُرُهُ، که باز اشاره بر همین معنا است که ای خدا وافر و زیاد کردانی نصیب و بهره مرا در مغفرت، به اینکه پیامرزی مرا از انواع گناهانیکه در این بند از دعا یادآور شدم در حالیکه احدی بر آن مطلع نگردد و توفیق دهی مرا بر ترك گناهان بعد از غفران و زپاده گردانی لذت و نصیب مرا از پوشش خطا و گناهانیکه خود به ارتکاب آنها تمایل نداشتم.

در اینجا نگارنده معذرت می‌خواهد که در نگارش این سطور در حالتی قرار گرفت که این جمله لفظی را بکتابت در آورده و عرض میکند: (خدایا تورا بجان علی علیه السلام از آنچه که او علیه السلام بما تعلیم داده است ما را حفظ و افری عطا فرما).

عطای لذت بخش

تا شود نعمت مرا از حق تمام	باز باشد خواهم در این کلام
آنچه شد نازل نکو از صدر کار	خواهم باشد چنین از کردگار
از نکوئیها ز خیر المنزلین!	یا شود نازل هر آنچه بعد از این
تا که آرامش بگیرم در درون	بهره‌ام باشد از آنها بس فزون
گر کند فضلش مرا یاری نکوست	بهره دیگر که در احسان اوست
و آنچه در خوبی مرا در یاری است!	هر چه نیکویی در عالم جاری است
که زیاد از سهم خود بگیرم بر این	باشم بر آن تنها اینچنین
در فزونی بهره خواهم بیش از آن	بط روزی هر چه بر خلق جهان
که گناهانم بیاورد یقین!	خواهی دیگر مرا باشد متین!
هم رها سازد مرا از، قید و بند	هم پیوشد هر خطا و ناپسند
بر نجاتم شد تلاش از سوی «زار»	اینهمه خواهش که من بردم بکار

يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ

ای پروردگار ، ای خدا ، ای مالک .

معنی رب چیست
و وجه تکرار آن
چگونه است ؟

در تکرار نام شریف (یا رب) رمزی نهفته شده است
که البته خواننده دعا باید در این مقام از دعا سه مرتبه
بیشتر تکرار نکند ، همچنانکه امام سجّاد علیه السلام در مقدمه
دعای ابو حمزه ثمالی هم تعلیماتی دارد که باید در آن مقام
آنقدر این نام گرامی را تکرار نمایند تا نفس قطع شود ، و در این هر دو مورد
هر يك بجای خود اسراری است که آن بزرگواران خود بهتر می دانند .

قابل توجه آنست که ؛ چون ذکر (یا رب) علاوه بر آنکه باعث براستجاب
دعوات است ، موجب توجه بمقام ربوبیت او و مربوبیت داعی است و از توجه باین
نام شریف حال استغراق برای سالک دست می دهد که بهترین حالات اوست و از
اینجهت بمناسبتی در ادعیه گاهی بر سه مرتبه تکرار و گاهی بر هفت مرتبه و
زمانی هم تا بقطع نفس تکرار آنرا تعلیم فرموده اند .

اما در معانی این نام شریف چنین گفته اند : که « رب » بمعنی ، پروردگار :
مالك ، صاحب و خداوند آمده است و بهترین معنا همان است که در تفسیر ،
(المیزان) در ذیل آیه شریفه : (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) آورده ، و قریب
باین مضمون گفته است :

رب عبارت از مالکی است که به امور بنده اش رسیدگی میکند ، بنابراین
در آن معنی مالکیت افتاده است . و در آن تفسیر در این مورد شرحی بتفصیل
آورده ، براین اشاره : که این مالکیت ، مالکیت حقیقی میباشد نه مالکیت
قراردادی و اعتباری که ما از نظر امور اجتماعی چیز را بن خود یا بدیگری

اختصاص می دهیم (و آن همیشه در معرض زوال و نابودی و از بین رفتنی است) بلکه مالکیت خداوندی منفک از تدبیر و تنظیم امور مملوک نیست، زیرا هنگامیکه چیزی در اصل وجود خود متکی بدیگری باشد، در آثار خود هم متکی و محتاج بآن خواهد بود، بنابراین خداوند ربّ تمام موجودات است زیرا مالک و مدبّر است.

خدایتعالی را نامهای بسیاریست و بنا به اعتباری هزار

اسم بیان شده که هر يك وجه تسمیه‌ای دارد، لکن این نام شریف (ربّ) که بسیار با مسمی و لطیف و دقیق است، گذشته از اخبار وارده در توصیف آن در قرآن

چگونه می توان
در باره نام شریف
(ربّ)
بگفتگو نشست !!!

مجید هم بیاناتی آمده که اهمیت آنرا بمرتبه خود

رسانیده است، همچنانکه در ۹۶۸ مورد این نام را به اشارات مختلف متذکر شده و مقام پروردگاری را برشمرده است.

آنچه که قابل توجه است و اهمیت این معنا را می‌رساند: آنکه تمام انبیا

و اولیاء خدا در حوائج و خواسته‌های خود خدایتعالی را بنام شریف (ربّ) خوانده‌اند و دعا‌های آنان به‌هدف اجابت رسیده است.

نکارنده؛ در کتاب «عشق و رستگاری» در شرح دعای ابو حمزه ثمالی

این موضوع را بطور گسترده‌ای تشریح کرده است، و در اینجا از نظر اهمیت معنا فقط به این نکته اشاره میشود که خدایتعالی در تعلیمات اولین کلام خود بر رسول اکرم دستور فرمود: که: بخوان پروردگار خود را بنام (ربّ) (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ) بخوان بنام پروردگارت آنکه آفرید:

اشاره براینکه بسبب و امداد اسم ربّ یا توسل به آن بخوان همان صفت

عینی و ثابت ربّ که بیافریده و حوادث آفرینش را پدید آورده، (همچنانکه صفت ربّ جامع صفات اراده و قدرت و علم است) که همه آثار و صفات و نمودارهای

هستی از آن آغاز شده و به آن منتهی میشود و در هر پدیده بصورت ترکیب و خواص محدود و متمایزی در آمده است. (۱)

اکنون بی مورد نیست چند خبر کوتاه در این باره که در تفاسیر آمده متذکر شویم.

در خبر است که رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: هر کس هفت مرتبه یا رب بگوید هر حاجت از پس آن خواهد به اجابت مقرون است، و در خبر دیگر است که چون بنده دستها را بجانب بالا بلند کرده و از روی نیاز سه مرتبه بگوید (یا رب) خدایتعالی دستهای او را پراز رحمت گرداند. و نیز در خبر دیگر است که چون بنده گوید «یا رب» خدایتعالی گوید (لیک) چون دوم بار و سوم بار گوید حق تعالی گوید: «لیک عبدی» (سل تعط) بنده من بخواه تا بتوعطا شود.

و شاید از اینجهت است که در این قسمت آخر از این دعا امام عَلَيْهِ السَّلَام در سه مورد در هر مورد سه بار دستور گفتن یا رب را تعلیم داده است.

بنام پروردگار

یا رب ای یا رب تویی پروردگار	رمز اسم اعظم شد آشکار
گر تو را بر نام رب خوانم سه بار	دل بگیرد در ره لطف قرار
نام تو هر یک به دردی دواست	جز به درد عشق کان نامی سواست
چونکه آن نامی بود در عمق جان	لاجرم هرگز نیاید بر زبان
یا بگویم بهتر این باشد که نام!	آید از دل بر سبیل یک پیام
یعنی آن بهتر که لب باشد خموش	چون بود او را زبان دل بگوش
عارفی گفتا اگر خواهی وصال	ساکت و صامت بود حد کمال
لیک گفتا دیگری با قیل و قال	می توان خود را رسانی بروصال
هم بر این و هم بر آن راهی نکوست	که رسانی خود بهرنحوی به دوست
من گرفتم هر دو ره بر اختیار	چونکه دیدم این روش بگرفت «زار»

* يَا اِلٰهِيَّ وَسَيِّدِي وَنَزَلَايَ وَمَالِكِي قِيَّيَا مَنْ بَدَّهَ مَا حَسِيَّتِي مَا عَلِيًّا بُضْرِي وَمَكْنَتِي مَا خَيْرُ اَنْفَقَرِي وَفَا

ای معبودم و آفایم و مولایم و صاحب برد کیم (و ای مالک بندگی من)
ای آنکه بدست اوست موی پیش سر من ، ای دانای بد حالی و بیچارگی و
درماندگی من ، ای با خبر و آگاه از فقر و نیاز و ناداری و بینوائی من .

امام علی (ع) بعد از تکرار ذکر یا ربّ باز محبوب خود
مالک حقیقی کیست ؟
را بنامهای دیگر و با بیانی که حاکی از اقرار
بمعبودیت و مالکیت پروردگاری است میخواند ، و همچنین اعتراف به بردگی
و بندگی خود در کمال تواضع می نماید ، و خواری و ذلت و انکسار خود را در
برابر عظمت مقام جبروتی ابراز می دارد ، همچنانکه عرض میکند : (وَمَالِكٍ رَقِي)
ای مالک بندگی من .

در این جمله کوتاه باید این توجه را حاصل نمود که چون مالک حقیقی
موجودات آنکس است که خالق و پروردگار آنهاست لذا ، داعی در اینجا
حقایقی را از مقام خلقت و آفرینش تمام موجودات آشکار کرده ، که اگر بتفسیر
این آیه شریفه توجهی معطوف گردد نظر مبارك آن بزرگوار در این مورد
بخوبی روشن خواهد شد ، همچنانکه خدایتعالی میفرماید : س ۴۰ ی ۶۲ ،
ذَلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ ، ... این خدائی که پروردگار شما است ، خالق
همه چیز است ، و چون خالق همه چیز است مالک همه چیز است ، مالک ملک ،
مالک مخلوق ، مالک بندگان و مالک جهان آفرینش که همه در قبضه اقتدار او
و تحت سیطره و فرمانش هستند .

بنابراین اختیار همه هستی بندگان در ید قدرت اوست ، لذا در این بند
از دعا که داعی عرض میکند : (وَمَالِكٍ رَقِي) رقیّت اشاره بر همان مقام عبودیت

و بندگی است ، که در واقع خدایتعالی اختیار دار تمام بندگان در تمام حالات و هر عضوی از اعضای آنان است .

و امام سجّاد علیه السلام در رابطه با همین معنا عرض میکند : **وَ نَحْنُ أَرْقَاءُ كَفَاعَتِقُ رِقَابِنَا مِنَ النَّارِ** ، ما همه بنده و مملوک توئیم ، پس نیکی کن بر ما و آزاد کن گردنهای ما را از آتش ، یعنی رهایی بخش ما را از دوزخ .

در ادامه بند مورد شرح امام علیه السلام در تأیید مقام

شخصیت و آبروی
آدمی
رمزی در پیشانی
اوست !

مالکیت بندگی اشاره بعضو شریفی از اعضاء کرده که شخصیت و آبروی آدمی بآن پیوستگی دارد ، و عرض میکند : **يَا مَنْ بِيَدِهِ نَاصِيَّتِي** ، ای آنکه درید قدرت اوست پیشانی من و از نظر اهمیت این معنا است که در دعای روز نهم ماه رمضان هم آمده است : **وَ خُذْ بِنَاصِيَّتِي إِلَى مَرْضَاتِكَ الْجَامِعَةِ** ، اشاره براینکه خدایا مهار مرا بکش بسوی رضایت و خشنودی همه جانبه ات و زمام امور مرا بر خودم واگذار مکن .

در شرح این موضوع اسراری نهفته شده است که باید آنرا در ارتباط این کلام با آیات مربوطه قرآنی جستجو کرد ، و می توان به این آیه شریفه توجه داشت که میفرماید : س ۱۱ ی ۵۶ ، **مَنْ دَابَّةٌ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَّتِهَا** ... یعنی هیچ جنبنده نیست مگر که خدا گیرنده است موی پیشانی او را .

در تفاسیر گفته شده : **(آخِذٌ بِنَوَاصِي)** تمثیل است بر مالکیت و قدرت بر تمام دواب و تصرف او در آنها بهر وجه که خواهد ، یعنی او قادر و غالب است بر همه

و باز خدایتعالی در جای دیگر در این معنا نکته دیگری بکار برده و در باره شکنجه دادن طاغی کناهکاری که مانع برگزاری نماز شده بود در مورد نقش

پیشانی او در تهدید بعد از چنین فرمود : س ۹۶ ی ۱۶ ، كَلَّا لَئِنْ لَّمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ ، نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ .

شأن نزول این آیه در باره ابوجهل است : اشاره بر اینکه ؛ هر آینه اگر این سرکش مانع نماز ، از تبهکاری و غرور بیجایش دست برندارد ، ما خواهیم گرفت و کشید موی جلو سر او را ، موی جلو سر دروغگوی خطاکار را .
و این موجب کمال خواری و سرافکنندگی است که کسی را بوسیله موهای جلو سر او بکشانند ، و این کشیدن موی جلو سر کنایه از محل و مظهر غرور و فکر و نظر و اطوار نفسانی باشد .

و در جای دیگر این معنا بر مضمون دیگری آمده است که میفرماید : س ۵۵ ی ۴۱ ، يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمِهِمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ ، شناخته شوند کافران در صحنه رستاخیز ، آنانکه بجرم کفر و عصیان صحیفه اعمال خود را سیاه کرده باشند به نشانه سیاهی روی و کبودی چشمهایشان ، پس گرفته شوند بمویهای پیشانی و قدمهایشان بسوی دوزخ .

اما احتمال دیگری که در معنای (يَا مَنْ بَدَدِهِ نَاصِيَتِي) موجود است آنست که گفته شود ای کسیکه سر نوشت من بدست اوست .

موضوع دیگری که داعی در پایان بند مورد شرح به آن اشاره می نماید ، آگاهی خدایتعالی به همه امور است که ارتباط آنرا بر وجهی بحالات ناتوانی خود داده و عرض میکند : (يَا عَلِيمًا بِضُرِّي وَ مَسْكَنَتِي) .

خدایتعالی
به نیاز و درماندگی
و بینوائی ما
آگاه است !!

این معنا چنین می رساند که خدایتعالی از دقیقترین اسراری که در اعماق روح آدمی نهفته شده است با خبر میباشد ، همچنانکه در قرآن مجید در متمم بسیاری از آیات متجاوز از ۱۵۰ مورد بر وجوه گوناگون آورده است : وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ، عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ، سَمِيعٌ عَلِيمٌ ، عَلِيمٌ حَلِيمٌ ، عَلِيمٌ قَدِيرٌ ، عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ .

بنابراین، دریای علم بی پایان ذات مقدس او همه موجودات را در عالم فرا گرفته است بنحوی که ذره‌ای از ذرات عالم از حیطه علم او خارج نیست و هیچ چیز از او غائب و پوشیده نمی ماند، لذا او بحال همه آگاه و از هر درد و رنج و مرض و بیچارگی و درماندگی که متعلق بنفس داعی باشد باخبر است، و همچنین از اقسام محنت و بلیت و از انواع بیماری روحی و جسمانی مطلع است هر گونه ضعف و ناتوانی ظاهری و باطنی را می داند و از فقر و نیازمندیها همه مطلع است (یا خَبِيرًا بِفَقْرِي وَ فَاقَتِي) از احتیاج و ناداری و بینوائی ما آگاه و این معنا را خود تصریح فرموده است که: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ. بنابراین باید نیاز خود را از او درخواست کرده و عرض کنیم: ای پروردگار، و ای مالک جهان، ای آنکه بر ضعف و ناتوانی و ناداری همه کس آگاهی از تو مسئلت داریم که ما را از تمام بلیات و محنت و فقر و مسکنت در دنیا و آخرت رهایی بخشی.

جلوه نیکی

ای توئی واقف بر اسرار نهان
بر وجودت خود همین باشد شهید
بنده و آزاد و هر بود و نبود!
جلوه نیکی کند از تو ظهور
وانکه را خواهی کنی بر و فرو
کاکلش گیری در آتش سرگون
خوشدل از آنم که دارم با تو راز
بس مرا در نعمت کردی سهم
تا بجالی رو کنم بر کوه و دشت
که چنان باشد مصائب را دچار

ای خدا ای مالک ملک جهان
هستی عالم ز تو آمد پدید!
مالکی بر هر چه باشد در وجود
در ید قدرت تو را باشد امور
هر که را بر و دهی خود آبرو
هر کسی سرزد ز فرمانت برون
ایکه آگاهی بفقرم در نیاز!
گرچه بر بد حالیم باشی علیم
محنت و رنج من از حد درگذشت
ای توئی خود باخبر از حال د زار،

* یارب یارب یارب اسئلک بحجت قدسک و اعظم صفاتک و اسمائک

ای پروردگار ، ای پروردگار ، ای پروردگار ، از تو میخواهم بحق تو و مقام قدس و پاکی تو و به بزرگترین صفات و نامهای تو ، یا به اعتبار دیگر براین معنا : خدایا سؤال میکنم از تو بحق ذات اقدس تو و سوگند می‌دهم تو را بحق صفات و اسم اعظم تو !!

سو گند بحقیقت حق !!!
بعد از آنکه داعی پروردگار خود را بر وجهی می‌خواند که گویا پاسخ ندای خود را شنیده است ، در مقام سؤال بر آمده و در اول او را سوگند بحق خود او سبحانه و تعالی می‌دهد ، و این توسلی بزرگ و در مرتبه شایان اهمیت است ، چون خدایتعالی در این معنا در چند مورد در قرآن مجید اشاره به ثبات ذات حق نسبت بخود کرده و جایی میفرماید : س ۱۰ ی ۳۲ ، فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ یعنی آنکه او را ثابت است الله است که پروردگار شما و بحق است .

و در جای دیگر میفرماید : س ۲۲ ی ۶ ، ذَلِكَ يَٰۤاَنَّهُ اللَّهُ هُوَ الْحَقُّ ، اشاره براینکه او ثابت در ذات خود و مستحق جمیع صفات کمال که بوجود واجب و ثابت او همه اشیاء متحقق گشته است .

و نیز در جای دیگر حق را از ناحیه خود بر وجه دیگر آشکار کرده و میفرماید : س ۱۰ ی ۵ ، مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ ، خدایتعالی حق است و همه چیز را بحق آفریده ، در این امر نباید هیچکس هیچگونه شك و تردیدی برای اثبات حق داشته باشد که : الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ .

در ذیل آیه شریفه در تفسیر ، المیزان آورده است : جمله (الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ)

از ممتازترین بیانات قرآنی است ، که « حق » را مقید بکلمه « من » ابتدائیه نموده ، آنرا بصورت : « الحق مع ربك » و مانند آن تعبیر نکرده است ، زیرا در صورت دوم شائبه شرك بوده ، بحسب حقیقت بخداوند متعال نسبت عجز داده می شود .

و اضافه میکند : گفتارهای حق و قضایای ثابتۀ گرچه ضروری بوده و ضرورتشان تغییر پذیر نیست لیکن چون آدمی آنها را از وجود خارج اخذ میکند ، وجود هم تماماً از خدای متعال است ، در نتیجه ثابت میشود که « حق » بطور کلی از خدا است ، چنانکه « خیر » تماماً از او میناشد ؛ آری فعل غیر خداوند هنگامیکه حق باشد مصاحب و همراه حق است ، اما فعل خداوند خود وجودی است که « حق » جز صورت ذهنی او چیز دیگری نیست ، پس در مورد خدایتعالی باید گفت (حق از ناحیه خدا است) ، و نباید گفت حق با خدا است . (این بود بیان تفسیر المیزان) .

اما اصولاً قول و فعل حق تعالی همه حق است چنانکه فرمود : س ۳۳ ی ۴ ، **وَاللّٰهُ يَقُولُ الْحَقُّ** و او سبحانه ثابت گرداند حق را به آیتهای خود (**وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ**) اشاره براینکه حق هر چیز را در کتاب خود ثابت فرموده و همه چیز را بر حق آفریده است ، چنانکه فرمود : س ۱۵ ی ۸۵ ، **وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا اِلَّا بِالْحَقِّ** ؛ که خلقت آسمانها و زمین و آنچه مابین آنهاست منفك از حق نیست بلکه تمامی آنها ملازم با حقند .

بنابراین معلوم گردید که امام علیه السلام در این بند از دعا به چه مقام والائی اشاره فرموده و بحق و آنچه را که منفك از حق نیست توسل جسته است .

با آنکه گفته شد که خدایتعالی خود منشأ حق است ، و هر حقی را نسبت بخود داده است ، بنابراین در این توسل که داعی عرض میکند : (**اَسْئَلُكَ بِحَقِّكَ**) گذشته

سوگند
بکتاب آسمانی برحق

از مرتبه توسل به ذات اقدس باریتعالی ، می توان گفت : یکی دیگر از موارد حق کتاب آسمانی او قرآن مجید است ، که او سبحانه و تعالی حقیقت آنچه حق است در آن آورده و کوچکترین بیان حقیقتی در آن فروگذار نشده است ، و اگر بخواهیم حقایقی را که قرآن کریم متذکر شده بیان داریم ناچار که تمام قرآن را باید مورد شرح و تفسیر قرار دهیم ، چون تمام قرآن غیر از بیان حق چیز دیگری نیست ، همچنانکه در آن کتاب شریف درجائی خطاب بر رسول اکرم آمده است : س ۳ ی ۳ ، **فَزَلَّ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ** یعنی فرو فرستاد خدا قرآن را بر تو بحق .

و در جای دیگر فرمود : س ۴۲ ی ۱۶ ، **اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ** خدای بحق آن کسی است که فرو فرستاد قرآن را از آسمان بحق و براستی و درستی و بیان حقایق در آن آورد که **(وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ)** بنابراین در این توسل بهمین اعتبار داعی قرآن را هم در مقام سو کنند در آورده است !!

دیگر از موارد حق که داعی بر آن توسل بسته است
 وجود مقدس رسول اکرم و پیغمبر خاتم است که
 خدایتعالی در جائی خطاب بمردم جهان میفرماید :
 س ۴ ی ۱۷۰ ، **يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ** ای اهل عالم ، ای مردم جهان ، ای اروپائی ، ای امریکائی ، ای عرب ، و ای عجم و ای نژاد مختلف دنیا : همانا که آمد فرستاده ای از طرف پروردگار شما که برحق است .

بنابراین ، اشاره توسل امام که عرض میکند : **(أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ)** گویا این سه اصل مهم را دربرمی گیرد ، که در اول بمقام ذات اقدس باریتعالی که منشأ حق است و بعد توسل بکتاب آسمانی او که برحق است و سپس بوجود مقدس

پیغمبر خاتم که بر حق و دین حق را آورده است ، چنانکه فرمود : س ۴۸ ی ۲۸
 أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ که فرستاد رسولش را بر هدایت و دین
 حق ، و اینها همه در مقام توسل در آمده است .

در قسمت دوم از بند مورد شرح که امام علیه السلام (به اعظم

توسل داعی

به

اسم اعظم الهی !!

صفات و اسماء الهی) سو کند یاد کرده است بخش
 مهمی را از حقایق خدا شناسی آشکار کرده که این
 حقیقت را نمی توان در این مختصر بیان داشت همچنانکه

نگارنده بحدّ توانائی خود در کتابی بنام (معارف الهی) در صفات و اسماء خدایتعالی
 شرحی بتفصیل آورده است .

ولی در اینجا اشاره میشود که کسی نمیتواند درباره صفات خدایتعالی بدون
 توجه بآیات الهی و بیانات ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین مطالبی ارائه دهد ،
 همچنانکه خدایتعالی خود میفرماید : س ۶ ی ۱۰۰ ، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُصِفُونَ
 منزّه و برتر است خدا از آنچه او را می ستایند .

و از بیانات امام علی علیه السلام در نهج البلاغه است که میفرماید : وصفها از
 حقیقت شناسائی او مانده اند و عظمت و بزرگی او عقلها را باز داشته است ، و
 همها بهیچیک از صفات او نمی رسد ، و عقلها او را بکیفیت و چگونگی تصدیق
 نمی نمایند ، هیچکس نمی تواند بکنه ذات و صفات او پی برد ، چون صفات او
 عین ذات اوست .

در هر حال آنچه که درباره صفات خدایتعالی آمده است میتوان از قرآن مجید
 و بیانات ائمه هدی (ع) استفاده نمود ، همچنانکه آن بزرگواران در این مورد
 بعضی از صفات خدایتعالی را چنین بر شمرده اند : صِفَاتِ جَلَالٍ ، جَمَالٍ ، کَمَالٍ ،
 عِزَّتٍ ، مَشِیَّتٍ ، عِلْمٍ ، حِلْمٍ ، نُورٍ ، عَظَمَتٍ ، قُدْرَتٍ وَ عُلُوٍّ که تفسیر آنها صدها
 آیات قرآنی را در بر گرفته است .

و این صفات و صفات دیگر هر يك مراتبی دارند که ذکر آنها مستلزم شرحی بتفصیل است، ولی در اینجا در بند مورد شرح اشاره داعی به اعظم صفات و اسماء اوسبحانه و تعالی موضوعی پنهان و غیر آشکار است که آگاهی به آن امری بسیار مشکل است در حالیکه آن صفات و نام اعظم در خلال اسماء حسناى الهی نهفته شده است و باید آنرا در میان آنها جستجو کرد، همچنانکه صاحبان تفاسیر گفته‌اند: آن اسامی هم مراتب و درجاتی دارند که برای آنها وسعتی پهن‌تر است.

در تفسیر (المیزان) آورده: آن اسامی از پائین منتهی میشود بیک یا چند اسم خاصی، و از بالا شروع میکند بوسعت و عمومیت که بالای هر اسمی اسم دیگری از آن وسیعتر و عمومی‌تر تا آنکه منتهی میشود به بزرگترین اسماء خدایتعالی که به تنهایی تمامی حقایق اسماء را شامل است و حقایق مختلفه همگی در تحت آن قرار دارد و آن اسمی است که غالباً آنرا اسم اعظم مینامند. بعضی در باره اعظم صفات و اسماء الهی گفته‌اند: اعظم صفات صفت رحمانیت و رزاقیت است که مسبوق است بعلم و حیات و قدرت و اراده.

و بعضی دیگر هم گفته‌اند: صفت قیومیت است، زیرا صفات اضافیه از قبیل علم و قدرت و خالقیت و رزاقیت و امثال اینها راجع به اوست.

و نیز برخی هم میگویند: اعظم صفات، صفت وجوب وجود است زیرا که همه صفات و کمالات راجع بشدت وجود است، از اینجهت است که صفات باریتعالی عین ذات مقدس اوست.

بنابر این امام علی^{علیه السلام} در این بند از دعا بهمین صفات متوسل شده و عرض میکند: (أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ وَ قُدْسِكَ وَ أَعْظَمِ صِفَاتِكَ وَ أَسْمَائِكَ) و سپس در ادامه این توسل خواسته‌های خود را عرضه می‌دارد.



سو گند بحق

ای خدا برحق تو را سو گند باد هم بحق حق که حق را رابط است هم بقرآن که حقیقت در کلام هم بحق آن نبی خاتم رسول يك حقیقت در حق آمد اینچنین غیر حق حقی ندیدم در میان باشد از آن حق چنینم انتظار گر نظر هم افکند بر حال دزار،	هم بحق آنچه آمد، در و داد! هم بحق آنچه حق را ضابط است معنی حق باشد اندر آن تمام که برحمت حقش آمد در قبول که مرا ثابت شد از حق بریقین آن هم آن حقی که باشد در نهان که بحکم عفو خود گیرد بکار این همان حقی که باشد آشکار
---	---

رسول اکرم ﷺ فرمود:

رحمت کند خدا بنده ای را که حاجتی از
خدا عز و جل بخواهد و در باره آن
اصرار ورزد، چه اجابت شود و چه
اجابت نشود
از اصول کافی

آن تجلّی اوقات فی اللیل والنهار بیکرک ممتوّرة و بختیک موصولة و انعمالی عندک مقبولة حتی
تکون انعمالی و انورادی کلّف و ردّ و اجداد و خالی فی خدمتیک سرمداً

(خدایا بحق اسم اعظمت سو کند) که قرار دهی اوقات شبانه روز مرا
بیادت آباد ، (بذکر تو مشغول باشم) و فرمانبرداری تو پیوسته و کردارم نزد
تو پذیرفته شده تا آنکه کردار و اذکار من گفتاری واحد باشد و توجهم در
فرمانبرداری تو دائم و همیشه برقرار باشد .

بعد از آنکه داعی در مقام توسل خدا را بمقام حق و
صفات و اسم اعظم اوسبحانه و تعالی سو کند داد ،
خواسته‌های مهم خود را چنین عرضه می‌دارد ، که خدا
او را بذکر دائم مشغول دارد و آنی از لحظات روز و شب
از یادش غافل نباشد .

قبل از شرح فقره : (اَللّهُمَّ اِنِّی اَتَقَرَّبُ اِلَیْکَ بِذِکْرِکَ) در صفحه ۹۹
مطالبی در باره ذکر خدایتعالی گذشت اما از فحوای کلام در این بند از دعا چنین
برمی‌آید : که عمران و آبادی ظاهر و باطن و پاکیزگی روح و روان آدمی منوط
بمدادمت بر ذکر الهی است که در هر حالی از حالات و در هر موقعیت ، در هر کجا
در شب و در روز ، ایستاده و نشسته و یا به پهلو خوابیده در خلوت و یا در جمعیت
باید بیاد خدا باشد ، و این خود یکی از روشهای تحسین آمیز خردمندان است
که در همه حال غرق تفکرات حیات بخش بوده و آنی از یاد خدا غافل نیستند .
چنانکه خدایتعالی فرمود : س ۳ ی ۱۹۱ ، الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللهَ قِیَامًا وَ

قُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا ... آری آنانکه خدا را یاد میکنند در همه حال دانا هستند بر آنکه خدایتعالی هیچ چیز را باطل و بیهوده نیافریده است .

و از طرف دیگر خدایتعالی جائی صراحتاً خطاب باهل ایمان میفرماید :
 س ۳۳ ی ۴۱ ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا که خدا را بسیار یاد کنید (۱) و در جای دیگر هم اشاره بیکی از اصول تربیتی کرده و میفرماید :
 س ۲ ی ۱۵۲ ، فَادْكُرُونِي اذْكُرْكُمْ ... که این معنا مربوط بیک امر عاطفی در میان خدا و بندگان است بگونه‌ای که درشان آنهاست ، (یعنی بیاد من باشید) و با توجه بذات پاکی که سرچشمه تمام نیکیهاست روح و روان خود را پاک کنید و روشن سازید و خود را آماده پذیرش رحمت نمائید .

بنابراین چون ذکر حق ظلمت و پلیدی را می‌زداید و پاکی و نورانیت آن نهاد را روشن می‌دارد از اینجهت موجبات عمران و آبادی سازمان درونی را فراهم می‌سازد .

در پیرو این معنا که داعی خواستار عمران و آبادی نهاد و روح و روان در مداومت به اذکار الهی بوده است - همچنان تقاضای ادامه طاعت و اتصال اوقات خود را بفرمانبرداری از خدایتعالی نموده ، و چنین اشاره مینماید :

يَا عَمْرُ
 در
 خدمت الهی !!

خدایا اوقات مرا در شبانه روز متصل بخدمت و بندگی فرما ، بطوریکه هیچ لحظه از آن خالی و فارغ از بندگی تو نباشم (وَبِخِدْمَتِكَ مَوْصُولَةً)

(۱) در کافی بسند خود از ابن قداح ، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که گفت : هیچ چیز در عالم نیست مگر آنکه حد و اندازه‌ای دارد که وقتی به آن حد رسید تمام میشود مگر ذکر خدا که هیچ حدی برایش نیست که بگوئی وقتی از این حد گذشت دیگر ذکر خدا خوب نیست (همچنانکه خدایتعالی در این آیه شریفه برای ذکر حدی معین نفرموده) و این روایت تفصیل بیشتری دارد .

چنین گفته‌اند : که این معنا بعد از تحقق حقیقت توحید در خانه دل در کمال سهولت است ، زیرا هر گاه انسان بعلم دانست که جز يك هستی در عالم بیش نیست ، میداند که همه هستی‌ها از آثار هستی اوست !

بنابراین اشتغال بخدمت دائمی در دربار الهی موجب مزید لطف و عنایت کارفرمای حقیقی جهان آفرینش است و از این راه میتوان حقوق بازنشستگی این دار تکلیف و پاداشها و مزایای چندان مضاعف را در جهان آخرت تأمین نمود!!

بعد از تقاضای توفیق در عبادت و بندگی ادامه کلام

داعی بر تمنای پذیرش کردار است که اصل مهم در عبادات همان مرتبه قبولی اعمال است ، و الا هر کاری اگر برای خدا خالص نباشد و بدون قصد قربت انجام

قبولی اعمال
منوط به امر تقوی
و

پرهیزکاری است !

پذیرد از درجه اعتبار ساقط است ، و اینکه در این بند از دعا عرض میکند : (وَأَعْمَالِي عِنْدَكَ مَقْبُولَةٌ) از همین جهت است که خدایتعالی داعی را موفق بدارد بر اعمال و رفتاری که مورد قبول بر امر پاداش و ثواب باشد . اینست که در اینجا توجه داعی بیکي از اصول مهم شرایط پذیرش اعمال جلب میشود ، و این همان (اساس تقوی و پرهیزکاری است) که خدایتعالی هم در این مورد فرمود : س ۵ ی ۲۷ ، إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ خدا تنها از پرهیزکاران می پذیرد .

و اصلاً این خود تقاضای جدا گانه‌ای است که مفهوم آن در قالب این بند از دعا نهفته شده است که در واقع داعی توفیق تقوی و پرهیزکاری را در تمام امور از خدایتعالی خواسته است ، و این معنا بنوبه خود در مرتبه والائی قرار دارد ، که اگر داعی در زمره متقین قرار گیرد و این مقام برای او حاصل شود ، بمصدق آیه شریفه : س ۲ ی ۱۹۴ ، إِنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ خدا همیشه با اوست .

و از طرف دیگر مشمول کریمه : فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ، قرار خواهد

گرفت ، که خدا او را دوست خواهد داشت ، و از این رهگذر بهمان مقصد اصلی خواهد رسید ، و بمقامات بسیاری که در انتظار اوست واصل خواهد کردید ، همچنانکه خدایتعالی بر وجوه کونا کون میفرماید : س ۴۴ ی ۵۱ **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ ، س ۲۶ ی ۹۰ ، وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ . س ۱۵ ی ۴۵ ، إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ س ۳۸ ی ۴۹ ، وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ .** پس اهل تقوی در جایگاهی در امن و امان و در بهشتهای جاودان مستقر و مقامات عالی دیگری برای آنان آماده شده و حاصل ، بازگشت خوبی دارند که در این مختصر مجالی برای شرح آن نیست .

لذا در بند مورد شرح داعی در تقاضای پذیرش اعمال بخواسته مهم دیگری اشاره کرده که سرانجام بمقام فوز و رستگاری پایان می پذیرد .

بعد از تقاضای پذیرش اعمال ، داعی خواهان آنست که بغیر از هدف مشخص خود که تنها برای خداست توجه بغیر نداشته باشد و رشته ارادت و بندگی او هرگز قطع نگردد .

**بهترین ذکر که
مورد تأیید
خدایتعالی است !**

و اینکه در اینجا عطف به بیانات قبل عرض میکند : (**حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَ أَوْرَادِي كُلُّهَا وَرْدًا وَاحِدًا**) شاید اشاره بر این باشد که قبولی اعمال و پیوستگی اذکار تنها باید برای يك وجه باشد (که آنهم وجه الهی است) یعنی توفیق کامل در عبادات و بیان اذکار بر اینست که تنها برای خدای یگانه و یکتا باشد ، زیرا هر کس توانست تمام هموم خود را هم واحد قرار دهد که آنهم (هم) بندگی و اطاعت و فرمانبرداری باشد و توجهش بغیر از خدای یکتا بر کسی نباشد که (**هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ**) است ، خدایتعالی هموم او را کفایت خواهد کرد .

اما به اعتبار دیگر شاید اشاره (**وَ أَوْرَادِي كُلُّهَا وَرْدًا وَاحِدًا**) به آیه شریفه باشد که میفرماید : س ۹ ی ۳۱ ، **وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا**

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ... که فرمان الهی چنین صادر شده است ، که پرستش نکنند مگر خدای یکتا و یگانه را که نیست خدائی مگر او ، از این معنا چنین استفاده میشود که ذکر کلمه (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) بهترین ذکر و ورد واحدی است که مداومت به آن در هر موقع و هر کجا مورد توجه مقام پروردگاری است ، چون گذشته از جنبه ذکرى که دارد بیانگر يك حقیقت بزرگى است که مورد تأیید حق تعالی و اساس آفرینش بندگانه بر همین امر استوار است .

و سرّ اینکه در پایان همین بند مورد شرح عرض میکند : (وَحَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا) شاید چنین باشد که داعی خواهان آنست که آنی حالات درونی او غافل از ذکر خدای یکتا و یگانه نباشد و این ذکر شریف را لحظه‌ای از خاطر دور ندارد (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ).

نگارنده را بخاطر رسید که ذکر از این جامع تر همان ذکر تسبیحات اربعه است که مداومت به آن بابی از رحمت‌های الهی را در قلب می‌گشاید ،
(سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ)

امام صادق علیه السلام فرمود :

هر کس خواهد شاد شود که دعایش به اجابت
رسد باید کسب خود را پاک و حلال کند
از اصول کافی

مداومت بر اذکار

ای تو را برحقّ حق سوگند باد
 روز و شب بر ذکر تو یاد آورم
 همچنان باشم بباد تو مدام
 لحظه‌ای غافل نباشم از حضور
 رشته خدمت مرا در اتصال
 در قبول آید زمن کردار پاک
 گرچه آمد شرط تقوی در قبول
 چونکه ره برسوی تقوی مشکل است
 در پذیرش چون بود کارم براین
 حمد و تسبیح و ثنا برکردگار
 تا که باشد ذکر من در این مدار
 اینچنین باشد مرا در ذکر دوست
 ذکر من او را بدینسان هر دم است
 زاهدی گفتم که بس در ذکر او
 من هم این گفتم همیشه نزد «زار»

که بذکر خود مرا گیری بیاد!
 تا شود لطف بخدمت یاورم
 تا عنایت از تو گیرم بر دوام
 هم نه آنی از مقام قرب دور
 همچنان باشد که قطعش لا محال
 آنچه باشم از قبولش بیمناک
 زین سبب باشم من از کارم ملول
 پای سالك برهوی اندر گل است
 که همه ورדם بود صبح و پسن
 بلکه در هر ساعت از لیل و نهار
 واحد و یکتا بود آن کردگار
 که همیشه دل مرا آباد از اوست
 این همان عشقی که راز سرمد است
 غیر واحد جز نباشد گفتگو
 که یکی باشد فقط، پروردگار



یا سیدی یا من علی بن مرقب یا من الیه شکوت احوالی

ای آقای من ، ای آنکه برادست اعتماد و اتکال و پناه من ، ای آنکه بسوی ادست شکایت از احوال و روزگارم .

در معنای « معول » چنین گفته اند : که آن مصدر میمی
اعتماد و اتکاء بخدا
است ، یعنی معتمد و محل اعتماد و اتکاء و استوار و
پیوست
پناه ، که در حقیقت این معانی اظهار مقام توکل است ،
با مقام توکل است !
و در اینجا داعی چنین اشاره میفرماید که : ای خدا ،
اعتماد و اتکاء و توکل من بر تو است .

امام سجاد علیه السلام در جایی این معنا را بر وجه گسترده تری آورده و عرض
میکند : سیدی علیک معتمدی و معولی و رجائی و توکلی ای آقای من
اعتماد و اطمینان و امید و توکل من بر تو است .

این معنا چنین می رساند : که در واقع آنکس که امور خود را بخدایتعالی
واگذارد و بر او توکل کند و در حقیقت تسلیم اراده او باشد ، پس خدایتعالی
کفایت امر او را خواهد کرد و آنچه صلاح او باشد در کارش خواهد آورد .

و این نکته قابل توجه است که اعتماد و توکل بسوی خدا یکی از مقامات
اهل توحید و افضل درجات اهل ایمان است و از جمله منازل است که سالکان
الی الله را بسر منزل مقصود می رساند ، چون خدایتعالی دوست می دارد صاحبان
توکل را ، چنانکه فرمود : س ۳ ی ۱۵۹ ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ .

و از طرف دیگر آنکس که اعتماد و توکل بخدا داشته باشد خدایتعالی
خود کفایت مهم امور او را خواهد کرد ، چنانکه خود فرمود : س ۳۳ ی ۳ ،
وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ، که در هر حال تکیه بر حول و قوه او

نمودن و تمام کار خود را به او سپردن و دیگر را در امور مؤثر ندانستن همان مقام توکل است ، که تمام انبیا و اولیاء در کلیه امور توکل بر خدا میکردند .
و این خود يك امر عمومی است که خدایتعالی در جانی بر رسول اکرم دستور میدهد : که وثوق و اعتماد خود را نسبت بمقام ربوبیت اظهار و مرتبه توکل خود را ابراز نماید (وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ) و توکل کن بر زنده و پاینده ای که هرگز نمیمیرد !!

بنابراین در این بند از دعا امام عَلَیْهِ السَّلَام بابتی از تعلیمات عالیّه خود را برای داعی گشاده است ، یعنی بهترین صفتی را که شخص موحّد باید داشته باشد یاد آور شده ، و راه وصول بمقصد را بسالکین کوی سعادت نشان داده است .
و چون لازمه توکل این است که سالک شکایت نکند جز بحضرت اوسبحانه و تعالی ، لذا عرض میکند : (يَا مَنْ إِلَيْهِ شَكَوْتُ أَحْوَالِي) که در مورد شکایت داعی در شرح فقره (يَا مَوْلَايَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ) در صفحه ۲۷۷ مطالبی گذشت

اعتماد بر خدا !

غیر تو بر کسی ندارم اعتماد
آنچه را داعی همه در گفتگوست
جز بوی حق که خود باشد گواه
چه ببیند غائبم ، یا در حضور !
حسبی الله گفتم و ، نعم الوکیل
تا بگیرم سایه لطفش پناه
که چنان شد مانعم از قرب یار
شکوه ام در چیز دیگر شد نهان
که نشد گیرم ره تقوی به پیش
چون نشد پنهان کنم اسرار د زار ،

ای خدا ای خالق خلق و عباد
اعتماد بر تو در امری نکوست
من ندارم در توکل تکیه گاه
چون کند من را کفایت در امور
اینکه همراهی او بر دم دلیل
با توکل من کمر بستم براه
بعد از آن شکوه کنم از روزگار
اشتباهی شد مرا در این میان
من شکایت دارم از اقبال خویش
شاکم از حال خود در اصل کار

یا رَبِّ یا رَبِّ یا رَبِّ قُوِّ عَلٰی خِدْمَتِكَ جَوَارِحِیْ وَاسْتَدْعِلْ عَلَی الْفَرَسَةِ جَوَارِحِیْ وَهَبْ لِیْ اَنْجِدَّ فِیْ
خَشِیَّتِكَ الدَّوَامَ فِی الْاِتِّصَالِ بِخِدْمَتِكَ

ای پروردگار ، ای پروردگار ، ای پروردگار ، نیرومند کن اعضای مرا
برای خدمت و فرمانبرداریت ، و محکم گردان بر عزم بندگی و طاعت دل مرا ،
و عنایتم فرما که کوشا باشم در ترس از حضرت تو و پیوسته ثابت باشم در خدمت تو .

امام علی (ع) در این بند از دعا تقویت نیروی جسمانی
تقاضای نیرو و بخشی !!
و روحانی خود را برای امر طاعت و عبادت از
خدایتعالی خواسته است ، تا بتواند عزم خود را در فرمانبرداری راسخ کرده و
رشته اتصالش را در امر بندگی قطع نگرداند .

و این خود یکی از شرایط بندگی است که داعی باید در سلامتی روحی
و جسمی خود کوشیده تا در طاعات و فرمانبرداری کوشا باشد و چون همه چیز را
باید از خدایتعالی مسئلت داشت ، لذا در اینجا هم طلب قوت جسمانی و قدرت
باطنی شده و عرض میکند : (قُوِّ عَلٰی خِدْمَتِكَ جَوَارِحِیْ) .

اما اشاره ای که در این بند از دعا بکار رفته شاید بر این احتمال باشد که
داعی برای امر مهمی که ارتباط با قوت و قدرت روحی و جسمانی دارد از
خدایتعالی طلب بخشش نیرو کرده است ، چون از فحوای کلام چنین برمی آید
که این تقاضا بیشتر در امر مسئله جهاد و کارزار در راه حق است ، همچنانکه
سالکان الی الله از این طریق در میدان مبارزات بسوی لقاء الله شتافته و با
رزمندگان اسلام همگام شده با عزمی جزم و نیروئی پرتوان در مقابل اهل کفر
و طغیان ایستادگی و مقاومت نموده و راه اولیاء حق را ادامه میدهند تا آنجا که

با پیروزی نام خود را در زمره شهداء و صالحین ثبت نمایند .
 آری این از روش ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین است که بطور کلی از
 خدایتعالی تقاضای بخشش نیرو از هر جهت بخصوص برای اجرای امر طاعت و
 بندگی کرده اند ، همچنانکه حضرت سجاد علیه السلام در بخشی از دعای خود عرض
 میکند : « وَالصِّحَّةَ فِي الْجِسْمِ وَالْقُوَّةَ فِي الْبَدَنِ » سپس تقاضای توفیق در امر
 طاعت کرده و ادامه میدهد : (وَالسَّلَامَةَ فِي الدِّينِ وَاسْتَعْمَلْنِي بِطَاعَتِكَ) یعنی
 بعد از آنکه خواستار سلامتی جان خود شده سپس تقاضای سلامتی دین را مینماید
 که حفظ و نگاهداری دین برای هر فردی پیوسته با مبارزه و امر جهاد است
 و این میسر نمیشود مگر آنکه سلامتی جسم و بدن حاصل باشد .

و از آنطرف در اینجا روشن است که هیچ قوت و نیروئی نیست مگر آنکه
 افاضه آن از طرف خدایتعالی بر بندگان میسر است ، و تنها او صاحب قدرت
 است که هر کس را خواهد نیرو میبخشد و کریمه : (اِنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعًا) مشعر
 بر همین است که قوت و قدرت او تمام موجودات را در عالم مقهور کرده است
 و اصلاً هیچ نیرو و قدرتی در عالم بجز نیرو و قدرت او سبحانه و تعالی نیست که
 خود فرمود : س ۱۸ ی ۳۹ ، مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ ...

در پیرو این بند از دعا که داعی عرض میکند :
 (وَاشْدُدْ عَلَيَّ الْعَزِيْمَةَ جَوَانِحِي) چنین گفته اند : جوانح
 اضلاعی است که محیط بر سینه میباشد و بعضی گفته اند
 استخوانهای پهلوی سینه است ، و یا ممکن است ، جوانح :

تقاضای استحکام
 تصمیم و اراده
 در امر بندگی !!

کتابچه از مقدمات عزم جزم باشد ، و در این بند از دعا شاید اشاره معنا بر آن
 باشد : که خدا یا قوی و سخت گردان در امر تصمیم گیری اراده مرا در طاعت از
 تو ، و قوت و نیرو بخش بر عزم بندگی و فرمانبرداری ، حالات درونی و نهانی
 مرا !

و چون قبل از بجا آوردن هر عملی باید در اول عزم و اراده را تقویت کرد و قبلاً حصول مرتبه یقین و اطمینان را بصحت کردار از آن حاصل نمود تا حالت شوق بجانب آن عمل برانگیخته شود و با عزمی جزم نتیجه از آن کار بدست آید ، لذا از اینجهت است که شاید در این بند از دعا داعی طلب عزم محکم و قوی داشته که بعد از تصمیم گیری ، هر کاری با قوت و شدت انجام گیرد ، و این معنا در راه جهاد و کارزار با اهل کفر و طغیان مصداق کاملی دارد .

و گفته اند احتمال دیگری در این معنا است که داعی در این مقام اراده کرده باشد قوه و شدت عزم را یا قوه و شدت اراده را ، یا آنکه طلب توفیق مینماید برای عبادت و بندگی بدون فتور و سستی .

ولی در هر حال تقاضای قوت و شدت در عزم ، مقدمات آنست که هر گاه داعی عزم بر عبادت و هر کار خیری داشته باشد باید تصمیم قاطع گرفته و هر گونه تردید را از خود رها کند و با توکل بخدا خود را آماده انجام کار نماید که فرمود : س ۳ ی ۱۵۹ ، فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و شاید در این فقره از دعا که عرض میکند : (وَاشْدُدْ عَلَى الْعَزِيمَةِ جَوَانِحِي) اشاره بر تحصیل مراتب توکل باشد که قبلاً بر آن اشاره گردید .

بعد از آنکه داعی تقاضای تقویت روحی و جسمی برای امر عبادت و اطاعت نمود ، خواستار مرتبه خشیت از مقام پروردگاری شده و عرض میکند : (وَهَبْ لِي الْجِدْفِي خَشِيَتِكَ)

تنها دانشمندان
از
خدا می ترسند

که پیوستگی این امر بمقام طاعت و فرمانبرداری است ، همچنانکه خدایتعالی میفرماید : س ۲۴ ی ۵۲ ، وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ، هر کس فرمانبرد خدا و رسول او را در آنچه امر شده است و بترسد از عذاب او در ترك او امر و اجتناب از نواهی و بپرهیزد از خشم او

و نافرمانی نکند، پس بمقام فوز و دستکاری خواهد رسید (۱) که آن همان مقام خلود در جنات عدن است؛ و فرمود در آنجا خدا از آنها خشنود و آنان هم از خدا خشنودند: س ۹۸ ی ۸، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ. و این پاداش برای کسی است که از پروردگارش بترسد، و از این معنا میتوان با توجه به آیه دیگر استفاده دیگری حاصل نمود؛ که فرمود: س ۳۵ ی ۲۸، إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ یعنی منحصرأ از میان بندگان خدا علما ازاد می ترسند، مراد از علماء علمای بالله است، آن کسانی که خدای سبحانه را با اسماء و صفاتش میشناسند، شناسائی تامی که دلهاشان بوسیله آن آرامش می یابد و لکه های شك از نفوسشان زایل میگردد.

بنابراین با توجه بتفسیر این آیه شریفه و ارتباط آن با بند مورد شرح از دعا که عرض میکند: (وَهَبْ لِي الْجِدَّةَ فِي خَشْيَتِكَ) این معنا حاصل میشود که: خدایا عطا کن بمن توفیق کوشش و اجتهاد که از تو بترسم، یعنی موفق بدار مرا در تحصیل علوم و دانش و انجام فرمانبرداری تا آنکه حاصل گردد بسبب آن خشیت نسبت بحضرت احدیت و مقام پروردگاری تو!!

و چنین گفته اند: که خشیت خوفی خاص باشد که عبارت از مشاهده عظمت و کبریائی الهی است و آن حاصل نمیشود مگر برای دانشمندان و اندیشمندان که مقام جلال و جبروت و عظمت الهی را هر يك بقدر معرفت خود درك کرده و آنکس که دانش او بیشتر ترس او افزونتر است، همچنانکه در حدیثی آمده است: (أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ أَخْشَاكُمْ مِنَ اللَّهِ).

(۱) بی مورد نیست داستان کوتاهی که ذیل تفسیر این آیه شریفه آورده اند در اینجا متذکر شویم.

در کشاف آورده: یکی از ملوك از علمای زمان خود طلب آینی کرد که عمل به آن کافی باشد و محتاج به آیات دیگری نشود، ایشان بر این آیه اتفاق کردند: چه حصول فوز و فلاح جز بفرمانبرداری و خشیت و تقوی مقدور نیست!

تقاضای

خدمت دائمی !!

در ادامه این بند از دعا عطف به بیانات قبل امام علیه السلام

عرض میکند: (وَ الدَّوَامَ فِي الْإِتِّصَالِ بِخِدْمَتِكَ) اشاره

براینکه: همچنین موفق بدار مرا از برای اینکه تمام

دوران عمر خود را در خدمت و عبادت و بندگی تو بگذرانم.

این معنا از نظر ارتباط با جمله قبل که تقاضای توفیق در امر خشیت از

پروردگار خود کرده است، در اینجا هم برخورد آن به آیه شریفه دیگر است

که میفرماید: س ۱۳ ی ۲۱، وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ

رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ، یعنی کسانی که آنچه را خدا به پیوستن آن

فرمان داده پیوسته دارند و از خدای خویش بترسند و از بدی حساب بیم دارند،

ثواب آن سرای، خاص ایشان است که در بهشتی جاودان مقام خواهند گزید.

در تفسیر «المیزان» آورده: آیه مورد بحث از آنجائیکه مطلق است

دلالت میکند بر هر صله ای که خدا به آن امر فرموده که از معروفترین مصادیق

آن صله رحم است، و اما ظاهر اینست که مراد به امر «امر» تشریعی است که

از ناحیه وحی نازل شده باشد، بشهادت ذیل آیه که میفرماید: (وَ يَخَافُونَ

سُوءَ الْحِسَابِ).

آری حساب و مؤاخذه بر احکام نازل در شریعت است، که احکام تشریعی

فطرت را تأیید میکند نه امر احکام فطرت به تنهایی.

واضاافه میکند: که فرق میان خشیت و خوف آنست که: خشیت بمعنای

تأثر قلب از اقبال و روی آوردن شر یا نظیر آن است، و خوف بمعنای تأثر عملی

انسان است به اینکه از ترس در مقام اقدام بر آمده وسایل گریز از شر و محذور را

فراهم سازد هر چند که در دل متأثر نگشته دچار هراس نشده باشد.

در هر حال در این بند از دعا داعی خواهان قطع نشدن رشته اتصال طاعت

و فرمانبرداری در حال خشیت بوده که در نتیجه در پیرو آن تقاضاهای دیگر

خود را عرضه دارد.

تقاضای نیروی جسمانی

ای تو هستی خالق عرش و زمین
 قدرتی ز انسان که خود باشی علیم
 تا بگیرد هرچه خواهد سود از آن
 تا به نیرو بندگی گیرم بکار
 تا کنم بردشمن دین کارزار
 تا بفرمانت برم امری متین
 شدتی بخشی بعزم راسخم
 تا مصمم گیرم طاعت بکار
 تا رسد خشیت مرا حد ثبات
 که فتد عارف زخوفت بر وجود
 اینچنین خوفی زیاران بس نکوست
 آن بود باشم ز بی مهری پریش
 نره مهر او فرود آورده بار

یا رَبِّ ای یا رَبِّ اَللهُ الْعَلِیْمِ
 قدرت و نیرو تو را باشد عظیم
 هر که را خواهی دهی نیرو چنان
 من هم از این بهره خواهم آشکار
 در سپاه مسلمین گیرم قرار
 جسم و جان خود کنم آباد از این
 حاجت دیگر دهی مگر پاسخم !
 در اراده ثابتم داری قرار
 دانشم افزون کنی بر کائنات
 آنچنان خشیت که آید در وجود
 تا همیشه بوده باشم نزد دوست
 لیک ترس من چنان از یار خویش
 گرچه من خود بارها دیدم که « زار »

امام صادق علیه السلام فرمود :

بهترین اوقات برای دعا کردن هنگام

سحر است

از اصول کافی

* حَتَّىٰ أَسْرَحَ إِلَيْكَ فِي مَيَادِينِ السَّابِقِينَ وَأُسْرِعَ إِلَيْكَ فِي الْمَبَادِيرِ وَاشْتَأَقَ إِلَيَّ قُرْبِكَ فِي
الْمُشْتَقِينَ وَأَذْثَمَكَ وَتَوَلَّيْتُ الْخَلَصِينَ وَأَخَافُكَ مَخَافَتَ الْمُؤَقِنِينَ وَاجْتَمَعَ فِي جَوَارِكِ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ

تا قرار گیرم در میدان آنانکه بسوی حضرت پیشی گیرند ، و بشتابم
بسوی تو با سبقت گیرندگان ، و مشتاق شوم بسوی قرب و نزدیکی تو در میان
مشتاقان ، و بسیار نزدیک شوم بتو در دایره اخلاصمندان و از تو بترسم مانند ترس
یقین کنندگان و کرد آیم در جوار رحمت تو با اهل ایمان .

امام علی (ع) بعد از آنکه در سه نوبت و هر نوبت سه مرتبه
در مسابقات الهی شرکت کنید !
پروردگار خود را بنام « رب » می خواند ، سپس از
او سبحانه و تعالی تقاضای قوت جسمانی و استحکام عزم
و اراده در امر طاعت و فرمانبرداری می نماید و خواهان دوام و برقراری آنست ،
و پیرو این کلام نتیجه خواسته های خود را با بیانی بسیار لطیف و دقیق عرضه
می دارد ، براین وجه که : (حَتَّىٰ أَسْرَحَ إِلَيْكَ فِي مَيَادِينِ السَّابِقِينَ) شاید اشاره
بر آن باشد : تقاضای نیرو برای امر طاعت از آنجهت است که بتوانم روان شوم
بسوی مراتب قرب در میدان مسابقات از همان مسیری که (سابقین) در پیش
گرفتند ، و جایزه خود را در این مسابقه دریافت کردند .

یا به اعتبار دیگر : براین معنا ، که خدایا نیروئی بخش بر من تا آنکه
سیر نمایم بسوی مراتب قرب حضرت تو همچنانکه بندگان صالح تو در آن میدان
مسابقات شرکت کردند ، همان سیر روحانی که در مدارج انسانیت تمام انبیاء

(۱) در بعضی از نسخ در متن دعا (فی المبادیر) آمده است اشاره بر اینکه بشتابم
بسوی تو نمایان و آشکار با پیشتازان و قهرمانان .

مرسلین و ائمه طاهرین و اولیاء مقرر بین خود را در آن بمرتبہ حقّ الیقین واصل کردند .

در این بند از دعا چنین احتمال می‌رود که شاید اشاره (سابقین) بوجود مقدّس انبیا باشد که سالک باید در طریق ایشان در مراتب سیر روحانی قرار گرفته و خود را بمقصد رساند .

و از طرف دیگر ، خدایتعالی خود در این مورد مسابقه‌ای ترتیب داده و شرکت کنندگان را در آن تشویق مینماید ، همچنانکه میفرماید : س ۵۷ ی ۲۱ ،
 سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ
 اشاره براینکه پیشی گیرید بریکدیگر (یعنی مسارعت نمائید مانند مسارعت سابقان بریکدیگر) بسوی آمرزشی که واقع شود از پروردگار شما .

یا براین معنا که در خیرات سبقت گیرید و بشتابید بمتابعت و اطاعت از رسول اکرم که سبب آمرزش است و پیشی گیرید به استحقاق بهشتی که پهنای آن مانند وسعت آسمان و زمین است ، و چنین گفته‌اند : که سبقت گیرند کان باعمال خیر سبقت گیرند کان بمغفرتند .

و ارتباط این معنا را می‌توان در آیات دیگری جستجو کرد و بابرندگان مسابقات کسانی که سبقت جستند بریکدیگر در ایمان تطبیق نمود ، یعنی کسانی که در زمره : (وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ) بوده‌اند ، یا آن گروه از سالکان الی‌الله که خدایتعالی مقام آنانرا به بهترین وجهی توصیف کرده و فرمود :
 وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ...

آنکسانی که در ایمان آوردن بخدا و رسول سبقت بردیگران جستند که درجات ایشان نزدیک بعرش خداست و آنان در مرتبه اعلیٰ و مقام عالی باشند .

در بعضی از تفاسیر آمده است شأن نزول این آیه اشاره بوجود مقدّس علی علیه السلام است که خود در این دعا عرض میکند : (حَتَّىٰ أَسْرَحَ إِلَيْكَ فِي

مِیَادِیْنِ السَّابِقِیْنِ) با آنکه آن بزرگوار خود در این میدان مسابقه برنده بوده است .

در پیر و جمله قبل داعی از نظر اهمیت موضوع بازبر وجه
 دیگر اشاره بمضمون همان معنای جمله اول کرده و عرض
 میکند : (وَ أُسْرِعَ إِلَیْكَ فِی الْمُبَادِرِیْنِ) یعنی تا آنکه
 سرعت بسوی تو آیم و در عداد عزیزت کنندگان و
 سبقت گیرندگان قرار گیرم .

در معنای « مبادرین » چنین گفته اند : کسانی هستند که پیشی می گیرند
 بر دیگران در تحصیل علم و عمل و در اینجا با در نظر گرفتن اینکه داعی مسئلت
 می نماید مقام کسانی که در کار خدا با یکدیگر سبقت می گیرند این معنا مطابقت
 دارد چون این بهترین مسیر در سیر سالکین الی الله است .

اما در باره مسابقات الهی و پیشی گیرندگان از یکدیگر ، قرآن مجید
 مردم را به دو دسته تقسیم کرده که این موضوع پیوستگی مستقیم با بند مورد
 شرح دارد ، و بطور خلاصه گفته میشود : درباره دسته اول که راه کفر را پیشی
 می گیرند ، خدایتعالی خطاب بر رسول اکرم میفرماید : س ۳ ی ۱۷۶ ،
 وَلَا یَحْزُنْكَ الَّذِیْنَ یُسَارِعُونَ فِی الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنُیَضَّرُوْا اللّٰهُ شَیْئًا ...
 ای پیامبر از اینکه می بینی کسانی که در راه کفر با یکدیگر پیشی می گیرند
 (و گویا با هم مسابقه گذاشته اند) هیچگاه غمگین مباش ، زیرا آنان هرگز
 زیان بخداوند نمی رسانند .

و همچنین در جای دیگر در باره گروه منافقین میفرماید : س ۵ ی ۶۲ ،
 وَ تَرَى کَثِیْرًا مِنْهُمْ یُسَارِعُونَ فِی الْاِثْمِ وَالْعُدُوْاْنِ یعنی می بینی بسیاری
 از آنانرا که در گناه و تعدی بر یکدیگر سبقت می جویند .

و اما دسته دوم گروهی هستند که در کار ایمان و نیکوئیها بایکدیگر سبقت می‌جویند ، همچنانکه خدایتعالی در باره آنان میفرماید : س ۳ ی ۱۱۴ ، **وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ** ، گروهیکه ایمان بخدا و روز جزا دارند در انجام کار نیک بر یکدیگر سبقت گرفته و آنان از صالحان و نیکوکارانند . و نیز در جای دیگر این معنا در شأن بعضی از پیامبران آمده است که میفرماید : س ۲۱ ی ۹۰ ، **إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَ نَارَ غِيَابٍ وَرَهْبًا** همانا که ایشان میکوشیدند در نیکوئیها و مبادرت میکردند بر انواع شایستگیها و می‌خواندند مارا بجهت رغبت نمودن بثواب و بجهت ترسیدن از عقاب یا از معصیت . و باز در شأن گروه دیگری از اهل ایمان میفرماید : س ۲۳ ی ۶۷ ، **أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ** آنان کسانی هستند که می‌شتابند در خیرات و نیکوئیها و بر رغبت تمام در طاعات و مبرات مبادرت میکنند ، و ایشان با سعی تمام پیشی گیرندگانند بر دیگران و بسوی بهشت جاودان بر دیگران سبقت می‌گیرند .

از مفهوم این آیات چنین برمی‌آید که گروهی براه گناه و ستمکاری و گروه دیگری بسوی خیرات و نیکوکاری مسابقه می‌گذارند . اما آنچه را که خدایتعالی خود برای مسابقه و پیشی گرفتن بندگان از یکدیگر دستور داده چنین است ، که میفرماید : س ۳ ی ۱۳۳ ، **وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ** ، سبقت بجوئید بر یکدیگر برای رسیدن به آمرزش پروردگار خود و بهشتی که وسعت آن آسمانها و زمین است و آماده شده است برای پرهیزکاران .

و این نظیر آیه‌ای است که شرح آن در بند قبل گذشت با این تفاوت که در آغاز آن آیه فرمود (سابقوا) و در اینجا میفرماید (سارعوا) که در واقع هر دو کلام بمعنی شتافتن بسوی میدان مسابقه است .

و شاید اینکه امام علیه السلام در این بند از دعا عرض میکند : **وَأَسْرِعْ إِلَيْكَ**

فِي الْمُبَادِرِينَ) اشاره بهمین معنا باشد که داعی کوشش و تلاش خود را بیک مسابقه معنوی توجه داده که هدف نهائی آن آمرزش الهی و جوایز آن نعمتهای جاودانی بهشت است .

در ادامه این بند از دعا باز داعی خواستار ایصال بمقام مقام شوق و مرتبه عشق و محبت !! و حالاتی است که برای انبیاء و اولیاء خدا حاصل شده و عرض میکند : (وَ أَشْتَاقُ إِلَى قُرْبِكَ فِي الْمُسْتَأَقِينَ) یعنی تا آنکه مشتاق شوم بمقام قرب تو در صف مشتاقان .

این معنا شدت محبت و علاقه داعی را برای ایصال بمقام قرب می رساند ، همچنانکه در معنای شوق گفته اند که میل و رغبت زیاد بموضوعی که خواستنی است میباشد ، و چنان است که بعضی از عرفا این مقام را بامرتبه عشق و محبت مقایسه کرده و میگویند : تفاوت میان شوق و عشق آنست که : شوق حالتی را گویند ؛ که مشتاق بهره و نصیبی از لذت قرب الهی برده باشد و طالب کمال آن باشد ، و نیز گفته اند (شوق) وجدان است و فقدان ، یعنی وجدان مرتبه ای از مراتب قرب است ، و فقدان مرتبه ای بالاتر از آن !! ولی عشق عبارت از شدت میل نفس است بسوی قرب حق ، پس برای سائل مشتاق بسوی حق يك مرتبه از قرب حاصل شده است ، ولی طالب مراتب دیگری است که هنوز حاصل نشده ، مانند حضرت خلیل (ع) که در مرتبه اول بوسیله فدا کردن مال سیر خود را در مرتبه قرب شروع کرد و در مرتبه دوم فدا کردن اولاد و در مرتبه سوم فدائمودن جان ، که در هر مرتبه شوقش بیشتر شده و خود را بمقام قرب نزدیکتر می دیده است .

و نکته دیگر اینکه با عطف توجه بشرح فقره قبل (تقاضای پیشی گرفتن در میدان مبارزه و مسابقات که در پیر و آن آمده است : وَ أَشْتَاقُ إِلَى قُرْبِكَ فِي الْمُسْتَأَقِينَ ، در این معنا تعبیر دیگری بکار می رود که چون یکی از مراتب اشتیاق اولیاء خدا و سالکان الی الله ، رسیدن بقاء حق و ایصال خود بدرجه رفیع

شهادت در راه اسلام است ، لذا شاید اشاره بر این معنا باشد که داعی عرض کند :
خدایا چنانم بدار که چون آرزو مندان و مشتاقان بقرب و لقاء تو در این مرتبه از
مراتب اشتیاق پیش قدم بوده و خود را بمقام قرب برسانم .

در قسمت چهارم از بند مورد شرح آمده است :

نزدیکی مخلصان
بخدایتعالی
در چه مرتبه است؟!
(وَ أَذْنُو مِنْكَ دُنُو الْمُخْلِصِينَ) یعنی تا اینکه نزدیک
شوم بر تو مانند نزدیکی مخلصان ، در این جمله دو
موضوع قابل بحث است ، یکی در معنای (دنو) و
دیگری در باره مخلصین .

در معنای (دنو) چنین گفته اند : که برای نزدیکی بمقام ربوبیت در مرحله
اول مرتبه (قرب) ذکر شده است و مرتبه بالاتر را مرتبه (دنو) آورده اند ،
همچنانکه در باره ملك مقرب خدایتعالی (جبرئیل) قرآن مجید میفرماید :
(ثُمَّ دَنَّى فَفَتَدَلَّى) که او در مقام قرب بسیار نزدیک بر رسول اکرم گردید ، یا آنکه
نزدیک شد جبرئیل پس از آنکه بافق اعلیٰ مستوی شد . (۱)

و اما در معنای مخلصین چنین گفته اند : (مُخْلِصٌ) بکسر لام کسی است که
خالص و پاک کرده باشد علم و عمل و عشق و محبت خود را برای خدا ، همچنانکه
برای همین منظور خدایتعالی بندگانش را امر به پرستش کرده و میفرماید : س ۹۸
ی ۶ ، وَ مَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ که مأمور نبودند جز
اینکه خدا را پرستند در حالیکه برای او دین را پاک و خالص دارند .

و همچنین در جای دیگر میفرماید : س ۴۰ ی ۱۴ ، فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ
لَهُ الدِّينَ پس بخوانید خدای را و پرستش او قیام نمائید ، در حالیکه خالص

(۱) در تفسیر ، المیزان ، در ذیل آیه شریفه وجه دیگری ذکر کرده بر این معنا : که
بعضی گفته اند ، جبرئیل از افق اعلا پائین آمد و بر رسول خدا نزدیک شد تا آنجانب را
بمعراج ببرد ، و اضافه میکند : بنا بر اینکه دو ضمیر بر رسول خدا (ص) برگردد معنایش این
میشود که رسول خدا (ص) بخدایتعالی نزدیک شد و قرب خود را بازدید کرد .

و پاک سازندگان باشید برای او فرمانبرداری خود را .
بنابراین در این بند از دعا داعی چنین تقاضا دارد که نزدیک شود بمقام
بسیار نزدیک قرب همچنان کسانیکه دین خود را برای خدا پاک و خالص
گردانیده اند .

و در معنای (مُخْلَصٌ) بفتح لام ، اشاره بمقام کسانیت که فانی کرده
باشند نفس خود را در محبت و عشق الهی و این اشاره بمقام انبیا و اولیاء است که
همیشه با تمام وجود متوجه مقام حضرت ربوبیت بوده اند ، چنانکه در شأن
یوسف علیه السلام میفرماید : س ۱۲ ی ۲۴ ، **إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ** ، که او از
بندگان مخلص ما بود .

و نیز در داستان موسی علیه السلام است : س ۱۹ ی ۵۱ ، **إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَ كَانَ
رَسُولًا نَبِيًّا** ، که او هم از مخلصین و از پاک شدگان و از هر عیب و نقصی منزّه و
مبرا بود .

و با اینکه این هردو معنا در مورد مخلص از يك اصل ریشه گرفته ،
می توان گفت به احتمالی تقاضای داعی چنین بوده است که او بسیار نزدیک شود
بمقام انبیا و اولیاء که از پاک شدگان تا مرتبه قرب حقیقی را حاصل نماید .
و به اعتبار دیگر همانطور که در داستان آدم علیه السلام شنیدید : شیطان
بعزت پروردگاری سوگند یاد کرد که تمام بندگان را گمراه خواهد کرد
غیر از بندگان خالص و پاک را (کسانیکه بصفعت عصمت متصف شده اند) : س ۳۸
ی ۸۳ ، **قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ** .
و براین احتمال می توان گفت که چون شیطان در سوگند خود بندگان
مخلص را از اغوا و گمراهی مستثنی کرده است لذا داعی خواهان آنست که
در زمره مخلصین قرار گرفته و برای همیشه از شر ابلیس در امان باشد .



چه کسانی اعتقاد آنان
در

مرتبه یقین است ؟!

در قسمت پنجم این بند از دعا بعد از آنکه داعی تقاضای قرار گرفتن در زمره مشتاقان و مخلصان کرد ، سپس در مقام تقرب بمرحله یقین اشاره نموده تا از این طریق تمام توجه و جودش بمقام حضرت احدیت معطوف باشد ، همچنانکه عرض میکند : (وَأَخَافُكَ مَخَافَةَ الْمُؤَقِّنِينَ) یعنی اینک بترسم همانند ترسیدن اهل یقین ، همان ترسی که بندگان خالص و مخلص و مشتاق و مؤمن از توجه بمقام عظمت و جلال و جبروت ادسبحانه و تعالی حاصل مینمایند ، همچنان کسانی که اعتقاد آنان بمقام ربوبیت در مرتبه یقین است و با مشاهده ملکوت آسمانها و زمین بمراتب و مراحل یقین نائل شده اند همانطور که در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام است که خدایتعالی فرمود : س ۶ ی ۷۵ ، وَكَذَلِكَ نُرِيّ اِبْرَاهِيْمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ لِيَكُوْنَ مِنَ الْمُؤَقِّنِيْنَ ، یعنی اینچنین ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا اهل یقین گردد . (۱) درحالی که آن بزرگوار یقین استدلالی و فطری به یگانگی خدا داشت ، اما با مطالعه در اسرار آفرینش آن یقین بسرحد کمال رسید .

البته مرحله یقین مراحلی دارد که آنرا در سه مرتبه ذکر کرده اند : یکی مرتبه (عِلْمُ الْيَقِيْنِ) که دانستن امری است بنحوی که در آن شك و شبهه ای نباشد ، و دیگر مرتبه (عَيْنُ الْيَقِيْنِ) است ، که یقین داشتن بماهیت یا امری که بچشم دیده شده باشد و مرتبه سوم (حَقُّ الْيَقِيْنِ) است که یقین داشتن بماهیت چیزی که بجمیع حواس دریافته شده باشد و هیچ شك و تردیدی در آن نباشد ،

(۱) در تفسیر ، قمی در ذیل آیه شریفه از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که فرمود : برای ابراهیم (ع) از زمین و هر که در آن است و از آسمان و هر که در آن است و از ملکی که آسمان را حمل میکند و از عرش و کسی که بر آن قرار دارد پرده برداری شد ، و همین معنا برای رسول خدا و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما نیز بوده است ، در کتاب بصائر الدرجات هم این روایت را به دو طریق از امام باقر علیه السلام نقل کرده که در تفسیر ، المیزان مشروحاً ذکر شده است .

و ذکر موقنین در این بند از دعا اشاره بتمام این مراتب است .

تقاضای پیوست
در
جوار رحمت الهی !!

در پایان بند مورد شرح داعی اشاره بمرتبۀ دیگری
از فیوضات الهی کرده و عرض میکند : (وَأَجْتَمِعَ فِي
جَوَارِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ) .

در اینجا محتمل است که مراد از مجاورت الهی مجاورت
بندگان خاص او از انبیا و اولیاء باشد ، چون مصاحبت و مجاورت با آن
بزرگواران غیر از ذکر خدا و بیان فضل و رحمت او سبحانه و تعالی چیز دیگری
نیست و در حدیثی هم آمده است : (أَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي) پس آنکس که به ذکر
خدا مشغول است گویا در مرتبۀ قرب با او جلّ شأنه همجوار است .

چه بسیار نیکوست کسانی که در دنیا هم در مجاورت اهل ایمان و متقین
بوده و یا همسایه و مصاحب و دوست و همنشین و قرین با آنان باشند ، در آخرت هم
از این فیض برخوردار بوده و در جوار انبیا و اولیاء و مخلصین و مؤمنین و مشتاقان
بزندگی جاوید خود لذت بخشند ، چنانکه در قرآن مجید هم در این مورد
اشاره ای شده است و میفرماید : س ۴ ی ۶۹ ، وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ
مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسَنَ
أُولَٰئِكَ رَفِيقًا ، یعنی کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند (در روز رستاخیز)
همجوار و همنشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنان تمام کرده ؛
از پیامبران و راستگویان و شهداء و افراد شایسته که آنان دوستان و رفقای
خوبی هستند و از همین جهت است که داعی تمنای چنین موهبتی را دارد .



پیروزی در میدان مسابقات

ایکه نیرویت بهرچه سرکش است
ذره‌ای برمن از آن نیرو رسان
سوی قربت ره بگیرم با شتاب
سرعتی گیرم چنان برکوی دوست
من ندارم بیش از این تاب فراق
بلکه شوق من به آنجالی رسید
آنچه می‌سازد مرا آرام از این
تا شوم نزدیک بر نیکان خاص
کاش بودی خشیتم چون موقنین
خوش اگر بودم بنزد آن گروه
که همه مردان حق در آن مقام
خاص با خاصان بود محشور و عام
من چنین دارم لَمَّا بعد از این
در جوار حق به نزد اهل حال
بر چنین حالت که بینم وصل یار

چرخ این عالم از آن در گردش است
تا بگیرم سبقتی بر دیگران
پرده را بالا زنم اندر حجاب
تا زنم پس هرکه جز او روبروست
چون زحد بگلشته درد اشتیاق
که شده از دیدگانم خون پدید
خود ببینم نزد جمع مخلصین
برگروه گشته از هجران خلاص
تا رسم بر ربِّ حق الیقین
آنچنان در اجتماعی باشکوه
دور هم گرد آمده از خاص و عام
بهره گیرد از تکوینها تمام
که به پیوندم به جمع مؤمنین !
خود رها سازم زهرگونه ملال
دم به دم گویم خوشا بر حال دزار

رسول اکرم ﷺ فرمود :

قضاء را جز دعاء بر نمی‌گرداند

از کتاب « بحار »

* التَّحْسُّنُ مِنْ أَرَادَتِي بِسُوءِ فَاَرَدَةٍ وَمِنْ كَاذِبِي فِكْدَةٍ

خدایا : هر کس اراده کند مرا ببدی پس اراده کن او را (اندیشه بد را بخودش برگردان) و هر کس مکر کند مرا پس مکر کن او را .

در این فقره از دعا داعی لحن کلام را تغییر داده و چنین بازگشت بدیها
اشاره میکند ؛ خدایا : هر کس در حق من قصد سوئی بنفس بدکار است !
دارد یا اراده بدی کرده باشد ، یا دامی در راه من گسترده باشد ، پیش از آنکه اراده خود را در خارج بوجود آورد او را بشامت سوء قصد خود برسان و بدی را بر خود او برگردان .

و نیز داعی این مضمون را بوجه دیگر ادامه میدهد که خدایا : اگر کسی نقشه‌ای در خفا برای من کشید و اراده مکر و خدعه و کید و تزویر بر من نمود ، نسبت به او مکر و کید روا دار .

چقدر این بند از دعا در سطحی بسیار عالی است که هم برای امر دنیا نافع است و هم جلوگیر از تحریکات و وسوسه‌هائست که بوسیله دشمنان برای یأزداشت از امر آخرت بوجود می‌آید .

و از این گذشته این معنا ارتباط غیر مستقیمی به آیات قرآنی دارد که در عین حال قابل توجه است : ببینید کسی غیر از خدایتعالی نمی‌تواند مانع سوء قصد و دافع بلیات باشد ، همانطور که اغلب در دوران زندگی دیده میشود که تا اراده و مشیت الهی بر امری تعلق نگیرد هیچ سوء قصدی بمرحله عمل در نخواهد آمد . و در برابر این معنا چنان است که هر گاه خدایتعالی اراده سوء نسبت بفرد یا گروهی داشته باشد هیچکس جلوگیر از آن نیست ، چنانکه

جائی میفرماید . س ۱۳ ی ۱۱ ، وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ . که اگر اراده خدایتعالی از روی حکمت و مصلحت تعلق گیرد که بگروهی بدی یا عذاب رساند کسی نتواند از آن جلو گیری نماید .
و باز در جای دیگر بروجه دیگر میفرماید : س ۳۳ ی ۱۱ ، قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً ۖ بَلْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ . که نگاهدارد شما را از حکم خدا اگر خواهد بشما اراده بدی کند یا خواهد بشما رحمت و نعمتی رساند .

بنابراین خدایتعالی تواناست براینکه اراده بد و سوء قصد از هر بدکاری را منتفی کرده و آنرا بخود او برگرداند و کسی هم جلو گیر از حکم و فرمان او نیست !!

در قسمت دوم ؛ از بند این دعا ، داعی عرض میکند :

(وَ مَنْ كَادَنِي فَكِدْهُ) یعنی هر کس دام مکر و حيله

برای من گسترده ، پس مکر او را بخودش برگردان ،

در این معنا در قرآن مجید آیاتی آمده است که معلوم

برگشت

هر خدعه و مکر

با بدکار و ما کراست !!

می دارد برگشت مکر و حيله بر خود مکر کننده است و با توجه به بند مورد شرح

در جائی میفرماید : س ۵۲ ی ۴۲ ، أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ

روی سخن بر رسول اکرم است ، که اشاره میفرماید : آیا میخواهند مکر و تدبیری

در باره تو بکار برند : آن گروه کفر ، کید کرده شدگانند ، یعنی ایشانند کسانی

که و بال کید و مکرشان بر خودشان بر میگردد .

و در جای دیگر این معنا را بروجه دیگر آورده ، و چنین میفرماید : س ۶

ی ۱۲۳ ، وَ مَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ ، یعنی مکر نمیکنند مگر

بنفسهای خود در حالیکه نمی دانند که برگشت و و بال مکر بخود ما کراست .

و نیز در جای دیگر این معنا را با صراحت بیشتری بیان داشته و میفرماید :

س ۳۵ ی ۴۳، وَ لَا يَحِقُّ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ..... یعنی احاطه نمیکند مکر بد مکر به مکر کننده که هر بدی درباره هر کس که اندیشیده باشد درباره خود مشاهده نماید.

و مکر (سی) هر مکاری است که اصل آن دروغ و خدعه و پایه آن بر فساد باشد، و این از همان کلام بزرگان است که میگویند: (مَنْ حَفَرَ بَشْرًا لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهِ) که در ضرب المثل فارسی هم آمده است: هر که چاهی کند برای کسی، اول خود در آن خواهد افتاد، حاصل آنکه مکاران از ناحیه خدایتعالی همیشه مورد تعقیبند.

بنابراین از این معانی مفهوم بیان امام عَلَیْهِ السَّلَام در این بند از دعا روشن گردید؛ که اشاره فرمود: خدایا هر کس اراده بدی یا مکر بامن کند مکر و بدی را بخود او برگردان، چون مکر و کید تو استوار و محکم است، همچنانکه فرمودی: (إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ) و از طرف دیگر تنها تو باز دارنده بدیهائی از آنها که کار خود را بر تو تفویض میکنند؛ که همچنان باز فرمودی: س ۴۰ ی ۴۵ فَوَقَّيْهِ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا.....

نتیجه سوء قصد

دفع هر شری که می آید به پیش
بد رسان بر او بهر شر و زیان
کید او را بر خودش برگشت دار
جز تو هم کس واقف اسرار نیست
مکر خود ببند بجانش کار ساز!
چون رسد هر بد به بد کار لثیم
من بگیرم بر تکیه ها، امان
لیک بیمش باشد از پایان کار

ای خدا بر من رسان از فضل خویش
هر کسی بد می کند بر من چنان
گر کند مکر و خدعه حيله وار
غیر تو کس دافع اشرار نیست
گر کند مکر بمکرش فاش راز!
بعد از این بر من نباشد هیچ بیم
گر بدی باشد سزای بد عیان
گرچه عمری بر امید زیست «زار»

وَجَنِّبْنِي مِنْ حَسَنِ عَيْدِكَ نَصِيبًا عِنْدَكَ وَأَوْفِّبْنِي مَنَازِلَكَ وَأَحْصِمْنِي زُلْفَةَ لَدَيْكَ فَإِنَّهُ لَا يَسَالُ ذَلِكَ إِلَّا بِفَضْلِكَ وَجُدْ لِي بِجُودِكَ وَأَعْطِنِي عَلَى مَجْدِكَ وَأَخْطِنِي بِرَحْمَتِكَ

و قرارم ده از بهترین بندگانت که بهره بهتری دارند در پیشگاهت ،
و نزدیکترین منزلتی دارند در آستانت ، و مقام خاصی دارند در تقرب بحضورت ،
یس حقاً کسی به این سعادت نرسد مگر بفضل و کرم تو ، و عنایت کن بر من بحدود
و بخششت (آن مقامات را) و مهربانی فرما بر من بزرگواریت ، و نگاهدار
مرا برحمت خود .

بهترین بهره‌گیرندگان
از
مواهب الهی !
در این بند از دعا داعی تقاضای خود را چنین ادامه
میدهد که : خدایا مرا از نیکوترین بندگان خود
قرار ده که نصیب و بهره بیشتری از فیض رحمت
تو دارند .

اگر خوب به این معنا توجه شود خواهیم دریافت که بهترین بندگان
خدایتعالی که بهره شایانی نصیب آنان شده است ، همانا انبیا و اولیاء او هستند ،
که در مرحله اول گفتار و رفتار آنان بهترین گفتار و رفتار بوده که این خود
دلیل واضحی بر امتیاز آنان است ، چنانکه خدایتعالی میفرماید : س ۴۱ ی ۳۳
وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا ... کیست نیکوتر در گفتار
از آنکس که بخواند مردم را بپرستش خدا و کردار شایسته داشته باشد .
بنابراین کسی از آن بزرگواران در این معنا پیش قدم‌تر نبوده و نمیباشد .
و از طرف دیگر در مرحله دوم کسانی در زمره بهترین بندگان خدا هستند

(۱) در بعضی از نسخ در متن دعا (مِنْ أَحْسَنِ عِبَادِكَ) آمده است .

که پیروی از روش انبیاء و اولیاء کرده و در مرتبه ایمان خود را بمقام تقوی رسانیده باشند، که فرمود: س ۴۹ ی ۱۳، **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ**... یعنی نیکوترین و گرامی ترین بندگان نزد خدای متعال اهل تقوی و پرهیزکارانند. بنابراین متقین هم از بهترین بندگان و تقرب ایشان هم در نزد او در مقام والائی است (**وَاقْرَبِهِمْ مَنْزِلَةً مِنْكَ**) که در پیشگاه عظمت او مرتبه و منزلت شایانی دارند.

لذا تقاضای داعی بر اینست که در زمره کسانی قرار گیرد که خدایتعالی در شأن آنان فرمود: (**أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ**) همان پیشینیانی که نزد او مقرب بوده و اختصاص داده است آنانرا بمرتبه و مقام قرب (**وَأَخَصَّهِمْ زُفَّةً لَدَيْكَ**) آنانکه در تقرب مقام خاصی بحضورش دارند!!

در ادامه کلام که داعی خواهان بهترین امتیازاتی

شده که خدایتعالی بمقربترین بندگان خود

عنایت میفرماید، آنگاه لحن کلام را بروجهی

تغییر داده، و لازمه ایصال به آن مقامات را تنها

فضل الهی دانسته است، چنانکه عرض میکند: (**فَإِنَّهُ لَا يُنَالُ ذَلِكَ إِلَّا بِفَضْلِكَ**)

اشاره بر اینک که: نمی رسد کسی بمراتب قرب و منزلت در نزد تو مگر

بوسیله فضل و کرم و بخشش و عنایت تو، زیرا تمام احسان و مواهب تو بمحض

تفضل و بخشش است، و هر کس در هر مورد که بهر مقامی واصل شود مرهون

همان مرتبه فضل است، چنانکه خود فرمودی: س ۵۷ ی ۲۱، **ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ**

يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ، اشاره بر اینک که آنچه خدایتعالی به اهل

ایمان و متقین وعده فرموده به آنان می رساند و این از فضل خدا و کرم اوست که

زیاده بر استحقاق آنان کرامت میفرماید، چه از نعیم دنیا و چه از مقام و درجات

آخرت، چون او صاحب فضل بزرگ است.

هر گونه

بهره و امتیاز بر بندگان

از ناحیه فضل الهی است!

در باره فضل خدایتعالی قبلا مطالبی گذشت ولی اکنون در اینجا گفته میشود که برای ایصال بمقام قرب گذشته از خواست و اراده خدایتعالی سعی و کوشش خواهند بسیار لازم است ، همچنانکه در تفاسیر آمده است هر موجودی هر اثری که دارد هم می‌توان نسبت بخودش داد ، و هم می‌توان آن اثر را نسبت بخداوند داد ، هم می‌تواند در راه ایمان و تقوی خود قدم بردارد ، و هم از خدایتعالی درخواست مواهب و عنایات خاص داشته باشد .

و این همان مرتبه‌ای است که شایستگی هر کس را برای رسیدن بمقام تقرب و کسب فیض از راه تفصل نشان میدهد ، و شاید کریمه : (وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ) این معنا را روشن سازد ؛ که اشاره بر این شده است : هر کس که صفات و اعمالش بر دیگران فزونی و برتری داشته باشد و دارای صفات و کارهایی باشد که مقتضی اجر زیاد و موهبت و سعادت باشد ، خدا اجر زیاد باو خواهد داد بدون آنکه حقش را باطل سازد و یا اضافه کارش را غصب نماید .
و یا به اعتبار دیگر ، چنین است که خدایتعالی بهره‌مند می‌سازد از مواهب و عنایات خود بهر صاحب فضیلتی بمقدار فضیلتش .

پس در این بند از دعا داعی تقاضای موفقیت برای آمادگی و توفیق و تحصیل در ایصال بفضل و عنایات الهی را خواستار است .

پس از اظهار دلگرمی بفضل الهی داعی توجه خود را بعبود و بخشش او سبحانه و تعالی معطوف داشته ؛ و عرض میکند : (وَجُدْنِي بِجُودِكَ) اشاره بر اینکه عطا و بخشش فرما بر من از مواهب خود ، چون تنها تو صاحب بخشش و کرمی .

از
کریم و از بزرگوار
چه چیز
باید تقاضا کرد !!

در باره جود و بخشش الهی در همین دعای شریف در شرح فقره

(وَ أَسْأَلُكَ بِجُودِكَ أَنْ تُدْنِيَنِي مِنْ قُرْبِكَ) در صفحه ۱۱۰ مطالبی بتفصیل گذشت .

سپس در پایان این بخش از دعا عرض میکند : (وَ اعْظِفْ عَلَيَّ بِمَجْدِكَ وَ احْفَظْنِي بِرَحْمَتِكَ) مهربانی کن بر من به بزرگواری خود ، اشاره براینکه بعطوفت و شفقت و مهربانی مرا در رحمت و اسعه خود جایگزین فرما ؛ چون تنها تو صاحب مجد و عظمت ، و شرف و بزرگواری هستی ؛ که لازمه آن محبت و مهربانی و اعطاء بهره‌های نیکو در مقام تفضل است .

اما اینکه داعی در اینجا تقاضا دارد که خدایتعالی او را بوسیله رحمت خود حفظ فرماید ، از این معنا نتیجه گرفته می شود که حفظ و نگهداری موجودات هم بوسیله نعمت و هم بوسیله رحمت و نعمت امکان پذیر است ، ولی چون خدایتعالی در هر صورت خود بر همه چیز حافظ و نگهدارنده است ، و کریمه : (إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِیْظٌ) مشعر بر همین است ، لذا داعی خواستار حفظ خود از طریق رحمت و مهربانی شده است .

امام صادق علیه السلام فرمود :

بچسبید بدعا زیرا شما به هیچ کرداری
بمانند آن مقرب بخدا نشوید .

از اصول کافی

عطای دوست

ای خدا بر من رسان نیکو مراد
 بهره از نیکی مرا آور میان
 بهره خوبان بر آنچه شد نصیب
 گرچه لایق من نیم لیکن زدوست
 من برم ره سوی قربت از عطا
 لیکن آن خواهم که یاران قریب
 در تقرب هر که شد مجذوب یار
 آنکه را بر فضل خود داد اختصاص
 بخشش و عفو و عنایت اینچنین
 در مواهب فضل خود گیرد بکار
 هر که را شایسته مهر و وفاست
 پس مرا بخش ای خدا اندر و داد
 مهربانی کن مرا در هرامور
 هم نگهداری کنم از شر ناس
 مجد و آقایی تو را باشد عظیم
 زین سبب بردامنت آویخت «زار»

آنچه کردی خود به نیکان از عباد
 هر چه کردم قصد حاجت در بیان
 کن عطایم سهم خود انت الحبيب
 برگنهکاران عطا کردن نکوست
 گو که شرمم باشد از جرم و خطا
 نزد حاجت بر همه بودی مجیب
 خوش بگیرد زندگی در هردیار
 باشد او از هرگزند و بد خلاص
 بر همه یکان نباشد بریقین
 هر که را خواهد دهد در آن قرار
 بی گمان در صحنه لطف و صفاست
 از تو خواهانم فقط ، انت الجواد
 چون تو را باشم بهرجا در حضور
 تا نباشم از تو منفک در سپاس
 در عطا جز تو ندیدم کس کریم
 تا برحمت گیریش اندر کنار



وَجَلَّ سَانِي بِذِكْرِكَ لِحُبِّ قَلْبِي بِحُبِّ قَلْبِي

و بگردان زبان مرا همچنان تا با یاد تو گویا باشد، و قرار ده دل مرا
بمحبت خود در حالیکه آرام (و اسیر و شیدا بر عشق تو) باشد.

قبلا در شرح فقره: (اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِذِكْرِكَ)

در صفحه ۹۹ درباره ذکر الهی مطالبی بتفصیل گذشت

ولی در بند مورد شرح نکات جالبی از نظر ذکر

خدایتعالی بوسیله زبان و ارتباط آن با قلب و رابطه

محبت با دل و به اعتبار دیگر (ارتباط عشق و دل

و زبان) مورد بحث قرار می گیرد، که با اشاره به آیات قرآنی این معنا روشن
خواهد گردید.

در اول باید گفت شاید مراد داعی از این تقاضا چنین باشد که: ای خدا،

حلاوت و شیرینی ذکر خود را بر من بپاشان تا قلب من مملو از مهر و محبت تو
باشد و دلم در برابر عظمت تو اظهار تذلل نماید.

و این بهترین مقام در نزد سالکین الی الله است که در این وادی قدم گذاشته

و تا ایصال بمقام قرب از پای نشینند، همچنانکه اهل معرفت بر آنند که مراحل

رجاء و خوف و شوق و انبساط و انس و توکل و رضا و تسلیم همه از لوازم محبت

است و این مقام ملازم با همه کمالات مذکوره است.

اما با توجه بآیات قرآنی شواهدی در دست است که می توان گفت: اولین

تحول که برای ایجاد محبت در قلب حاصل می شود همان اشتغال بذکر الهی و

همچنین شنیدن اذکار است، که خود مقدمه ای برای تحصیل عشق و محبت و آرامش

ذکر

خدایتعالی بر زبان

چگونه ارتباط

باعشق و محبت دارد؟!

خاطر است ، همچنانکه میفرماید : س ۸ ی ۲ ، **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَ جِلَّتْ قُلُوبُهُمْ ...** یعنی مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده میشود بهراسد دلهاشان از هیبت و اشراق اشعه جلال ربّانی و طلوع انوار عظمت سبحانی (جلّ شأنه) . (۱)

البته این تحوّلی که از این راه در قلوب اهل ایمان ایجاد می شود و یا نرسی که بوجود می آید بخاطر درک مسئولیتها و احتمال عدم قیام بوظائف لازم در برابر خدایتعالی میباشد ، شاید گاهی بخاطر درک عظمت مقام و توجه بوجود بی انتها و پرمهابت او سبحانه و تعالی است .

و این از شیوه اهل ایمان و دانایان بمعارف الهی است که باید در مقام خوف چنان توجه داشته باشند که مبادا پیوند عشق و محبت گسسته شود . از طرف دیگر این معنا برای اهل ایمان روشن است که چون ذکر خدا را شنوند و یا خود مشغول ذکر او باشند دلهای آنان در مقام محبت و برای ایصال برحمت آرام گرفته ، و بفضل او امیدواری حاصل می نمایند ، چنانکه میفرماید : س ۱۳ ی ۲۸ ، **الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ ، أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** ، آگاه باشید که بذکر خدا آرامش پیدا میکند دلهای اهل ایمان .

از اینجهت است که سالکین الی الله با در نظر گرفتن اینکه آنی از ذکر او غافل نباشند مقدمات ایجاد محبت را فراهم آورده تا به آنجا که قلب خود را در اختیار آنکس می گذارند که امام سجّاد علیه السلام در مقام سپاس عرض کرد :

(۱) در تفسیر ، المیزان : با عطف توجه به ادامه کلام در آیه شریفه آورده است : که صفات مؤمنین حقیقی پنج است و آن عبارتست از : ۱- ترسیدن و تکان خوردن دل در هنگام ذکر خدا ، ۲- زیاد شدن ایمان در اثر استماع آیات خدا ، ۳- توکل ، ۴- پیا داشتن نماز ، ۵- انفاق از آنچه که خدا روزی فرموده ، و معلوم است که سه صفت اول از اعمال قلب و دو صفت اخیر از اعمال جوارح است و در ذکر آن رعایت مرتبت واقعی و طبیعی آن شده است .

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَحَبَّبَ إِلَيَّ ... حمد خدا را که دوستی می‌ورزد بامن در حالیکه او از من بی‌نیاز است .

و در جای دیگر عرض میکند : (يَا حَبِيبَ مَنْ تَحَبَّبَ إِلَيْكَ) ای دوستدار آنکسی که از راه دوستی بتو روی آورد ، و آن بزرگوار تا آنجا به دوستی و محبت و عشق و علاقه خود نسبت بخدایتعالی اعتماد دارد که درجائی این مراتب را وسیله در مقام شفاعت قرار داده و عرض میکند : وَ حُبِّي لَكَ شَفِيعِي إِلَيْكَ (۱) یعنی دوستی من بتو شفاعت کننده من است بسوی تو ، و یا به اعتبار دیگر ارادت و محبت و مودت من بحضرت تو شفیع است در پیشگاه تو ، که این همان عوالم عشق و محبت است که واسطه بزرگ و دستگیره محکمی در امر شفاعت است ، و این است همان مرتبه‌ای که خدایتعالی درباره اهل ایمان فرمود : س ۲ ی ۱۶۵ ، وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ که دوستی اولیاء خدا بیشتر و ثابت تر از هر چیزی به نزد پروردگار عالم است .

چگونه ممکن است !! خدایتعالی قلوبی را که مملو از محبت او باشد بر آن بی‌اعتنا باشد و دل‌هایی را که کانون مهر و محبت اوست رها سازد .
لذا علی علیه السلام هرگز دل خود را آنی از محبت و عشق بخدایتعالی خالی نگذاشته و در این بند از دعا عرض میکند : (وَقَلْبِي بِحُبِّكَ مُتِمًّا) دل مرا در عشق خود بحالت تذلل و شیدائی نگاهدار !!



(۱) نگارنده در کتاب (عشق و رستگاری) در این معنا شرحی بتفصیل آورده ، طالبین به آن کتاب مراجعه نمایند .

مراتب عشق

بار الها ذکر تو هر صبح و شام	برزبان و دل مرا باشد مدام
بلکه دارم هر زمان ذکرت پیاد	تا شود قلبم بر آن تذکار شاد
گر شوم از ذکر تو آنی خموش	می رود صبر و قرارم عقل و هوش
آنچنان عشقم پیادت بسته است	که دلم از هردو عالم رسته است
آنچنان مهر تو در قلبم عجین	که رقیب اندر پیش دارد کمین
بس برون فریادم آید از نهان	تا که عشقم سرزند بر آسمان
سرعت عشق و محبت آنچنان	می رود بالا بعرش و کهکشان
تا در آنجا برکند طاق زتاب	پرده را بالا زند اندر حجاب
خوش گرفتم همراهی در آن مدار	تا بدیدم همسفر خود را به «زار»

امام صادق علیه السلام فرمود:

براستی دعا همان عبادت است همچنانکه

خدایتعالی فرمود:

إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي...

از اصول کافی

وَمَنْ عَلَىٰ حُجْنِ اجَابَتِكَ وَأَقْلَنِي عَثْرَتِي وَأَغْفِرْ لِي رَثِي فَإِنَّكَ تَهْنِئْتَ عَلَيَّ عِبَادُكَ بِبِئْرِكَ وَأَنْتَ تَهْتَمُّ
بِعِبَادِكَ وَتَهْنِئْتَ لَهُمْ لِاجَابَتِهِ

و منت نه بر من به نیکی اجابت خود و حسن پذیرشت ، و چشم پوشی فرما
از لغزشم ، و بیمار ز گناهانم را ، همانا که تو حکم کرده‌ای بر بندگانت
پرستشت را ، و امر کردی آنانرا که بخوانند تو را ، و خود ضامن اجابت دعای
ایشان شدی .

امام علیه‌السلام در این بند از دعا خواسته‌های خود را
گسترش داده و توجه داعی را بمراتب دیگر جلب
می‌نماید ، همچنانکه خواستار لطف و عنایت الهی شده
است که منت نهاد بر او و بوجه نیکوئی دعایش را
به اجابت رساند .

اظهار امتنان داعی
نسبت به اجابت
نیکو !!

با آنکه اجابت دعای داعی بطور کلی در تمام موارد نیکو و احسان بخش
است ، ولی در مورد (حسن اجابت) چنین گفته‌اند که خدایتعالی زیاده بر آنچه
که خواهند تقاضا داشته بر او عنایت می‌فرماید ، همچنانکه اجر و پاداش حسنات را
ده برابر مقرر فرموده ، بلکه گاهی تا هفتصد برابر افزونی میبخشد .

لذا داعی در اینجا برای این منظور که خدایتعالی دعای او را به اجابت
نیکو برساند اظهار امتنان کرده و عرض میکند : (وَ مَنْ عَلَيَّ ...) چون تنها او
منت گذار است بر بندگان ، چنانکه در باره پیمبران خود فرمود : س ۱۴ ی ۱۱ ،
وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ادست که بهر کس از بندگان خود

بخواید منت می نهد ، و اوست که برداعی منت نهاده و دعای او را به اجابت نیکو می رساند .

و بعید نیست که معنای حسن اجابت در تفسیر این آیه شریفه نهفته باشد که میفرماید : س ۴۲ ی ۲۶ ، وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ اشاره بر اینکست : اجابت کند دعا را برای اهل ایمان و آنانکه کار نیکو انجام دادند ، و از فضل خود بیش از آنچه خواسته اند بر آنان عنایت فرماید (این همان حسن اجابت است) که خدایتعالی بر خواسته های داعی از فضل خود فزونی بخشد .

سپس امام علیه السلام در پیر و این تقاضا عرض میکند : (وَاقْلُنِي عَثْرَتِي وَاغْفِرْ لِي زَلَّتِي) یعنی در گذر و چشم پوشی کن از لغزشم و بیامر ز گناهانم را ، که گفته اند (زل) بمعنی گناه و آن لغزشی است که بنده بر گناه بودن آن آگاه نیست و از روی جهالت مرتکب میشود ، ولی (عثرت) گناهی است که با آگاهی بگناه بودن آن ارتکاب حاصل می شود (در باره آمرزش گناهان سر آغاز همین دعا شرحی بتفصیل گذشت) .

در ادامه کلام ، امام علیه السلام موضوعی را بقلب دعا ریخته

است که داعی را بمنظور اصلی از آفرینش بندگان آشنا ساخته و تفسیر بسیاری از آیات قرآنی را در بر گرفته است ، همچنانکه عرض میکند : فَإِنَّكَ قَضَيْتَ عَلَىٰ عِبَادِكَ بِعِبَادَتِكَ اشاره بر اینکست امر فرمودی بندگان خود را بعبادت و پرستش (یعنی عبادت تو بر بندگان لازم گردید) .

در این جمله کوتاه معانی گسترده ای فشرده شده که از نظر قرآن مجید بسیار واجد اهمیت است ، و اکنون در اینجا بچند مورد از آن آیات که ارتباط مستقیم به این بند از دعا دارد اشاره خواهیم کرد تا اهمیت این معنا آشکار گردد .

فرمانیکه
از طرف خدایتعالی
بر عموم جهانیان
صادر شده است !

اگر خوب توجه شود خواهیم دریافت که ریشه گفتار امام علیه السلام در این کلام از اینجا گرفته میشود که خدایتعالی میفرماید: س ۵۱ ی ۵۶ ، وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ، نیافریده است جن و انس را مگر برای پرستش خود ، که تنها منظور از آفرینش آنها برای عبادت و پرستش و شناسائی اوسبحانه و تعالی بوده است . (۱)

اما اصل ارتباط بیان امام علیه السلام بر آیات دیگری است که جائی میفرماید: س ۱۷ ی ۲۳ ، وَ قَضَىٰ رَبِّيَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ و در این آیه چنین اشاره شده است بر رسول اکرم ، که حکم کرده است پروردگار تو بر جمیع مکلفان ، حکمی حتم و مقطوع به آنکه میپرستید مگر او را که خداوند بحق است .

و در جای دیگر این معنا بر وجه دیگر آمده است که میفرماید: س ۱۲ ی ۴۰ ، إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ، اشاره بر اینکه حکم تنها از آن خداست و حکومت جز برای او نیست ، همچنانکه فرمان داده است که غیر او را نپرستید .

و باز بر مضمون دیگری این معنا روشن شده است که فرمود: س ۹ ی ۳۱ ، وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ و جائی هم از نظر اخلاص در بندگی میفرماید: س ۹۸ ی ۵ ، وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ اشاره بر اینکه از مقام ربوبیت دستور صادر شده است که تنها بندگان يك معبود را بپرستند ، معبودی که جز او شایسته پرستش نیست و برای او دین را خالص دارند .

این نکته قابل توجه است که اصولا خدایتعالی تمام رسولان خود را برای همین منظور فرستاده بطوریکه در جائی هم میفرماید: س ۱۶ ی ۳۶ ،

(۱) در علل: بسند خود از امام صادق علیه السلام روایت آورده که فرمود: روزی حسین بن علی علیه السلام بین اصحابش آمد و فرمود: خدای عزوجل خلق را نیافرید مگر برای اینکه او را بشناسند ، چون اگر او را بشناسند ، عبادتش هم میکنند و اگر عبادتش کنند بوسیله او از پرستش غیر او بی نیاز میشوند .

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ

همانا که میان هر امتی پیغمبری برانگیختیم تا با قوم خود بگوید : خدا را پرستش کنید و از طغیانگری کناره گیرید .

در جائی هم خدایتعالی این معنا را عمومیت داده و خطاب به اهل جهان میفرماید : س ۲ ی ۲۱ ، يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ ای مردم جهان پروردگار خود را پرستش کنید ، آن کسی که شما و پیشینیان شما را آفرید ، و بسیار آیات دیگری در این مورد آمده است که در اینجا مجال برای تفسیر آنها نیست !

بنابراین امام علیه السلام در این بند از دعا اشاره به امر مهمی از راز آفرینش کرده و داعی را به اصل وظیفه خود که تنها عبادت و بندگی و اطاعت از امر الهی است آشنا می سازد .

در پایان بند مورد شرح بعد از تثبیت امر خدایتعالی

درباره پرستش او جلّ شأنه ، امام علیه السلام توجه داعی را

به امر مسئلت و دعا جلب نموده و عرض میکند :

(وَ أَمَرْتَهُمْ بِدُعَائِكَ وَضَمِنْتَ لَهُمُ الْإِجَابَةَ) اشاره

براینکه : ای خدا ، بندکان را امر به بندگی و اطاعت فرمودی و سپس دستور

دادی که تورا بخوانند و آنچه را می خواهند از تو مسئلت دارند و خود اجابت

دعای آنانرا هم تضمین نمودی .

در این مورد خدایتعالی در قرآن مجید مطالبی بر وجوه گوناگون آورده

است ، چنانکه در جائی میفرماید : س ۴۰ ی ۶۰ ، وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ

لَكُمْ ، بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را ، و در جای دیگر فرمود : س ۲ ی ۱۸۶ ،

أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ که اجابت میکند دعوت خواننده را زمانیکه

او را بخواند .

اجابت دعای داعی

تحت شرایطی

تضمین شده است !!

و نیز بوجه دیگر میفرماید: س ۷ ی ۵۵، اَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً
پروردگار خود را از روی تضرع و پنهانی بخوانید.

در مورد دعا و اجابت آن مطالبی بسیار است که نگارنده در بخشی از کتاب
(بیان حقیقت) در ذیل بیانات امام ولی عصر (عجل) در جمله: (اَللّهُمَّ اَذِنْتَ لِيْ
فِيْ دُعَائِكَ وَ مَسْئَلَتِكَ) شرح گسترده‌ای آورده که تطبیق آن با بند مورد شرح
که عرض میکند: (وَ اَمَرْتَهُمْ بِدُعَائِكَ) بسیار روشن است و خواننده را بحقایقی
از مراتب دعا و نیایش آگاهی میدهد.

حسن اجابت

تا روا سازی مرا حاجت بکار
در اجابت دارم از تو بس رجا
تا کنی بر من زخود منت تمام
که زفضلش می رساند برحبیب
چشم خود پوشد زمن از هر گناه
که نباشم نزد بد کار و لئام
حکم او بر طاعتش بر من رسید
در قضا و حکم خود لازم نهاد
تا بخوانندش بهر قصد و مراد
که کند حاجت روا بر آنچه بود
که کند حق را اجابت بریقین
تا دهد من را براین معنا نوید
شد اجابت حاجتم از لطف یار

ای خدا بر من چنان منت گزار
هر چه خواهم، هر چه گویم در دعا
خاص اگر نیکو بری من را بگام
این بود حسن اجابت از مجیب
پس مرا باشد تمنا از اله!
هم پیامزد مرا تا در قیام
آنکه خود من را بدینسان آفرید
همچنان امر پرستش بر عباد
بر عموم بندگان دستور داد
در اجابت هر دعا تضمین نمود
لیک باشد شرطی از داعی چنین
اینکه من کردم دعا براین امید
چون شنیدم در دعا می گفت « زار »



فَالَيْكَ يَا رَبِّ نَصَبْتُ جَهِّي وَالْيَاكَ يَا رَبِّ مَدَدْتُ يَدِي فَبِقُرْبِكَ اسْتَجِبْ لِي دُعَائِي وَتُخَفِّنِي
مَسَائِي وَلَا تَقْطَعْ مِنِّي فَضْلَكَ بَعَائِي وَكَفِّنِي شَرَّ أَهْلِ جَنَّةٍ الْأَنْسِ مِنَ الْخِدَائِي

پس بسوی تو ای پروردگار نکهداشته‌ام روی خود را ، (یعنی با تمام وجود متوجه مقام جلال و جبروت تو شده و روی بر حضرتت آوردم) و بسوی تو ای پروردگار دستهایم را بلند کرده (دست بدامن کبریائی تو زده‌ام) پس بعزّت سو کند که مستجاب کن دعای مرا و برسان مرا به آرزویم و قطع مکن از فضلّت امیدم را (امیدم را ناامید مفرما) و کفایت کن از من شرّ جنّ و انس را که بر من دشمن هستند (شرّ دشمنان جنّ و انس را از من بگردان) .

معمولا کسانی که میخواهند خود را برای عبادت

و دعا آماده کنند ، روی خود را متوجه عالم بالا

کرده و دستهای خود را بسوی بخشش و کرم

خدایتعالی بلند داشته و چشم خود را بسوی آسمان

می کشایند ، چنانکه در این معنا امام سجّاد علیه السلام عرض میکند : (وَالْيَا جُودَكَ

وَكَرَمِكَ أَرْفَعُ بَصَرِي) اما در بند مورد شرح که داعی عرض میکند : (فَالَيْكَ

يَا رَبِّ نَصَبْتُ وَجْهِي) اشاره‌ای بکار رفته که مشتاقان وصال باید با تمام وجود

توجه خود را بحضرت احدیّت معطوف داشته و خود بینی را دور نمایند و از

همه چیز غافل بلکه خود را فانی محض دانسته و هیچ عوالمی جز توجه بمقام

عظمت جلال و جمال الهی نداشته باشند و همچنان تمام اعضاء و جوارح خود را

متوجه مقام حضرتش نمایند .

بنابراین حاصل معنا در این بند از دعا چنین است : که داعی باید چنان

داعی باید با تمام وجود

متوجه

مقام ربوبیت باشد !!

توجه بمقام ربوبیت پیدا کند که همه چیز را رها کرده و ابداً التفات بغیر نداشته باشد (و این همان حقیقت دعا بلکه حقیقت همه عبادات است که دعا اکمل آنهاست).

و گذشته از این، اصول بندگی و اطاعت بر همین معنا استوار است، همچنانکه حضرت ابراهیم علیه السلام در پایان بزرگترین استدلال خود در امر توحید عرض کرد: س ۶ ی ۷۹، اِنِّیْ وَجَّهْتُ وَجْهَیْ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ حَنِیْفًا اشاره بر اینکه متوجه ساختم روی خود را با تمام وجود، یا روی دل خود را متوجه گردانیدم بسوی آنکسی که آسمانها و زمین را آفرید و من در ایمان خود خالص و تسلیم امر و فرمان او هستم.

و در جای دیگر این معنا بر وجه دیگری آمده است که میفرماید: س ۴ ی ۱۲۳، وَ مَنْ اَحْسَنُ دِیْنًا مِّمَّنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ اِبْرٰهٖمَ حَنِیْفًا آئین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را با تمام وجود در برابر خدا تسلیم نماید و نیکوکار باشد و پیرو آئین پاک و خالص ابراهیم باشد. و در جائی نتیجه این گونه تسلیم و توجه کامل بخدا را با ارتباط بهمین معنا چنین آورده است: س ۲ ی ۱۱۲، بَلٰی مَنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ اَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ آری کسیکه بتمام وجود در برابر خداوند تسلیم شود و نیکوکار باشد پاداش او نزد پروردگارش ثابت است.

اما از نظر اهمیت موضوع خدایتعالی جائی بر رسول اکرم چنین دستور میدهد: س ۱۰ ی ۱۰۵، وَ اَنْ اَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّیْنِ حَنِیْفًا، توجه و روی خود را به آئین مستقیمی بدار که از هر نظر خالص و پاک باشد،

بنابراین در بند مورد شرح که عرض میکند: (فَالِیْكَ یَا رَبِّ نَصَبْتُ وَجْهَیْ) با ارتباط به آیات قرآنی دانسته شد که معنای وجه آن چیزی است که متوجه آن شوند و به آن روی آورند (و نصبت) متکلم (نصب) و در اینجا بمعنی برداشتن صورت است.

دست‌های خود را
بسوی رحمت‌الهی
بالا کنید!!

از مطالبی که قبلاً گذشت دانسته شد که برای توجه باطنی و آمادگی قلبی بسوی پروردگار باید نکات دیگری را هم رعایت کرد، و آن آداب ظاهری است، همچنانکه روی متوجه قبله داشتن، و سر را بر آسمان بلند کردن، و چشم را بسوی بخشش و کرم‌الهی گشودن و دست‌ها را بسوی بالا کشانیدن، و حالت خضوع و خشوع داشتن، و بذکر او پرداختن است، اینها همه از علائمی است که توجه ظاهر و باطن داعی را هماهنگ کرده تا بطور موثری بتواند خواسته‌های خود را عرضه‌بدارد، و در این بند از دعا هم که عرض میکند: (وَإِلَيْكَ يَا رَبِّ مَدَدْتُ يَدِي) اشاره بر یکی از همین موارد است که داعی دست‌های خود را بسوی رحمت و عنایت حضرت احدیت بلند نماید، و این دستور هم رسیده است که بندگان در هنگام فراغت از عبادت و یا اشتغال به امر دیگر باز بسوی پروردگار خود روی آورند و آنچه در نظر دارند از او بخواهند و آنی خود را غافل ندارند، همچنانکه خدایتعالی میفرماید: س ۹۴ ی ۷، فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ، روی‌سخن بر رسول اکرم است و چنین اشاره شده است: پس همینکه از عبادت یا از تبلیغ رسالت فراغت یافتی باز خود را بپا دار و یکسر به بسوی پروردگارت روی بیاور. (۱)

از همین جهت است که اهل ایمان متوجه این معنا بوده بعد از انجام نماز دست‌های خود را بدعا بلند کرده و روی خود را بعالم بالا رفعت داده و توجه قلبی

(۱) صاحبان تفاسیر در ذیل آیه شریفه مطالب گسترده‌ای آورده‌اند، از جمله در تفسیر «نوین» آورده است، پس هر گاه از عبادت فارغ شدی خود را برنج افکن و بکوش (باز بسوی پروردگارت) یعنی هیچگاه وقت فارغ خالی از کار مفید برای خود مگذار. و در تفسیر، پرتوی از قرآن آورده: پس همینکه از نماز واجب یا انجام رسالت یا کارزار فراغت یافتی، یکسر به نوافل و دعا یا هر عمل شایسته‌ای بکوش....

خود را بسوی مقام پروردگاری معطوف داشته و با نام جلّاله (الله) طلب عفو و عرض حاجات مینمایند.

و شاید برای داعی بهترین حاجات که می‌توان در این حالت از خدایتعالی تقاضا کرد، در مضمون همین عباراتی باشد که در ادامه همین بند از دعا آمده است و عرض میکند: **فَبِعِزَّتِكَ اسْتَجِبْ لِي دُعَائِي وَ بَلِّغْنِي مُنَايَ وَلَا تَقْطَعْ مِنْ فَضْلِكَ رَجَائِي** که ای خدا بعزت و جلالت سوگند که مستجاب کردانی دعای مرا و برسانی مرا به آرزوهایم و از فضل و کرم بی‌نهایت خود امید مرا قطع نفرمائی

در این معنا که داعی عرض میکند: **(وَ بَلِّغْنِي مُنَايَ)** اشاره‌ای بکار رفته است که با توجه به این آیه شریفه موضوع را روشن می‌دارد، آنجا که میفرماید: س ۵۳ ی ۲۴، **أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمْنَى، فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى**، اشاره بر اینک که راستی انسانها چنین قدرتی دارند که هر چه را آرزو کنند بصرف آرزو مالک شوند و به آن برسند (چنین نیست اگر خدا بخواهد هر کس را بر آرزوی خود می‌رساند) چون دنیا و آخرت تنها و تنها از آن خدای سبحان است.

بنابراین در این بند از دعا تصریح شده است که خدایا مرا به آمال و آرزوهای این جهان و آن سرای پایدار برسان که غیر از این مرا امیدواری نیست.

در پایان این بند از دعا بیانات داعی شاید بر همان

ادامه تقاضای داعی
در

حالت باشد که روی خود را متوجه بعالم بالا کرده و

دستها را بر آسمان بلند نموده و با تمام وجود توجه

امر مهم دیگر !!

باطنی خود را بمقام حضرت احدیت معطوف داشته

و عرض میکند: **وَ اكْفِنِي شَرَّ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ مِنْ أَعْدَائِي**، یعنی پروردگارا مرا از دشمنان جنّ و انس کفایت کن و شرّ آنها را از من بازگردان.

و این بزرگترین مسئله‌ای است که داعی پس از سوگند بعزت خدایتعالی

در يك سلسله از خواسته‌های خود به این امر توجه کرده است .
 قبلا در مورد اهمیت سو کند بعزت خدایتعالی مطالبی گذشت و در اینجا هم نکته دقیقی بکار رفته که تطبیق آن با آیه مورد ارتباط قابل توجه است .
 همانطور که شیطان در داستان خلقت آدم قسم یاد کرد که بندگانش را همه گمراه خواهد کرد غیر از آنان که خالص شده باشند : **قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ** ، در اینجا هم داعی عرض میکند : **فَبِعِزَّتِكَ اسْتَجِبْ لِي دُعَائِي ...** و سپس در ادامه تقاضای خود باز عرض میکند : **(وَ اكْفِنِي شَرَّ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ)** که دفع شرّ ابلیس را از خدایتعالی خواستار شده است .
 اکنون با تطبیق این دو سو کند که در مقام تقاضا هر دو بعزت خدایتعالی یاد شده کاملا روشن است که سو کند داعی در مقام هدایت در برابر سو کند ابلیس بمرتبه ضلالت پیشی خواهد گرفت ، وبدون شك خدایتعالی شرّ ابلیس را از سر داعی کوتاه خواهد کرد .

ولی آنچه در این مورد قابل توجه است آنست که در این بخش از دعا چند نکته مهم بکار رفته که شایان اهمیت است ، یکی آنکه در مرحله اول با توجه به سیاق کلام در دعا باید دانست که گروه جن ، همچنان آدمیان بر دو دسته‌اند که هم مؤمن و هم کافر دارند و شرّ و بدی از اهل کفر آنها صادر میشود ، و در قرآن مجید بسیار آیاتی است که خدایتعالی مسائل مشترکی درباره انس و جن آورده که هم مربوط به امر دنیا و هم به امر آخرت است ، حتی در مسئله خلقت هم آن دو را مترادف آورده و میفرماید : **س ۵۱ ی ۵۶ ، وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِي** ، و شرح این معنا در باره جن و انس از نظر قرآن مجید خود کتاب جداگانه‌ای را در بر می گیرد ، بخصوص در باره جن که سوره‌ای هم باین نام در قرآن آمده است ، ولی معلوم است که کلمه جن در فقره مورد شرح اشاره بر همان ابلیس است : چون خدایتعالی در شناسائی او میفرماید : **س ۱۸ ی ۵۰ ، كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ** . که او از گروه جن و از فرمان

پروردگار خود سر باز زده است .

و دلیل دیگر اینکه داعی در خصوصیات کفایت شر^۲ این موجود نشانه دیگری بکار برده و او را دشمن خود دانسته است چنانکه عرض میکند :

(وَ أَكْفَنِي شَرَّ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ مِنْ أَعْدَائِي) که این معلوم است تنها دشمن آدمی شیطان و پیروان او از آدمیان هستند ، که خدایتعالی فرمود : س ۱۷ ی ۵۳ ،

(إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا) که شیطان دشمن آشکار انسان است .

اما موضوع دیگری که در معنای این بند از دعا نهفته شده است ، اشاره یکی از آیات قرآنی دیگر است که شاید ارتباط مستقیم هم داشته باشد و آن آیه ای از آخرین سوره قرآن است که میفرماید : مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ، الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ...

معنی این آیه تمام سوره (الناس) را در بر می گیرد و چون بنای این کتاب بر اختصار است لذا از نظر نتیجه گیری بمختصری از مطالب که در بعضی از تفاسیر در این مورد آمده اشاره خواهیم کرد .

از آنجا که قرآن مجید سوره (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) پایان یافته است معلوم می دارد که اهل ایمان باید بعد از تثبیت مرحله ایمان خود بمقام توحید این معنا را در نظر داشته باشند که در نگهداری دین و اعتقاد خود باید از شر^۳ شیطان به پروردگار عالم پناه برند ، همچنانکه خدایتعالی در این سوره مبارکه خطاب بر رسول اکرم (که عمومیت معنا بهر مؤمن شایسته و پیراسته) میفرماید :

بگو : پناه میبرم به پروردگار مردم و پناه میبرم به پادشاه و خدای جهانیان از شر^۴ وسوسه گر بسیار پنهان ، آن پریان و آدمیان ، آنانکه در سینه های مردم وسوسه میکنند .

و این امری است که خدایتعالی خود به بندگان تعلیم داده است که از شر^۵ شیطان بر خود او پناه برند و دفع شر^۶ آنها را از خود او بخواهند .

و از همین جهت است که در تعلیم بر این استعاذه میفرماید :

مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ، الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ که در معنای کلمه وسواس گفته‌اند : بسیار وسوسه کننده ، و بعضی کتب تفسیر ولغت آنرا اسم شیطان گرفته‌اند ، و چنین گفته‌اند که اصل وسوسه اینست که شیطان اندیشه بد و بیخبری را در دل بندگان پدید می‌آورد و بدون آنکه آدمی کوشش سخنی بشنود ، خاطره شری در قلب او خطور میدهد ، همچنانکه آدمی خیال کند میخواهد کار خوبی انجام دهد .

و (خناس) هم دو معنی دارد : یکی بمعنای بسیار پنهان و دیگری بسیار بازپس رونده ، و باز گردنده است و مناسبت معنی اول بسیار روشن است ، زیرا که شیطان موجودی است پنهانی و غیر مرئی ، و در مناسبت معنی دوم باید متذکر شد ؛ که از رسول اکرم روایت شده است : هر گاه بنده‌ای غافل بود شیطان بوسوسه‌اش می‌پردازد و بمحض آنکه خدا را یاد کرد عقب میکشد و باز پس می‌شود و باز می‌ایستد و منتظر ماند تا موقع غفلت مجدداً بوی رجوع کرده وسوسه انگیزد . (۱)

بنابراین خناس همان شیطان است که وسوسه میکند در سینه‌های مردم در جایگاهی که محل عاطفه و عشق و محبت و اندیشه است .

و اینکه در پایان سوره میفرماید : (مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ) با ارتباط بسباق کلام در بند مورد شرح که عرض میکند : (وَ أَكْفَنِي شَرَّ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ) اشاره معنا بر آنست که آن وسواس خناس که وسوسه میکند از جنس پری و آدمی است یعنی همانطور که قرآن در باره شیاطین جن و انس میفرماید : ممکن است شیطانی از جن بوسوسه بپردازد ، هم ممکن است ، از جنس بشر شیاطینی افکار و اندیشه‌های پلید و زشت را بکسی القا کرده و بفساد و گناهش کشاند ، و بجرم و جنایت وادارش کند .

بنا بر این لفظ (خَنَاس) بر هر دو معنی بر شیطان انس و آدمیان مفسد نیز منطبق میشود.

از همین جهت است که امام عَلَیْهِ السَّلَام در بند مورد شرح خواستار شر دشمنان خود از جن و انس شده است و از این بیان معلوم میشود که هیچکس جز خدایتعالی قادر بر دفع شر این دو موجود لئیم نیست، و تنها خود کفایت کننده است که تمام شر و بدیها را از بندگان دور کرده و از جمیع انواع ضرر و زیان محفوظ دارد، چنانکه خود بر سبیل استفهام فرمود: س ۳۹ ی ۳۶، أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ... آیا نیست خدای کفایت کننده بندگان خود را.

دفع شر شیطان

رو به درگاهت کنم هر صبح و شام
با تمام جان و دل آیم به پیش
صفحه دل را گشایم بر تو باز
تا ببینم برگجا گسترده فرش!
تا که تیر خود هدف گیرم نشان
شاید آنجا تیر من گیرد میان
کن اجابت حاجتم انت الحمید
از نهادم سر زند عند الحضور
نزد محبوبان چنین دور از وفاست
کس نه محروم و نه کس در انتظار
دارم از شر جن و انس دور
پس نباشد نزد آتار غموم
خاصه شیطان را که خصمی بس عدوست
چون بود کارم بخلاق علیم
می شنیدم بر خدایش بود کار

ایکه بُردم نزد حاجت از تو نام
من بنایم شد چنین با وجه خویش
رو کنم بر سوی تو روی نیاز
دست خود بالا کنم بر ساق عرش
چشم خود دوزم بر اوج کهکشان
تیر خود سازم زهرسولی روان
پس قسم بر عزت در این امید
هم رسان بر آرزویم تا سرور
گر کنی قطع امیدم بس جفاست
من یقین دارم که هم از رحم یار
پس چنین خواهش کنم تا در امور
گر کند من را کفایت در هموم
دفع هر شری کند از من نکوست
من ز شر دشمنانم نیست بیم
قبل از این هم این سخن از لفظ «زار»

✱ يَا سَرِيعَ الرِّضَا اغْفِرْ لَنَّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّتْ فَحَالُ بَنَاتِ

ای آنکه زود بخشنود شوی ، بیامر ز کسی را که ندارد چیزی جز دعا همانا که تو آنچه را که خواهی انجام میدهی .

همانطور که خدایتعالی در قرآن مجید خود را معرفی کرده که سریع العقاب و سریع الحساب است ، در اینجا در این بند از دعا هم امام علیه السلام اشاره میفرماید که او سبحانه و تعالی سریع الرضا و زود گذر است .

رضای خدایتعالی
بر همه چیز
مقدم است !!

و همانطور که رحمت او بر غضبش سبقت دارد ، رضای او هم بر سخطش پیشی گیرنده است ، چه بسا گناهکاری که سالها در خطا و عصیان و نافرمانی برداری بسر برده ، و در يك آن بخود آمده نادم و پشیمان گردد و طلب عفو و آمرزش نماید فوری توبه او قبول شده و مورد لطف و احسان پروردگاری قرار گیرد ، حتی گاهی عنایت خداوندی کارش را بجائی می رساند که گناهانش تبدیل بحسنات شده تا پاداش نیکوتری برسد .

و چه بسا گناهکاری بگفتن يك يا ربّ و يا الله جوابی از معبود خود دریافت دارد که اگر گوش باطن او شنوائی داشت (لبیک) را می شنید ، و این همان اشاره بمعنای سرعت در اجابت و رضایت اوست .

اما در این امر مسئله دیگری است ، که گفته میشود هیچ نعمتی در این جهان و در جهان دیگر بالاتر از خشنودی و رضایت پروردگار عالم از بندگان نیست و این معنا در آیه شریفه مصداق آن کاملاً روشن است که میفرماید : س ۵ ی ۱۱۹ ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ، نعمت رضایت او

از بنده و رضایت بنده از او موهبتی بزرگ است و این کامیابی نیکوئی میباشد که نشان دهنده اهمیت این مقام است.

و نیز چنین گفته اند: که رضایت حق تعالی آنگاه حاصل میشود که بنده در هر حال از او راضی باشد که این خود یکی از مراحل سیر سالکین الی الله و از بالاترین مقامات است.

نکته دیگر اینکه در مورد رضایت حق تعالی از بندگسان مرتبه مهمتری ذکر شده که در جایی از قرآن مجید پس از آنکه خدایتعالی به اهل ایمان وعده های نیکو از بهشت و مساکن طیبه میدهد، سپس میفرماید: س ۹ ی ۷۲، وَ رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، یعنی رضا و خشنودی خدا از همه اینها برتر و بالاتر است، و کامیابی و پیروزی بزرگ در همین است.

ببینید هیچکس نمی تواند آن لذت معنوی و احساس روحانی را که بیک انسان بخاطر توجه و رضایت و خشنودی خدا بر او دست میدهد توصیف کند، و بگفته بعضی از مفسران چنین گوشه ای از این لذت روحانی از تمام بهشتهای و نعمتها و مواهب گوناگون و رنگارنگ بی پایانش برتر و بالاتر است و معرفت انسان نمی تواند آنرا و حدود آنرا درک کند، چون رضوان خدا محدود و مقدر نیست تا وهم بشر بدان دست یابد و چنین گفته اند که بزرگترین سعادت و دستکاری برای یکنفر عاشق و دوستدار این است که رضایت معشوق خود را جلب کند بدون اینکه در صدد ارضاء نفس خویش بوده باشد.

از همین جهت است که امام علی (ع) در این بند از دعا اشاره بر رضایت و خشنودی سریع حق تعالی کرده تا داعی توجه داشته باشد که هیچ چیز بالاتر از جلب رضایت او نیست و بداند که او سبب خانه و تعالی بکوچکترین کار نیکی که از بندگسان صادر می شود رضایت حاصل کرده و از لغزشهای آنان در می گذرد، و در رابطه با همین معنا است که امام سجاد (ع) در دعای دوازدهم از صحیفه سجادیه عرض میکند: قَدْ يَا مَنْ رَضِيَ مِنْ فِعْلِهِمْ بِالْيَسِيرِ که او سبب خانه و تعالی

به اندک کردار نیکی از بندگان راضی و خشنود میشود .
لذا کسانی که میخواهند بمقام رضا و خشنودی الهی نائل گردند باید در
تحصیل آن کوشیده و آنی از یادش غافل نباشند و از نافرمانیها و کردار
ناشایسته باز ایستند .

در اینجا نگارنده را بخاطر رسید که برای تکمیل این معنا و برای توجه
داعی اشاره‌ای به بیان قول حق تعالی کند ، در آنجا که میفرماید : س ۹ ی ۹۶ ،
فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ، خدایتعالی از اهل فسق راضی نخواهد
شد و همچنین راضی و خشنود نمی‌شود از کسانی که بر کفر و در کفران باشند :
وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ ...

بعد از آنکه امام علیه السلام بایبانی شیوا اشاره سرعت و
جلب رضای حق تعالی نمود ، در اینجا آخرین تیر دعا را
بهدف نشانه‌گیری کرده و عرض میکند : (اِغْفِرْ لِمَنْ لَا
يَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءُ) اشاره براینکه خدایا بیامر زکسی را

غیر از دعا
کاردیگری از دست‌ها
ساخته نیست !!

که فاقد همه چیز است ، و مالک هیچ چیز نیست جز آنکه تورا بخواند .
خوب توجه داشته باشید که امام علیه السلام چگونه بطور کلی و یکجا تمام
مطالب این دعا و خواسته‌های خود را در این جمله گنجانیده است ، البته این
کلام جواهر آسا باید از لسان مبارک آن بزرگوار صادر شود ، و چه تعلیم بسیار
نیکوئی است که داعی هم باید به این اصل توجه داشته باشد ، چون اگر داعی
بندگان نبود کسی نزد خدایتعالی ارزشی نداشت ، همانطور که خود فرمود ،
س ۲۵ ی ۷۷ ، قُلْ مَا يَعْبَوُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ ...

اکنون در همین مقام باید گفت : خدایا ما تورا بلسانهای گوناگون و
بزبان اهل توحیدت خواندیم و بمصداق کلام خودت از تو می‌خواهیم آنچه را
که بندگان صالح تو از تو خواسته‌اند ، همچنانکه از بیان قول آنان فرمودی :

س ۳ ی ۱۹۳ ، رَبَّنَا فَاعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ ،
 پروردگارا ، ما را ببخش و گناهان ما را بپاامرز و لغزشهای ما را بپوشان و ما را
 با نیکان در راه و رسم آنان قرار ده و بمیران ما را با ابرار .

در پایان این بند از دعا امام علیه السلام عرض میکند :
 (فَإِنَّكَ فَاعِلٌ لِّمَا تَشَاءُ) بدون گفتگو و بدون چون
 و چرا ، ای خدا هر کار که بخواهی بمجرباً آنکه اراده
 فرمائی انجام پذیر است .
 تنها
 کسیکه می تواند
 همه
 کار را انجام دهد !!

قرآن مجید این معنا را بر وجوه گوناگون تصریح
 کرده و در متمم بسیاری از آیات آورده است : س ۳ ی ۴۰ ، كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ
 مَا يَشَاءُ ، س ۲ ی ۲۵۳ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ، س ۱۴ ی ۲۷ ، وَ يَفْعَلُ اللَّهُ
 مَا يَشَاءُ ، س ۱۱ ی ۱۰۷ ، إِنَّ رَبَّكَ فَاعِلٌ لِّمَا يُرِيدُ ، خلاصه آنکه خدا میکند
 آنچه را بخواهد و انجام میدهد آنچه را اراده فرماید ، اختصاص میدهد رحمت
 خود را بهر کس که خواهد ، هدایت میکند و بخود و می گذارد ، روزی بی حساب
 میبخشد و فقر می دهد ، یاری میکند و توبه می پذیرد ، و علم و حکمت میبخشد ،
 بهر کس که خواهد و بر هر مقدار که اراده نماید ، و همچنین محو و نابود میکند
 آنچه را که خواهد و ثابت نگه میدارد آنچه را که اراده نماید .

در باب اراده و مشیت خدایتعالی مطالبی بسیار است که نگارنده در کتاب
 « معارف الهی » در شرح فقره ای از دعای سحر : (اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ مِنْ مَّشِیَّتِكَ
 بِأَمْضَاهَا وَ كُلِّ مَشِیَّتِكَ مَا ضِیَّةٌ) مطالبی بتفصیل آورده است ، ولی چون روش
 این کتاب بر اینست که نمی توان حالت اختصار را از دست داد ، لذا در این مورد
 به دو روایت از کتاب کافی اشاره میشود و بر خواننده عزیز است که حتماً برای
 اطلاع بیشتر بشرح آن روایات به آن کتاب مراجعه نماید چون مه ضوع در امر

توحید و بسیار آموزنده است و حقایقی را آشکار می‌سازد که خواننده را به اسراری از اراده و مشیت الهی آشنا می‌سازد.

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: خدا خود مشیت را بیواسطه آفریده و همه چیز را بمشیت آفرید.

۲- امام ابوالحسن علیه السلام فرمود: براستی خدا دو اراده و دو خواست دارد، يك اراده حتمی و يك اراده عزمی، بسا باشد از چیزی نهی کند و آنرا بخواهد، و بچیزی فرمان دهد و آنرا نخواهد، مگر ندانی که خدا آدم را از خوردن آن درخت نهی کرد، ولی خوردن آنها را خواست و اگر نمی‌خواست بخورند خواست آنان برخواست خدا چیره نمی‌شد، و به ابراهیم علیه السلام فرمان داد فرزندش را سرببرد و نخواست که او را سرببرد و اگر میخواست، خواست ابراهیم برخواست خدایتعالی چیره می‌شد.

و در روایت دیگر هم از امام صادق علیه السلام در این معنا تخلف شیطان را از امر سجود مثل آورده که شرح آن بطول می‌انجامد، ولی در هر حال و بطور کلی باید دانست که خدا آنچه را که بخواهد و آنچه را که اراده فرماید انجام می‌دهد و شرح این معنا در مسئله جبر و اختیار کاملاً حل شده است.

چه خوب امام سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه ثمالی آورده است:

وَ أَنْتَ الْفَاعِلُ لِمَا تَشَاءُ تُعَذِّبُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ وَ تَرْحِمُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ لَا تَسْأَلُ عَنْ فِعْلِكَ وَ لَا تُنَازِعُ فِي مُلْكِكَ

توئی که هر چه اراده فرمائی بجا آوری و عذاب کنی هر کس را که خواهی به آنچه که خواهی و بهر کیفیت که اراده فرمائی و مورد بخشایش قرار دهی هر که را خواهی و بخواست خود از خوان رحمت بهره مند سازی بهر نحو و بهر طریق و هر کیفیت که خواهی، بر کرده‌هایت کسی را یارای دم زدن نیست و در امور سلطنت مطلق احدی را قدرت منازعت نباشد!!

بنابراین در تمام این گفتگوها شاید نظر داعی بر آن باشد که عرض کند:

ای خدا چون تمام کارها در اختیار قدرت تو است پس : (إِغْفِرْ لِمَنْ لَا يَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءُ) بیمارز گناهان کسی را که غیر از دعا تحفه‌ای بدر گاهت نیاورده است .

رضای خدایتعالی

ایکه براندك شوی راضی سریع	کس نباشد غیر تو بر من شفیع
تو زمن خشنود و من غرق گناه	خوش عجب جایی گرفتم من پناه
گر رضا از هر دو سو باشد چه نیک	از گدالی چون من و از آن ملیک
حال اگر باشد مرا امری چنین	که رضا باشد خدا از من یقین
من که چیزی جز دعا مالک نیم	اینکه گویم « من » ندانم من کیم
پس نباشد هیچ « من » جز در فنا	نقش خود را در دعا کردم بنا !
تا که باشد ارزشم در نزد دوست	چون سروکارم فقط در دست اوست
او بود آنکس که آمرزد گناه	او بود بر هر چه در عالم گواه !
هر چه می‌خواهد کند در کار خویش	هم کند کس شاد و هم از حد پریش
فاعل مختار اگر دیدی محال	بس همان باشد خدای لایزال
من که تسلیم و رضا بگزیده‌ام !	خالق خود را توانا دیده‌ام !
هم شنیدم آنکه او هر کاره است	چاره ساز کار هر بیچاره است
گر شود کس اینچنین تسلیم یار	من گذارم دست او در دست « زار »

امام صادق علیه السلام فرمود :

دعاء از نیزه آهنین نافذتر است

از اصول کافی

﴿ يَا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَذِكْرُهُ شِفَاءٌ وَطَاعَتُهُ غِنَى وَارْحَمَ مَنْ نَسِ مَالَهُ الرَّجَاءُ وَبِسُلْطَانِهِ الْبُكَاءُ ﴾

ای آنکه نام او دواء و ذکر او شفاء است و طاعتش توانگری و بی نیازی است ، رحم کن بر کسیکه سرمایه اش امید و ساز و برکش گریه است .

اهل عرفان بر آنند که حصول معرفت در بعضی از علوم
نام خدایتعالی
داروی دردهاست !!
 منحصر به انبیاء و اولیاء الهی است و غیر از آنان کسی
 بر آن علوم خاص اطلاع ندارد مگر آن مقدار که هر کس
 بقدر شایستگی خود از مکتب آنان کسب کرده باشد ، از جمله دانستن و بیان خواص
 اسماء الهی و منافع آنهاست ، چنانکه امام علی علیه السلام معالجه امراض جسمانی و روحانی
 و شفای دردهای قلبی را منوط به بهره گیری از اسماء صفات الهی دانسته است .
 و این امر در مرتبه ای است که داعی باید آشنائی خاص بمعارف الهی داشته
 باشد و معانی اسماء بنحوی بر او مکشوف و مشهود باشد که بمجرد آنکه بگوید
 (یا شافی) تمام امراض او شفا یابد ، بلکه می تواند تمام دردهای ظاهری و باطنی
 خود را از هر نامی از اسماء الهی که بر زبان و یا قلب جاری سازد طلب شفا
 و بهبودی نماید .

با آنکه هر نامی از اوسبجانه و تعالی جلوه ای از صفات اوست ولی سالکی
 که در مقام از خود بیخبری در طریق الی الله قرار گرفته است همچنان خدا را
 بهر نامی که بخواند بر اجابت نزدیک و دوائی درد خود را دریافته است !!
 بنابراین هر نامی از او داروی هر درد جسمانی و روحانی است و هر ذکری
 از او شفا بخش امراض قلبی و معالجه هر ناراحتی ظاهری و باطنی است .
 از طرف دیگر هر گاه داعی متوجه فقر و مسکنت و نیاز و بیماری روحی
 و جسمی خود گردید در صدد جبران بیچارگی خود برآمده و پروردگار خود را

بهر نام میخواند و از نام شریفش استمداد می طلبد ، لذا نام او درمان دردها و ذکر او شفا بخش بیماریهاست ، همچنانکه امام علیه السلام عرض میکند : (یا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ) .

قبلا در باره ذکر الهی در چند مورد در همین دعا مطالبی گذشت ولی در این فقره بمورد خاصی از ذکر اشاره شده است که در خصوصیت آن نکاتی چند از آیات قرآنی را باید مورد توجه قرار داد .

ذکر (الله)

موجب شفای بیماری
قلوب است !!

در اینجا داعی عرض میکند : یا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ ، اشاره براینکه خدایا نام تو داروی هر درد و ذکر تو موجب شفای آلام و دردهای ظاهری و باطنی است .

در اول باید گفت بیماریهایی که گریبانگیر آدمی است بیشتر از آنها مربوط به دردهای درونی و باطنی و روحی و روانی است مانند : بغل ، حسد ، کینه ، نفاق و غیره که قرآن مجید مرکز بروز این بیماریها را از قلب دانسته و در دوازده مورد بر وجوه گوناگون میفرماید : فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا ... در قلوب اینگونه بیماران یکنوع بیماری است که اگر درصدد معالجه بر نیایند خداوند بر بیماری آنان می افزاید .

یعنی اگر ایمان نیاورند و حقیقتاً استغفار و توبه نکنند کار آنان به تباهی خواهد کشید .

از اینجهت است که در مرحله اول بوسیله توبه می توان بیماریها را بنام خدا دفع کرد ، و در مرحله دوم به ذکر اوسبحانه و تعالی که آنها خود وسیله ای برای استغفار و طلب عفو است میتوان خود را از هر گونه اضطراب نجات داد ، و شاید کریمه : وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ، اشاره بر همین باشد که میفرماید ذکر خدا را بسیار کنید تا دستکار شوید ، و این دستکاری همان مرحله

علاج و شفای بیماریهاست .

و اگر کسانی که بیماریهای روحی و دردهای قلبی ناشی از سست ایمانی دارند به گناه و نافرمانی خود ادامه دهند و خدا را فراموش نمایند کارشان بجائی می رسد که دیگر هیچ داروئی برای شفای قلب خود نیافته و مورد غضب و سخط خدایتعالی قرار خواهند گرفت ، چنانکه میفرماید : س ۳۹ ی ۲۲ ، قَوْلُ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ پس وای بر آن گروهی که سخت است دلهای آنان بر یاد کردن ذکر خدا .

و ذکر خدا تنها درمانی است که آرامش دلها را برقرار کرده و بیماریهای درونی را برطرف می نماید ، همانطور که فرمود : س ۱۳ ی ۲۸ ، الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ، یعنی آنانکه گرویدند بخدا آرام می یابد دلهای ایشان بیاد خدا ، آگاه باشید که به ذکر خدا آرام می گیرد دلها !!

پس هر گاه دل از هر گونه تشویش و اضطراب آرام گرفت ، همچنان است که بیماریهای آن بوسیله ذکر خدا شفا یافته است ، و اصولا سلامتی و زنده بودن دلها پیوسته بذکر خدایتعالی است ، چنانکه امام سجّاد علیه السلام عرض میکند : يَا مَوْلَايَ بِذِكْرِكَ عَاشَ قَلْبِي ، ای آقای من بذکر تو دل من زنده است !! و در نهج البلاغه آمده است : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ که خدایتعالی ذکر را صیقل دلها قرار داده است .

اما در مورد دیگری که میتوان از جمله (وَذِكْرُهُ شِفَاءٌ) استفاده کرد ، بیان انواع و اصناف ذکر است که هر يك بنوعی شفا بخش قلوب است ، ذکر خدایتعالی گذشته از مراتب حمد و سپاس و شکر و بردن هر يك از نامهای مقدس او ، خواندن نماز و تلاوت قرآن خود نوعی از ذکر است ، چون در جائی خدایتعالی بر خود قرآن اطلاق ذکر فرمود : س ۱۵ ی ۹ ، إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ، ما فرو فرستادیم قرآن را و نگهبان آن هستیم .

وا از طرف دیگر درجائی میفرماید: س ۱۷ ی ۸۲ ، وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ اشاره بر اینکه فرو فرستیم بر تو از قرآن آن چیزیکه موجب شفا است برای امراض و بیماریها و رحمت است برای اهل ایمان .

بعضی از مفسران گفته اند: شفا بوجه اطلاق یعنی همه قرآن شفا است از امراض صوری و معنوی و قلبی و قالبی .

در تفسیر ، المیزان آورده است: قرآن کریم با حجت‌های قاطع و براهین ساطع خود ، انواع شك و تردیدها و شبهاتی که در راه عقاید حقّه و معارف حقیقه می‌شود از بین برده با مواعظ شافی خود و داستانهای آموزنده و عبرت انگیز و مثل‌های دلنشین و وعده و وعید و انذار و تبشیرش و احکام و شرایعش با تمامی آفات و عاهات دل‌ها مبارزه نموده و همه را ریشه کن می‌سازد ، بدین جهت خداوند قرآن را شفای دل مؤمنین نامیده .

و نیز قرآن مجید از آنجهت شفاء است که در اول ، صفحه دل را از انواع مرضها و انحرافات پاک میکند و زمینه را برای جای دادن فضائل آماده می‌سازد . و در این معنا خدایتعالی در جای دیگر بوجه يك پیام همگانی میفرماید: س ۱۰ ی ۵۷ ، يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمُمُ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ ای مردم از سوی پروردگار تان موعظه و اندرزی برای شما آمد ، آن کلامی که مایه شفای بیماری دل‌هاست یعنی آمد بسوی شما از جانب پروردگار قرآن که هم واعظ است و هم شفای دردهای درونی و هم هدایت کننده براه راست و هم افاضه کننده رحمت باذن و فرمان خدایتعالی .

بنابراین دانسته شد که ذکر خدایتعالی هم از نظر اسماء مقدسه او یا سپاس و شکر گزاری و یا نماز و تلاوت قرآن همه مایه بهبود جسم و جان و شفای قلب و روح و روان است .

بی نیازی

در

اطاعت و بندگی است

بهترین سرمایه‌ای که آدمی می‌تواند در دوران زندگی خود کسب نماید که از همه چیز غیر از خدا بی نیاز باشد طاعت و بندگی حق تعالی است، زیرا آنچه که از این راه بدست می‌آورد باقی و برقرار خواهد بود و سرمایه‌ای است که می‌تواند بدان تمام نیاز دنیا و آخرت خود را فراهم سازد و بهره مطلوبی حاصل نماید.

از اینجهت است که داعی در این بند از دعا عرض میکند: (وَطَاعَتُهُ غِنًی) که فرمانبرداری او توانگری و بندگیش موجب بی نیازی است، چه بهتر که سالک در این راه به این مقام که مرتبه بی نیازی از غیر است رسیده باشد. در اخبار و روایات بسیاری چنین آمده است: (مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ أَطَاعَهُ كُلَّ شَيْءٍ) (۱)، کسیکه در حقیقت اطاعت کند خدا را همه موجودات از او فرمانبرداری میکنند!!

اما آنچه در قرآن مجید در این معنا آمده چنین است که خدایتعالی در بسیاری از آیات مکرر بر مضامین گوناگون می‌فرماید: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ) و در جایی هم خطاب به اهل ایمان است: س ۴ ی ۵۹: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را، و این آیه چون در باره یکی از مهمترین مسائل اسلامی است که مسئله رهبری را بحث میکند و مراجع واقعی مسلمین را در مسائل دینی و اجتماعی مشخص می‌سازد، لذا مفسران بیانات گسترده‌ای آورده‌اند که در این مختصر نمیتوان گنجانید، همچنانکه در تفسیر «نمونه» نظرات جامعی از بیشتر مفسران در این مورد نقل کرده که اکنون بیک قسمت کوتاه از آن در اینجا اشاره خواهیم کرد:

خدایتعالی در این آیه نخست به مردم با ایمان دستور میدهد که از او اطاعت کنند، بدیهی است که برای يك فرد با ایمان همه اطاعتها باید به اطاعت پروردگار منتهی شود. و هر گونه رهبری باید از ذات پاك او سرچشمه گیرد و طبق فرمان او باشد، زیرا حاکم و مالک تکوینی جهان هستی اوست، و هر گونه حاکمیت و مالکیت باید بفرمان او باشد.

در مرحله بعد فرمان به پیروی از پیامبر ﷺ میدهد، پیامبری که معصوم است و هرگز از روی هوی و هوس سخن نمی گوید، پیامبری که نماینده خدا در میان مردم است و سخن او سخن خداست و این منصب و موقعیت را خداوند به او داده است.

اما در مرحله سوم فرمان به اطاعت از اولوا الامر میدهد که از متن جامعه اسلامی برخاسته و حافظ دین و دنیای مردم است.

و در آن تفسیر در باره اینکه اولوا الامر چه کسانی هستند مطالب گسترده ای آورده که خلاصه چنین نتیجه گیری میکند:

همه مفسران شیعه در این زمینه اتفاق نظر دارند که منظور از اولوا الامر؛ امامان معصوم میباشند که رهبری مادی و معنوی جامعه اسلامی در تمام شئون زندگی از طرف خداوند و پیامبر به آنها سپرده شده است، و غیر آنها را شامل نمیشود، و البته کسانی که از طرف آنها بمقامی منصوب شوند و پستی در جامعه اسلامی بعهده بگیرند با شروط معینی اطاعت آنها لازم است نه بخاطر اینکه (اولوا الامرند) بلکه به خاطر اینکه نمایندگان اولوا الامر میباشند.

در اینجا باید گفت که در مورد (أُولُوا الْأَمْرِ) میتوان استناد نیکی از فقرات زیارت جامعه کرد که در شأن ائمه هدی علیهم السلام آمده است (من اطاعکم فقد اطاع الله) هر کس اطاعت امر شما کند همچنان است که اطاعت از خدا کرده است.

و از آنطرف ارتباط این معنا به بند مورد شرح که عرض میکند:

(وَطَاعَتُهُ غِنًی) روشن میشود که این همان اطاعت از پیشوایان و رهبران اسلامی است که از هر جهت موجب توانگری و بی نیازی است ، چون آنان وسیله ارتباط و راهنمایی مخلوق بخالق خود هستند و طریق عبادت و بندگی و شیوه اطاعت را بعموم می آموزند ، همانطور که اکنون می بینید در این دعا که از سخنان یکی از اولوا الامر است چگونه به مسائل لازمه از اصول عقاید اشاره فرموده و خواننده را از این راه توانگر و بی نیاز ساخته است . (۱)

در ادامه این کلام که داعی نیاز خود را به اطاعت امر
خدایتعالی مسلم و خود را از غیر او بی نیاز دانسته است ،
سپس عرض میکند : (اِرْحَمْ مَنْ رَأْسُ مَا لِهَ الرَّجَاءُ)
اشاره براینکه ای خدا رحم کن بر بنده ای که سرمایه
امید بفضل و رحمت
الهی
سرمایه زندگی است !

تجارت او در عمر خود امیدواری بر رحمت رحمانیت و رحیمیت تو بوده و چشم
خود را بفضل و کرم تو دوخته است .

آری چنین است ، که تنها راه نجات همان امیدواری بر رحمت الهی است ،
چون هیچکس نمی تواند در راه اطاعت و بندگی آنچه در خور مقام عظمت و
کبریائی پروردگاری است انجام وظیفه نماید .

و چنین گفته اند که اصولا عبادت خدایتعالی بر امید و فضل و کرم او بالاتر
است از عبادت از روی خوف و ترس و بیم زیرا که این گونه عبادت از روی
ارادت و محبت و دوستی انجام می پذیرد و هیچ مقامی بالاتر از این مقام نیست ،
چون از بیم و خوف ، سوء ظن پدید آمده و از امید ، شادی و حسن ظن بوجود
می آید ، ولی البته ترس و خوف از عذاب و شکنجه الهی در آخرت امری لازمه

(۱) چون موضوع (اولوا الامر) یکی از مسائل پراهمیت در هر دوران است و به برقراری
دین اسلام و حکومت اسلامی در جهان تا ظهور امام ولی عصر (عج) پیوستگی دارد ،
علاقه مندان میتوانند بتفسیر ، المیزان که در این زمینه بحث مفصلی دارد مراجعه نمایند .

عبادت و اطاعت است ، همچنانکه خدایتعالی میفرماید : س ۳۹ ی ۹ ،
يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ ... اشاره براینکه : آنانکه در امر اطاعت
خداوند برای نماز گاهی سجده کنند و گاهی در قیام هستند و بترسند از عذاب
رستاخیز امیدوارند برحمت و بخشش آفریدگار خود یعنی با وجود کثرت
طاعات و عبادات متردد میان خوف و رجاء هستند .

و در جای دیگر این معنا را بر وجه دیگر آورده ، و میفرماید ، س ۱۸
ی ۱۱۰ ، فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا ... پس هر کس امیدواری
برسیدن پاداش در پیشگاه پروردگار خود داشته باشد باید کار نیکو انجام دهد
و هیچکس را در عبادت پروردگار شریک نکند ، و این همان امیدواری در مقام
عشق و محبت برای ایصال برحمت الهی است .

در تفسیر ، المیزان ، از تفسیر (الدر المنثور) روایتی آورده است که طبرانی
و ابن مردویه از ابی حکیم روایت کرده اند ؛ که رسول خدا ﷺ فرمود : اگر
از قرآن غیر از این آیه (آخر سوره کهف) بر من نازل نشده بود همان يك آیه
برای امت من کافی بود .

در پایان بند مورد شرح داعی پس از اظهار امیدواری

بفضل و رحمت الهی باز تلاش خود را برای بکار بردن
آخرین سلاح در میدان بندگی و اطاعت بکار برده ،
و اشاره میفرماید : خدایا رحم کن بر بنده ای که سلاحش

در مبارزه با نفس خویش و در تقرب بسوی تو گریه است (وَسِلَاحُهُ الْبُكَاءُ) .

و این دیگر آخرین مقام برای ایصال برحمت و لقاء الهی است که سالک
باید آنچنان در عبادات توجه قلبی را بسوی لطف و رحمت الهی جلب نماید که
آثار آن از دید گانش ظاهر شده و اشك شوق از سر چشمه محبت او فرو ریزد .

دوای

هر درد بی درمان

گریه است !!

در اینجا میتوان گفت که بلاشك امام علیه السلام در ایراد این بیان که عرض میکند: (وسلاحه البكاء) خود بسیار گریان بوده و با این سلاح مؤثر تیرهای دعا را به هدف اجابت رسانیده است.

و اکنون خواننده این دعا باید ببیند که آیا حالت گریه برای او حاصل شده است تا چنین بیانی را بلسان خود جاری سازد.

و این خود یکی از آداب و شرایط استجابت دعاء است که داعی باید حالت تضرع و زاری و انکسار داشته باشد تا نتیجه مطلوب حاصل نماید؛ نشنیدید که خدایتعالی خود فرمود: س ۷ ی ۵۵، اَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً... پروردگار خود را از روی تضرع و پنهانی بخوانید و با کمال خضوع و خشوع و تواضع رو بسوی او آرید.

در مورد گریه کردن و نتایج حاصله از آن قبلا در شرح بند (وَلَمَّا مِنْهَا اُضِجَ وَابْكِي لَالِيْمِ الْعَذَابِ وَشِدَّتْهُ) در صفحه ۲۷۹ و همچنین در فقره: و لا بکین علیک بکاء الفاقدين مطالبی بنا بر ارتباط فقرات مورد شرح گذشت و در اینجا بی مورد نیست بیانی را که صاحب کتاب (نفحات اللیل) آورده متذکر شویم، اشاره بر این مضمون:

گریه و ناله در درگاه حضرت احدیت چه از روی ترس و خوف و یا از روی رجاء و محبت و ندامت و حسرت مطلوب، و از افضل عبادات است، زیرا فضیلت و شرافت هر عبادتی از عبادات بر حسب توجه بنده و استغراق در دریای محبت و عظمت حضرت الوهیت است، و هر عبادتی که این معنا در آن زیاده باشد فضیلتش بیشتر است، و شك نیست انسان تا آنکه توجه کامل بچیزی ننماید و وضع خود را مشاهده نکند، تأثر که موجب دسبب گریه است حاصل نمیشود، و هنگامی بنده از خوف حق یا محبت او اشك می ریزد که تمام روی دل را متوجه خدا ساخته باشد، و تأثیر هیچ عبادتی در ارتفاع درجات و بخشش سیئات مؤثرتر از گریه نیست، و از همین جهت است که خدایتعالی در قرآن مجید توصیه بگریه کردن

بیشتر را یاد آور شده است (همچنانکه قبلا شرح آن گذشت).

بعضی از دانشمندان غرب هم معتقدند که گریه از نظر جسمی و روحی فواید بسیاری داشته و می تواند بسیاری از دردها بخصوص بیماریهای روانی را بهبودی بخشد.

يك داروی مؤثر

ایکه بروصف تو نیکوئی رواست	نام تو از بهر هردردی دواست
ذکر تو باشد شفا بر درد عام	خاص از آن گیرد بسی بهره تمام
ذکر تو آرامش روح و روان	زنده باشد هردل مرده از آن
من تو را آرام بهر نامی بیاد	تا شود قلبم بر اذکار تو شاد
چون مرا بر طاعتت باشد نیاز	بی نیازم کی برم بر غیر راز
هر کسی را طاعت تو در بر است	عالمی بر امر او فرمانبر است
پس رسان رحمت بر آن عبد مطیع	که نگیرد غیر تو کس را شفیع
رحم کن بر آنکه خود دادی نوید	آنکه را سرمایه اش باشد امید
آن امیدی که بود قطعش محال	بسته بر فضل بود عندالوصال
رحمت آور چونکه رحمت هدیه است	بر کسی کو ساز و برگش گریه است
اینکه خود کردم مسلح در قیام	در سلاحم گریه بر من داد کام
یاد دارم هر کجا گرید «زار»	بر هدف تیرش بمژگان بردکار

امام صادق علیه السلام فرمود:

دعاء سپر مؤمن است

هر زمانیکه در را کو بیدی بروی تو باز میشود

از اصول کافی

﴿يَا بَاعِ النِّعَمِ يَا دَاغِ النِّعَمِ يَا نُورَ النُّجُومِ﴾ فِي الظُّلَمِ يَا غَالِيَا لَيْسَ لَكَ

ای کامل کننده نعمتها ، ای برطرف کننده بلا و ناراحتیها ، ای روشنی
وحشت زدگان در تاریکیها ، و ای دانای خود آگاه .
سابق از « سبغ » بمعنای کامل کننده و وسعت دهنده است .
نعم جمع « نعمت » بمعنی بلاهاست .

در این بند از دعا داعی توجه خود را بسوی الطاف
و مواهب الهی معطوف داشته و گویا میخواهد تمام
نعمتهائی که از طرف خدایتعالی بر او اعطا شده است
تمام کرده است

برشمارد تا مشمول کریمه : س ۹۳ ی ۱۱ ، (وَأَمَّا بِنِعْمَةِ
رَبِّكَ فَحَدِّثْ) شده باشد . همچنانکه این دستور نیکوئیست که کسانی که بنعمت
الهی متنعم هستند آنرا بازگو کنند ، و این خود نوعی شکرگزاری است .

در اینجا با توجه به آیات قرآنی باید گفت که خدایتعالی را نعمتهای
بیشماری است که برای بندگان مقرر داشته ، که در اولین مرحله همان نعمت
وجود است و آنچه که پیوستگی بحیات و زندگی آدمی دارد : نعمت سلامتی ،
برخورداری ارزاق و روزی ، نعمت عقل و ادراک و فهم و احساس ، نعمت نیرو
و قدرت بینائی و بصیرت ، نعمت تمتع از لذائذ آنچه که برای امید بزندگان
ضرورت دارد ، و همچنین از نعمتهای معنوی : نعمت ایمان و هدایت ، علم و حلم
و حکمت ، و نیز نعمت بینش در کتاب آسمانی (قرآن) و احکام الهی که آخرین
مرتبۀ نعمت است و تمام کرده است نعم خود را بوجود مقدس خاتم النبیین و تکامل
آنرا بوجود کرامی ولی برحق علی علیه السلام بمصادق : الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ

وَأَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي که شرح و تفسیرش در این مختصر نمیتوان آورد . حاصل تمام کرده است خدایتعالی نعمتهای خود را بر بندگان چنانکه فرمود : س ۵ ی ۶ ، وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا تمام کند نعمت خود را بر شما شاید شکر گزار باشید ، نعمتهائی که کسی توانائی شمارش آنها را ندارد و هیچگاه بحساب در نیاید ، همانطور که فرمود : س ۱۶ ی ۱۸ ، وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا و کدام يك از این نعمتها را می توان انکار کرد !! افبنعمة الله يجحدون !! و کدام يك از آنها را میتوان تکذیب نمود ، (فَبَيِّ آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

و از اینجهت است کسانی که کفران نعمت میکنند و یا تکذیب مینمایند و یا حق آنها بجای نمی آورند ، خدایتعالی تا حد امکان مدارا کرده و چون ناسپاسی آنان از حد در گذرد ، نعمت را از آنها سلب مینماید ، و مشمول این آیه شریفه میشوند که نزد همگان معروف است : س ۱۳ ی ۱۳ ، إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ یعنی خدا دگرگون نکند آنچه را که بر هر گروهی است تا زمانی که دگرگون سازند آنان آنچه در خودشان است !

البته هر قوم و گروهی که در نعمت و عافیت و آسایش بسر میبرند اگر ناسپاسی کنند و شکر آنها بجای نیاورند مشمول چنین تحوّل خواهند شد که نعمت عافیت از آنها سلب خواهد گردید .

اما در این بند از دعا که داعی عرض میکند : (يَا سَابِغَ النِّعَمِ) اشاره دیگری هم بکار رفته است که شاید این معنا ارتباط مستقیم به آیه شریفه داشته باشد که میفرماید : س ۳۱ ی ۲۰ ، أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً

اشاره براینکه آنچه در آسمانها و زمین است برای شما رام گردانیده و در تسخیر شما قرار دادیم تا از نعمتهای ظاهر و باطن آنها منتفع شده و

بهره برداری نمائید. (۱)
در تفسیر این آیه مطالب بسیاری است که از جمله در مورد نعمتهای ظاهر و باطن هر يك از مفسران بیاناتی آورده اند که بسیار جالب است و در اینجا مجال برای شرح آنها نیست.

حاصل آنکه در این بند از دعا داعی پروردگار خود را برنامی میخواند که یکی از اسماء مقدسه الهی اشاره شده است همچنانکه در جوشن کبیر آمده است: (يَا ذَا النِّعْمَةِ السَّابِقَةِ) ای صاحب نعمت بسیار و سرشار، که این در واقع همان معنی يَا سَابِقَ النِّعَمِ را می رساند.

و نیز داعی در پیرو این معنا اشاره یکی دیگر از مراتب نعمتهای الهی کرده و عرض میکند: (يَا دَافِعَ النَّقَمِ) که دفع بلا خود نعمتی از طرف پروردگار است، بخصوص آنکه خدایتعالی وعده داده است که اهل ایمان را از گرفتاریها و نارواییها و بدیها باز دارد، چنانکه فرمود: س ۲۲ ی ۳۸، إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا خدا از کسانی که ایمان آورده اند دفاع میکند.

در پیرو اینکه امام عَلَیْهِ السَّلَامُ نعمت های الهی را یادآور شد اکنون بنعمت بزرگ دیگری اشاره فرموده که همان راهنمایی حقتعالی بوسیله چراغ هدایت بسوی مرتبه ایمان است، همچنانکه عرض میکند:

نور الهی هرگز
خاموش شدنی
نیست !!

(يَا نُورَ الْمُسْتَوْحِشِينَ فِي الظُّلُمِ) ای نور وحشت زدگان در تاریکیها.

(۱) نگارنده در کتاب (بیان حقیقت) بیانات ولی عصر (عج) در شرح این بند از دعا (الْحَمْدُ لِلَّهِ بِجَمِيعِ مَحَامِدِهِ كُلِّهَا عَلَى جَمِيعِ نِعَمِهِ كُلِّهَا) در تفسیر آیه شریفه: (وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً) مطالب گسترده ای در خصوص ارتباط آیه به تسخیر فضا آورده است که طالبین میتوانند برای اطلاع بیشتر در خصوص نعمتهای ظاهر و باطن به آن کتاب مراجعه نمایند.

در مورد نور خدایتعالی قبلا در فقره: (وَ بِنُورٍ وَجْهَكَ الَّذِي أَضَاءَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ) در صفحه ۶۸ مطالبی گذشت ، ولی در اینجا ارتباط این کلام بهمان آیات مربوطه قرآنی است که خدایتعالی در چند مورد مکرر آورده است و جایی میفرماید: س ۲ ی ۲۵۷ ، اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ یعنی خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده ، آنانرا از ظلمتها بسوی نور بیرون میبرد ، و از تاریکیهای کفر بسوی روشنائی ایمان راهنمائی می کند .

و این قابل توجه است : همانطور که نور آرام بخش و مطمئن کننده و آگاه کننده و نشان دهنده است ؛ ظلمت هم نیز رمز سکوت و وحشت و توهم و خواب و نادانی و ضلالت است ، و تنها نور خدایتعالی است که آدمی را از ظلمت جهل و نادانی و از وحشت تیرگیهای کفر و عصیان نجات میدهد ، و اوست که بوسیله فرستاده خود و کتاب آسمانش نور هدایت را در جهان پرتو افکن کرده و راه خروج از ظلمت را فراهم ساخته است ، چنانکه در جایی فرمود: س ۵ ی ۱۶ ، يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ اشاره براینکه : خداوند به برکات فرستاده خود و قرآن کسانی را که از خشنودی او پیروی میکنند براههای سلامت هدایت میکند و از تاریکیها بفرمان خود بسوی روشنائی میبرد .

بنابراین : اشاره داعی براینست که : ای خدا ، ای نور آسمانها و زمین ، ای آنکه نور تو هرگز خاموش شدنی نیست ، ای دانائیکه کسی تو را دانا نکرده است ، ای عالمیکه علم تو عین ذات تو است ، و ای دانای نیاموخته از کس (يَا عَالِمًا لَا يُعْلَمُ) ای عالم معلم ندیده ، ای آنکه احاطه دانشت با عمق ممکنات و ظواهر و بواطن آنهاست ما را از تاریکیهای جهل بسوی روشنائیهای ایمان و علم و معرفت هدایت فرما و از لغزشها مصون بدار ، دانشی بما عطا فرما تا تو را بشناسیم و بینشی بر ما ارزانی دار تا کلام تو را درک نمائیم .

نور و ظلمت

نزد حق جویان نباشد این شگفت
از تو هم جز این نباشد انتظار
نعمتش هرگز نیاید در حدود
آنچه باشد لایق هرخاص و عام
گو که هرچه آید از نزدش نکوست
نزد مشتاقان بود بریک قرار
کرده شادان هم رهاند از ملال
تا ناسازد خوف و حشت دل پریش
پرتو نورش بود بر آن پناه
می‌کند وحشت مبدل برسرور
آورد ظلمت ز نور خود برون
چونکه باشد علم ذاتی در حجاب
علم او باشد حضوری در وصول
غیر او بر آن نباشد کس شهید
چونکه دانستم مرا علم از خداست
که شد او نائل بفیض لطف یار

ای نعمت سر بسر عالم گرفت
چون تو را نعمت نیاید در شمار
آنکه باشد مالک ملک وجود
می‌کند نعمت بخلق خود تمام
همچنان دفع بلا در دست اوست
هم بلا و محنت و هم لطف یار
لیکن آن بهتر که ما را در وصال
هم نماید رهنمون با نور خویش
هرچه باشد ظلمت کفر و گناه
حاصل از تاریکی ظلمت بنور
چونکه او دانا به اسرار درون
علم او خارج بود از اکتساب
علم ما غائب بود اندر حصول
پس بود ما را از او دانش پدید
من هم از این موهبت سهم بجاست
این تعجب باشدم از علم «زار»

از امام صادق علیه السلام است که فرمود:

بدعا پیشدستی کنید

(یعنی تا گرفتار نشدید دعا کنید)

از اصول کافی

صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَافْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَلَا تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى
رَسُولِهِ وَالْأَئِمَّةِ أَلَمِّيَا مِنْ مَن آلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا

درود فرست بر محمد و خاندان محمد ، و با من آن کن که در خور شأن تو باشد ، و ممکن بر من آنچنان که من بر آن سزاوارم ، (و درود فرست همچنانکه) رحمت فرستد خدا بر فرستاده خود و امامان خجسته و کرامی از اولاد او ، و سلام و درود فرستد ، درود بسیار فراوان .

در پایان این دعا امام عَلَيْهِ السَّلَام آخرین وسیله استجابت را بکار برده و داعی را بفرستادن درود بر رسول اکرم تعلیم میدهد و این خود یکی از آدابی است که ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین در خلال ادعیه به داعی آموخته اند

آخرین وسیله
برای
استجابت دعا

همچنانکه خود آن بزرگوار در نهج البلاغه در خطبه ۳۵۴ آورده است : که هر گاه تو را بخداوند سبحان حاجت و درخواستی باشد پس درخواست را به درود بر رسول خدا وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ آغاز کن و آنگاه حاجت خود را بخواه ، زیرا خداوند بخشنده تر است از اینکه دو حاجت از او خواسته شود یکی از آنها (درخواست رحمت و درود بر پیغمبر) آنرا روا سازد و دیگر (حاجت داعی) را روا نسازد .

و این مسلم است که خدایتعالی تقاضای ارسال رحمت را بر حبیب خود می پذیرد و از برکت آن خواسته های دیگر را بر آورده میکند .

همچنین از ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام منقولست که : هر کس او را حاجتی به خدای عز و جل باشد : پس باید اول صلوات فرستد بر پیغمبر وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ و آل او و بعد از آن طلب حاجت نماید و دیگر ختم کند بصلوات بر محمد و آل او ، همانا که خدای

عز وجل کریمتر است از آنکه قبول کند هر دو طرف را و واگذار میان را ، چه هر گاه درود فرستد بر محمد و آل او دعایش رد نمیشود .

اما در سیاق کلام در پایان این دعا که داعی در دو مورد اشاره به درود بر رسول اکرم کرده است ، معنای آن بر دو وجه توجیه میشود ، همچنانکه در اول عرض میکند : (صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ) که بداعی تعلیم داده شده است درود فرست بر محمد و خاندان گرامیش ، و در مرتبه دوم عرض میکند : (وَ صَلِّ عَلَى رَسُولِهِ وَ الْأَئِمَّةِ الْمِيَامِينَ) یعنی رحمت فرستد خدا بر فرستاده خود و پیشوایان گرامی از خاندانش ، که در این معنا اهمیت صلوات را بر رسول و خاندان گرامیش بخوبی رسانیده است و ارتباط این بند از دعا را به آیه شریفه برقرار مینماید که خدایتعالی فرمود : س ۳۳ ی ۵۶ ، إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ، یعنی : همانا ، خدا و فرشتگان او درود فرستند بر پیغمبر عالیقدر ، ای آنانکه ایمان آورده‌اید به خدا و رسول درود فرستید و سلام گوئید بر وی سلام کردنی یا (آنطور که باید تسلیم شوید) .

در ذیل این آیه شریفه مفسران مطالب بسیاری آورده‌اند ، بعضی گفته‌اند : که صلوات از حق تعالی رحمت او است و از غیر او طلب رحمت ، و نزد بعضی از جانب او رحمت و از ملائکه استغفار و از مؤمنان دعا است ، و برخی هم گفته‌اند : مراد اظهار ترفیع مقام در شان و شرافت حضرت رسالت پناه است .

و نیز روایات بسیاری در ذیل این آیه شریفه آورده‌اند که از جمله : در کتاب خصال ، از امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن حدیث معروف به اربع مائه (چهار صد) آمده است که فرمود : صلوات را بر محمد و آل او بفرستید که خدایتعالی دعای شما را هنگامیکه نام محمد و آل محمد را ببرید و حق او را رعایت کنید مستجاب میکند ، پس وقتی میخوانید (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ) چه در نماز آنرا بخوانید و چه در غیر نماز صلوات را بفرستید .

در اصول کافی : آورده است ، که امام صادق علیه السلام فرمود : پیوسته دعا محبوب است تا صلوات فرستاده شود به محمد و آل محمد وآله و سلم .

و همچنین ، در مورد ارسال درود بر رسول اکرم فوائد بسیار ذکر کرده اند که نگارنده در کتاب (بیان حقیقت) در شرح این موضوع بیانات گسترده ای آورده است . اکنون در اینجا گفته میشود : که اصولا درود بر رسول اکرم تحفه ای است که پیروان آن بزرگوار در هر آن و هر ساعت میتوانند برای حضرتش ارسال دارند ، و داعی باید متوجه این معنا باشد که اگر برای بزرگی تحفه ای تقدیم دارد در مقابل چه معامله ای بر او انجام خواهد گرفت !!

حاصل آنکه در پایان این دعا صلوات بر پیغمبر خاتم و آل اطهارش از طرف داعی به امید اجابت تمام خواسته هائیکست که از اول تا پایان تقاضا شده و امید است خدایتعالی به برکات این درود همه را مورد اجابت قرار دهد .

اکنون باید دید که در میان این دو صلوات

که در پایان این دعا آمده چه موضوع

آخرین دست آویز

(خدایتعالی اهل چیست !!)

مهمی تقاضا شده است ، همچنانکه عرض

میکند : (وَ أَفْعَلُ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَلَا تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ) خدایا بامن رفتار

کن آنچه را که تو سزاوار آنی و نه بر آنچه که من مستوجب آن هستم ، شاید

اصل نتیجه دعا در همین بیان نهفته شده باشد ، و در معنای این جمله می توان

از سخنان امام سجّاد علیه السلام در دعای ابو حمزه ثمالی استفاده کرد که عرض میکند :

فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَيْنَا وَعَلَى الْمَذْنِبِينَ بِفَضْلِ سَعَتِكَ فَأَمْنُنْ عَلَيْنَا بِمَا أَنْتَ أَهْلُهُ

اشاره بر اینست که پس تو اهل آنی که بر ما بخشش کنی و تو سزاوار آنی که با

گناهکاران بفضل وسیع و کرم فراوان خود احسان فرمائی ، پس به آنچه تو را

سزد و به آنچه که درخور ذات کبریائی تو است منت گذار بر ما و بخشش فرمای

چون ما نیازمند بسوی احسان تو هستیم .

و همچنین در جای دیگر عرض میکند : **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ** که این کلام اقتباس از آیات قرآن و در آخر سوره المدثر آمده است و اشاره بر اینست که : خدایا تو سزاواری که از عقوبت بیمناک و به آمرزش امیدوار باشیم ، چون ابتدا میکنی به احسان خود نعمتها را و می بخشی بکرم خویش گناهانرا ، یعنی تو اهل آنی که از راه فضل قلم عفو بر گناهان ما کنی ، تو اهل آنی که خیر و نیکوئی بر ما نازل کنی و از خطا و لغزشهای ما چشم پوشی کنی !!

در مورد اینکه خدایتعالی اهل چیست ؟ در قنوت نماز عید فطر آمده است :

اللَّهُمَّ أَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَأَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبَرُوتِ وَأَهْلَ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَأَهْلُ التَّقْوَىٰ وَالْمَغْفِرَةِ .

گویا دیگر در این مورد مطلب تمام شده است ، اهلّیت مقام پروردگار را در بزرگداشت جلال و جبروت و عظمت او ذکر کرده است ، چنانکه عرض میکند :

ای خدا ، ای لایق و سزاوار بزرگمنشی و بزرگواری و ای اهل بخشش و صاحب جلال و جبروت و ای اهل گذشت و مهربانی و ای آنکه سزاواری از عقوبت بیمناک و به آمرزش امیدوار باشیم ، پس بحق محمد و آل محمد بر آنچه خود اهل آن هستی بر ما رفتار کن و نه بر آنچه که ما سزاوار آن هستیم ، چون ما میدانیم خود چه کاره ایم (**فَقَدْ عَلِمْنَا مَا نُسْتَوْجِبُ بِأَعْمَالِنَا**) ما دانسته ایم آنچه را که سزاواریم بکرده های خود و می دانیم که مستوجب رحمت تو نیستیم و اهلّیت آنرا نداریم ، پس بفضل و کرم خود بر آنچه که شایسته و درخور مقام پروردگاری تو است بر ما رفتار کن .

و در پایان نگارنده چنین تقاضا دارد که : خدایا تو را بجان علی آنچه را که او **عَلَيْهِ السَّلَام** در این دعا از تو خواسته است بخواننده این دعا عنایت فرما .

رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

پایان دعا

آخرین تیر دعا کردم روان
بر نجات خود زدم رنگی بکار
در اجابت شد دعای من قبول
گفتم اول ای خدا رحمت رسان
بعد از آن بر آل اطهارش درود
پس یقین باشد جواب این سلام
هم بیمن این درود و آن وداد
ای خدا بر عصمت آل رسول
هر که را بینی، بتو دارد نیاز
آنکه باشد لایق عفو تو کیست
جز هر آنکس که تو را باشد حبیب
چون تویی هم اهل بخشش هم ثواب
آن بود اهلیت تو در مقام
هر کسی در شان خود کاری به پیش
نکته ای گویم در این پایان کار
آنچه گفتم در دعا يك حرف بس
غیر تو بر ما نباشد کس پناه
بینوا این بنده نادان دون
گرچه شد حاصل مرا برخود یقین
گر بگویی این طمع از روی چیست
پس مرا دیگر نباشد هیچ بیم
بس کنم مطلب در این ختم کلام
آنچه را دیدی تو از گفتار «زار»

سوی آن یکتا خدای مهربان
خوش گرفتم دامن آل کبار
چون زدم دستی به دامن رسول
بر حبیب خود رسول و وارثان
هم سلام از ما هم از حی و دود
می رسد بر سرور والا مقام
حاجتم دیگر رسد هم بر مراد
مژده رحمت بود بر ما وصول
از تو هم پنهان نباشد هیچ راز
من همی دانم که کس شایسته نیست
یا کنی بر عفو خود او را نصیب!
پس بود عاصی سزاوار عقاب
این بود ما را سزا بر انتقام
تو نکوئی کرده و ما بد به خویش
تا شود دانسته رسم کردگار
که بگویم ای خدا فریاد رس
چون تویی بر حال مسکینان گواه
از چه باشد از در رحمت برون
که در آخر مسکنم خلد برین
گویمت دانم خدای حق یکیت
چون بود کارم بیکتالی کریم
که مرا کافی بود قول امام
باید اول خود برد آنرا بکار!

فهرست مقدمه کتاب

صفحه	عنوان
۱	پیشگفتار
۳	درباره خصوصیات این کتاب
۵	کمیل کیست ؟
۶	علی علیه السلام و کمیل
۹	وصیت و سفارش علی علیه السلام بکمیل
۱۲	سند دعای کمیل
۱۳	مأخذ بعضی از مطالب این کتاب

فهرست مطالب کتاب

صفحه	عنوان
۱۶	ارتباط بیانات امام علیه السلام با قرآن
۱۸	وسعت رحمت الهی
۱۹	تمام مراتب رحمت الهی گسترده است
۲۱	بیان نظمی نگارنده (در رحمت الهی)
۲۲	هر نیروئی از نیروی الهی است
۲۳	بیان دیگری از ائمه هدی (ع) در باره نیروی الهی
۲۵	نیرو و قوت خدایتعالی پشتیبان مسلمانان جهان است
۲۶	بیان نظمی نگارنده (در قوت الهی)
۲۷	تمام موجودات عالم در برابر عظمت الهی سر تعظیم فرود آورده اند
۲۹	مقام فروتنی در همه مخلوقات
۲۹	بیان نظمی نگارنده (در فروتنی موجودات)

صفحه	عنوان
۳۰	معنی جبروت چیست ؟
۳۱	جبروت خدایتعالی معانی گسترده‌ای دارد !
۳۲	بیان نظمی نگارنده (در جبروت خدایتعالی)
۳۳	عزت خدایتعالی چیست ؟
۳۴	عزت خدایتعالی را باید در معانی اسماء صفات او جستجو کنیم
۳۶	عزت و ارجمندی از برای خداست !
۳۷	این موضوع تا چه حد قابل اهمیت است
۳۸	بیان نظمی نگارنده (در عزت خدایتعالی)
۳۹	عظمت خدایتعالی !
۴۰	مراتب عظمت الهی چیست ؟
۴۱	اولین نامی که خدایتعالی برای خود اختیار کرد !
۴۲	عظمت خدایتعالی از نظر قرآن مجید !
۴۴	بیان نظمی نگارنده (در عظمت الهی)
۴۵	معنای سلطان از نظر قرآن مجید !
۴۶	معنای دیگر سلطان از نظر قرآن مجید چیست ؟
۴۷	سلطنت خدایتعالی دائمی است
۴۹	بیان نظمی نگارنده (در سلطنت الهی)
۵۰	وجه خدایتعالی چه معنی دارد ؟!
۵۱	ارتباط مستقیم بند مورد شرح از دعا بآیات قرآنی
۵۴	بیان نظمی نگارنده (اشاره بوجه خدایتعالی)
۵۵	شرحی در باره اسم و مسمی
۵۷	جلوه ظهور اسماء الهی
۵۸	خدایتعالی را بنامهای نیکوی او بخوانید !

صفحه	عنوان
۶۰	بیان نظمى نگارنده (در اسماء الهی)
۶۱	علم خداى تعالى همه چیز را در عالم فرا گرفته است
۶۲	نفوذ علم الهی در تمام موجودات
۶۴	علم خداى تعالى از نظر قرآن مجید
۶۷	بیان نظمى نگارنده (در علم خداى تعالى)
۶۸	نور خداى تعالى چیست ؟
۷۱	نور الهی از نظر قرآن مجید
۷۲	نور الهی مراتبى دارد !
۷۴	بیان نظمى نگارنده (در مراتب نور الهی)
۷۵	اسم اعظم الهی را میتوان در اسماء صفات نوری او جستجو کرد
۷۶	توسل دیگر به یکی از اسماء حسناى الهی
۷۷	بیان نظمى نگارنده (در معنای یا نور و یا قدوس)
۷۸	همین يك کلام در معرفى خداى تعالى کافىست !
۷۹	اهمیت این معنا در بند مورد شرح تا چه اندازه است
۸۱	بیان نظمى نگارنده (در سر آغاز و پایان کار)
۸۲	کناهاى که پرده عصمت را مى دردد چیست ؟
۸۵	طلب آمرزش از کناهان
۸۷	کناهاى که تغییر میدهد نعمتها را
۸۹	يك بحث روايتى
۹۰	کناهاى که مانع اجابت دعا میشود
۹۲	کناهاى که موجب نزول بلاء است
۹۴	کناهاى که قطع امید میکند
۹۵	آنچه که موجب قطع امید از پروردگار است

صفحه	عنوان
۹۷	طلب آمرزش از همه گناهان
۹۸	بیان نظمی نگارنده (در طلب آمرزش)
۹۹	اهمیت ذکر خدایتعالی !
۱۰۰	ذکر خدایتعالی از نظر قرآن مجید
۱۰۱	ذکر خدایتعالی چیست ؟
۱۰۲	بیان نظمی نگارنده (در ذکر الهی)
۱۰۳	معنی شفاعت چیست ؟
۱۰۴	چه کسانی شفاعت میکنند
۱۰۶	امر شفاعت مخصوص خدایتعالی است
۱۰۷	بهترین شفاعت کنندگان !
۱۰۹	بیان نظمی نگارنده (در شفاعت)
۱۱۰	این توسل در مقامی بس ارزنده است
۱۱۱	مقام تقرّب چگونه حاصل میشود ؟
۱۱۳	بیان نظمی نگارنده (در مقام قرب)
۱۱۴	توفیق الهام در شکر و ذکر الهی
۱۱۵	شکر خدایتعالی از نظر قرآن مجید
۱۱۶	شکر لازمه ایمان است
۱۱۸	بیان نظمی نگارنده (در شکر و سپاس)
۱۱۹	کلام ائمه هدی (ع) متضمن امر دنیا و آخرت است
۱۲۱	فروتنی تمام اشیاء در مقابل عظمت الهی
۱۲۴	تواضع چیست ؟
۱۲۶	بیان نظمی نگارنده (در خضوع و فروتنی)
۱۲۷	تقاضای داعی در حالتی پرشور و اضطراب !

صفحه	عنوان
۱۲۸	تمایل اولیاء خدا در دعا بر چیست ؟
۱۲۹	آنچه نزد پروردگار است چیست ؟
۱۳۲	بیان نظمی نگارنده (در آنچه نزد خدایتعالی است)
۱۳۳	بعضی از صفات خدایتعالی
۱۳۴	مرتبه و مقام خدایتعالی بالاتر است !
۱۳۶	مکر و تدبیر الهی نهان است !
۱۳۸	مکر خدایتعالی از نظر قرآن مجید
۱۳۹	امر و فرمان الهی آشکار است
۱۴۱	مراتب دیگر از اوامر الهی
۱۴۳	خشم و قهر خدایتعالی غالب و چیره است !
۱۴۴	قدرت و نیروی الهی جاری و نافذ است
۱۴۵	قدرت خدایتعالی بر چه وجه است ؟
۱۴۶	قدرت خدایتعالی از نظر قرآن مجید
۱۴۷	آنچه امکان پذیر نیست !
۱۴۹	بیان نظمی نگارنده (در اقتدار الهی)
۱۵۰	خدایتعالی بسیار آمرزنده است
۱۵۲	خدایتعالی ستار العیوب است
۱۵۳	چگونه کارهای زشت و نادر را تبدیل بحسنات میشود
۱۵۵	نیست خدائی جز او سبحانه و تعالی
۱۵۸	بیان نظمی نگارنده (آمرزنده گناه کیست ؟)
۱۵۹	تسبیح و تقدیس پروردگار عالم
۱۶۰	حمد خدایتعالی
۱۶۲	کیست که بر نفس خود ستمکار نباشد ؟

صفحه	عنوان
۱۶۳	ارتکاب گناه از روی جهل و نادانی است !
۱۶۴	حصول اعتماد بذکر حق تعالی
۱۶۶	منّ خدایتعالی چیست ؟
۱۷۰	بیان نظمی نگارنده (در ستمکاری با نفس)
۱۷۱	در ذکر یا مولای
۱۷۳	چه بسیار کارهای زشت ما که مستور است !
۱۷۴	تنها خدایتعالی بلاگردان است
۱۷۵	آدمی هر آن مواجه با لغزش است
۱۷۶	خدایتعالی از اهل ایمان دفع شرّ میکند
۱۷۷	انتشار نیکوئیها !
۱۷۸	بیان نظمی نگارنده (در ذکر احسان الهی)
۱۷۹	بلای بزرگ در این بند از دعا چیست ؟
۱۸۱	دنیا چگونه آدمی را فریب میدهد ؟
۱۸۲	پیروی هوای نفس بلائی عظیم است
۱۸۵	چگونه باید نفس را تربیت و مهار کرد ؟
۱۸۷	چگونه میتوان با نفس آماد مبارزه کرد
۱۸۹	آنچه را که کمیل در باره نفس از علی علیه السلام آموخته است
۱۹۱	بیان نظمی نگارنده (در بلای بزرگ)
۱۹۲	سو کند بعزت خدایتعالی
۱۹۳	چقدر حالت رسوائی شرم آور است
۱۹۴	تاخیر در کیفر گناهان چه نتیجه‌ای دارد !
۱۹۶	بیان نظمی نگارنده (در کتمان گناه)
۱۹۷	کلامی در مقام توحید

صفحه	عنوان
۱۹۹	بیان نظمى نگارنده (غير از خدا چاره سازى نيست)
۲۰۰	حکومت عالم تنها در دست خداست !
۲۰۳	تمایلات نفسانى را بايد در اجراى احکام الهى کنار گذاشت
۲۰۴	در اجراى احکام الهى از هواى نفس پيرهيزيد
۲۰۶	چگونه شيطان کردار زشت و ناپسند را جلوه ميدهد
۲۰۸	فريب هواى نفسانى و مساعدت قضاء الهى
۲۰۹	معانى قضاء الهى چيست ؟
۲۱۱	احکام الهى حدودى دارد !
۲۱۴	بیان نظمى نگارنده (در حکم الهى)
۲۱۵	قضاء الهى امرى الزامى است
۲۱۸	بیان نظمى نگارنده (در اتمام حجت)
۲۱۹	در مقام عذرخواهى !
۲۲۰	عذرخواهى از خداى تعالى و اقرار بتقصير
۲۲۲	اقرار و اعتراف بگناهان و تقاضاى عفو
۲۲۴	اقرار بگناه فقط در اين عالم مؤثر است
۲۲۵	تقاضاى پذيرش در عذرخواهى
۲۲۷	بیان نظمى نگارنده (در عذرخواهى)
۲۲۸	عذرخواهى بوجه ديگر !
۲۲۹	بیان نظمى نگارنده (عذرخواهى در مقام ديگر)
۲۳۰	ضعف و ناتوانى آدمى تا چه حد است ؟
۲۳۲	جائى که پوست بدن آدمى بلرزش در مى آيد
۲۳۳	بیان نظمى نگارنده (آدمى ناتوان است)
۲۳۴	بنای آفرينش بر امر خداى تعالى استوار است

صفحه	عنوان
۲۳۷	بیان نظمی نگارنده (در آغاز آفرینش)
۲۳۸	امکان شکنجه بر خدا پرستان مورد تأمل است
۲۴۱	بیان نظمی نگارنده (خدا با موحد چه می کند ؟)
۲۴۲	از کرم خدایتعالی بعید است !
۲۴۴	امکان هجران در مسئله قرب چگونه است !
۲۴۵	تقاضای پناهندگی دائم !
۲۴۶	تنها خدا کفایت کننده امور است
۲۴۸	بیان نظمی نگارنده (مری با پرورده خود چه میکند ؟)
۲۵۰	آتش بچهره های نیکوکاران مسلط نخواهد شد
۲۵۲	چهره بدکاران را آتش در خواهد یافت
۲۵۴	زبان گویای بتوحید را هرگز آتش در نیابد !
۲۵۶	در کانون محبت آتش بی اثر است !
۲۵۷	اعضاء و جوارح خداشناسان از آتش مصون است
۲۵۸	حسن ظن بخدایتعالی !
۲۶۱	بیان نظمی نگارنده (شکنجه برای کیست ؟)
۲۶۲	تحمل امر عقاب در آخرت دشوارتر است
۲۶۴	عقوبت در دنیا وسیله تأدیب و در امر آخرت از نظر کیفر است
۲۶۵	حوادث ناگوار در دنیا قابل تحمل نیست !
۲۶۶	وعدۀ خدایتعالی در بارۀ وقوع رستاخیز
۲۶۸	حکم الهی استیناف و فرجام خواهی ندارد
۲۶۹	چرا مجازات محکومین در رستاخیز تخفیف داده نمیشود ؟
۲۷۱	مقاومت در برابر عذاب !
۲۷۳	بیان نظمی نگارنده (ناتوانی بنده تاچه حد است ؟)

صفحه	عنوان
۲۷۴	اظهار ضعف و بینوائی !
۲۷۶	بیان نظمی نگارنده (حال ناتوان چگونه است)
۲۷۷	از چه چیز باید شکایت داشته باشیم ؟!
۲۷۹	برای چه گریه کنیم !!؟
۲۸۱	عذاب الهی چگونه است ؟
۲۸۲	دوستان و دشمنان خدا هر يك در جمع خود محشور میشوند
۲۸۴	بیان نظمی نگارنده (از چه شکایت کنیم)
۲۸۵	دوری از مرتبه قرب الهی از هرالمی ناگوارتر است
۲۸۷	شکیبائی بر آتش آسانتر بر محرومیت از کرامات الهی است
۲۸۸	توجه داعی بسوی رحمت و کرامت الهی
۲۸۹	امیدواری بعفو مانع دخول در آتش است !
۲۹۱	بیان نظمی نگارنده (شکیبائی بر شکنجه و درد فراق)
۲۹۲	چگونه دوستان خدا در اجتماع دشمنان او سخنرانی میکنند
۲۹۴	در رستاخیز چگونه می توان سخنرانی کرد ؟
۲۹۵	فریاد رسی جز خدایتعالی نیست !
۲۹۶	خدایتعالی دوست و سرپرست اهل ایمان است
۲۹۷	ندای استغاثه کنندگان !
۲۹۸	بیان نظمی نگارنده (سوگند برای امری بزرگ)
۲۹۹	جلب توجه رؤف الهی بحال دوزخیان
۳۰۱	بیان قول زندانیان در دوزخ
۳۰۲	گناهان اهل توحید مورد عفو الهی است
۳۰۳	بهترین مقام توسل !
۳۰۴	بیان نظمی نگارنده (ناله گناهکاران در دوزخ)

صفحه	عنوان
۳۰۵	تذکر بعداب دوزخ برای آگاهی بیشتر از رحمت الهی است
۳۰۶	رحمت الهی موجب امیدواری برای دخول در جنت است
۳۰۸	بیان نظمی نگارنده (خلود در عذاب آسان نیست)
۳۰۹	امیدواری بفضل و رحمت الهی
۳۱۲	در دوزخ چه می گذرد؟!
۳۱۳	منظره های ناروا و شکنجه انگیز در دوزخ
۳۱۴	مأمورین شکنجه در آتش مانع خروج از دوزخند!
۳۱۵	بیان نظمی نگارنده (عذابی دردناک!)
۳۱۶	باید همیشه کمان نیکو بخدا داشت!
۳۱۷	فضل الهی شناخته شده است
۳۱۹	بیان نظمی نگارنده (در حسن ظن بخدا یتعالی)
۳۲۰	هیچگاه یگانه پرستان در آتش معذب نخواهند شد
۳۲۱	چگونه آتش گلستان میشود؟
۳۲۳	بیان نظمی نگارنده (در یقین قطع)
۳۲۴	سو کند خدا یتعالی برای دخول کفار در دوزخ!
۳۲۵	دوزخ مقام اهل کفر است!
۳۲۸	بیان نظمی نگارنده (چه کسانی بدوزخ رهسپارند)
۳۲۹	خدا یتعالی تعریف بردار نیست!
۳۲۹	مؤمن و کافر یکسان نیستند!
۳۳۳	بیان نظمی نگارنده (کافر با مؤمن برابر نیست!)
۳۳۴	قدرت الهی چیست؟ و مقدرات بر چه وجه است
۳۳۵	نقش مقدرات در جهان آفرینش!
۳۳۶	گفتاری در پیرامون قدر و مقدرات

صفحه	عنوان
۳۳۷	حکم قطعی خدایتعالی چیست ؟
۳۳۹	بیان نظمی نگارنده (مقدرات تثبیت شده است)
۳۴۰	امتیاز شبهای جمعه بر سایر شبها !
۳۴۱	طلب آمرزش برای انواع گناهان
۳۴۳	ارتکاب هر گناهی در اثر نادانی است
۳۴۴	بیان نظمی نگارنده (چه موهبتی نیکو !)
۳۴۵	مأمور ثبت و بایگانی پرونده‌های آدمی کیست ؟
۳۴۶	بر تمام افراد عالم نکهبانانی کمارده شده است !
۳۴۷	ثبت در نوار ضبط صوت
۳۴۸	گواهان دیگر برای تکمیل پرونده آدمی در رستاخیز !
۳۴۹	تقاضای بخشش گناه از آنچه غیر از خدا کسی نمیداند !
۳۵۰	بیان نظمی نگارنده (در وسیله ثبت گناه)
۳۵۱	بهترین خیریکه خدایتعالی نازل کرده است چیست ؟
۳۵۳	تنها آیه‌ایکه قرآن در آن تعبیر به « خیر » شده است
۳۵۴	بهره‌گیری از ثوابهای آینده !
۳۵۵	بهره‌گیری از تمام نیکوئیا !
۳۵۶	بیان نظمی نگارنده (در عطای لذت بخش)
۳۵۷	معنی ربّ چیست و وجه تکرار آن چگونه است ؟
۳۵۸	چگونه میتوان در باره نام شریف ربّ بگفتگو نشست
۳۵۹	بیان نظمی نگارنده (بنام پروردگار)
۳۶۰	مالك حقیقی کیست ؟
۳۶۱	شخصیت و آبروی آدمی رمزی در پیشانی اوست
۳۶۲	خدایتعالی به نیاز و درماندگی و بینوائی ما آگاه است

صفحه	عنوان
۳۶۳	بیان نظمی نگارنده (در جلوۀ نیکی)
۳۶۴	سو کند بحقیقت حق !!
۳۶۵	سو کند بکتاب آسمانی برحق !
۳۶۶	سو کند بمقام رسول اکرم ﷺ
۳۶۷	توسل داعی به اسم اعظم الهی !
۳۶۹	بیان نظمی نگارنده (در سوگند بحق)
۳۷۰	عمران و آبادی در روح و روان !
۳۷۱	یک عمر در خدمت الهی !!
۳۷۲	قبولی اعمال منوط به امر تقوی و پرهیزکاری است
۳۷۳	بهترین ذکری که مورد تأیید خدایتعالی است
۳۷۵	بیان نظمی نگارنده (در مداومت براذکار)
۳۷۶	اعتماد و اتکاء بخدا پیوست با مقام توکل است
۳۷۷	بیان نظمی نگارنده (در اعتماد بر خدا)
۳۷۸	تقاضای نیروبخشی
۳۷۹	تقاضای استحکام تصمیم و اراده قوی در بندگی !
۳۸۰	تنها دانشمندان از خدا می ترسند
۳۸۲	تقاضای خدمت دائمی !
۳۸۳	بیان نظمی نگارنده (تقاضای نیروی جسمانی)
۳۸۴	در مسابقات الهی شرکت کنید !
۳۸۶	در مسابقات الهی چه کسانی برنده هستند ؟
۳۸۸	مقام شوق و مرتبه عشق و محبت !!
۳۸۹	نزدیکی مخلصان بخدایتعالی در چه مرتبه است ؟
۳۹۱	چه کسانی اعتقاد آنان در مرتبه یقین است ؟

صفحه	عنوان
۳۹۲	تقاضای پیوست در جوار رحمت الهی
۳۹۳	بیان نظمی نگارنده (پیروزی در میدان مسابقات)
۳۹۴	باز گشت بدیها بنفس بدکار است !
۳۹۵	بر گشت هر خدعه و مکر با بدکار و ما کراست !!
۳۹۶	بیان نظمی نگارنده (در نتیجه سوء قصد)
۳۹۷	بهترین بهره گیرندگان از مواهب الهی !
۳۹۸	هر گونه بهره و امتیاز بر بندگان از ناحیه فضل الهی است
۳۹۹	از کریم و از بزرگوار چه چیز باید تقاضا کرد ؟
۴۰۱	بیان نظمی نگارنده (در عطای دوست)
۴۰۲	ذکر خدایتعالی بر زبان چگونه ارتباط با عشق و محبت دارد !
۴۰۵	بیان نظمی نگارنده (در مراتب عشق)
۴۰۶	اظهار امتنان داعی نسبت به اجابت نیکو !
۴۰۷	فرمانیکه از طرف خدایتعالی بر عموم جهانیان صادر شده است
۴۰۹	اجابت دعای داعی تحت شرایطی تضمین شده است !
۴۱۰	بیان نظمی نگارنده (در حسن اجابت)
۴۱۱	داعی باید با تمام وجود متوجه مقام ربوبیت باشد
۴۱۳	دستهای خود را بسوی رحمت الهی بالا کنید
۴۱۴	ادامه تقاضای داعی در امر مهم دیگر !
۴۱۵	کفایت شر دشمنان !
۴۱۸	بیان نظمی نگارنده (در دفع شر شیطان)
۴۱۹	رضای خدایتعالی بر همه چیز مقدم است
۴۲۱	غیر از دعا کار دیگری از ما ساخته نیست !
۴۲۲	تنها کسیکه می تواند همه کار را انجام دهد

صفحه	عنوان
۴۲۴	بیان نظمی نگارنده (در رضای خدا)
۴۲۵	نام خدایتعالی داروی دردهاست
۴۲۶	ذکر (الله) موجب شفای قلوب است
۴۲۹	بی نیازی در اطاعت و بندگی است
۴۳۱	امید بفضل و رحمت الهی سرمایه زندگی است
۴۳۲	داروی هر درد بی درمان گریه است
۴۳۴	بیان نظمی نگارنده (يك داروی مؤثر)
۴۳۵	خدایتعالی نعمت را بر بندگان تمام کرده است
۴۳۷	نور الهی هرگز خاموش شدنی نیست !
۴۳۹	بیان نظمی نگارنده (در نور و ظلمت)
۴۴۰	آخرین وسیله برای استجابت دعا
۴۴۲	آخرین دست آویز (خدایتعالی اهل چیست ؟)
۴۴۴	بیان نظمی نگارنده (در پایان دعا)



کتاب سر نوشت انسان

در امر معاد است

کتابیست که تحولات جهان و اوضاع سگفت آوررتاخیر از نظر

قران مجید بخوبی بسیار جالب بیان میدارد

کتابیست که صحنه های حقیقی از پیش آمد واقعی حالات انسانی را

مجسم میازد

کتاب عشق و رستگاری شرح دعاء ابو حنیفه ثمالی است

کتابی است که نکات برجسته اصول عقاید را با ارباب طایفه تفاسیر صد آیات قرآنی تشریح کرده است
کتابی است که اسرار پویه قرآن و عترت اباییانانی جالب انگار نموده و اشعار نفوذ نشین آن خواننده را بعلوم
حقیقت محبت آشنای سازد آن کتاب شریف بم اکنون مورد نظر خاص بزرگان و دانشمندان و عرفا و علمای معاصر
قرار گرفته که صد با تقریظ جالب از طرف طبقات مختلف آن نوشته شده است از جمله حضرت آیت الله مدظلّه العالی
پیشوای عالیقدر شیعیان جهان در زمان حیات خود بر آن کتاب نوشت از شرح دعا جلیل که حاوی مضامین عالیه
و روح مومن و ابعالم توحید و تجرید متصل میکند سرور شدم حضرت علامه طباطبائی (صاحب تفسیر المیزان)
در ضمن شرحی تفصیلی بر آن کتاب نوشت در این کتاب چیزی که بسیار جلب توجه میکند و حقا موجب اعجاب
میباشد تطبیقاتی است که در هر یک از فقرات دعا با کمال دقت بآیات کریمه قرآنی شده و باین ترتیب اینکه
قرنها متروک بوده باز گردیده است حضرت آیت الله حاج شیخ بهاء الدین محلاتی شیرازی (از مراجع عالیه)
بر آن کتاب نوشت این کتاب شریف که شرح عشق و بصال کمال مطلق آغاز شده و برستگاری پایان
میابد بشکلی صال تقریبی را از سرچشمه زلال فیض خداوندی سیراب میسازد حضرت آیت الله مدظلّه العالی
شهاب الدین مرعشی نجفی (از مراجع عالیه) بر آن کتاب نوشت این کتاب در موضوع خود قلیل الظهور
بلکه حدیم القرن المثل است شریعت مطالب شامخه و افکار عالیه را با الفاظ و قوالب سلیسه و بیانات
واضحه و ادانوده، مقرون با سوز و کداز و راز و نیاز است و صد با تقریظ دیگر که همه حاکی از است
مرتبه آن کتابست بنابراین مطالعه آن برای کسانی که علاقمند بدرک معارف الهی مبتذل لازم و
ضروری است.

1-19.10.1



13800000

111-11-11111111

11111111-11-11111111

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.